



ان مات من غضبه وعقابه وشر عباد و من شر الشياطين ان يحضروا في اذانك
اني اعوذ بوجهك الكريم بكلمات ان مات من شرها انت اخذ بناصيتها لا اله الا انت
الما ترم والمعوذ اللهم انه لا يضرني خنك ولا يخلني فخذك سبحانك محمد وان انا اعوذ به
الله العظيم الذي ليس شيء اعظم منه وبكلمات الله ان مات التي لا يكاد يهن بولها في
وباسم الله الحسني ما علمت سعاد والم اعلم برب الخلق وما ذراوه ما براد ومن شر كل ذي شر
لا يطيق شره ومن كان في شر فليأخذ بناصيته ان ابي علي واطمئنت قلوبكم والارجله اللهم اني
لا اله الا انت عليك توكلت وانت رب العرش العظيم يا الله كان ما لم يزل ما لم يكن
ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله على كل شيء قدير وان الله قاطب بكل شيء عليم
كل شيء عدا اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي ومن شر الشيطان شره ومن شر كل ذي شر
بناصيته ما اذنه لا يضرني ولا يخلني يستبطنه لا اله الا هو الهى واله كل شيء
به وهو ربى ورب كل شيء وتوكلت على الهى لا يموت ويستند تحت الشرب لا حول ولا
الا بالله حسبي الله نعم الوكيل حسبي الرب من العباد حسبي الخلق من المخلوق حسبي الارض
المرزوق حسبي الهى هو حسبي حسبي الهى بده ملكه كل شيء وهو مجرب ولا يجار عليه حسبي
بسم الله لمن عجز ليس وراو الله مرعى حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب
العظيم واكفاه الله شره اين دعواته يا جبرئيل كنه غطيت قدرته ان يداندا واز انك
جبرئيل استكك بنمى راصلى الله عليه وسلم رقيه كره ودر صبح مسلم است است بسم الله
من كل شيء بوزبك ومن شر كل نفس او عين حاسد الله شفيك بسم الله ارفيك قبه و
جسد و صبح مسلم از عثمان بن ابى العاص آه دست كه دوى شكايه كره و در صبح
صلى الله عليه وسلم در ويرا كه ميافت درن خود ازان باز كه اسلام آورده است بركت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنده دست خود را بدانجا می کرد و می گفت از جسد تو و بگویم
بار و بگویم گفت بار و بگویم بفرقه الله و قدره من شریما جد و احاد و فرج و ارفق
نرس و بنو ابی نکهایت آورد خاله با آنحضرت و گفت بار رسول الله خواب بیشتر از شب
پس گفت آنحضرت چون بانی بخانه خواب خود بگو اللهم رب السموات السبع و رب
رب الارضین و ما اقلت و رب الاربابین و ما اقلت کن لی خیار من شر خلقک کلهم
ان یفیط علی احد منهم او یمنی علی غیرک و جل ناک و لا اله غیرک و واکبر و اللهم
از این عباس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم می گفت نذر کرب که لا اله الا الله اعظمکم العلم لا اله الا الله
رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و الارض رب العرش الکرم رواه الشیخان
و درایت کرده است ابو داود و ابی بکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم
و دعوات الکروب اللهم جنتک احد الف تسبیح الی انهم حرقه تسبیح تسبیح لا اله الا الله
و در پسند امام احمد از ابن مسعود آمده که آنحضرت فرمود نرسد هیچ جده را هم و خون و بگویم
ای عبدک و ابن عبدک و این ام شک صبی بیدک ماض فی حکمتک لی فی مضایک انک کما
اسم هو لک سبت به نفسک و انزلک فی کتابک او علمه احد من خلقک و سنازت
فی علم الغیب که ان یجعل القرآن لنفسم سبع نسی و نور صدی و عبدا و حنی و دیاب
خدا بتعالی خزن و هم او را و پاد در بدل آن فرج و کش و از ابن عباس آمده که گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم می کرد که نرسد که در استغفار را بگرداند خدا بتعالی او را از هر هم فرج و انهر
مخرج در رزق و هدا و انرا بخاکه کمان اند و نیز از ابن عباس آمده که گفت کسی که بسیار
نمود و نوم می باید که بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله و صحیحین آمده که وی گفتم است
کنوز بهشت و نرسد می آورده که وی بی است از ابواب جنت و در بعضی آنرا آمده که فرود

چرخشسته از آسمان و برین رود مگر با حلال و لا قوه الا بالله و شایخ گفته اند که نیست هیچ خبری
اعوان بر عمل ازین کلام و آمده گوهر که بخواند آیه الکرسی و خاتم سوره بقره تردد کرد کرب فرماید که
که از حدیثی است در حدیث سعد بن ابی وقاص آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله
در پسینی و راستی هر آینه من بیدارم کلام را که نمویه آنرا که در کبر آنکه کشاد و بد او را حدیث
ازان کلام بر او هم پیش است که آنکه در ظلمات گفت لا اله الا انت سبحانک انی كنت
الظالمین و نزد نزدی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا کند آن مرد مسلمان در
خبری هرگز مگر استجابت کرده شود و او را در و این آیه و اسالک تمام العاقبة و اسالک
العاقبة و اسالک الشکر علی العاقبة و اسالک الغنی عن الناس و لا حول و لا قوه الا بالله العلی
عز و جلال و شایسته از این عمر که آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله
بیت زار و روی گردانند دنیا از من فرمود که بگو یا رسول الله و تسبیح خلاق
بوی داده میشود اینها را زرق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله و مجد سبحان الله العظیم و بحمده
استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و زنک کرد و دوباره
و گفت یا رسول الله روی آور دین دنیا خند آید بیند انم که گفتم آنرا و این کلام را در
که به پیمان نماز سنت و فرض فجر بخوانند و اگر خشم کنند بای لا حول و لا قوه الا بالله
در حدیث آمده است که هر چه بگفت بیع کنان کرد و این سبب سعت رزق
و بعد استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب ضیق رزق و هم و غم است چنانکه
که شد و اینجا و روی است که آنرا کمین می شایخ نام است و مجرب است بعد از سلام از آن
جمعه پیش از آنکه بگرداند با بیمار از وضعی که در ششهاست بخواند فاتحه الکتاب
هفت بار و قل هو الله احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و قل اعوذ برب

و از اندام و جوارح و اعضا و اعضاء
و از استخوان و عصب و عروق و از
و از استخوان و عصب و عروق و از
و از استخوان و عصب و عروق و از
و از استخوان و عصب و عروق و از

آتش

هفت بار بمقدار در حدیث وانی شده است برای فخران تا تقدم من الذنوب ما اغفر
مشیخ بعد از آن این دعا را که در آن آمده است بخواند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا سميع
یا معید یا رحیم یا ودود اعنی بحکماک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بعصمتک
سواک یا صاحب الطهارات یا طهرانی و این دعا را که در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله
عنه و آله و سلم فرمود انداختن این طهر و احرام میسوزاند آن را که در کف دست بکمر راست
انگیزد طهریه زیرا که بکمر میزند از اجزایست و در وجه اطفا بکمر حریق گفته اند که نار را که در دست
که به کرده شده است از آن و هفت در روی از صدا می گویم که مناسبت شیطان و فعل او
و بتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز دعوت میکند آن و هلاک آن
آتش را پس شیطان هر یک بخواهد در زمین فساد را بکریای حق تعالی قیام میکند
و فعل او پس از اینجمله بکمر است از اطفا و حریق و نیز است و اگر در این دعا هیچ چیز
پس چون بکمر گوید سلم برورد که خود را اطفا میکند نار را و تحقیق تجربه پس بسته است
عمل بر حق صریح گفته اند صریح یکی از صرف ارواح جنه ارضیه است و دیگر از اخلاط ارضیه
و در تقسیم نانی تخم کرده اند اطباء و اما علاج صریح از ارواح جنیه بر فی میباشد و معالج
این محاربه است و محارب باید که مسلحان صریح باشد و مساعد قوی تا آنکه آن را بکشد
کسی بود که گفت و میگردد بغیر از اینجمله با بقول سلم الله یا بقول لا حول و لا قوة الا بالله
و بود آنحضرت که میگفت خارج عدو الله را بگوئید الله و بعضی معالج میکند با آیه الکرسی
و امر میکردند مصروع را بکثرت قرائت آیه الکرسی و بقرآن معوذتین بعضی خواندن محمد صلی الله
و الذین معه انداختن گفتار آخر سوره یا سو کند بحضرت بنی صلی الله علیه و سلم در دفع
آن تجربه کرده اند بقیه صدراع روایت کرده است حمیده می در طب لایزالش بن غیب

بعد از آنکه گفت بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که توفیق میکرد از صداع بغول خود
 الرحمن الرحیم بسم الله الکبر و اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق غار و دود و دمار و
 بقیه و جع الطیر من حی و دره که بعد از آنکه بنوا شکایت کردند که حضرت عیسی علیه
 و سلم در دندان ایشان انداخته است بسیار که خود را بر خسته او که در دهان
 و گفت هفت بار اللهم اذهب عنه سوء البجده و فحشه بدعوة نیک المکین المبارک علیه
 پس شفا داد او را خدا بخالی بشن از آنکه بردارد و در وایت کرد دست حمیدی که طم
 نه راضی الله عما آتاه نزد حضرت صلی الله علیه و سلم در حالی که شکایت میکرد و
 که میافت از دندان پس در آورد حضرت صلی الله علیه و سلم سبب بجز
 بردن آنی که در و میکرد گرفت بسم الله و با تسالک بفرک و حلالک فخر علی
 علی بنی فان بریم نم تدبیر بی من و یک دهان که گفت فاطمه بنت ابی طالب
 انصر کله پس آرام یافت دردی که فاطمه داشت و در سوا هب گفته که از غریبی
 و ذایع است از شنجی محب طبری امام مقام الخلیل مکه و دیدم او را که گرد بار بار نهاد
 خود را بر سر شخصی که درد میکرد دندان وی و بر سید از وی نام او را و نام مادر او را و
 زدی که میخواهد که نکند در آن ت دندان وی می گفت درد چند ساله بزیانیم
 پس میگوید آن شخص بچال ایست سال این سال شلا و زبانی عدد طاق پس بریندا
 دست خود را که اگر آنکه ساکن شد الموی و گفت بگرد دست مذکور که درد میکرد و این امر
 شایع و شتهر شد از وی انهی اما هیچ دعائی حسین ذکر نکرد ظاهر این دعای توفیق
 خواهد بود یا توجه میکرد و از پیش خود دعائی بخواند و الله اعلم و گفت صاحب سوا هب
 تجربه کرده است اگر بنویسد بر خاری که در جابت در دست بسم الله الرحمن الرحیم

برود

هر ای شاه که و جعلکم سميع و الابصار والايفه قليلا ما شكون ذاكرها بنو
ولم يكن في القيل والنهار وهو سميع العليم رقيه عليه السلام روايت کرده است نسي
از ابی الدرداء که آمد او را مردی و گفت بدره! محمود بن شد است بول و رسیده است
حصاة البول پس نعلیم کرد او را ابو الدرداء رضي الله عنه رقيه که شنیده بود از رسول خدا
صلی الله عليه وسلم ربنا الذي في السماء و تقدس اسمك ربنا الذي في السماء و الارض كما جعلت في
السماء و جعل رحمتك في الارض و اغفر لنا ذنوبنا و خطايانا انت ارحم الراحمين فانتل شفاه
من شرا بكرة و رخمه من رحمتك على هذا الوجع فبيري و امر کرد او را که رقيه کند باین دعا
رقيه کرد و این رقيه در شکوی عام که برای هر مرض که شد تیر آه است
حديث بن داود رقيه علي روايت کرده است از انس بن مالك رضي الله عنه که گفت در راه رسول
خدا صلي الله عليه وسلم مرغانه دوی است و ده بود و در ششتم بگریه است که بگریه
بگفت که دی باور است و لیکن اگر خواهی با من ترا کلمات که چون بگویی آن کلمات میزد
خدا تعالی از تو گفت پس با من ترا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الحقیق و عظمی الدقیق من شد
الحرق با ام ملیم ان كنت آمنت بالله العظيم فلا تصدعني الراس ولا تنسني العظم ولا تأكلني
اللحم ولا تشربني الدم و تحولي عني الى من اتحد مع الله الهما فقلت عاذتک من انیک
که آموخت مرا رسول خدا صلي الله عليه وسلم پس رفت بن من صاحب بگوید مجز
این رقيه چنانکه دیدم من خطه شریفه و اخذت و این است اللهم ارحم عظمی الدقیق و جلدی
الدقیق و اعوذ بك من فورة الحرق با ام ملیم ان كنت آمنت بالله و اليوم الآخر فلا تأكلني
ولا تشربني الدم ولا تنفوسني على العظم و انتقم الى من نزع من الله الهما آخر فاني شهد
لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و نبوید برای منی مثلته چنانکه ذکر کرده است صاحب

بر سر ورقه لطیف بسم الله فرت بسم الله فرت بسم الله فرت و بکیر در روز یکم روزه را
 بنید از دوازدهن و فرود بواب و در کجاست قرآن و شرب آن ^{نسخه از}
 رخصتی هست چنانکه گذشت و از این لحاظ در مدخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد رحانی هجده
 مینوشت اوراق برای حج و قرآن و میگذشت بر در زاویه پس هر که میبود بوی الهی
 ورقه را از آن و بستم بگرد ^{نسخه} میافت بوزن الله عزوجل و میبود مکتوب از ^{نسخه}
 نزل و لا یزال یزیل الزوال و هو لا یزال و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تیرل من ^{نسخه}
 ماهوشفاء و رخمه للمومنین ^{نسخه} و یفتح غار یث و و میبکی بر روی است صاحب ^{نسخه}
 گفته که بنویسد این آیت را و یسا لوفک عن الحیال نقل فیها ربی انفسه ^{نسخه} بها فافصح
 لازمی فیها عوفا و الامنا مجربست ^{نسخه} و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تیرل من ^{نسخه}
 چیز است که روایت کرده شده است از عبد الله بن امام احمد بن حنبل گفت دیدم پدر ^{نسخه}
 مینوشت و فنی که دشوار میشد بزرگ و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و تیرل من ^{نسخه}
 لا اله الا الله الحکیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین کا نهم یوم
 یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من النهار کا نهم یوم یرون ما لم یلبثوا الا عتیة او ضحیا
 خلال گفت که خبر داده ^{نسخه} و بکیر مرزنی که ^{نسخه} امام احمد را مردی و لغت یا اباجد الله بنو
 چیزی مرزنی را که غت شده است بروی ولادت وی است و روز گفت مراد را که ^{نسخه}
 واسع را و زعفران را گفت خلال دیدم او را که مینوشت بسیار کمی او در مدخل گفته که ^{نسخه}
 در آوند جدید اخرج ابها الولد من بطن ضیق الی استه هذه الله بنا اخرج بقدره الذي حبک فی ^{نسخه}
 مکین الی فده معلوم لوانزلنا هذا القرآن علی جیل الی آخر السوره و تیرل من القرآن ما هو شفاء ^{نسخه}
 رخمه للمومنین و بنید از آن و بنفشاند بروی خود گفته است شیخ رحانی گفته ام این ^{نسخه}

از بعضی بزرگان و فتوای آنرا از هیچ احد را مکرر شنیدم که می یافت و ساعت در وقت
که در آنجا بود از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که شد عیسی علیه السلام بر زنی
و حال آنکه من در این افتاده بودم و در شکم و می رس گفت آن زن ای کایه الله عاکن
برای من که خلاص گردانم از این محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام با خلق
السفیس و یا محفل النفس من السفیس و یا محفل النفس من النفس همه با پس از آن
ولد آمد بر خاست گفت بشنم مر جانی پس چون شوا کرد و بر زن ولادت نمود پس این
روی و از آنجا که خبر کرده اند برای رعایت آنکه نوشته شود بر جبهه معمو
و قبل بالمر نی در ک و یا سماء اقلعی و غبض الماء و قضی الامر و جایز نیست که آن
نخون باعث چنانکه بعضی حال کنند زیرا که خون بخش است بر جایز نیست که نوشته
شود بوی کلام خدا بسته برای هر دو و از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله
روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم می گفت کسی که بگوید
بسم الله الذی لا یضرع الیه شیئی فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العظیم سه بار وقت
شام رسد او را هیچ بلائی ناکهانی نماند که صبح کند و کسی که بگوید آنرا وقت صبح رسد
بلائی ناکهانی نماند که گفت راوی پس سید ابان بن عثمان را می بینم پس نظر
در روی آنکسی که شنیده بود از وی حدیث بطریق نجیب و انکار پس گفت ابان چه نظر
یکنی بسوین بخدا کند دروغ بر شنیده ام بر عثمان نه دروغ بسته است عثمان بن عمر
صلی الله علیه و سلم و لیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است سبب آنکه عیسی
کردم من پس فراموش کردم که بخوانم آنرا رواه ابو داود و الترمذی و قال حدیث
صحیح و آنکه که در روی او است از حدیث و رواه ترمذی و از انس بن مالک

که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و حلال و لا قوه
الا بالله العلی العظیم عشر مرات پاک گردانیده میشود از کف یا بان همچو روزگار پخته است او را
دوره عاقبت داده میشود از بقاء و بلا از بلاهای دنیا که خون و جذام در موضع رنج آید
و نزدی از بهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسیار گوید لا حول و لا قوه
الا بالله العلی العظیم بیک کتبه حجت است گفت کمال کسی که بگوید لا حول و لا قوه الا بالله العلی
عظیم آنرا الهیه دو سر گرداند از وی حاجت آسانی هست باب از فقر که از نامی آن فقر است
گفته است طبرانی از بهریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا حول و لا قوه
الا بالله کان دواء یسحق و یسحق داء الیسر بالهم و در حدیثی دیگر است ابو موسی کسی
که بگوید لا حول و لا قوه الا بالله هر روز صد بار بگوید و فقر بر او فرود نیاید است کسی که بگوید
بروی زرق و می باید که بسیار بگوید لا حول و لا قوه الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر
پدرشان حدیث از علی بن ایطالب رضی الله عنهم آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
کسی که گوید هر روز هر شب لا اله الا الله الملك العلی العظیم باشد او را امان فقر و بساطت
فقر و گشاده شود برای وی باب غنا و گشاده شود و نیست و بعضی روایات این حدیث گفته اند
اگر حدیث گفته باشد این حدیث تا چندین بار بگوید یا نشاند کرده است این عبد الحق در کتاب
الطب النبوی و در طحاوی روایت کرده است بخاری و ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و ابن کثیر
کسی که بگوید هسنگامی که نهاده شود طعام بسم الله قبل الا سألنی الله من السماء لا یضر
اسمه و الله هم جعل فیہ رحمة و شفاعة خیر کند او را هیچ خیر نیست از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی که زاید شود و او فرزند
پس از آن که در گوش راست او افتد در گوش چپ نیاند و او را ام الصبیان از ابن

و ذکره عبد الحمید فی الطب النبوی و ام الصبیان یکی است که نعرش میکند با ولاد و با که پیش
انسان را و می برانسان و سر و تا ذین آنست که تا اول آنچه بکوش وی آید کلمه نهاد
باشد و کبریا عظمت او پس این کویا تلقین است مرا و انشاء اسلام را تر و در آمدن او
و پنا چنانکه فیض کرده میشود و کلمه نوحیه تر و خروج از در دنیا و نیز شیطان میگردان
اذان ^{فی} حقیقه ^{مضان} لا اله الا الله و لا اله الا الله که حسین عیسی علیه السلام میگوید که گفت
کسایون و باقی از راه و باقی تر از آل انبیا صاحب مواهب میگوید که گفت که بشنود
بیادین و بگوید عصر و مغرب محل بدن که این حقیقه رمضان است نگاه میدارد و اگر
و حرف و سر و آفات و نوشته شود در آخر جمعه از رمضان و بهیو مردم
آنرا در حالی که خطیب خطبه بخواند بر منبر و بعضی بعد از صلوٰه عصر و گفته است که این بر
که میت اصل مرا آنرا اگر چه واقع شده در کلام غیر و احدا را که بر بلکه انشاء میکند کلام بعضی
از ایشان برود آنرا در حدیث ضعیف و بود حافظ ابن حجر انکه میگوید آنرا حدیثی است که در
خطبه که بخواند و بود و کسی که ننوشت آنرا میگفت فحک الله ما به الله
و مسلسل و اما طب آنحضرت صلی الله علیه و سلم با دوید طبعیه طبعیه بسیار است در آنکه امر
و وقت و ظاهر آنست که طب آنحضرت جوی باشد اگر در بعضی موضع بقیاس و اجتهاد
تجربه باشد نیز دور نیست و ما انقصار بر او دیده روحیه کردیم از جهه بودن ان نعم و ا
و اخضر و احمول و لیکن در باب علاج اسپهال معسل و گفت که در آنجا کلامی است
نقل کنیم بدانکه در صحیحین از حدیث ابی سعید خدری آمده که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت
برادر من شکایت میکند از شکم خود و در روایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد آنحضرت
او را بنشیند و غسل مرا و او پس نوشت بنده او را غسل فیس بایده نه سه سطلای پس

میدان
نقشه

آنحضرت است گفته است خدا و روح گفت نسیم را ورتو و در روایت احمد آمده که
امر کرد آنحضرت بنوشاندن غسل پس آمد آنمرد بار چهارم پس گفت آنحضرت بنوشان
غسل پس ایوه شد پس بطلاق و در روایت احمد آمده که گفت در بار چهارم بنوشان
او را غسل پس بنوشاند پس بند پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روایت
و کذب بطن این بود و گفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب در جامی خطای که
سمک بگویند یعنی لغزید و در یافت حقیقت آنچه گفته شد مرا و پس سعی کذب بطن
یعنی صلاحیت نداشت قبول شفا را بلکه لغزید از وی که اقبل و امام فخرالدین از
گفته رحمة الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دانستند که عسل را چه
نفعی و وجود این ظاهر نشد فی الحال گویا جاری شد مجری کذب از جهت اطلاق کرده
بر وی لفظ کذب انشی و بعضی ملاصده اغراض کرده اند در اینجا و گفته عسل سهل است
چگونه فرموده شود مگر کسی را که دمقست او را اسهال و جواب داده شده است که این
سخن صادر از جبل است از قابل آن و مصدوق بل کذبوا بآلام بحیطوا بعلمه است زیرا که
اتفاق دارند اطباء که مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف پس عادت
و نقد ای و از وی و از وقت طبیعت و اسهال حادث میگردد که این از آنکه از افاد
طعام که ناشی میگردد از بد مضیی و اتفاق دارند که علاج این نیز که طبیعت با فعل است
پس اگر محتاج است بسوی سهل امداد و اعانت کرده شود باز درام که در عسل قویست و کوه
اینمرد است اطلاق بطن وی از بد مضیی بود بهر صفت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا و
عسل را بی دفع فضول که جمع شده بود در نواحی معدده غلاط لزوج نه منع میکند استقرار غذا
در معدده درونی و با و بر است چون میسجد بوی غلاط لزوج فاسد میگردد و اند معدده را

فاس میگردد و اندکی نگه وصل میگردد بوی پس و ای آن به احتمال خبری باشد که جلد دهد
 پاک کرد اندک آن طراویست خبری نافع تر درین باب از عمل خصوصاً اگر استمنه نشود
 گرم و در نگر بار بار تا شبان حاصل نکنه لطیف است چه دوا میباشد که انعامه دار و کسبی
 حال مرض باشد اگر از آن ناسر آمد بکرم مرض با زایل نگرداند و اگر از آن زیاده آمد تو
 بها فقط گرداند و مرض از زیاده کند و ضرری دیگر پدید آید و در صورتی که غسل
 ندادی که مقام مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر با عادت نثر غسل میگردد
 بجهت پیش سید لاجرم فرمود و صدق الله و کذب بطن انجیک عبارتست از کثرت ماده
 و چون در آخر آن ماده که در خارج ماده و دفع مرض کافی و وای بود دفع آن ظاهر
 شد پس قوی می صلی الله علیه و سلم کذب بطن انجیک اشارت بجهت این است
 و بقا و انشی نیست از جهت حضور و در تنها بلکه از جهت کثرت ماده فاسده است پس
 امر کرد بعد از دست نثر غسل از برای استفرغ و بعضی گفته اند که غسل که بهی جریان میکند نشاء
 بسوی عروق و نافه میگردد با وی اکثره او او را ر میزند بول را پس فاض میگردد و گاهی
 میماند در معده پس بمی انکثر و معده را و میگرد او را تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال
 بطن را پس بنگار و صفت غسل با بهمال مطلق از قصو عقل منک است و بعضی گفته اند در
 کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل را برای این سهل چار فو است یکی محل آن به عموم
 و باین اشارت که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بقول خود صدق الله ای فی توله فیه
 للناس پس چون سپه کرد برین حکمت نفی کرد آنرا بقول پس نشاء داده نشاء با و
 آنکه وصف مذکور بنابر آن عادت ایشان بود در ندای غسل در جمیع امراض
 آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه نشاء رایع آنکه احتمال دارد از امراض بود پیش از نشاء

زیرا که می عقد میکند بفرمان پس شاید که تحت بی طمع خورد و قول ثانی را بی ضعیف اند
نماید میکند قول اول را حدیث ابن مسعود علیه السلام بالتفاین العمل فی الله اخذ به ابن
و الحاکم مرفوعاً و اخذ به ابن ابی شیبہ و الحاکم مرفوعاً و رجاله رجال الصحیح و ابن ابی شیبہ
رضی الله عنه آمده است که فرمود چون اشتکا کند و در دوا بینی چون طلب کند شفا را
از شما بیکه طلب است از این خود از من چیزی و بخردان عمل و بنویسد آبی از کتاف
را در کاسه و بنویسد آری آب آسمان و خطا کند با عمل شفا دهد و ارضا یغالی و بعضی علما
در توجیه آن گفته اند که حق تعالی فرموده است و نزل من القرآن هو شفا و فرموده
انزلنا من السماء ماء مبارکاً و جای دیگر ما بطور او فرموده فان طلبه لیکون شی من الله
بیشتر یعنی اگر به بند زمان شما بخوشی نفس خود چیزی از هر خود پس بخورد از آن خوش و
د فرمود در عمل فیه شفاء للناس پس چون اینها اباب منافع جمع کرد و امید حصول آن بفضل
خدا غالب آید و هو الشافی اللهم شفا شفاء عاجلاً بحی القرآن لعظیم و بکرمه انک الله
اللهم صل وسلم علیه و صل و غیر رویا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعبیر معنی تفسیر است
الرویا بخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای بیان است و رویا بضم و سکون
آنچه به بند شخصی و دنیا و بیان حقیقت رویا بر طریق مستقیم و حکما در شرح مشکلات کرده
شده است اینجا آنچه بر طریق محدثین در کتاب است و تشدید ذکر کرده می آید فاضی ابو
بن العربی که از اعظم علمای مالکیه است گفته که رویا و اراکافی است که به میکند خدا تعالی
در دل بنده بردست ملکی یا شیطان یا بجناب آن یا نفیرات آن و حاکم بحقیقی روایت کرده
که طافات کرد عمر علی رضی الله عنه و گفت یا ابا الحسن مژده می بندد و باین منی از آن صلی الله
و بعضی کاذبی است نعم پسندم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت نیست هیچ عیب

آنکه که خواب میکند پس بر میگردد بخواب مگر آنکه پروان می آید روح او بسوی عرش پس آنکه
 بیدار میگردد. زبان عرش آن رویاست که صادق می آید و آنکه بیدار میشود پادشاه
 عرش کاذب می آید و ذی بی سجده است اصحح بنده اند و این القیم حدیث آورده که رویای
 مومن کلامی است که میکند او را پروردگار تعالی و نقدس و حکیم زندگی گفته که بعضی از
 تغییر در نور حق تعالی و ماکان البشران بجهت اسرار الالهیه در او حجاب گفته اند که
 حجاب امی فی المنام در روی اینها صلوات الله و سلامه علیه و می است بخلاف غیر این
 پس می می در آید آنرا ضللی زیرا که دی محروک است بخلاف رویای غیر اینها که گاهی حاضر
 میگردد و او را نشان میدهد در بخاری از حدیث انس آورده که رویای تنه از مرد صالح بخیر
 از جبل و شمس خروار نبوت و گفته اند که مراد غالب و بای صلیحین است و اگر مرد صالح
 می بیند گاهی صفات را ولیکن نادر است از جهت قلت سخن شیطان صلی بخلاف غیر
 صلیما که صدق در روی نادر است از جهت غلبه تسلط شیطان ایشان در اینجا اشکال
 کرده اند که بودن و یا خبر نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت نبوت نبی
 صلی الله علیه و سلم و جواب بند که رویای اگر و قیامت از نبی صلی الله علیه و سلم خروار
 از اجزای نبوت بر سبیل مجاز حقیقه و اگر از غیر نبی است معنی نبوت از اجزای
 بر سبیل مجاز با اعتبار تشبیه و یا به نبوت در افاده علم و بعضی گفته اند که مراد خبر و
 علم نبوت است. اگر چه منقطع شد علم او با قیامت و از امام مالک پرسیدند که آیا
 تعبیر بخند رویا را هر کس گفت آباء به نبوت باز می بکند بعد از آن گفت رویا خروار
 النبوة مراد نبی همان تشبیه و یا است به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیوب و بعضی
 گفته اند که خبر دینی مستند نیست نبوت و صفت کل و بسی که در انهدان لا اله الا الله

با و از بلند نیکو بند او را موزن و این سخن حق است باعتبار استغفار زیرا که جزو غفران است و
 مجموع این اجزا است و هر جزو بنوت نیست و این خلاف است و لیکن فضل او است که در بنوت
 داخل است و بنوت عبارت است از مجموع آن اجزا فافهم در حدیث عایشه آمده است که
 حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بانی نبی اند معاذ من از بنوت مکر و یا و در این عباد
 نزد مسلم و ابی داود آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدو نیت برده خانه او سر مبارک او
 بسته بود بعضی در مرضی که رفت از بیغلام و مردم صفت بسته انداده بودند در
 ابی بکر رضی الله عنه و گفت یا ایها الناس بی مانند از بنی نیت مکر و یا و صالحی که
 بنده آنرا مسلم پادیده میشود برای او و غیر بنی نیت باعتبار غالب است و بعضی بر و یا مندر
 میباشد و صادق هم میباشد حق تعالی آنرا برای مسلم حبه رفق بنا پسنداد که برای خبری
 واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و تقاضی ابو بکر بن العربی گفته که اجزای بنوت بسته اند
 حقیقت آنرا که کاتبی و آنچه آمده کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم همین گفته است
 که و یا خبری و یا بنی بنوتست فی الحقیقه زیرا که در وی اطاعت بر غیبی از غیبی
 از وجه اما تفصیل نسبت مخصوص است بعزمت او در حدیث بنوت و ما روی گفته است که
 لازم است عالم را که بداند نیز را حجت و تفصیلاً و تحقیق گردانیده است حق تعالی مهربان
 حدی که وقت تر دان پس بعضی از آن خبر است که بسته میشود و مراد بان جمله و
 و بعضی از آن است که بسته میشود و جمله تفصیلاً و جمیعاً از رقیب است و در بنوت
 روایات مختلف آمده و در بعضی خبر و من خسته و بعضی در بعضی خبر و من جمیع و در
 نه و بعضی و در بعضی بسته و عشرین و در بعضی رتبه و عشرین پس و ثوبی بنوت آن
 مانند و مشهور است و بعضی از برای حد در حدیث مشهور که نه و این است

مناسبی جدا کرده اند و گفته که حقیقی وحی فرستاد بسوی پسر خود ششم در سن هجده سالگی
 وحی فرستاد و در بقیه باقی مدت حیات و مدت دور نبوت همه بیست و سه سال است
 و نسبت شش ماه به بیست و سه سال نسبت یکجزو است بحیل و شش و این وجه است
 و معنی است اگر آنست که وحی در ابتدا ای نبوت شش ماه در سن هجده بود و خطابانی
 گفت که معنی از اهل علم در مایل بعد و قوی گفته اند که در بیست و سه سال است که ثابت کرده
 نمی باشد و ما در آن خبری و انری و نه ذکر کرده مدعی نیز در بیاب خبری و مورد نظر خبری
 گفته و الظن لا یغنی من التحشیا و لازم نیست بلکه هر چه خفی باشد علم آن بدانیم ما این
 اعداد و رکعات صیام و رمی چهار و خبر آن و نیز این مناسبت در اعداد که در میان
 دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه واجب تقویض است بعد از شریع و اصل علم دیگر
 بدانکه در حدیث آمده است که اصدق الروایه و الاصح راسخ ترین روایا روایاتی است
 که در وقت صحیح روایه از انری و الدارمی و مسلم از حدیث پسر پسر آورده که نخست
 زمره و صلی الله علیه و سلم که وقتی که متقارب شود زمان دروغ نمی شود و روایه مسلم
 شما در روایات ترین شما است در سخن و در معنی اقرب زمان و دو قول آمده
 یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهار است و آنست که استنوا ای آنهاست
 ایام ربیع که وقت اعتدال طبایع اربع و استنوا لیل و نهار است همچنین است عین
 قوم و ظاهر آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت نخل میزانت و وقت استنوا
 لیل و نهار است و معبران نیز بر آنست که اصدق روایه نزد اعتدال لیل و نهار و ادراک
 و در پنجاه بحث کرده اند که برین وجه فایده تقید مسلم چیست زیرا که اعتدال طبایع درین وقت
 مخصوص مسلم نیست و آنست که حال کافر خارج از ایراد است اطلاق صدق

بر روی او منسوب و قول دیگر که مراد با قریب ماندهای مدت اوست نزدیک است
 ساعت و نایب میکند این را حدیث نزدی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب و یا المؤمن
 و این سبب این بعضی شیخ خود شنیده است که مراد اقربان مان سونت و بعضی گفته اند که
 مراد بزمان مذکور زمان بعد است که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است
 آن زمان که تا خواهد بود از خبه و جهل و ظلم و طبیب غیث و بعضی گفته اند که آن زمان طایفه
 باقی مانده عیسی بن مریم علیهما السلام بعد قتل عدل و اهل ایمان احسن اند در احوال
 این است بعد از صدراول و اصدق اند در اقوال و از جهت گفت در آخر انجذاب است و
 رو با اصدق حکم دنیا و دو اعتبار صدق قول در صدق رویا ظاهر است چه هر که صدق
 روشن میکرد و دل او قوت می پذیرد و اگر او متعش میکرد و معانی در جهت و
 و هر که بیداری صحیح و سلامت خواب او نیز همچین خواهد بود بخلاف کاذب و غلط که
 و نظریه است فایز پس بی بند که کاذب و اجناسی بند صادق و صحیح و کاذب صحیح
 اکثر و اغلب همچنان است که گفته شد و نیز در حدیث آمده که چون بندی کی از شما در خواب
 خبری را که دوست میدارد آنرا پس آن از خدا است و باید که حمد گوید خدا را عزوجل و بخند
 بآن و اگر خبری بند که ناخوش دارد آنرا پس آن از شیطان است و باید که استخاره کند
 از شر آن و ذکر کند آرات و کسب و انصر میکند رواد البخاری در روایت سلم آمده که خواب
 شیطانت و خبر نه کسی بآن و باید که تف کند بجا دست چپ بر دهن و نو کند
 از شیطان و در روایت دیگر آمده که بچسب از پهلو بپوشد و دیگر در روایت دیگر آمده
 که نما کند و حدیث بخند بآن مگر حبیب لیب و در روایتی مکرر علم ناصر را و بخواند آیه
 را و نیز آمده است که رو با چپ پیچیده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود بلکه تعبیر کرد

چون که شود واقع
بگوید و باند
بر او که
بر سبب تغییر که

نشود همان شود و این صیفت است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد
و مصاب کند و بغیر از احوال کند برسد دیگر را که قالوا باید که بغیر بخیر کند و تاوانه
بر آنجا کند از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت آمد و صلی الله
وسلم عرض کرد که زوج مرغی است و کلمه سنگینه است و گفته است مرا حامل در خواب
چون که بستون غایب من شکسته است و زاییده ام من کوکی کاثر چشم گفت آنحضرت صلی الله
وسلم باز آمد مرد و انشاء الله صبح و سلام و بزمی نه غلام نکو بگوید و این زن بسیار دیگر
آمد و آنحضرت را در خانه یافت و من قصه خواب از وی پرسیدم پس گفت خواب
خود را و کفتم من در بغیر خواب او که اگر این خواب نورا است ببرد زوج نو و زای
نختم بگوید که این است آن زن و گریه میکرد پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت
باز مان ای عایشه و همچنین مکن چون بغیر کند خواب مسلمانی را بغیر کسند بخیر و حال کند
از آن بزرگه و واقع میشود بر آنچه بغیر کرده شود بدان و نیز آمده است که بر زنی از انبیا
خبرنا و شتر را عیالها بعد از آن بغیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز همچنین میگردد و گفته
که را آداب عابر است که بغیر کند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب
زوال و نه در شب انجمن آورده است صاحب مآب و جنس غایب نیست حدیثی
درین باب نقل نموده و اگر گویند که این اوقات مکروهانه که نماز در آنها مکروه است پس
وقت است و اجماع باید ذکر کرد که بزرگ زوال انشاد آن کرد پس در این
چست و تحقیق است شده است در حدیث صحیح که آنحضرت چون از نماز بجا آورد
بپرسید از صحابه آیا دیده است هیچ کس از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد که اگر
خوابی که دیده بودی بغیر میکردی صلی الله علیه و سلم و زاری بر صبح خود بای عقد کرد

مبنی بر این است که بعد از صبح لیکن پیش از طلوع آفتاب است و منع از غیر در وقت
طلوع موقوف است بر ویل و ویل بر آن خبر که است نماز در آن اوقات ظاهر نیست و
عدالت مواهب اشراقی این در وقت است آنکه بعضی گفته اند که سحر آنست که بعد از طلوع
شپس تا رابعه و از عصر تا قبل غروب است مذکور رو میکنند بر آن و در وجه سوال آنحضرت از
صحابه روایت روایات آن گفته اند که آنحضرت متعذر از نماز است فمجهله بود میخواست که از نماز
نظاره شود معلوم نیست که اینجور از کسی میکنند و ظاهر آنست که سحر در سوال مذکور
حال صحابه که سلوک بر یک ناچار رسیده و ندید آن چه باید کرد و متعذر از طریقت که معاملاً
و واقعات ایشان را میسر پسند و علاج میکنند با تبعاع همین سنت خواهد بود و اعلم
و بعضی از علما گفته اند که بعد از صبح اولی و آخر است سحر و اوقات سحر
چند حفظ صاحب روایات را سبب قرب عهد آن و گاهی عارض میکردند سحر
از جهت حضور در آن وقت بخانه طیب و از آن جهت طلب وقت نخل و بی نقه
در امور معاش و از جمله ادب است آنست که صادق اللهم باشد و بر وضو بخسبید و بر بیلوی
چنانکه سنت است در خفتن و بخواند در وقت بخواب فتن سوره و التمسک و اللیل و النین
اخلاص و معوذتین و بگوید اللهم انی اعوذ بک من سئ الاطام و استیجر بک من غلبه الشیطان
فی البیطة و المنام اللهم انی استأجک و یا صالحه صادقاً فیه حافظه غیر منسیه اللهم
ارنی فی شأنی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا بجلت جل و با غنه عداوت
بر جانب غیر خیر عمل نکند و قمار و با منحصر در دو چشم است یکی از دست اطمینان و آن
بر نشان کاذب چنانکه کسی را در پداری جنابهای فاسد بر نشان خاطر میکرد و دو غشه
در وقت بعضی خس و فاش که در اتم گفته فی الله اضعفت و بسته کباه در سحره خش و ضحی

اعلام خوابهای شورید و ضعف الحديث در اینجا سخن و اعلام جمع علم و حکم و علم و ادب
و انقیاس و یا تغییر نیست و تغییر ندارد و گاهی بخت نامعشیه طاعت نماید و همین که از این
را و محزون باز و ستمانی را چنانکه کسی چیده که بریده شد بهیست سر او را و در اینجا سخن و یا مارد
با و چاهی اول که افتاده و خلاصی ندارد و از آن وایت کرده است مسلم را چنانکه علی آمد
با رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس شعری گوید
آنحضرت و گفت خبر ده بگوشت جان خود را تمام و چنانکه میند که فرشته امر میکند و ^{بفعل}
حرام و مانند آن از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس و از روی محال دارد و همانرا در خواب
می بیند یا آنچه غالب است بزنج او از بطن یا صغیر یا دم یا سودا مثلاً موافق آن چیزی در خواب
می بیند چه به نسی آید و در کلماتی بقیه بنده و غزالی اشش بند و موسی ز کلماتی
بند و سودا می رود و در کلماتی سیاه بند و امثال آن مستند در روایای صادق است
نسل و با و اینها و تا بعضی نشان می دهند که بی خبر نیست از تیر و سپهر و در آن
می افتد و در اینجا دو عبارت است روایای صادق و در روایای صالحه و ظاهر آنست که هر دو یکی است
زنی کنند که صادق آنکه راست باشد و صالح آنکه موافق مقصود و حسب خواه نماید و
در روایای صالحین نیست با و آخرت بکی نبند و اما نسبت با و بنا حسب ظاهر
نیست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز احد دید که کا و از ادب میکند و در تشریف خود
رخه افتاده است پس بغیر و جعفر را با بچه رسید صاحب او را و از روز و رخه تشریف
مردی از اهل بیته ای عربی حمزه بن عبد المطلب بعد از آن عاقبت مرستی از ستم
حضرت برخاستی اجمعین و مردم همه بر ستم اندستور الحال و غالب بر این است و استوار است
و کذب است و فسق و غالب ایشان را و غایت و نادر است بر ایشان و کذب است

ایشان بغایت نادرست و از بعضی کفار صادق نیز می افند چنانکه رویای صالحی چون
یوسف علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک در حدیث آمده است که از حدیث
الرویاء بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی علمای که رویای اولیای درنگ می افند تاویل
و انیضت نانی تفاوت اجزای او و شتاب اسرع از همه رویای تحریرت خصوصاً
طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده که اسرع رویا در تاویل رویا قبلوا
و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای چهار مثل رویای سیل است و آن حکم
دارد و بعضی گفته اند که زن چون خبری به بلند که نه اهل آن است آن رویا برای خروج
و همچنین و اما عبد برای سید و همچنین و اما طفل برای پدر و مادر است و الله اعلم
روایا و تفسیر که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست بسیار است از جمله بت لیس و غیره
بعلم کجایی از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم می
در انشای آن که در خواب بدم آورده شد نزد من فتح شیر من بشدم از آن شیر تا آنکه می بینم
که بیرون می آید از انخان در روئی نوشیدم شیر تا آنکه ببابم از آن که روان میگرد و در
من میان بویست و گوشت پخته را دم آنجا زبانه از آن مرعرا کشید صحابه پس پیغمبر و
کردی آنرا با رسول الله گفت بعلم و شیخ ابن ابی حبه و گفته که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بعلم بجهت اعتبار خبری که ظاهراً شده بود آنحضرت در اول امر عیسی در شب معراج بنکای
که آورده شد نزد آنحضرت فتح خمر و فتح لبن از هر کدام که بخواهد اخذ دارد پس اخبار
کرد آنحضرت لبن پس گفت مراد از جبریل اخبار کردی فطرت را یعنی دین و در بعضی جاها
مرفوعه تاویل بظهور آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تسمیه لبن بعلم ثمرت
اوست و بودن او پس صبح بدن پس علم در این ای روح مانند لبن است در غذای انسان

آن مگویند مثال علم در آن عالم نیست و الحمد لله که این سبکین در بعضی مقامات صدقه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم باین سعادت و بشارت پستند و مستبشر گشته می
که سبوح و نو پاک از شیر لطیف سر خوش طعم یافته است و آن همه گشته بیده و فرو برده است
امیدوار است که بنصبیه از علم و دین شرف و منظور ذکر دوا باو بکثر تر گشته بزرگ از بنبر سفید
غایت سعیدی لطیف و نصیبت خورده و الحمد لله علی ذلک و از آن جمله رویت است
عنه و سلم فیصل و بجز آن برین حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که گفت آنحضرت
انسانی نگاهی من در خواهم می بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من بریدن ایشان بر آنها
بعضی از آن بر آنها میرسد پستمازا و بعضی درون آنست و که شست بر من عمر بن الخطاب
و بروی برای است که میکنند آنرا یعنی روزی تا زین روزه و احتمال دارد یکی آنکه گو
از آن چنانکه چنین حسیده باشند دیگر آنکه بایان از آن بود چنانکه بر سینه ه باشد
بر دراز تر از نخست خواهد بود و نمود باین اخلاست و اینی که حکیم نرندی در نوادرا اصول
آورده بعضی از آن کسی بود که فیصل او تا سره است و بعضی باز آن و بعضی تا انصاف ساق و
بجز از دین تقیص آنست که فیصل نموند عورت را و دنیا و دین میبوند و آفت و حب
میکرد و از مرگ روده و اصل برین باب قول حق تعالی است و لباس التقوی فلیک خیر و بعضی گفته
وجه آنست که دین شرمیکند عورت جل را چنانکه میبوند فیصل عورت برین پس آنکه سینه
تا سینه میبوند دل او را از کفر اگر چه از کتب معاصی میکنند و از آنکه بایان است و فرج ظاهر
و بایهای او نا پوشیده نمی میکنند بسوی محبت و از آن بای رسیده کسی است که بونیده
تقوی از جمیع وجه و آنکه میکنند فیصل خود را زباده بر آنست بعمل صالح کامل و مراد بنا
باقیه مومنان باشند با خصوص آنکه مرده مدیه بلکه بعضی از ایشان مراد برین عمل مقتضای

اوست از حرص بر امتثال اوامر و اجتناب مناهای بود عمر را رضی الله عنه درین باب معام
عالی و از پختنیت معلوم میشود که اهل دین متفاضلند در دین بعلت و کثرت و غنوت و ضعف
و این از آنست که محمود است در نام و مذموم است در قیقه و آن جز فیهست که
مذموم است شرعاً از جهت ورود و عجد در تطویل و عالم منام و این تکلیف نیست و این مناسبت
که در شب معراج قلب شریف را در پشت طلائع شنیدند از آنجه رویت سوارین در
شریف وی صلی الله علیه و سلم و تفسیر آن بکنایه این بود هر چه روایت میکند که گفته
صلی الله علیه و سلم که در آنشای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد مرا خرنمایی ^{بختی}
از خرنمای کسری و فیض و غیره با که فسخ کرده شد بر است وی احتمال دارد که مراد سعاد است
و فسخه باشد فرمود پس نهاده شد در دست من و سوار از طلا پس بر آن و مکر و نه
بر من و اندوختن ساختند مرا پس وحی کرده شد بسوین که نفع کن این سوارین پس نفع کردم
آنها را پس فرستند سوارین و در وانی پریدند پس تا وصل و تفسیر کردم سوارین را آن دو که
که من میان ایشان یکی صاحب صنعا و دیگری صاحب کایه که دعوی بخمیری کردند پس که اب
یکی اسود عینی که درین دعوی جزوت کرد و کشت او را از دلی چشم از دهان حضرت
وحی آمد بوی صلی الله علیه و سلم نقبل ہی فی مرض موت فضل سوت پس خبر داد نقبل وی و
قله العبد الصالح فرور الدیمی و فرمود فاز فرورد یکر مسیله که اب دعوی کرد و بر مایه که گفته
از بلا و حجاز گشته شد در خلاف صدیق و فقه او مشهور است و در ^{سوارین} ^{بختی} ^{از طلا}
گفته اند که کذب وضع نمی است در غیر مجلس پس چون بدید حضرت در ذرا عین خود و سوار
بنو ندانها از بلا آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که اینها جلدت اند دست که ظاهر
شد کسی که دعوی کند خبر را که نیست اهل آن و نیز در بودن آن اندک منتهی عمت است مرا

پوشیدن آن دلیلت بر کذب و تیردوبستحق از ذهابست بمعنی رفتن پس
که آنچیز است که میرود و ذایل میگردد و متکشد این باذن کردن محسبیانه
بمنفع کردن آنها پس فستند و پدیدند پس دانست که ثابت نمی ماند امر آنها در کلام
وی صلی الله علیه و سلم بوجهی که آمده است از آنکه میکند آنها را از جای آنها و فرطی گفته که
مناسبست و بل مر این رویار آنست که اهل صنعا و اهل النبیاء اسلام آورده بودند و
عمر اسلام را پس چون ظاهر شدند در آنجا این دو کتاب پس ناسرکی کردند و بل
این دو بعد از آنش دادن آنها کلام خود را و دعاوی باطل خود و فریب خوردند اگر
آنها پس گو بایدین بمنزله بلیدین شدند و سوارین بنه که که این و بودند آنها از
اشارتست باز پیش و اون آنها کلام خود را و حرف نام ذهابست امنی و
در وجه تا ویل سوارین بکه این گفته اند که سوار در دست مشابهت بقید مرست
چنانکه در بای میبایند و قید منع میکنند دست را و تسع از عمل و تصرف کو با که که این
گفته اند بهر دو دست شریف او را و نگه داشتند که عمل و تصرف کند بهر دو دست
نور طبعی و از آنجمله در دست او سیاه از ولیده موسی که بیرون می آید از مدینه
آن نقل و بای به محقق روایت کرده است بخاری از حدیث عبد الله بن عمر که فرمود
آنحضرت دیده ام امرة سودان و ولیده موبرا که بیرون آمده است از مدینه و او را
به هیغه بفتح بیسم سکون با و فتح یا و عین حجه نام حقه است بضم جیم و سکون حاء مملو
که نام موضعی است میان مکه و مدینه و ساکن بودند در وی بهر دو پس تا ویل کردم آنرا
که و با مدینه نقل کرده شد بسوی حج و در مدینه پیش از قدم مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و سلم و با و بن بسیار بود پس آنحضرت او را بر آورد و در دیار کفر فرستاد و در

تعبیر و تفسیر و با بامراه سودا گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکافت از لفظ
سودا سودا که بمعنی بدست و دارا که بمعنی در دست پس تاویل کرد و پروین رفتن
او را بر آمدن معنی خبری که جمع کرده است آنرا اسم او که سودا و او است و تاویل
کرد ثوران را پس او را که آن بدی که می برنگیخت شراب در رفت و پروانی گفت که
اهل غیر مکه بودند که هر خبری که غالب است بروی سیاهی روی می مکرده
مذموم میبایست و گفته اند که ثوران را پس تاویل کرده میشود به بت برآورد
بدن ملزومین در گردن خصوصاً که بت سوداوی که می بیشتر و شست و آب و از آنجمله
روبت سیف که میبایست آنرا و کشته شدن سیف و باز آمدن کمال خود در
ایموی آمده است و معنی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیدم در نام
که من بنیایند ام تمیز را پس شکسته است بالای آن و تاویل کردم آنرا با پنج رتبه
روز احد پس بنیایند تمیز را بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا با پنج
آورد خدا تعالی از فتح و اجتماع یومین و در وجه تعبیر گفته اند که آنحضرت تعبیر کرد ارضیا
بسیف نه بر آکه جمله زور و غلبه وی صلی الله علیه و سلم با ایشان بود و تعبیر کرد بنیایند
تمیز را از آمد کردن ایشان را بحرب و شکسته شدن تمیز و وقوع قتل در ایشان ببنیایند
بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان حاصل شدن و جمعیت مران ایشان
و این منام در قضیه غزوه احد است و در مواهب شامی دیگر ذکر کرده است هم از امموی
که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از کیه بسوی ارضی که
در وی تخم نیست پس خیال کردم که آن ارض باید باشد با هجره فحشین که در آنها نخ نیست
پس از آن زمان باند که نیز است و در روایت امام احمد و غیر وی از جابر بن عبد الله است که گفت آن

حضرت صلی الله علیه وسلم دیدم من که گویا در روع حصینه درآمده ام و دیدم کاروان را
 که در پیج کرده میشوند ناگاه آورد خدایتعالی خبر و ثواب و صدق را پس ناویل کردم
 روع حصینه را بدیده و ناویل کردم پیج کا و از اکسانی که گشته نشدند از اصحاب روع
 و ناویل کردم با پیچ آورد خدایتعالی از قیام و ثواب و صبر و جهاد و قتال روز بدر
 فتح مکه و در شکاه ذکر هجرت و اهام موضع آن و تعیین آن خبر و شکست یثرب
 و آن و عود آن بحالت اصلی در یکجاست جمع کرده و ذکر بقدر و تحران
 حدیث کرده و فقه بر آن بخیره رویت است صلی الله علیه وسلم که بر جی است
 میکند روایت از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت در آن شب
 که من بر سر چاه می ننهدم و بدان چاه نوبی است پس کشیده ام از آن چاه
 آب آنقدر که خدا خواست پس از آن آمد این ابی قحافه و کشید از آن چاه یکباره
 و در روانی پس آمد ابو بکر و گرفت دل را از دست من نادر راحت اندازم
 در روایتی پس دیدم ابی جیس را عجیب از وی که عمل کند همچو عمل او پس کشش از نوب
 عرب و غرب بفتح غن معجم و سکون را و لوبزرک و ذنوب بفتح ذال یعنی دلو بر آب
 و در کتب و ابی ابی اصفی است و خدا با هر زدا و را پس از آن آمد بنی الحارث
 پس دیدم هیچ عبقری از مردم را که میکشد آب مانند کشیدن این خطاب میرا
 نشدند مردم و عصفری از قوم سید و بزرگ و قوی و توانا می آیند از کوبند و عصفری در صل
 زمین پریازا کوبند و عرب هر خبر از مردم و جابه و فرس و خبر آنرا که در غایت قوت
 جن و لطافت باشد بوی سبنت کشند که فی الصراح و فی القوم العجم موضع
 الجن الکامل العفیری من کل شئی و السید الذی لیس فوفه شئی و الشدید و در رد

ذنوب
 دلو بر آب باطلق
 دلو دوم

آمده پس بکشید غرب را تا آنکه سیراب شدند مردم و پر شد حوض و روان شدند در
مسکو و یک گفته است نووی این شالی است که جاری شده است مرا بن دو خلیفه را
نظور آنا صالحه ایشان و انتفاع خلافت ایشان و اینهمه ما خود است از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم زیرا که صاحب امر است پس بایستاد و در آمدن محل و اقامت
تغیر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس ملت اصلی الله علیه و سلم پس خلیفه شد ابو
ابوبکر و قتال کرد دهل روت را و قطع کرد آغوش ایشان باقی نماند از ایشان کسی
خلیفه شد عمر بن خطاب شد دایره اسلام در زمان وی پیش شیبه کرده شد و در اسلام ای
که در وی آبت که در دست جات ایشان صلاح کار ایشان در قول آنحضرت که فرمود
گفت ابوبکر دلور از منی راحت بخندم زیرا که بخلاف ابوبکر بعد از موت آنحضرت
بزرگ موت رحمت از که دنیا و ثواب آن پس قیام نمودند بهر امر است و معانات و حل
ایشان و آنکه فرمود در کشیدن وی ضعف است اجزا است از قدرت ولایت وی که
دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و سلم اما ولایت عمر رضی الله عنه چون از شد بسیار
انتفاع ناپس بوی و انتفاع یافت و ایراد اسلام بکثرت فتوح و تبصیر امصار و دین
و این در قول وی صلی الله علیه و سلم و بغیر الله در بعضی روایات مذکور است نقصی و
و اثبات نبی بلکه این همه است که در مقام تحسین و ادای شکر مسکو در و از آنحضرت
روایت کرده است مسلم از ائمه گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
دیدم امشب در خواب که در خانه عقیقه بن رافع که صحابی است ابن خالعه عمرو بن العاص
یک طبیب و طب ابن طاب بن شمس را را آوردند در طب ابن طاب نوعی از ز
درینه است این طبیب شخصی بود که این نوع از طبیبی منسوب است که پیدا کرده و

بود آنرا با خوش می داشت خورن آنرا رطب این طاب می کوند و تمر این طاب می کوند
 باید و تغییر فرمود که عاقبت غیر اینها نراست در دنیا و آخرت نمی خیزد از عقبه گرفت
 جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت اینها نراست و رفعت
 از این دفع گرفته و دینی که اختیار کرده است مرا اینها نراست اینها نراست و خبرین و خوش
 اند اینها نراست این را از لفظ رطب این طاب گرفت اینها حله از من است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم خود دیده و تغییر نموده است ولیکن پوشیده ماند که تغییرات آنحضرت بجز دست
 مناسبتی است که ذکر کرده اند و نه چنانکه اهل تعبیر بنا باینکه اینها نراست و می دهد عباد
 نمایند بلکه همه بوجی و الهام اند اگر بر رعایت مناسبات هم باشند و در منیت چنانکه در
 حدیث روایت رطب این طاب معانی آنرا تا کافیه تغییر فرمودند و عادت شریف بود
 که از اسماء معانی اخذ کرده تفاول منموده چنانکه در حدیث بریده است که در طریق بی
 در هجرت پیش آمد که پرسیدند نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امرنا باز پرسید
 نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود اسلم امرنا باز پرسید که ام اسلمی گفت از بنی سهم
 فرمود اصبت سهم و غیر آن و لهذا تغییر کرد سیف را بومنین و حال آنکه سیف تغییر
 دیگر است نزد معبران مثل و له و رخ و زوجه و لسان و ولایت و امثال آن چنانکه ذکر
 کرده است طوسی و الله اعلم و حسن آنچه که شدت بیان دیبای آنحضرت بود که بدست
 خود دیده اند آنچه صحابه دیدند و آنحضرت تغییر کرد نیز سبب بار است و حادث شریف
 چنان بود که چون از نماز با دعا بر میگشت می می آورد و صحابه می گفت هر که دیده
 از شما انشب خوابی را باید که بخواند و آنرا بر من تا تغییر کنم آنرا برای و هر که از من گفت
 خدا آنچه دیده بودی گفتی یک با دمی همچون پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند

ندیده است از ما هیچکس خوابی فرمود اما من می بینم از شب مرد را که آمدند مرا و گرفتند
دست مرا و پرون آوردند مرا بسوی ارض مقدسه ناکاه مردی نشسته است و مردی
استاده است و در دست وی انوار است از آهن که می درآرد این انوار را در کفج
وی و میکند تا میرسد قفا و او را و همچنین میکنند بلکه دیگر مانند آن باز هم می برآیند
کها و در دست میبندند و باز می درآرد انوار را در کها همچنین هر بار میکند گفتیم بآن مرد
این چیست گفتند روان شو یعنی بر سر پس یک چیز را هم دیدی است پس آن ششم
آیدم بر مردی که بر پهلوی خفته است و مردی دیگر استاده است بر روی شکست و دست
می شکند این شک سر او را چون بزنند او را میغلطد شک پس میرود این مرد بسوی
یکدیگر از او چون باز می آرد می پسند سر او را که هم آمده است و به شده و بحال خود آمده
باز میبندند باین پشک سر او را گفتیم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آیدم
سورخی مانند تنور که اعلامی وی شکست و اسفل وی فراخت و در آن مردان زمان اند
برهنه بر روی آتش فروزان است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میرود اهل و می تازند
که پرون افستند و چون فرو میگیرند آتش بر میگرددند و تنور پس گفتیم این چیست گفتند
نشسته است و این شدیم تا آیدم بهتری که از خونت در وی مردیست استاده و در میان
و بر کفایت مردیست که پیش می شکهاست پس وی می آرد بسوی کرا و مردی که در
و چون سخاوت که پرون آید می اندازد آموزد که بر کرانه هزار استاده است و شک او
وی پس باز میگردد و او را همانجا که بود و همچنین هر بار که قصد بر آمدن میکنند می اندازد
وی پس بکنی و یکدیگر و چنانکه بود پس گفتیم این چیست گفتند روان شو روان شدیم
تا رسیدیم بسوی مرغزاری بنبر که در وی درختی است بزرگ و در پنج آن درخت پرستگاه

و ناکاه مردیست نزد یک درخت در پیش او آتش است که می افروزد و آنرا پس دند
مرا آند و مرد بالای آن درخت پس در آوردند و مرا سرانی را که میان درخت است
که هرگز ندیده ام من بهتر از آن سرایی روی مردانند و جوانانند و زنانند و کودکان
بستر برون آوردند مرا از آن سرایی بالا تر بردند و در آوردند در سرای بهتر و افزونتر
در حسن از اول در روی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مرا آن دوم در تحقیق
سبب که این بدیدم مرا شب اکنون خبر دهید مرا آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم
مردی که دیدی تو او را که پاره کرده میشود کله وی پس وی در و عکسیت که سخن
در و غ می گفت و نقل کرده میشود از وی تا میرسد به انداختن عالم را پس که ده میشود
آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی بسته میشود سر وی مردیست که تعلیم
او را خدا تعالی فرآورد پس خواب کرد از فرمان در شب و نخواند قرآن و برنجی است
نماز شب و خواند قرآن و عمل نکرد در روز بقرآن کرده میشود بومی آنچه دیدی تو تا
روز قیامت و آنها را که دیدی تو در متورند آنها را بنایند و آنها را که در نهر با جوار
و پیری که دیدی تو او را در پیش درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد
اولا مردم اند و آنکه می افروزد آتش را ملک است خازن آتش و سرانجامی که در
تو سرای است مسلمانانست اما این سرای سرای شهادت و من حیرل و این میگفت
پس بدیدم در خواب بدیدم سر خود را ناکاه می بینم مانند ابرو در روایتی مانند ابرو
که چهار گفتند آن منزل است گفتم که باید مرا تا در آیم منزل خود را گفتند هنوز بانی است
عمر که تمام نکرده آنرا چون تمام میکنی عمر می آید منزل خود را در آنجا که در مسجد
زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و هر دو روایت مشکوئین

معه از غریب آنچه روایت کرده شده است از معجزات است که زراره بن عمر
قدم آورده بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در وفد تنج پس گفت یا رسول الله من دین
راه که می آمدم خرابی می بینم که ماده خری که کشته شده ام او را در قبله زاییده است باز خانه را که
دو نیک است سپید و سیاه پس گفت آنحضرت آیا هست نزد ایهی که کشته شده
در خانه که حامله شده باشد گفتم نعم و ایهی هست مرا در خانه که کمان دارم که حامله شده باشد
فرمود آنحضرت تحقیق زاییده است آن واه غلامی را که پسر من گفت زراره پس
صفت که سپید و سیاه زاییده فرمود نزدیک شوازمین پس تو یکا دم فرمود آیا
بنور صی که بهوشی از مردم گفت نعم سو کند بخدائی که فرستاده است ترا بخنی زنده است
آن ریح از من هیچ مخلوقی و ... است آنرا فرمود این سفیدی و سیاهی
چون آن بچه ایست که از برض تو در وی ظهور نموده است باز گفت زراره و بدیدم
بن المنذر را در خواب این نمغان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری
که بروی دو کوه نواره است و دو بازو بند و دو سوار که زبورهای زمان است فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آن ملک عرب است که باز میگردد و بحال خود در زینت و بهجت و پوشش
و بهات نیک گفت زراره دیدم کده پری آدوموی که سفیدی موی او سیاهی
در آینه است بیرون می آید از زمین فرمود این بقیه ریاست و گفت دیدم کسی
که بیرون آمده است از زمین پس حاصل شده است میان من و پسر من و ...
و دیدم آن آتش که میگوید لعلی لعلی لعلی زبانه آتش و نام دوزخ است و میگوید بنا
نا بنیا بخورم زین شمارا و همه شمارا و اهل شمارا و مال شمارا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آن فتنه ایست که باشد در آخر زمان گفت باز صفت آن فتنه و کدام است باز

فرمود فلک میکند مردم را با امام ایشان و فلک گاه گرفتار و ناکاه گشتن و فلک
 نیز گویند بهتر اختلاف و شبست که میکنند همچو شبست که اطلاق را پس می استخوانهای
 که بهم شبست که دور یکدیگر در آمده اند کفایت ریح و مرج و در یکدیگر افتاد و است
 در رحم آورده آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتند که خود را فرمود بحسب السیئه یعنی
 سخنان سپرد و در شبست نه به کار که وی بگو کار است یعنی استباه میشود که کارهای بد
 و نیک می نمایند و دم المؤمن عند المؤمن احلی من شرب الماء یعنی در آنوقت خون مسلمان
 نزد مسلمان شیرین باشد از نوشیدن آب مراد کثرت تقابل و تقاضای است گفتند
 موایب پس نظر باید کرد باین تعبیر باز را از مشکوه بنویسند بجای آنکه
 صدق میگوید و از روح و از عبادت خدا را از خود که بفرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 میجوید اخذ مناسب و تشابهت وطن و تخمین نیست و اگر ازین راه هم باشد
 تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت و اگر گفته شود که سوار این درین تعبیر هیچ
 ساخته و فرمودند که تعبیرش آنست که ملک عاید بر بنیت و هجرت خواهد بود و سوار
 گذشت که دید آنحضرت سوار بار آورد دست خود کران و گرس آمد بروی خویش آنکه
 نعمان بن المنذر پادشاه عرب بود از جانب کاه سره و ایشان سوار پوشانیده
 ملوک را و مخیل میباشند بجای و سوار بر این بود مشکو کرده بود و در حق او و موصوف
 بود و در موضع عرف و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمی کرده است بل ازین تعبیر
 احاد است پس عیابی آن بود که اندو یکین سازد او را که از لباس وی نبود پس آن
 کرد آن برامری موصوف و در غیر موضع و لیکن محمود شد عاقبت بر تن و پریدن آن
 از نفس این عباد بضم عن و تخفیف موصوفه در صحیحین آمده که نه به یوم و من مستحبه

مکر و دهم

در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبید الله بن عمر و رضی الله عنهم پس که شست عبید
بن سلام و در روایتی و آمد مردی که بر روی می اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته
بودند این مرد است از اهل جنت پس که آمد و در کعبه نماز و سبک گذارد و بر آمد و قم
من در پی وی و کفتم بوی که هنگامی که در آمد می در سجده گفتند این جماعه که مرد است از
گفت نمی باید کسی را که بگوید چیزی که علم ندارد و آن در روایتی نمی شاید مرا بشناخت که گویند
چیزی که نیست مرا بشناخت از بان علم و درین سخن تو حضرت از وی رضی الله عنه و زرس
عجیب و زرس آنکه شنید از اید صاحب نکرده معینی نمیدانم که بشناخت از کی علم حاصل شده
چیزی که هست است که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که ما مرغزار است بنبر در غایت تراش و بزرگ و روی استنونی را این باشد که سفلوی
در زمین است و اعلائی می در آسمان و در اعلائی آنغروه است و عوده و پسته کوه
و مانند آن است بخار و میکنند او را مرغزار که محکم بگیرند آنرا میگوید پس گفته شد مرا بالا برد
نیتوانم بر آید و طاف ندانم که بر آیم پس آمد مرا خنده و شکاری بر دشت جاوهائی از
من پس بر آیدم بالای عمود که فرم عوده و گفته شد محکم بگیر آنغروه پس بدانندم و آنکه
عوده در دست من بود پس عرض کردم این خواب را بر پیغمبر می رسد علیه و سلم فرمود آن
اسلام است و آن عمود عمود اسلام و آنغروه عوده و ثقی و میبری نو و حال آنکه استمسکی عوده
و آنی و این قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمسک است بوال حق تعالی ثم کفر و الطاعه
و بوسن باید فقط استمسک بالعهود و التوفی و در روایت دیگر آمده که بنس آمد مرادی و
بر خیز و گرفت دست مرا پس فرم با وی ناگاه راتهی پس آمد یحیای شمال و فرم پس فرم
آن راه پس گفته شد مرد بان راه که این راه صاحب الثمارت و نواز اهل آن نیستی

پیش آمد از جانب یمن پس گفت بکبر این راه را و پیش آمد مرا گویدی و گفت بر این
 کوه پس خوانم که برآیم و در بار که قصد کردم بر آمدن بایا بی یافتیم و منوچهرم را پیش
 عرض کردم این خواب را بر حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچ مخترست اما جل بر آن
 منزل ننهد است بسیار بی تو آرا و گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرت است صلی الله
 علیه و سلم زیرا که عبد الله بن سلام شهید نموده است و بر فراش خود مرده در اول آمدن
 به مدینه گفت صاحب هوا لب مدینه این طرفی است از غیرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و انمود حیرت از لطایف تعبیر و غرایب دلیل مجلات حصر آن توانا میکرد و تو چون نال کنی
 که بر کرامتی که داده نموده است آنرا یکی از افراد است در علم یا عمل چه از آثار معجزات
 بخیر است صلی الله علیه و سلم و در این بین بر آن طرق و از ثمرات اینها مبدی
 اوست بر ننده است زمین بان از روی صدق و صواب محب و محبت
 و اگر استحضار کنی آنچه داده نموده است با امام محمد بن سیرین از لطایف تعبیر آنچه
 در ذیاع است و بر ننده است بان سماع حکم میکنی با آنچه داده شده است آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم از علوم و معارف احاطه نمی تواند کرد آن عبارات و غیره بحقیقت و گفته
 انشادات چون این ابن سیرین که یکی ازین است نقل کرده نموده است از
 در فن تعبیر آنچه خارج از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه خواهد
 زاد الله فضلا و شرفا و ما و افاض علینا سحاب علمه و معارفه و توفیق تعین و اطمینان
 و سسر و دایت کرده است بخاری و زندی از سمره بن جندب که گفت بود رسول
 صلی الله علیه و سلم که بسیار سکیف مرا صاحب در آبا دیده است بهیچیک از شما خالی
 میکرد مرا که دیده بودی از ایشان خالی و نمیکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن

ترک کرد سوال را کردن اگر خود کسی خواهم آورد می بخیر کردی حکمت در سوال کردن برین
سابق معلوم شد و اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک کردن آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} سوال
گفته اند که سبب آن حدیث الی کبر است که نزد نزدی و ابوداود است که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله}
عبید و سلم گفت روزی گیت دیده است از شمار و یا پس گفت روی من به نام
شال الله کو با فرد آمده است از آسمان بمنزله ای پس وزن کرده شده نو و ابو بکر
راج آمده تو وزن کرده شده است ابو بکر و عمر پس راج آمده است ابو بکر و وزن
نشد عمر و عثمان پس راج آمده عمر پس بر پشت نه شد میزان پس بداند این خواب الله و لیکن
که داند آنحضرت را و دیدیم با کراهت در روی مبارک وی انشی پس بعد ازین بر رسید
ن ^{صلی الله علیه و آله} سلم و سلم همچو را از رو با و گفته اند که بکراهت آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} غلبه
سلم انخواب ایستاد و اختیار اوست سر عواقب و اخفا و مراتب و مرگه که بود این
کانتف منازل و مراتب و بین فضل بعضی بر بعضی نرسد که متواتر و منوالی کرده چیزی که
البلغت در کشف الزان مرخدا را در ستر احوال خلق حکمت بالغه و شیت نافذ است که
فی التواهب یعنی آنچه تو بدی از تفاوت مراتب اگر چه هست اما گشاده شدن این
خواب نیست که بکشف اسرار میگشاید و اگر چه آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} تفضیل و ترجیح بعضی صی ^{نقص} بر بعضی
ابو بکر و عمر کرده و لیکن ظاهر غرض از این دخل در خلانت اینان در ترجیح و تفضیل آن بوده
در شکوه در آخر حدیث آورده که گفت آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} خلافت نبوت ثم یونی الله الانبیا
و در شرح نوشته که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} از برداشتن میزان این فهمید که خلافت صرف که نتوان
نیست در وی اطاعت ملک و خلافت و نزاع مشی منقضی میشود با نقض خلافت عموم
انها و مراد حقیق باغبان دلالت میکند بر حصول منافعت و خلافت وی و بر آنکه در

دوم و اینها بیشتر از نخست چند چندان ایشان مشرف شدند بر چراگاه و کبیر را آوردند و
 سر و آوند را داخل خود را و راه تپس بعضی از ایشان چو آیندند و بعضی گرفتند و نشستند
 و بستانها و گیاه را و کله نشسته بر همین حال بعد از آن قدم آوردند و عظیم و کثیر از مردم را
 تبر حن مشرف شدند کبیر را آوردند و گفتند این بهترین منازلست یعنی خوش گذرگاه
 و مقام و منزلت است پس یل کردند و گشتند در چراگاه و حب و است پس نمکائی
 که دیدم من این را لازم گرفتم راه را و نه اینها و نام آنجا و نه نام نهایت چراگاه و این
 ناکه من با تو ام با رسول پرستری که هفت درجه دارد و در اعلامی رجا آنی و در دست
 نوروی بلند پنی کند کم کون چون سخن میکند بلند میکرد و نزدیک است که بالا رود و از مردان
 ... او بر دست حب نوروی پنهانند بر کثرت سخن خالهای بسیار روی
 چون تکلم میکند گوشش سبازید و سخن وی بجهت اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش پیر
 بزرگ نشاء اقدس میکند بوی و انواع میکند او را و در پیش او نافه است لاغر کلاه نشاء
 کوباکه نورانگیری و برنجیریانی با رسول الله گفت حال این رویا که این خل است چون شنید
 آنحضرت بر گشت زنگ روی وی صلی الله علیه و سلم ساعتی بستر گشاده نشاء این حال کوباکه
 نشاء که در آنوقت آنحضرت را حال پیش می آمد بستر گشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر این خواب
 فرمود اما آنچه دیدی از راه فلج نرم پس آن راه راست است که نموده ام بشما و شما باید و اما
 چرا که ای که بدی تو از دنیا و نصارت و غصوات و عیش و است که بچسبیده ایم با دوزخ است
 وی ما را و بخت بسته ایم ما را و اما کله نایه و ناله و خواند آنحضرت فاما الله و اما الله رجوع
 کلام است که ترواحیات مصیبت منجواند معضود و فساد آن جماعت است در امر این
 رسا و امر را فاطر ربط و استمناع و امتناع متاع حیات دنیا چنانکه ملوک و امرای است

کوباکه

سجراتی

واما تو ای مل بر طریق صالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی من چنان
 گفت من با تو ام بار رسول الله و اما بمنز هفت پایه که دیدی آن دین است که به
 وی هفت هزار سالست و من در الف آخرم که پایه اعلاست اما هر دو را از کنه
 که دیدی آن موس علیه السلام است نکریم میکنیم او را بفضل کلام کردن خدا عز و جل و با
 به واسطه امام و میانه بازاری بر کونست سرخ وی عیسی است علیه السلام کریم میکنیم او را
 مرتبه او نزد خدا اما چری که دیدی که ما افتد میکنیم بوی آن ابراهیم است صلوات الله
 علیه و اما نه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت است که من و برکت
 قائم میشود و نیست هیچ بنی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امتی من گفت
 نکرده و از خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین تشنه سیح کی را از روی که ای که ای
 رویا را از پیش خود پس بخدایت میکرد و بر رویا او را روانه این قسبه و الطهرانی و سبغی
 فی الدنایا و پسند و می ضعیف است و الله اعلم بکلیه و اما من شریف است
 محسن است و سلمه از اعظم کرامات و مجامع فضایل و کمالات اسماء شریف است
 که بنی از محمدا خلاق و محاسن افعال و جامع جمال و جمال اند که حق جل و علا شریف
 حبیب جز در اصل الله علیه و سلم در قرآن عظیم و غروی از کتب سادیه و بزرگان انبیا و صل
 علیهم السلام با سما کثرت و کثرت اسماء و لالت میگذر بر شرف پس بر که اشتقاق اسماء
 و فعالیت و امر شتی از صفی و فعلی و اشهر و اعظم اسماء محمد است بر مثال اسم جلایه اسم
 نه است و باقی اسماء صفاتند که محمد لند بروی و سنبه وی سبخی او را باین اسم عظیم بزرگان
 شریف است عبد الله ملک که از انبیه محمد گویند و گفته عبد الله ملک را چه استیسه کردی سبغ
 محمد و حال آنکه خود از پدران نو و قوم تو بهیچکس این نام گفت از جنه که میاید بیدارم که

سمایه

گویند و ستایش کنند و اهل عالم همه و آورده اند که عبدالمطلب در خواب دیده بود که بر
از پشت وی سلسله از فضه بیرون آمده که یکطرف او در آسمانست و طرف دیگر در زمین
و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله درختی شده است که بر سر برگ او نورست و اهل
مشرق و مغرب منطلق اند بدان معنی آنوقت تعبیر کرده اند آنرا بولودی که از صلب
بر آید و متابعت کند او را اهل مشرق و مغرب و همه گویند او را اهل سما و ارض از پنجه او را
نام کرد با آنچه حدیث کرد عبدالمطلب و الهیة آنحضرت آنکه گفته شد او را یعنی در مقام که
باردار کرده شده است این است و چون بنی دوزانی او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام
بنوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش روی مسیح یکی محمد از جمله حفظ و نبات
او نام را بر روی و رفع وقوع اشتراک و شبیه آن یکسان چون در زمان خروج
آنحضرت و بشارت دادند اهل کتاب بقریبان وی و نزدیکان بنام شریفی است
علیه و سلم نام نهادند و همی بپیران خود را بدان امید که وی باشد اما علم چیست بحکم
فضل اند بویه من نبأ و در حدیث ثنید از جبرین مطهر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یحوی الله فی الکفر و انا
الذی یخیر الناس علی قد می اما العاقب فرمود بدیسی مرا پنج نام است من محمد و من
احمد و من ماحی ام که محو میکند خدا بتوالی من کفر را یعنی مکه و بلاد عرب را آنچه مجده
از زمین و نموده شد با آنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک است وی از اجانب
در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که مو عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است
و می بسی لظهوره علی الدین مکه و در حقیقت محمده نشد کفر بهیچ یکی از اینها علیهم
السلام آنچه محموره شد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم که مبعوث شد در حالی که اهل زمین کفار

بودند از بت پرستان کواکب پرستان آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین
و دهریه که نمی شناسند پروردگار تعالی و تقدس و قابل نبودند بمیداد و مساعد
فلاسخه که نمی شناسند انبیا را و قابل نبودند بایشان اعتماد و اقرارند
بهین ایشان پس محو کرد خدا تعالی آینه ابرسول خود را ظاهر و غالب گردانید
او را بر جمیع ادیان رسیدین او آنجا که رسید شب روز و شب و روز و شب و روز
در آفاق مثل آفتاب حسی در هند و پستان ترکستان که برگردین اسلام آنجا که
بود و اگر چه در مدت حیات کجی بخش اوقات در عرب که قریب ترین بیار و میوه
و سبزه آن سبزه ابرار بود انظار آن نمود و لیکن قواعد قوانین احوال و تمامین
و او امر و احکام شریعتش خود متبیین نمود که بعد از وی صحاب انسانی
در آن حد آفاق عالم رسانیدند در روز بروز در زنی و نژاد است و اگر محو
نشدند و منان آنها نمی گریزند و در ربه اطاعت و ایفاد دارند و دارند
و اطلاق این اسم کافیت و موافق است باهم معنی آنچه قاضی عیاض تفسیر
در حدیث نقل کرده که مامی آنکه محو کرده شد بوی سُمات کسی که ابتلاع کرد او را
غایت آنکه این هم مخصوص باشد بحضرت وی مگر ابتلاع غلبه و کمال و تمام آن و
اعلم و قواء و انالی شریانی بخیر اناس و نام من جان شریست که بر لکجه بشوند و گرد
بشوند مردم بر قدم من طبعی این عبارت است که حضرت صلی الله علیه و سلم
بشتر از همه مبعوث و محو کرد مردم هم بر قدم وی یعنی بعد از وی و در نظر وی
و بخش وی مبعوث و مشو شود چنانکه در حدیث آمده است که انزل من مشی
بس خشر کرده بشوند مردم بر از وی و پناه می آرند بسوی وی در خشرگاه و گفته اند که

معنی آنست که خضر کرده بشنود مردم بر زبان سن و عهد من در سالت من یعنی بعد از
 من پنجمی نیست تا روز مادی و عهد وی مختور شوند پس مضمون آن راجع باشد
 به بودن وی خاتم النبیین که اقل العاصی و در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و این
 پس بطایفه ایشان قدام وی گردوی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این
 بر آنست که خضر معایر عت است و عت بر کجی از قبور و خضر که داوردن و برگزیده
 در عرصات قوله و اما العاقب عاقب پس آیده یعنی خاتم الانبیا و اگر چه رجوع صاحب
 و جوده یعنی خاتم انبیا است لیکن لفظ عاقب همین معنی است و خاتم پس تسلیم این معنی
 و معنی قیام وی لی حتمه است که این اسما موجودند در کتب معتبره و مذکور نزد امام
 و بعضی گفته اند که لفظ حتمه در لفظ راوی است از کتب معتبره و معنی است
 و سلم و صواب آنست که لفظ حدیث است و تنبیه که علام با سماع و این حدیث
 باشد و در بعضی احادیث شنش آمده این پنج و خاتم و روایت کرده است نقاش
 فرمود بحضرت صلی الله علیه و سلم را در قرآن هفت اسم است که در عهد و عهد و عهد
 و الحارثی السمری در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا بادی و در سیس باید حکایت کرد
 از اسلمی از وسطی و از جعفر بن محمد و بعضی احادیث عشره آمده منته که در حدیث
 اول گذشت و دیگر فرمود و در سوال از محمد و سوال از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 معنی حرب باشد حرب جهادی که بحضرت در راه خدا کرد و هیچ کس نکرد صلی الله علیه و سلم
 سلم و اما لمقفی کبریا و فتح آن از قفا یعنی غایت و بعضی بفتح فا از تفاوت معنی
 کرم و لطیف در شته و قبی کریم لطیف را گویند بابت تا بعد از قاف نیز آمده و این
 تخانه منزهه معنی جامع کامل و صاحب شفا گفته که کمان آنست که اسم فتم است بضم ف

نشسته و گفته است که حربی روایت کرده است که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته گفت
انت فیم ای مجتمع و گفت انقوم الرجل الجامع لجزای این اسمی است که آن در اهل بیت و ای
صلی الله علیه و سلم معلوم است و لیکن فیم هم نزدیک یا نه یعنی است و در کتب بسیار آمده است
که داود علیه السلام گفت خداوند بر اینک برای محمد تقسیم سنت پس فیم یا نه یعنی میتواند بود
بنی المحم و بنی المرحمه و الراحمه تیر آمده قال الله تعالی و ما رسلناک الا رحمه للعالمین و فرمود
بالمؤمنین رؤوف رحیم و در صفت است او واقع شده امته مرحومه و فرمود و تعالی در
ایشان و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمه ای رحم بعضهم بعضا و گفت آنحضرت آن
بجانب من عباد الله فرمود ارحمون یرحمهم الرحمن و ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء پس آن حضرت من است با آنحضرت و امته او و بنی المرحمه
واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کرد و دیگر گشت او توبه کرد و حق سبحانه بر است
و بر آدم صغی و گفته اند مراد بکلمات که گفته کرد آدم از پروردگار خود و سبب توبه او آن
بود که الهی مجرم است محمد و آله و محقق آمده است اند الفایده اسمای او در قرآن مجید
سراج منیر و مندره نذیر و منیر و منیر و شاید و شمس و الخ المبین و قائم
المبین و المبین و العزیز و المرحوم و الرؤوف و الرحیم و خدام صدق قول
منیر الذبیر آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم یرحمه للعالمین و نعمه الله و العروه
و الصراط المستقیم و طه و سب و النجم و الف و الکریم و البنی الامی و الحق و البرهان
و مرا آنحضرت را اوصاف کثیر و سمات جلیله است و در کتب متقدمه در احادیث
چنانکه مصطفی و مجتبی و ابوالقاسم و شفیع و الشفع و المتقی و المصلح و الطاهر و المبین و
الصادق و المصدوق و الهادی و سید آدم و سید المرسلین و امام حقین و

[illegible]

در الفروع

منہ

قرآن و حدیث میرسد بسبب دید و نام در کتاب احکام قرآن مر قاضی ابوبکر بن العربی گفت
بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس هزار نام است و مر بنمبر خدا را اصلی الله علیه
سلم بنمبر هزار نام است مر او اوصاف است از مر وصفی است یعنی مشتق است بعضی مختصر است
از بلند است بروی صلی الله علیه و سلم و بعضی مشترک در چون از مر وصفی از او اوصاف می
یست از مر اوصاف می بین عدد بلکه بیشتر و صاحب مواهب لبینه عدد کرده
از اسماء شریفه می صلی الله علیه و سلم زیاد بر چهار صد و ذکر کرده است از امرت بر
معجم چنانکه باید و عظم و شهنشاه اسما حضرت احمد و محمد است که بنابر اسم ذات اند و یک اسم
صفات و این مرد و اسم در حقیقت یک اسم است مشتق از احمد معنی مباله اول باعتبار
کیفیت دوم باعتبار کمیت است این که دیده است مر خدا با فضل مجید و حمد گفته اند
بر روی کثرت محامد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و افضل من حمد و حمد با او
لوانی احمد و زیادت نام نشود مر او را کمال حمد و مشهور کرده و در آن عرصات صفت
و محمودیت و بر اینگونه او را بر در کار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول خود و
ان یحببکم الی الله و محمد و او را اولین و آخرین مفتخر کردن با بی شفاعت و تعلیم
او را حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تشبیه کرده است می حل و علامت او را احاد و
پس نیز او است که تشبیه کرده شود با حمد و محمد و باین نفر بر ظاهر شد که احمد یعنی حامد است اسم
تفضیل را بی فاعل چنانکه غالبتر است در سبب تمال و تواند که معنی محمود را باشد مشتق را بی
پس مقصود بیان محمودیت او باشد هم حسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که
با حمد مقدم است که موسی و عیسی بن خوانند و در کتب متقدمه مذکور است و تشبیه محمد و قرآن
و حق است که هر دو نام قدیم است و لیکن عیسی موسی بجهت کثرت تفضیل احمد اند که صفت

تفصیل است و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته است انظر علیہ للنبوة خاتم من انبت
نور یلوح و یسجد و یسبح الاله الایم البنی الی ربیته اذا قال فی مجلس المودن انتم و شیعکم
ایسیر الیکم فذل العرش محمود و هذا محمد و بنی در تاریخ صبر از طریق علی بن ابی طالب
اخبرنا ابو طالب بنبت کرده است و در روایات آمده است که نبی که در حق تعالی اورا بجا
پیش از آن فرستاد هزار سال و این عمار که از کعبه اخبار آورده که آدم سببیت گفت ای
ببر که من تو صیغه منی بعد از من افتد کن بعد از تقوی و عروه و تعوی و هرگاه دیگر کسی خدا را
کن در جنب می اسم محمد را بپرا که من دیده ام اسم او را مکتوب سابق عرش عالم که من
و طین بوده ام بعد از آن طواف کردم سموات و ارض و دیدم در آن سجده می کردند
اسم محمد را نوشته بر آن و بعد رستی بر روی من سا که که او را در پیش من و در پیش من
هیچ تغییر را و هیچ غرض را که نگذاشته شده است بروی اسم محمد و دیدم اسم محمد را
بر کوه حرا العین و بر کهای رخت طوبی و بر کهای سدره المنشی و بر اطراف حجب و دروا
و ششکان پس بسیار کن ای پسر که محمد را در حدیث ابی بریده آمده که آنحضرت گفت
صلی الله علیه و سلم چون مرده شد مرا بالای آسمان نگذاشتم هیچ آبی را که با من
خورد و روی نوشته محمد را بر او بود و ابوبکر پس من بود و در روایت آمده است که آدم
علیه السلام نزد مصیبت خود گفت اللهم بنی محمد اعفر لی خطیئتی و در روایتی آن توبی
او را خدا بفرستاد که کجاست نام حق تو محمد را گفت دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده
لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که کوسه شده است بعد از رسولی پس بنیم
که وی اگر مخلق است به توبش توبه که خدا بفرستاد بروی و این است تاویل قول و بنی تعالی
آدم را به کلمات نزد بعضی مفسرین در کتب شفا از عجایب و غرایب نوشته که دلالت

سجده

خدا

الشیخ
میرزا حسن کی زحمہ
مستفادہ کردہ است و
از انصاف کفین کردہ

plus

سلم بسیار از اسمای خود و ما نیز کردیم بتعلیم الهی تعالی بخونلا شین اسم و امیدواریم که زیاد
 بران فتح کند و الهام نماید انشی کلام القاضی مد اب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامع است
 اسمای وصفانی حضرت رب العزة را تعالی و تقدس و مستحق است بحسب اخلاق الهی عز اسمه
 بعضی از عرفا تفصیل آنرا بیان کرده اند و مقصود قاضی ذکر آن اسم است که در حق بیست
 و احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه سیاق کلام وی رحمه الله علیه ناظر است در آن
 یکی از آنها اسم حمید و معنی او محمود است زیرا که حمد گفته است و بی تعالی ذات خود را در کلام
 و به بت آیات و دلایل ال بر بحال می علی الاطلاق در نقیص و آفاق و حمد گفته اند او را
 و تواند که حمید بمعنی حامد باشد که حامد است مرزات خود را و اعمال طاعات پس و بتعالی
 هم حامد است و به محمود و تسبیح که بچوب خود را بجد و احمد و محمد بمعنی محمود است احمد بمعنی
 و بهم عینی محمود و تحقیق واقع شده است در زبور داود و قد سبق بیان معنی هذا الاسم
 الشریف و از جمله اسماء الهی است الرؤف الرحیم و تسبیح کرده است او را بدان در کتاب
 خود بالموسنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و بعضی گفته اند که
 شدت تر است گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم بالمذنبین و از اسماء الهی محلی
 حق موجود ثابت که مستحق است امر وی و پس آنکه پس آنشکار است امر الوهیب و بر
 حفا میند او بان و بان یک معنی می آید و بمعنی پسین مرعبا در امر دین و مبدء و سعادت
 نیز جایز است و پنجم را صلی الله علیه وسلم نیز تسبیح کرده اند و فرمود با ایها النبی
 الحق من ربکم و فرمود فقد کذب عن لها جایتهم و فرمود حق جاکم الحق و رسول سین
 انا الذیر البین و المراد منه و قيل لقرآن و معنی حق اینجا صند باطلست بمعنی مستحق است امر
 و پس است امر رسالت او و پسین است از خدا دینی را که فرستاده او را بان که خوله نالستین

من س ما نزل یسیر و بعضی از اهل انبیا در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض
و ما بینهما انما بانخی گفته اند ای محمد از جهت حدیث جابر که گفت اول خلق الله روح محمد ^{صلی}
سنة المبعث و الکرمی و السماء و الارض و جمیع الموجودات و از اسماء الهی نورست و منی
نور النور و خالق النور یا نور السموات و الارض یا نور و نور طوبی العارفين یا هدایة و
و آنحضرت را هم فرموده جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وی صلی الله
و سلم و سر جابیز السیمیه که در او را بدان از جهت وضوح امر او و بیان نبوت او نور طوبی
و عارفان آنچه آورده اند و این را از اسماء الهی استسبیه است قال القاضی معناه العالم و
الشیبه علی عباد و آنحضرت را نیز شایسته شهبه خوانده اند اما رسول که شایسته
و حاضر حال است و تصدیق و تکمیل نبوت و ولایت ایشان و گفت و کیون الرسول
علیکم شبهه و چنانکه در حجة و امم ارسال انبیا و انبیا است محمد بان را و
آنحضرت است آمده است و از اسماء الهی الکرم است معنی او کثیر الخیر و مفضل و عفو
قال القاضی در حدیث در اسماء الهی کرم هم آمده است و آنحضرت را نیز کرم خوانده اند
فرمود انه لقول رسول کرم و ما هو بقول شاعر فیلد ما نوسون و لا نزل کما یس لیلدا
مراد محمد است صلی الله علیه و سلم نه جبرئیل بقریه قول وی را ما هو بقول شاعر و لا بقول
کا هن زیر که وصف میکنند که جبرئیل را بان پس مستثنی که رسول کرم آنحضرت است
نه جبرئیل و این در سوره الحاقه است و در سوره تکویر مراد جبرئیل است و بعضی گفته اند
نیز مراد آنحضرت است از جهت صدق این صفات صواب آنست که محتسب
اعلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود انما اکرم اولاد آدم مولی این صمیم است در حق وی
صلی الله علیه و سلم و گفته اند که چون وصف کردند یکی را بکرم وصف کردند جمیع صفات

و بود آنحضرت تصف بصفات کرم ظاهر او باطن او و صفات صلی الله علیه و سلم و از شما
آئین است العظیم و معنی وی جیل الشان از سر خیز که دون دوست و گفته است در شان خود
و انک لعلی خلق عظیم و واقع شده است در اول رفر از نوریت برای جیل و شریف عظیم
ناتیه عظیمه پس آنحضرت عظیم است و بر خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم ننداشته
عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریف خبری ازین کلام که شنیده است و از اسماء الهی الحیار
و حیار بمعنی مصلح و فایز و علی و عظیم الشان و منکبر آید و تمییز کرده شده است آنحضرت علی
علیه و سلم در فرامیر داود و در فر مورجل و چهارم گفته تَقْلِدُ اَیُّهَا الْحَبَشِیُّ فَانْ مَوْسُوکَ و عَصَاب
مفرو نه بیتیک یعنی در کردن اندازای حیار تمیز خرد را زیرا که راز تو و شریعت تو موعود
بهبت تو و فیه بن فی باب ذکر صلی الله علیه و سلم فی الکتاب السالفه معنی او در حق نبی
صلی الله علیه و سلم صادق است از جهت اصلاح او است را هدایت و تعلیم و فقر او را
دین را و علو منزلت و عظم خط و کبر شان او نسبت به سایر افراد بشر و آنکه نفی کرده است
در قرآن حیرت کبر است که لایق نیست بحال او و فرموده است و ما انت عالم بحیو
الهی الجبریه و منی او مطلع بر کشف نشی و عالم بحقیقت آن و برین نند بر در حق عظیم
و بعضی گفته اند خبر یعنی مجرب است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر است بهر دو وجه
وی عالم است بغایت از علوم آنچه داناییده است حق تعالی او را از کمون علم و عظیم
خود و مجرب است مراست خود را آنچه اذن کرده است وی تعالی او را با علام و اجاز آن
و تمییز وی صلی الله علیه و سلم هم بر درین آیت است الرحمن فاسال به خیر امر را و خبر
حضرت رسول است صلی الله علیه و سلم بر یکی از وجوه که مذکورند در آیت و از اسمای
آئین الفاضل و معنی آن حاکم است بیان بکان فایز ابواب زرق و رحمت است و

کتابی است که در حق و فتح قلوب بسیار این است برای معرفت حق و بعضی حکیم
در قول وی سبحانه ان استغفروا فقد جلدکم بالقوس ای ان تشهدوا فقد جلدکم بالنور و تسمیه
او با خدا تعالی فتح در حدیث اسرا که از ابی العابد و غیر وی از ائمه آمده و گفته
فانما و خاشی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز برای شکر نعمت حق گفته و مرغی ذکر می
فانما و خاشی پس وی صلی الله علیه و سلم حکم و فتح ابواب رحمت بر امت خود و فتح
قلوب و تصور این است برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصری و نصرت دهنده
و ایمان و از اسماء الهی تعالی الشکر است و معنی او شیب و میل برای کثرت و معنی گویند
مشتی بر مطیع و محقق وصف کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را بشکوه و گفته
افلا اکون عبداً لک و لا محسبی معترف بهم برورد که عازفت بقدر آن شاکو سده بروی و
آنست که توصیف وی خود را بشکوه را وزن و امر الهی است و از اسمای الهی تعالی اعلم
علام و عالم العزوب و الشاده است و وصف کرده است بنی خود را بعلم و مخصوص کرده است
او را بفریت و فضیلت در آن گفته و علمت عالم کن تعلم و کان فضل الله علیک عظما و
و بعلمک کتاب الحکمة و یحکم عالم کمونوا تعلیم و از اسمای الهی تعالی الاول است
آن سابق در وجود و بانی بعد از قاف آن و محقق این است که نیست مر او را اول و نه آخر
آنحضرت اول این است در خلق و آخر این است در رغبت و انشانت کرده است با
قول حق سبحانه و تعالی و انما اقمنا من النبیین مثیلاً لقوم نوح و ابراهیم الخ و تسمیه
کرد آنحضرت سلم نوح و ابراهیم و غیرها و تسمیه فرمود آنرا بشکوه و نام
نامت آنحضرت را در امور که فرمود و فرمود او را اول من علم بعد الایض و اول من خل
الجنة و اول شافع و اول شفیع و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و اسمای الهی الصدی و ا

المؤمنین است و معنی او قادر است و وصف کرده است امرای حق تعالی بفرمودی خودی
 عند ذی العرش کین گفته اند که مراد بدان محمد است و بعضی گفته اند حیرت با نگر
 نهایتش این صفت مخصوص نباشد با تحفرت و از اسمای الهی صادق است و در حدیث
 آمده است و صفت آنحضرت عباد حق صادق و از اسمای الهی ولی و مولى و گفته است و
 انما و لیکم الله در سوره و فرمود آنحضرت انما ولی کل مؤمن و فرمود من كنت مولاه فعلي مولاه
 مراد اینجا محب و ناصر است و از اسمای الهی عفو است و معنی آن صفح و در گذراندن
 و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن و تورات بعفو و صفح و فرموده
 و امر بالعرف و گفت فاعف عنهم و صفح و گفته است در تورات و کتاب صفت او
 بلفظ و غلیظ و لکن بعفو و صفح و از اسمای الهی تعالی الهاد است و آن یعنی توفیق دهنده
 که خواهد از بنده کان خود و هدایت یعنی راه نمودن و خواندن و الله به عو الی دار السلام و هدایت
 من یشاء الی صراط مستقیم و فرمود و بتعالی و انک الهدی الی صراط مستقیم و فرمود
 و ادعیا الی الله بونه و لیکن معنی اول مخصوص است بخی تعالی و نامی مشترک میان
 و پیغمبر و از اسمای الهی تعالی المؤمن المهیمن است بعضی گفته اند این مرد و اسم بسم تعالی
 پس یعنی مؤمن و حق تعالی مصدق و عده خود است که ببنده کان خود کرده و مصدق قول
 که حق است و مصدق بنده کان مؤمن و رسل خود و بعضی گفته اند موحد است و شاید بر او
 خد و بعضی گفته اند امان دهنده بنده کان خود را در دنیا از ظلم و شدت و مومنان را در آخرت
 از عذاب خود و بعضی گفته اند مهیمن یعنی این است مصغر مؤمن پس قلب کرده شد
 همه را بها و گفته اند که مهیمن یعنی ساد و حافظ است و آنکه این کند و بیکر را از خوف
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است و مهیمن در آن است و تسبیح کرده است و تعالی

این دو کشف مطلق ثم این دو حضرت معروف و مشهور بود با این پیش از نبوت و بعد از
 و تنبیه کرده است او را بحال علم او همچون شعری که مدح کرده است آنحضرت را بدان گفته است
 می نقلی و یومین باشد و یومین ای یصدق و فرمود انا انشئت لاصحابی مصداق
 و صاحب مواهب قول حق سبحانه و ازین ایک کتاب توحید فاما پس می بیند
 و بهین علی از مجاهد نقل کرده که مراد آنست که و جعل کل یقیمه بمن علی و از اسما و سیدنا
 مدح است و معنی او منزله است از تعالیس مطهر از سمات حدوث و واقع شده است در کتب
 انبیاء و اسمای آنحضرت یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفرک الله ما تقدم من
 و تا فرما مقدس از اخلاق و بیغی صفات وینه یا آنکه مقدس مطهر شوند مردم با بیایع و
 چنانکه گفت و بزرگیم و از اسمای و بنیالی العزیز است و معنی آن منقح غالب آنکه نظیر ندارد
 یا مغفرت مرغیر او گفته است و پستد لال کرده است قاضی برین بقول خدا تعالی و الله
 و رسول یعنی چون ثابت کرده است عزت مر خدا و رسول خدا و خدا عزیر است و مغفرت خدا
 نیز عزیر و مغفرت خدا صاحب است گفته که عزت مر مومنان را نیز اثبات کرده که فرموده است
 و للمؤمنین پس اخفاص نیست این صفت داین اسم را با آنحضرت علی علیه و سلم
 غرض اثبات اخفاص است و عجیب است از قاضی که چگونه پوشیده ماند از وی
 این نکته انهمی کفر من نجد اتوفیق است اثبات آن مومنان را به تعبیر و طفیل است نه
 باصالت و پستد لال پس بنانی با خفاص نباشد و نیز غرض قاضی اثبات اخفاص است
 و تحقیق قایل شده است و می ثبوت بعضی صفات و اسماء الهی بعضی انبیای و بزرگواران
 و علیم و علیم با سبیل و ابراهیم و حفیظ و علیم و کریم و موسی و سلام آید علیهم السلام
 گذشته و اگر در اثبات اسم غریب آنحضرت پستد لال آن آیت است که الله جاکم رسول

رسول

عجیب

انفسكم عزیز بوقت بر عزیز چنانکه قراءتی هست واضح و بی تکلف باشد و گفت و صفت
 کرده است حق تعالی نفس خود را به بنیاد و تبارت چنانچه فرمود و بیشتر هم رحیم و
 ان الله یبشرکم بخی و بیشتر که بکلمه منه و نسیمه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بیشتر نشود و تبارت
 ظاهر است و از اسماء و بتعالی بر قول بعضی مفسرین طه و سبست و بعضی گفته اند که
 قول میودن آن اسامی محمد صلی الله علیه و سلم شهوات است است که قاضی عیاض رحمه الله
 علیه بیان کرده و استنباط نموده و تحقیق آنست که انصاف آنحضرت با وصا و آئینی
 مخلوق و صلی الله علیه و سلم با خلق الهی عام است مخصوص نیست بعضی اسما و مخلوق با خلق
 الهی حاصل است بر بعضی محل اولیا را که با بیان او شده و لیکن قاضی انصاف است تفسیر کرده
 بکار است و در کتاب است و کتب متعدد چنانکه گذشت و تتمه این کلام را آنچه در شرح
 حسنی نوشته اند باید جرت و الله اعلم سبب قاضی رحمه الله بعد از ذکر این کلام تسبیحی
 بزرگتر که آنرا ذیل این کلام ساخت گفت آگاه باشم به آن که من ذکر کننده ام آنکه که اند
 بکار بدان این فضل را و ختم میکنم بوی این تسبیح و از الله میکنم اشکال است بنام او از صغیر
 الالهیم سبحان العظمی خلاص میکنید او را و سوا پیش و دور می اندازد او را از شبهه بنویس و آن
 است که اغما و کند که الله اغراسمه و عظمت بکبر مای خود منشا به نیست بخیری از مخلوقات
 و اسما حسنی و صفات علی خود منشا به نیست بخیری از مخلوقات خود و منشا به نیست بخیری
 و آنچه از صفات اطلاق کرده است آنرا شرح بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان
 آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق بر خلاف صفات مخلوق حادث است چه صفات
 مخلوق متغلب نمیکرد و از اعراض و اغراض و بتعالی مترو است از آن و پس است در معنی قول
 و بتعالی پس گفته نشی و خدا خبر میدهد آنرا که گفته است از علای رضی عن تعقیب التوحید انشا

غیر تشبیه ذات و لا معطیة من الصفات و زیاده کرده است و مسطحی این نکته را
که مقصود ما آنست و گفته نیست مانند ذات او ذاتی و نه مانند صفت او صفتی و نه
اسم او اسمی نه مانند فعل او فعلی مگر از جهت موافقت لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است
قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محالست که باشد مر ذات خود را صفت قدیم
مذهب اهل حق و سنت و مجامعت رضی الله عنهم و تحقیق تفسیر کرده است امام
قشیری رضی الله عنه این قول و اسطی را زیاده کرده است مرا و را بیان و گفته است که آن
حکایت شملت جمیع مایل توحید و چگونه تشبیه و ذات او را به ذات محدثات
ذات او بوجود خود بستنی است از همه و چگونه تشبیه داده میشود فعل او فعل غنی را و
از غیر ملتبس کمال یاد رفع نقص حاصل شده نه بخاطر و اغراض موجود شده و نه مبانیست
و معالجت ظاهر شده و فعل خلق بیرون نیست ازین وجه گفته اند مناجیح چندی که
کرده اید شما با و با هم خود و ادراک کرده اید بمقول خود محدثات مانند شما و گفته است
ابو المعالی جوینی کسی که مطمئن شده و آرام پذیرفته بوجودی که منتهی است بوی فکروی او
مشابه است و کسی که مطمئن شده بقی محض وی معطلست و کسی که نفع کرده بوجودی که
معروف بجز از درک حقیقت اوست وی موحا است چه خوش است قول فی النون بصری
رضی الله عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان الله لا یغفل عن شیء بلا علاج و صنیعة بلا
مزاج یعنی با کتاب و مزج آلات و اسباب نیست و علت کل شیء صنیعه و لا علیه لضعف
و سبب هر خبر کارگری و فعل اوست و نیست علت مرض او را یعنی حقیقت توحید است که
بدانی که قدرت خداوندش با جلالت وضع او را تیار با مزاج است و علت هر خبری وضع
اوست و هیچ علت نیست مرض او را تا تصور کنی و بهیچ فائده بخلافه نه بر هر صورت دریم

خدا بر خلاف آست و این کلام عجیب تعنی است و محقق است و فصل فی خبری قول
 ما تصور می دهیم فاسد بجلاله تعییر است مر قول فی رالمیر جمله شی و فصل اول می
 و عند کل شی سنده و لا عند الصنفه تعییر است لقوله لا یسأل عما یغیر فی وجهه میا لون و فصل
 تعییر است مر قول او را انما قولنا شی اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ثابت دارد
 ما را و زابر توجید و اثبات تیره دور دارد و از دو طرف ضلالت و غایت اطمینان و
 بکرم خود و رحمت خود این ترجمه کلام فاضی است درین فصل این کلام اصوا اصوا این
 اشی و در شرح شکوه در فصل اسما آمده زاده برین از کلام شیخ نقل کرده شده است
 صاحب هب له اسما و شریفه از آنچه در کتاب سنت و در کتب قوم
 زاده بر چهار صد آورده بر قریب حروف مخم ذکر کرده است و این ترکر بهان استیم
 اگر چه طوی دارد و بعضی اسما مکرر نیز می افتد اما آنجا که ذوق و حلالت بسی است
 و تکرار در نظریست طالب شناسی باید که آرا موافق جان و در زبان خود سازد

بسم الله الرحمن الرحیم

محمد رسول الله آله و سلم لا یطعمی انقی الناس الا جودا و جود الناس لا یعد الا حسن احسن
 احمد احمد الاخذ بالیخات اخذ الصدقات الاخر الاختی سداذن خیر ارجع ان عی
 ارحم الناس علیان الازهر الاسلام اسم الله من الانبیاء انبی الله من الاصفی فی السم
 ربنا الاخر لا علی الاعلم بائنه اکثر الناس تبنا الا کریم ان من اکرم و ولد آدم ان
 الخیر امام الناس امام المتقین امام البیتین الامام الامر الامن امنه اصحابه الامین الامی
 انعم الله اول شافع اول السملین اول شفیع اولی المسلمین اول من تمشق عنه الانص
 البیضا الباطن البزبر بان بنیر فیری البشر البصیر البلیغ بالغ البیان البیته

شیر فی خبری قول
 ما تصور می دهیم
 و فصل اول می
 و عند کل شی
 تعییر است مر
 ما را و زابر
 بکرم خود و
 اشی و در شرح
 صاحب هب له
 زاده بر چهار
 اگر چه طوی
 و تکرار در
 بسم الله الرحمن الرحیم
 محمد رسول الله آله و سلم لا یطعمی انقی الناس الا جودا و جود الناس لا یعد الا حسن احسن احمد احمد الاخذ بالیخات اخذ الصدقات الاخر الاختی سداذن خیر ارجع ان عی ارحم الناس علیان الازهر الاسلام اسم الله من الانبیاء انبی الله من الاصفی فی السم ربنا الاخر لا علی الاعلم بائنه اکثر الناس تبنا الا کریم ان من اکرم و ولد آدم ان الخیر امام الناس امام المتقین امام البیتین الامام الامر الامن امنه اصحابه الامین الامی انعم الله اول شافع اول السملین اول شفیع اولی المسلمین اول من تمشق عنه الانص البیضا الباطن البزبر بان بنیر فیری البشر البصیر البلیغ بالغ البیان البیته

پس گفت عبا

روى في هذا الموضع عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
عنه وسلم من تركوا الدنيا لله في الدنيا
قال في هذا الموضع انه قد جعل الدنيا
قال الجاسر يا رسول الله اذن لي
انك قد فعلت ما اريد من
لأفوض اليك فكل ما في الدنيا
من فيها طبت في الظلام
مستودع حيث تحفظ
ثم طبت بعد ذلك
فمنه ولا على

منه
فرض في علم الصائدين
الارض نصان سبعة
دلت المادون ان
خلف عالم كذا
ضحي عوي
ففي فلك
وذلك ان الذي
اذا مضى عالم يداعني
تقل من عالم دارم
المعروف او اله افريقي
بل نظر في البين وقد
استدلا

پس من بهترین خلقم از روی خات و بهترین ایشان از روی محبت و او عید آمد بن رسول
رضی الله عنه آمده که خدا بیتی نظار کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از آن ^{فصل}
صلی الله علیه وسلم پس برگزید او را برای خود و فرستاد او را بر رسالت و آمده است از
عباس که گفت خدا بیتی فضل و او محمد را صلی الله علیه وسلم بر اهل سما و بر انبیاء
صلی الله علیه وسلم نسبت فضل او بر اهل سما گفت که خدا بیتی گفته است مرا اهل سما و من قبل
منهم انی الله من دینه فذلک بجزیه جهنم و گفته است محمد را صلی الله علیه وسلم انما فتحی
لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یعنی اهل سما همه در معرض خوف
و غلب اند و محمد صلی الله علیه وسلم مغفور و مامون و مجموع است گفت پس نسبت فضل او
بر اینها گفت خدا بیتی گفت مرا سایر اینها را و ما را رسد که من سون لا جبران فو و
مر محمد را و ما را رسد که الا کافه لئلا تس رکعات و کرامات آنحضرت بعضی از آن ^{فصل}
که انما انواران درین عالم ظاهر و باهر است و دوم آنکه ظهور و بروز آن در آخرت
قیامت باشد و بحقیقت در آن روز ظاهر هر کرد که وی صلی الله علیه وسلم محبوب
و سرور کائنات و مظهر فیوض مائتاهای اوست جل و علی و خلیفه رب العالمین
و نایب مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ کس را نباشد و جای
که او را است کسی نبود روز روز اوست و محاکم او حکم رب العالمین قوله تعالی
و لا آخرة جزاء من اذاولی و لسوف یعطیک ربک فخرضی و چون اکثر از آنچه در
ابواب سابقین مذکور شد از قسم اول بود درین باب بندی از قسم ثانی نیز مذکور
شود و با الله التوفیق ^{فصل} در ششتم در شش فصل آنحضرت در نشاء آخرت بعضی از
و درجات عالیه و انوار او بود در کتبه و انشاءات صلی الله علیه وسلم

ابو بکر پس از آن عمر بنی آدم اهل بیع را پس با یکدیگر میشوند بعد از آن شطرا پس بر اهل
 مکه را تا آنکه حشر کرده میشوند میان حرمین گفت نزدی که انجده است حسن صحیح است و
 ابو حاتم و غیره در الاصول که نزدی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم روزی از منزل بر بیابان او ابو بکر و عثمان و عمر رضی الله عنهما پس گفت آنحضرت
 همچنین با یکدیگر میشوند روزی است و آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود در براق و
 کرده میشود انبیاء و انبیا حشر کرده میشود صالح بر نافع خود حشر کرده میشود و هر دو
 فاطمه و زینب که غضبنا و نفواست و حشر کرده میشود طلال بر نافع از نافع ای
 و در حدیث که ابی جبار آمده که گفت طلوع میکند هیچ کسی مگر آنکه فرو می آیند
 هزار فرشته تا آنکه نگردد بکشد قبر زینب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز
 باز و نهایی جز او و و میفرستند بروی صلی الله علیه و سلم و چون تمام میکنند
 میکنند با آسمان و فرو می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که میشکاف
 زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و سلم با هفتاد هزار فرشته که بر
 او را بر کاه عزت مانند آنکه خانه زوجه ببرند و در روایت جامع الاصول از ابی هریر
 آمده که فرمود من اول کسی ام که میشکاف از وی من پس پوشانیده میشود حله افغان
 این روایت است که انشقاق و کسوت هر دو ناست آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که کسوت داده میشود مرا و ابراهیم
 پس سلام و زبانه کرده است بهی که اول کسی که پوشانیده میشود از خلق ابراهیم است
 آید میشود از کعبه حشر و آورده میشود کسی و نهاده میشود در جانب بین علی
 بن ابی طالب و او پوشانیده میشود حله از حشر که قیمت نمواند کرد او را از هر دو

که بزرگترین منتهی بدان تو بسید دریافت تاویل را و محل کرد بر ظاهر و بعضی از صیغ
ان اهل ظواهر که در نمی یابند و ارجا نه که دریافت صیغ بن حاتم تاویل خطا بعضی
را در جهام نقال التورثه سخن در بخت در شرح مشکوٰه زیاده برین کرده ایم و اعلم
که سید مراد به الامجد در دو شهرت آنحضرت هجده مقام محمّد و چنانکه در فصل شفا
معلوم کرد و در عرب و هند میکنند که او را موضع شهرت چنانکه آمده است اکل غادر
نه و خواند که مرا آنحضرت را لوائی در دست باشد و او را لواء الحمد نام باشد که اهل
الطبی صاحب مواعیت طبرانی در ریاض النضره حدیثی آورده که رسول خدا صلی
عبد و سلم گفت بعلی رضی الله عنه آیا نه بسته تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده
میشود و روز قیامت پس من را چشم من است و پستانهای من در سایه منی پوشیده
میشود و من از حلهای من است بعد از آن خوانده میشود و اینها را یکدیگر بگوید
می آید و دو جانب عرش پوشانیده میشوند و حلهای من از حلهای من است و آنرا
باش که امت من اول اسماست که حساب ده میشوند روز قیامت پسر نبی است
نرا که تو اول کسی که خوانده میشود و ترا و سپرده میشود و تو لوائی مرا و آن لوائی حدیث که آدم
و تمامه خلق خدا سایه بخونید سایه لوائی من روز قیامت و درازی لوائی من شافعی است
نصد سال است و من ای یاقوت امر است و قفصه ای نفقه سفید است و من ای
مراد به پسر مرا و آنرا که نبوسته و آنرا که یک کعبه در شرق است و میسوی یکدیگر در مغرب
یوم در میان دنیا که است در وی سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم نامی
محمد صلی الله علیه و آله و آله محمد رسول الله درازی می سطر سطر هر سال و
وی هزار سال پس هر یک که تو یا علی یا بن لواء و من جانب است و حسین جانب

جایی توانا که می آستی تو میان من و میان ابراهیم در سایه غر شری پوشانیده
 می نشینی عله از بهشت در روایت کرده است این سبع در خصایص که سوان کرد عهده الله
 بن سلام رسول خدا صلی الله علیه و سلم را از لوازمی که است و صفت می بر گفت
 اخفرت طولی معرفة الف بسته الحديث و گفت صاحب هر که که گفت است فقط
 قطب الدین صبی چنانکه نقل کرده است محبت الهی که این صفت موضوعات و ظواهر
 در روی آثار وضع و خدا و انانیت بحقیقه لواء الحمد گفت بند میگیر عفا الله عنه و انوار
 و انانیت بحقیقه لواء الحمد حق است و لیکن در احادیث و غیر حقایق باشد این صور
 شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از هر جهت از با قوت
 و در عله عرش واقع شده است که او عال اند که از کوشش اند که در مسافت ده
 سال و در روایتی هفتصد سال است و امثال آن و در بیان آورده که با نجه بصحبت
 و به ثبوت چو پسته است نقل آن را شایع و بدایخ مراد و سب از آن اگر آن باقی
 در واقع بدان نیز ایمان آوریم و در کلام حکم عقل گفته اند بس که نه محاله و استغنا
 آن کند و تفویض میکنیم حقیقت امر از آنجا که اگر مخمین در پس و آن سخن کنند آن دیگر
 و اگر معانی آنرا استنباد نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید الله اعلم و صاحب
 مواهب گفته که در عرف عرب کجا نمیدارد لوائی اگر صاحب حبش و رئیس
 و احتمال دارد که در دست خبر او باشد باذن وی تابع باشد و او را و محکم بود و جرات
 و مایل کرد و هر جانب که وی مایلست و در استعمال عرب و در وقت نگاه بمیدار او را
 که صاحب او منع میکنند او را از قال بلکه قال میکنند با و در آن رفا قال لکن لایست
 بنگاه دهم این او هر کس چنانکه فرمود علی راضی الله عنه روز خبر که بدیم رایت فردا

از عله
 جمع و غنای قوی
 از دوش زده کوش

مردی را که درین مبتدا رخصه و رسول خدا را دوست میداد و رخصه و رسول خدا را
صاحب الموابب در غرضه مودت آمده است که گرفت رایت تخت جعفر بن ابیطالب
پس تن کردن شده بدانان گرفت عبدالمطلب و احد پس جنگ و کشته شد
و گرفت رایت را الولید و قال کرد و فتح کرد محافل پس معلوم شد که او
مقاتل و رئیس صحرایان و امام علم و مسل و تفصیل و تخصیص آنحضرت بحوض کونز
حدیث این عمر آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم حوض من سافت بجا هست و
آن برابر است و آب او شیرین از عسل و مجری او بر در و باقوت است و سفیدتر از
و در روایتی سفیدتر از کیم و در بعضی روایات سفیدتر از زرف و بوی او خوشتر از
و کونزهای او است و چشماهای آسمان کرد و اگر دوی قهاست از کونز در کعبه
حوض مواضع عدیده است در احادیث و کتب دیگر هر جا که از باری که معارف آن
نشانه داده و ظاهر است که آن مواضع برابر باشد و مسافت با قریب این و اگر متفا
باشند مقصود بیان مسافت و کنایت از آن باشد بطریق تخمین و تقریب تعیین
و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مافیه و منافات نیست با مسافت کثیر و این
طریق مسلک شایع کرمانی است آنچنین توجیه میکند در مواضع عدیده و بعضی گفته
اند که آنحضرت خبر داده شد اولاً با مسافتی بسیار بدانان اعزام کرده شد با مسافت کثیر
و تفصیل کرد و سبب آن بروی بساط آن ششاقینا پس اعزام در مسافت طویل
بعضی محاربه و از که این اختلاف از جهت صغیر است و آه است در روایت
که آنکدام آمده است که عرض حوض همچو طول او است و عمق همچو عرض او
آمده است که هر که بنوشد آن نشانه کرده هرگز تعجبی گفته اند که ظاهر این کلام

که توبه از وی بعد از حساب و شمار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسی که توبه نکرده است
 که عذاب کرده نشود بانس چه تشنگی و حرارت و صفت لازم دخول نار است و احاطه
 دارد که هر که مقدر است بروی عذاب عذاب کرده شود تشنگی و بعضی گفته اند که توبه
 و حوض است یکی در موقف دیگر دروان بهشت و هر دو را که
 که کوثر نهر است داخل جنت و آب درخت می شود در حوض و عنی که کوثر می شود از جنت آنکه
 مد کرده می شود از آن در بعضی روایات آمده که هر پیغمبر را حوض است بر ذرف فضل و مروت
 وی و اگر این ثابت شود پس مختص به پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم آن کوثر است که درخت می شود
 از آب می در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است مثل آن مرغبر او اصلی الله علیه و سلم
 واقع شده است اتفاق آن بروی در سوره انا عظیم که الکوثر است از آنست که در
 آن مخصوص آن مختص است و از قطعی نقل کرده شده است که وصیت بر مکتف علم آن و تصدیق
 زیرا که حق تعالی تخصیص کرده است به پیغمبر و اصحاب و سلم بحوض ثابت شده است
 آن در احادیث صحیح شهبه که حاصل میشود مجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند از آن
 زیاده برسی نفر واقع شده است در صحیحین نه باده بر بیت و بقیه در غیر صحیحین است و روایت
 کرده اند از آن صحابه تابعین و از آن و بعد از تابعین اصناف اصناف آن و جامع گزار
 سلف و تابعین بران و در روایت مسلم از ابو هریره در حدیث مرغبر آمده که هر روز
 بر من است من بحوض من و من برانم مردم را از وی گفته اند که حکمت از آنست که
 مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند مرا برایت را بحوض پیغمبر این از جود الله
 آن مختص است و رعایت برادران خود نه طرد و دفع از جنت بخل و دود جای آنست و مختص
 اجود الاجودین و در جنت للعالمین است و احتمال دارد که برانکه کسی که منعی نیست توبه و جنت

از آنکه حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم عرض مرا چهار رکن است اول در دست ابی بر صند
دو در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان بنی النخوع و رابع در دست علی
مرتضی پس هر که محمد است و بغض است مرغیر آب نمی نوشاند و او بگوید که
محب من است هر غمنازانی نوشاند و او را علی روایه کرده است این ابو سعید
البسوز را عیدانی که انقضی فی الواهب اللدیه و مستهواست که سانی کوثر علی مرتضی خواهد
و گفت و ایضا الله علیه هر که دشمن دارد او بگوید که نوشانم و او را از آب می و الله اعلم
در تفصیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت و مقام محمود و قال الله تعالی عسی ان
یکانت نفاعا محمودا و عسی ان یحقن فی افاده ایجاب میکند زیرا که عسی از برای اطلاع است و
طیع انداختن که ای بجزی محروم گردانیدن ازان نقص و عار است و حق سبحانه اکر است
در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز ندهد آزاد محروم گرداند ازان و پرسیده است
وجود از مقام محمود و گفت آنکه ام نه اعتست و گفت آن استادن او است از عین
در مقامی که نمی است و در آن هیچ یکی غیر او و رشک بهر نه او را در آن اولین و آخرین و
این آیه از کعب اجاب و حسن بصری در روایتی آمده که آن سفیست که شفاعت میکنم
است خود را در آن و فرمود که مخیر گردانیده شد میان من آنکه در آورده شود و نصف
من در بهشت و میان شفاعت و اخذ کردن من شفاعت را زیرا که آن عم و نسلست و فرمود
آیا کمان بپسید که شفاعت برای شفاعت خواهد بود بلکه برای گناه کاران خطاکان
خواهد بود و این شفاعت برای دفع عذاب است اما برای رفع درجات شفاعت را جز
بود صاحب الهب نه از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران بر آنکه
محمود مقام شفاعت چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تفسیر آیه مذکور فرمود هو المقام

الذی اشعق فی لاسی و از این خطیب که مراد بران امام فخرالدین راز است گفت
لفظ محمود شریف است بآن زیرا که این کلمه محمود میشود وقتی است که حمد گوید او
و همان باشد که بر با خام و مقام شرافت معاشرت کند ای عظیم میرسد از خدمت
برترین پسر محمد میگوید و از این سخن او بروی اگر چه
احکام و تعلیم شرعی را امامان و علمای عرب محمد کامل بالغ غنیمت میرسد زیرا که کسی و
از عتاب اعظم است کسی و سیادت ثواب و اصباح انسان درین فضا و فی صبح
اوست در طلب نفع اشقی که در کشته رفیع است بنابر جمیل انعام باشد یا
و آنکه با انعام باشد شکر است که مفسر است بنظم نعم از نبیست انعام نعم محمد را یک
شکر است مراد امام اینجا آن حمد است یا حمد پیش روی مخصوص بخام است ایکن که از این
و اگر حمد را وقت شکر باشد مراد امام تیر صورت دارد چه وی صاحب اصطلاح است میرسد او را
که اصطلاح کند بر چه خواهد و یکین که است که از این است که دلالت دارد بر آنکه حمد
فردیست از شکر بالا تر از افراد که است از این است که سبب میان حمد و شکر عموم و خصوص
من وجه است قدر بر آنکه شکر سبب است علیه و سبب حمد و شکر علیه است در آن موطر فضل و کمال
و عظمت و عدل که عطا کند و مخصوص که داند او را برورد کار وی حل و علی در آن روز چنان
آمده است که در آن روز که او را برورد و کمالی بر زمین عرش و در و ابی و
و در آن روز که او را برورد و کمالی بر زمین عرش و در و ابی و
یکم از کمال است که میرسد روی نفعی عظیم مراد بر آنکه راس اکبر است ای محمود و انعام
را رند و روز قیامت و علو درجه او و افاده او بر خلافت نال شفاعت و خزان تیر
درست باشد و در و ابی و غایت مجاہد است که حق حل و علی می نشاند آنحضرت با خود

مراد بمقام محمود و ان مقام است و واحدی گفته که این قول رذل و سوس و قطع
 از روی لفظ و هر از روی معنی اما لفظاً بجهت آنکه معنی برکنجین و فرستادن است
 و این ضد اعلان است و در آیه کریمه صفات محمود گفته است نه معده محمود و اما
 پس از آنکه اطلاق جلو پس بر رب العزة تعالی و تقدس معیت رسول صلی
 علیه السلام با وی پسندم مکان و حد و حجت است گفت بنده مسکین مبه اسدنی لمقام
 الصدوق و البین مخفی نمائند که اگر صحیح باشد این حدیث از غشاهات خواهد بود و
 با آنکه در ناول استوی علی العرش گفته اند و معیت در معنی عنایت است که در عنایت و عنایت
 یک مقدر و بجز آن گفته اند که آن از حیثیت درجه و مرتبه و در مرتبت است نه در مکان و
 در حجر شفا فی گفته که قول مجاهد بجله رب معه علی العرش به نفع نیست از جهت نقل و نه از
 نظر اشارت با آنچه گفته شد و از این عجایب آمده که گفت می نشیند محمد و ثواب
 برگزیده و کار در پس ... و این نیز معمول بر نقل معنی مذکور است و حاصل مقام
 آنست که حق تعالی حبیب خود را در مقامی بیدارد که به عکس از خودی حاصل نیست و
 رواست حکم مرده راست و بی ثبات و خلاف می محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله
 و حدیث شفاعت حدیث مشهور است از انس و ایهیره و دیگر صحابه و مذکور است در
 است بخبر با که در مورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم من سید آدمیانم روز قیامت می در یابند
 که از جهت آن جمیع میکنند خدا تعالی اولین و آخرین امروز قیامت پس بر
 هم و نم و اندک طاعت نمی آرند و بر نمیتوانند بردشت با آنرا پس میگویند
 ایامی نیست که در جنت افتاده اید شما آمانی نگریه کسی که شفاعت کند در شمار ابو
 پروردگار پس میگوید بعضی از ایشان بعضی انگس آدم است که پدر شما است پس می آیند

سوی آدم و میکوبند ای آدم تو چه نامه او میانی بد اگر ترا خدا تعالی بد
در تو از روح خود ساجد گردانید برایتو فرشتگان خود را و ساکنین گردانند ترا
خود و تعلیم گردانند از اسمای هر چیز نفاعت کن را تا در پروردگار خود آیات می بینی که مادر چه
در شدت و محنت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی نو ما را از این جای پس
آدم بد بستی پروردگار را غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است ما را
غضب پیش ازین و میکند بعد از آن و منی کرده مرا از خردون درخت و پنهانی کردم
نفسی بروید فریاد کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح پس باید بسوی نوح و کجاست
یا نوح تو اول سلی که فرستاده شده بزین تحقیق نامیده است پروردگار تعالی را
عبد انکورا آیات می بینی چه چیز رسیده است ما را از شدت با شفاعت نیکی ما بسوی
پروردگار خود پس بگوید نوح که پروردگار من غضب کرده است امروز آنجا که هرگز
نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و باد که فی ما بین ما که سوال کرده بود پروردگار
را بچشم در بخت پروردگار و اینی یاد کرد و عای خود را که درختی است خود کرد که غرق
شدند بروید بسوی ابراهیم که خلیل الله است پس بایند ز ابراهیم و گویند که غیر
خدا فیض اوئی از زبان اهل ارض نجات کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی که
در چه محنت افتاده پس گوید ابراهیم پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی که
کرده بود و نخواهد کرد و بودم من که گفته بودم صد روع و ذکر کند آن در و چهار
ما بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم الله که کلام کرده است پروردگار را
ما و نزدیکه گردانیده است او را در راز گفتن پس بایند موسی را و بگویند ما بسوی
خدا فیض ده است خدا تعالی را بر سالت خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در

بیم با شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس یکدیگر بسوی پروردگار من
برجوعی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد بنستم من اهل شفاعت و شهادت من نفسی را
که نکرده نشده بودم بکنش آن نفسی نفسی برود بسوی غیر من برود بسوی عیسی
سند و همه از سر پس بایند عیسی را و بکوبند با عیسی نوحه خدای و گفته او که انکار کرد
اور بسوی مریم و روح وی و کلام کردی مردم را در مهندنی منی که در چرخ است افاد
پس میگویی منی که پروردگار من غضب کرده است امروز عصبی که هرگز نکرده و نخواهد
کرد و ذکر کرد عیسی خطبه او در حدیث ابن عباس از احمد و نسائی آمده که گفت من گفته
نستم که از غیر خدا و گفت منستم من اهل شفاعت نفسی نفسی برود بسوی محمد و امام
که را و او را وی بده است که آمرزیده است او را کفاره او را هر چه منقدم و هر چه بنا خوا
پس بایند خدای آنحضرت را و بکوبند منی منی که در چرخ است افاد و ایم با شفاعت کن ای
سوی پروردگار را پس بایند آنحضرت این که منست و من میگفتم این کار را پس
میروم من می آمی در بهشت و در روایتی در و از رب تعالی زیر عرش پس می افهم در سجده
بر پروردگار خود پس میباید خدا بی تعالی بر من از محامد و حسن ثناء نموده است بر هیچ
بنش از من بعد از آن گفته میشود بر در محمد سرور را بخواد هر چه خواهی و او را شرف از شفاعت
کن قبول کرده شود شفاعت از پس بیدارم سر خود را و میگفتم یا رب استی امشی یا رب
گفته میشود در آزار است خود کسی که مینماید حساب و می از در است از درها
و ایشان سر از درم از غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم میشود با
که برو هر که هست در آفرینی معارف و آن از کذب یا جواز ایمان بیرون آید پس سرورم
میکنم پس چرا میگفتم بسوی پروردگار پس محمد میگویم همان محمد و ذکر در شاول و گفته درو

مقدار دانه خردل بهر میگویم آنرا باز رجوع میکنم فو که کرد و روی آنچه گذشت و موه
ادنی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده که میگویم یارب اذن ده مرا در حق کسی که
لا اله الا الله میگوید خدا بخواهی نیست این کار بهویتو این کار نیست و نفعیست
نزد خود و سر کند میجویم مغفرت و کبریا و عظمت خود که بیرون آیم از ماری
گفت لا اله الا الله پس باقی منی ماند در نار مگر کسی که حبس کرده است او اذن
و محبت بروی خلود و این صیت بروا با ت مستوده با اختلاف الفاظ و عبارات
و اختصار آمده و احادیث درین باب بسیار است و از جمله ظاهر میشود که نفع است
از اول و فوف مردم مخبرند دخول نار برای دفع عذاب بعد از دخول جنت نیز برای دفع
درجات شامل و وقت است اشکال کرده در قول ایشان سرخ را انست اول
الرسول من اهل الارض زیرا که آدم بنی مرسلست و همچنین شیث و ادریس پیش از نوح
و جوا بهما گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین بنی بر سر نه رسیده اند بلکه اولست یعنی
بقوله من اهل الارض زیرا که مذکورین مرسل اهل الارض نبوده و رسالت آدم بهوی پیش
بود و ایشان موحده بودند تا تعلیم کند ایشان را شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس
رسالت و می بگفارد بود که دعوت میکرد ایشان را بنوح و اول گفته اند که موطن عفت
بخش اول در رسالت اهل موقف از شدت خوف و جبر در اندام تمام کرده اند
و ان شاء الله حساب نمانی در عفو از سوال و حساب ساندن بهشت حجاب نمان
نمان قومی که حساب ده شده اند و بهشتی عذاب شدند بر نفع عفو از ایشان
در اخراج قوم که آورده شدند در تنفس میر آورند ایشان از ناس در نفع درجات
کسانی که در آن در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث و گفته و امد علما

نماز و روزه نیز ذکر کرده اند و آن شفاعت آنحضرت مرغم خود را بطلان
بعضی شفاعت سابقه گفته اند و آن شفاعت را بدین راجع دانسته اند
که ثابت نمائده هیچ یکی را و ای بدین معنی بر شدت محنت می صبر کنند
نیز شمه آورده و شفع روز قیامت بشخ این حجر گفته که متعلق
است خالی نیست از پنج قسم اول اگر این اجداد شما را ندانم و دیگر بدین
آمده است که فرمود اول کسی که شفاعت کنیم و اول این بدین اهل که طایفه
شفاعت هر کسی را که زیارت کرده است قبر نبی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و دیگر
اجابت کند و زن بعد از آن درود فرستد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیگر
نخا را از تفسیر صلی الله علیه و سلم بر آنست و سیات و می که در آید خست
از این عباس که سابق در می آید بهشت را بغیر حساب می در آید مقصد رجعت
را از وظلم لفظه و اصحاب را و بر شفاعت بنمیر علی الله علیه و سلم و ارجح اول
در اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی اند که برابرست حنات ایشان و اعلم
روایت از انس رضی الله عنه که گفت سوال کردم رسول خدا را صلی
الله علیه و سلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس گفت آنحضرت میکنم ان شاء الله
پس ای طایفه ترا یا رسول الله فرمود خست طلب کن نزد صراط لقم اگر فی شوم و نام
ترا بخا فرمود پس طلب کن نزد میزان گفت اگر آنجا نیابم کی طلبم فرمود
نزد حوض نبی که خطا نکنم من این سجا را و از آنجا معلوم شود که آنحضرت در جمیع
و مواطن آخرت حاضر فرمایم است امداد و اعانت و شفاعت میکند امرت و مبر
و خلاص میکند اند از شدید و مزالق و مضایق اما صراط در حدیث ابهریه آمده است

که گفت آنحضرت زده بشود صراط را چست دروزخ پس میانم من اول کسی که
باز آید و در بر است که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که منتهی
بر صراط میگوید ب سلم سلم و قول آنحضرت برای طلب سلامت خلد بود و از
نیز همچنین می تواند که در آنروز بر مغربان نیز خوف و هول در که لا اله الا الله
سلامت کنند و در روایتی آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بار
کنند یا رب سلم سلم و این عبارت اشاعتی است که همیشه برای موسیبن و عامر بن نفیر
و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت صراط با تیره هزار سال است چهار
صعود است و چهار هبوط است و چهار بار بار و هموار میکند زرد از وی که شخصی که لاغر
و تار از ریح باشد مشهور است که صراط نیز تر است از شیرین تر از عسل است
و در حدیثی آمده است که بر بعضی مردم آنچه است و بر بعضی مثل وادی است و این آنچه
که میگویند طول و قوت و مختصر بر بعضی مقدار پیاده و امثال است و بر بعضی مقدار
نماز و این بنا بر تفاوت اعمال و انوار ایمان آمده است که چون است صراط
در مانند فرماد کنند و امجداه و امجداه پس آنحضرت از شدت اشفاق با و از بلند
کند و گوید رب امی امی سوال میکنم از امروز نفس خود را و نه فاطمه را که دختر من است
بسالخه و غایت اهتمام است آنحضرت در باب است و استعلا و ایشان از همه
و می شود بحال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف می
بیند و سلم و در حدیثی بهریره آمده است که کسی که نیک به صدقه را میگذرد بر
و در حدیث دیگر کسی که مسجد خانه دوست ضامن است او را مدایع عالی بروج و رحمت
و که شنید صراط را و اما میزان که در سوال و حساب است و در حدیثی آمده است که

میشود که ستمای عرش و دوزخ در جای روی بگذرانان آورده میشود نیز آن و
پسندید بندها مقابل بهشت و کف سیات مقابل نار و از این باس آمده است
آن گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بخوابند که حکم کرده شود میان خلق نماز
کجا محمد و امت و منی در آنجا است است ایضا پیغمبران پسندید
و هر وی میکند مرا امت من غر محفل از اثر وضو و میو گردانید میشود و امتها
ما و چون بنده مردم فضیلت و در جت این الله را بگویند که گفته است که این است
همه پیغمبران باشند و صحت رسیده است که تخت چتری که حکم کرده میشود قضیه خون
رواه البخاری و غیره نبوت رسیده است که اول سال از نماز بود و تطبیق میان دو حد
آنست که در عبارت اول سال از نماز بود در معاملات از خون در روایت سنائی
که اول آن پنج حساب کرده میشود بنده را نماز است و اول آن پنج کرده میشود بوی حکم میان مردم
و است و در مضمون بخند است این پنج بوی تطبیق که نظر بالاجت بوجند کور واقع
شده است یعنی در نماز سوال و حساب نسبت بذات بنده است و در خون حکم میان مردم
اگر چه در نماز هم حکمی خواهند شد ولیکن مقتصر بذات بنده است و میان کان بکده یک مرتبه
خاتم آمده است که زایل نمی شود قدم بنده از حاشی تا آنکه پرسیده میشود از حاشی
از عروسی که در هر چه غیر فانی است از علم و می که چه محل بود و روی و از مال و می که از کجا
گرفته و در کجا انفاق نمود و از جسم نمی که در چه کار گفته کرد و از راه و از هر چه در دنیا
حدی حسن و صمیم و غیر رسیده است که برون می آید آدمی را روز قیامت سه و دو و آن
که در وی عملست و در وی کنایان اوست و در وی نبوت و نبوت
که روی انعام داده و فرطی گفته که میکند هیچ کی صراط را تا آنکه سوال کرده میشود در

قطره اول سوال کرده میشود از ایمان که شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله این
مخلصا بجا آید که است پس از آن سوال کرده میشود و بقطره نایه از نماز و روزه و حج و صدقه
بجا آورده است که شت بوم از روزه ماه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج و ششم
از غسل و وضو هفتم مظلوم مردم است که از هر صیغه رختن برست
باشد که در ضامن و انواب افتاد بچهر باشد و خصوصت رود به نیم و یک
تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته میشود پیکر آنکس مقصد نایه
و داده میشود مرخصم را و روز قیامت هیچ در ماندگی و بچارگی و اضطراب پیش نی آید
برابر خصوصت اعاد ما الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تفاضا میکند که
میسازد خصم را و بیرون نی آرد ازین و رطبه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم احسان
است که آخر کلام مرد کلمه طیبه باشد چنانکه در حدیث معاد آمده است من کان آخر
لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث بطافه و برین باب مشهور است و از این عمل آید
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی که فضا کند حاجی را برای برادر خود میانیم من است
نزد میزبان وی اگر راجع آمد و الا شفاعت میکنم مراد او را در اخبار مشایخ آمده است که گاهی
در خواب پدیدند که خدا بنحوال با توجه معالیه کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس
آمد بیات بر حنات پس ناگاه افتاد صر و در کعبه حنات و راجع کرد و ایند آزار به بکنشاد
از ناگاه دیدم در روی کف خالی را که انداخته بودم آنرا در قبر مسلمانی و از خواب
بکباب است که در مواهب بینه آورده که برابر آمد دو کعبه میزبان مرمر بر پس بینه
ببینی توان اهل حنات و نه از اهل بار پس پا در ملک صحیفه را و بعد از آن در کعبه میزبان و بینه
شده است در روی آن پس راجع می آید کعبه بیات به کعبه بیات آن بودن آن عمو

بهر نزد آمدند و رابد و ترغیب پس در خواب آمد که باز آورده شود نزد خدا پس حکم
که یارده برین بگوید حق تعالی ای بنده عاقب بجز سبب خواستی تو را بازانی ترم
بگوید بنده خدا و ندانم عاق بودم هر پدر خود را بدر دیدم که میرود بجا بست و در
نفسه بگوید ای بنده خدا کن پس بنده عاق و بریان پدر مرا از دست بس ببرد
پس بگوید عاق بودی در دنیا و یار نشدی در آخرت بگم دست پدر خود را و در
هر دو در بهشت و تیری آید که بحقیق برابر آید هر دو که من این شخص پس بگوید بنده عاق برود
و انما من کن از کسی که بدید ترا چسبند و آرام ترا بدان در بهشت پس بنا بر هیچ یکی که بگوید
که را با و می گم آنکه بگوید وی من فسخ تمام از دست پس میدنود این شخص پس بگوید بنده عاق
بحقیق ملاقات کرده ام من بودم و کا تعالی را می یافتم ام در محفیه خود مگر یک بلی و مکان
ندارم که فایده کند آن بلی خبری به کرم تو آزا بگم و برو شاید فایده کند ترا پس میرود
شمار یکی را فرحان سر و سپس بگوید حق تعالی به کرمی تو چو حال داری و بیخالی و انما
بجالی پس بگوید یارب این است حال من پس ندا میکند و بیخالی صاحب برآید
بوی چسبند را و میگوید کرم من او هست از کرم تو بگم دست برآور خود را و برو بد هر دو
در بهشت و بعضی از عهد گفته که رجحان که من این آخرت به عکس من این نیست که در دنیا
مهر را چو بیان میرود و در من این آخرت به او دین من این نیست به من است
کرده است بقول حق تعالی الیه یصعد الکلم الطیب و انما الصالح یرفعه و می شنیده
که اثبات این دعوی مجرد این آیه جو فوع منبری در دنیا به شهادت قسم اگر خبری
است بر بد و بشیر بان نماندند و آنکه بعضی گفته اند که این مسامحه منافقین قول است
چنانکه من نقلت به ازین فیه منی راضیه نیز محل بحث است زیرا که تواند که در او غایت

رحمت باشد در جهان در آنجا بصعود است نعم مقصود آنست که تفصیل نماید
تواند که بعضی مای قتل و خفت در آن عالم بر عکس این جهان باشد و اینهمه
کرده شده است که صاحب میزان و زیقا است جبرئیل خواهد بود و او است که یک
اعمال را در آن روز رواه این جبرئیل تفسیر و اینهمه احوال و حقایق را
کریم متوال خواهد بود و مخلص و نجات همه شفاعت در نسبت آنحضرت صلی
اما حوض شریعت و در و در آن هر آنست که بعد از خلاص شدت و فوف و سوال حق
و نجات از اضراط و نجات از احوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من
منه لا یظلم احد بعد از آن دخول در بهشت است و اول کسی که در آید بهشت را آنحضرت خواهد
بود چنانکه فرمود انا اول من قرع باب الجنة و چون آنحضرت به در بهشت میرود خازن
بگشاید در را و اینها میشود در خدمت چنانکه خدام در خدمت ملوک و میگوید مرا
که گشاید در بهشت را بر یکجاست پس از تو نایم برای کسی بعد از تو آمده است که من
چون پاینده در بهشت مشاورت کنند برای در آمدن پس بیاید آدم پس نوح را و ابراهیم
موسی و عیسی و بر تنبی و روشنی که کرده بودند در عرصات نزد آنشفاع تا ظاهر کرد و صرف
حضرت سید السادات بر سایر بشر در همه مواطن و روا نیست از عمر بن خطاب صلی الله
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم عزرم در بهشت بر اینها همه تا آنکه آدم من عز
ایم و دیگران آید است من آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد مرا جبرئیل
گرفت دست مرا و نمود مرا در بهشت که امت من از آن در می آیند پس گفت ای ملائمتی
بودم من با تو که می دیدم آن در را پس گفت آنحضرت اکمل با شس بدستی توئی یا ابابکر
اول کسی که می در آید بهشت را از امت من از یحیی بن یسوع است که این امت با ابی

مخفی که در این باب سید امت امام در حدیث آمده است که هر جنس از اعمال
دری مخصوص است که می آید از آن چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد
و توبه و زهد و داران از باب الریاء گویند و در یک حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از آن
در این باب آمده است که هر که گویند و در حدیث آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم من انی کسی ام که گناه می شود برای منی در بهشت لیکن زنی می آید که مبارک میکند
مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو چه خبری نویسی میگوید من زنی ام که هر کردم و شستم بر تن
یعنی پویه ندادم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندی از خود را که تمیز شد و رواه ابو یوسف
نور و انه لما بیس بهم و قال المنذری اسپناده حسن ان شاء الله و معنی مبارک کردن می داند
با من یامی در آید در پی من و گواهی میدهد از بهشت را و او کافل التیم فی الخمة بکده ان شاء الله
ابن بابیه و الواسطی رواه البخاری من حدیث سهل بن سعد و بعضی حکایت کرده اند می است
سید از که بشناید این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد رفیق آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بهشت که دم منزلت و مرتبت در بهشت افضل ازین است و در وجه تشبیه گفته اند که سنان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که تربیت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را
و چنین کافل و مربی و مصلح بشیم فایم میشود بکفالت کسی که نمی فهمد امور دین و دنیا خود را و بقیع
ببکند چنین میکند او را اما تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جنت بوسیله و
و در وجه در فیضه چنانکه واقع شده است در دعا و اذان اللهم آت محمدان الواسطه و الفضله
و المدرجه الرفیعه روایت کرده است مسلم از حدیث عبد الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه
و سلم گفت چون بسوزان بگویند مانند آنچه او بگوید بعد از آن در دو فرسیند من
هر که در دو فرسیند بر من بکند در دو فرسیند بروی خدا تعالی ده بار بپرسد سوال کند خدا را

برای من وسیله زیرا که آن مترقی است در بهشت که می رسد و منی سرد شده از کائنات
خدا را و ای رسد ام که باشم من آن بنده پس کسی که سوال کند و من وسیله
آید برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام اعلی مترقی است در بهشت و آن مترقی
رسول خداست صلی الله علیه و سلم و سرای اوست در بهشت و وی ترقی بنده ای است
بعرض گفته اند که وسیله فعلیه است از وی الیه اذا تقرب توصلت الی الله است الیه
اطلاق کرده اند و در بر منزه علیه چنانکه در تجرید و این تیراج یعنی اوست زیرا که در اصل
بآن منزله قریب است از جناب عزت جل جلاله پس کویا عبادتی است که تقرب حبه شود
و هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم اعظم خلق است از بهی عبادیت هر چه در دنیا
و در این مردم است بخی سحانه و سخت تر از انسان در خشت و محبت مترا او انوار
و عظیم باشد بخدا و در چه وی اعلی باشد در بهشت که انا نوا کفتم بنده مسکین خضه الله عز و جل
و البقیه که وسیله در لغت سبب دست آور و توسل نزدیکی من بخبری نهالی و
الی الله و توسل اذا تقرب الیه عمل کذا فی الصراح پس ظاهر است که مراد است دست آور
باشد که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید برگاه عزت و باعث فحش شفاعت ارد
چنانکه بپای حدیث شریف بدان است و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت تا
در بهشت و در روایتی نیز عرضش و در روایتی در در باب غالی و امر است سوال وسیله ای
است که بپایند باین دعا و سوال ثواب غنی و قرب ب جمل سدیوت این
و رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته اند که در سحانه تقدیر کرده است آنکه در باب
آنحضرت صلی الله علیه و سلم باب که یکی از این علایق است از او وسیله بقایه چیزی که
باقیه اند بر دست وی از بهی و ایمان کذا فی صاحب المواهب و حق همان سخن اوست و

در کمال آنکه حق تعالی برای حبیب خود وعده کرده است او را بدان موقوف است
علا امت نیست وفایه دعا و سوال ایشان هم بایشان است چنانکه در
صده بروی آمده است صلی الله علیه و سلم این کلام در و بسید بود اما طلب خصلت
مرتبه ای است در سایر ضلایق و احوال دارد که آن تیر منزله باشد یا نفیر و بنده باشد چنانکه
در تفسیر بیان آنست در رسیده است بن سید محمد که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و سید درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن درجه پس سوال کنید این من و سید را
احمد بن مسعود در روایت کرده است ابن مردویه از علی بن ابی حمزه از بنی صلی الله علیه و سلم
گفت که گفت وقتی که سوال کنید خدا سوال کند برای من و سید که گفتند رسول الله که سید
سید است و آنرا گفت علی وفاطمه و حسن و حسین و زین ابی حاتم از حدیث علی صلی
آمده که گفت بر منبر کوفه ایست آن من و سید است یکی سید و دیگری زرد و مقام
نجم و از لولودر نه است مرا و را هفتاد هزار غرقه است و هر بیت از وی سیست و اتم
و سید است و آن برای محمد است صلی الله علیه و سلم و اهل بیت وی و لولود و صفرا و ماته
است و این برای ابراهیم و اهل بیت است علیهم السلام و از ابن عباس و تفسیر کرده و
بطریق یک نفر یعنی آمده که گفت در نه است در هر نفر است در هر نفری خبر است
مبایه او را از ازواج و خدمت و او را این خبر را در ابن عباس آمده که گفت نشسته جماعه از
او حاکم رسول الله صلی الله علیه و سلم منظر بر آمدن آنحضرت پس پروان رسول الله
علیه و سلم چون مردی که نشسته از این محاسن ایشان را که ذکره میکنند و بعضی میکنند
خدا تعالی بپاکیزه از خود خلیلی گرفت را خلیل و دیگری گفت چه خبر است عجب را که
گرفت موسی اکرم و کلام کرد با وی و گفت دیگری عیسی روح الله گفت دیگری آدم صلی

پس سلام کرد آنحضرت بر ایشان گفت تحقیق شنیدم من کلام شما را و تعجب
ابراهم را خدایا و چنین است که بگوید شما گرفت موسی را هکیم همچنان است که
روح الله و همچنان است و آدم را صغی الله و همچنان است و نوح و اکابر هاشمیه که در جنت است
و لا فخر من بردارنده لای محمد و زقیاست و لا فخر من اول شافعی و اول شافعی و اول شافعی
کسی که در جنت است پس بگوید خدایا عالی بدین من می در آورده است و
با من فقرای مومنانند و لا فخر من بزرگترین و گرامی ترین اوین و آخر نم و لا فخر و لا فخر
به انکه از خطا مرخصیت معلوم میشود که خلقت صفت ابراهیم است و محسن با
علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه اوست صلی الله علیه و سلم اما از ان است
معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوفت و خلقت او بوجوه اهل فضل است از خلقت
پس محبت علاوه بر ان باشد یکی آن فرمود که است و خداوند غریبی لا فخر
خدا از انجا معلوم میشود که خدا تعالی میل اوست و غیر خدا خلیل الله و خلقت نسبت
بن الجانین چون خدا عز وجل خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه و سلم و در حدیث
دیگر آمده است که فرمود آن صاحب حکم خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قد اتخذه الله صاحبکم خلیلاً و انکه در حدیث سابقا
فرمود و اما حبیب الله اشارت بر مرتبه ای که بزرگتر است از حبیب می باشد که
مرتبه محبوب و بر دو چون صاحب مقام اعلی شد بقام اوئی تیر متصف خواهد بود و
پهیره آمده است که گفت خدا بقایا از جبر خود را صغی الله و سلم بدستی
گرفته ام و از خلیل نوشته ام و نوریت محمد است حبیب الرحمن گفت قاضی ابو
عجاض با کلامی که الله علیه اختلاف کرده اند است در تفسیر خلقت و اصل اشتقاق

و می میل قطع بسوی آنکه که نیست در انقطاع او بسوی و بتعالی و محبت او مراد از غلبه و
تجلی گفته اند که غلبه اند محض باشد بکس و اختیار کرده اند برین قبل بسیار می فرم
بعضی گفته اند اصل غلبه استصفافا و خدا ص است و نام کرده شد بر ابراهیم را زیرا که وی
بود بر خدا دوست میداشت از بهر خدا و دشمن میکرد از بهر وی و غلبه خدا را در انصر
و بر گردانیدن او را امام می کرد بعد از وی آمده و بعضی گفته اند غلبه اصل آن فقیر محتاج
منقطع ما خود از غلبه قطع حاجتی نمیده کرده شده می بر ابراهیم زیرا که وی نصرت
حاجت خود را بر پروردگار خود و منقطع شد بهجت خود بسوی می نکرد و اینده هم خود را بر حاجت
وی توکل میسکامی که آمد او را جبرئیل و حال آنکه وی و تحقیق بود تا انداخته شود در آتش پس
گفت جبرئیل بل لک حاجه فقال اما ایتک فلا و گفته است ابو بکر بن نور که غلبه صفای مودت
که موجب خصم است پس از این بر وی بعضی گفته اند اصل صلت محبت است و معنی او صفای
و الطاف و ترفع و تشفع و تحقیق پان کرده است از انقضای و کتاب خود و وقت
ایهود و نصاری سخن انبیا و اجداد و قل فم بعدکم بدو بکم پس واجب گردانیده است
محبوب را که مواخذه کرده نشود بگناهان او و محبت اقوی است از نبوت زیرا که در نبوت
عداوت نیز باشد چنانکه فرموده است ان من انزوا بکم و اولادکم عدواکم و صحیح است که
بازند عداوت با بر سر این ابراهیم و محمد صیها الصلوة والسلام بحلیل کجبه نقطه
ایشان باشد بسوی خدا و وقف حجاج خود بر وی تعالی و انقطاع از مادی و می اضراب از
و سایر عظیم است و این است که می از وی تعالی مرایش را و خفی الطاف وی تروان
و در آمدن سر او بر سر و مکنون غیب رفت و فخل موطن ایشان است و استصفای تعالی
عزایش را و استصفای قلوب ایشان را بسوی خود تا ورنه باید در دل از ان محبت مغرور خدا

و ازینجه گفته اند بعضی از ایشان که ضعیف کسی که میگوید در اول سوره ای حق و این است
ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لو كنت متخذاً لعباداً مخذلاً لآخذت أبا ذر و لیکن
اخوة الاسلام ذکر کرده اند که رافضی عباسی و مشرک کرده اند خلعت را میان محمد و ابراهیم
علیهما الصلوة و السلام و لابد این صفات که در معنی خلعت مذکور شد و اثبات کرده اند
آنها در میان ایشان درستند عظیمتر و دین و کلماتی که خواهم بود و با وجود آنکه آن خلعت
افضلیت و بی صلی الله علیه و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشرک است
سیان سایر پنا و رسول و لیکن نقصان بعضی علی بعضی باز گفت فاضلی علیه الرحمه اختلاف کرده
علما از باب قلوب که درجه خلعت از غایت با درجه محبت پس کرده اند و بعضی از بعضی
باز پس نهاده محبت که ضعیف و نه باشد ضعیف که محبت و لیکن مخصوص کرده اند و نه
نخلت و محمد محبت یعنی تخصیص در ذکر و تمییز است و در سبب و انتفاعی است و حال آنکه
اطلاق ضعیف را آنحضرت نیز آورده است فاما تخصیص و بعضی گفته اند که درجه خلعت از رفع و انتفاع
و احتیاج کرده بقول وی صلی الله علیه و سلم و لو كنت متخذاً لعباداً مخذلاً لآخذت أبا ذر
و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران او و اسامه و جنابان آمده و اکثر علما کرده اند
محبت را از رفع از خلعت زیرا که درجه محبت که بفرست صلی الله علیه و سلم از رفع از درجه
علیه السلام و اصل محبت میست بوی بزرگ که مافوق است محبت پس این معنی که
صحیح است و بوی و انتفاع بوی و این درجه مخلوق است اما خالق جل و ایزد ستره است
از اغراض پس محبت او مرئیه را نمکین است و این درجه است و بوی
و نهیه اسباب قریب و فاضله رحمت و نهایی است که محبت است از غلبه و بی
به بند او را قریب خود و نظر کند بسوی او به صیرت خود پس باشد چنانکه آمده است در حدیث

و اعظم کرده اند با این لفظ علم شده است در کلمه اسلام چنانکه میسر پسندیده بخواند
گوید الحمد لله رب العالمین یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین
حتی شهادت و ان لا اله الا الله و بومضی و بما حجت به و این سخن ظاهر است و حجت
بسان ندارد اکنون باید دانست که شهادت در میان چه بود آنست که اخذ است این
شهادت است بیعت و رسالت آنحضرت در بین آنچه آورده از پیش خدا و گفته است
این نصیحت شهادت بسان با کلمه وی رسول خداست و چون حق گویند نصیحت
و خلق شهادت تمام میکرد و ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبدالله بن
امیه است امرت ان اقاتل ان من خلی شهادت و ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله

و مراد آنست که نصیحت کند و شهادت دهد و لیکن برای اتمام بوجود شهادت و بیان
کفایت وی در حکم با بیان و ظاهر تخصیص که بدین جهت چنانکه در آخر حدیث
فاذا فعلوا ذلک عصموا منی و ما و هم و اموالهم الا بحکمنا و حسبهم علی الله مقصود آنست
جبرئیل نیربان برود و خبر و ایمان است که شهادت است و نصیحت و لیکن نصیحت
با بیان کرد که در معنی لغوی بومی یکی است ایمان در شرح عبارت از مجموع نصیحت و شهادت
ماند آنکه لفظ شهادت تکرار است یا نه بلکه اخبار بدان با موافق فلف که معنی
شهادت است کافیت و لهذا اجماع است بر آنکه قایل باشد الا الله محمد رسول الله
سومین است بر شهادت و لهذا این عبارت مشهور و مذکور است الا ایمان نصیحت
بالقلب و اقرار باللسان و لیکن چون در احوال نیست لفظ شهادت و اقرار به معنی بدان
و افضل باشد و تفهیم مقام آنکه در اینجا چهار حالت است یکی آنکه نصیحت با اقرار جمیع
و این حال محمود نام و کاملست دیگر اقرار بدان بی نصیحت بقلب موم و مردود و دیگر

اصلا ایمان برت و این را تعاقب گویند که اقیح و اشبع و اخشب انواع کفر است
 و خدا بآن در درک اسفل از نام است حالت بیوتم آنکه مصدق باشد فی سها
 و این دو قسم است یکی آنکه بقلب مصدق کند و پیش از اشباع وقت مرگ
 جان و بدو در پنجه خلافت دارند بعضی بر حریف خودند و قول با بگه نامی ایمان نصیب
 و اقرار است و یافته نشد اقرار و در بعضی مومن پس توبه جنت بیدارند از جهه
 رسوا خدای تعالی و سلم بخرج من آنار من کان فی قلبه شغال ذره من ایمان
 پس ذکر نکرد آنحضرت خبر آنکه در قلب است و جای دیگر این فرمود ما شققت قلبه و
 حق سبحانه و لم یدخل الا بمان فی قلوبکم پس محل ایمان قلب است و صاحب انجا
 مونسست بقلب خود غیر عاصی و غیر مفسد و شهادت با جینا را و نیست و در نصا
 حال این شخص محل نیست نیست و اگر اکرم باشد و بحکم طبیعت قدرت انجا دارد
 آنجا خود انا حق است بر قبول عذر و فرنی که معینه باشد در دو صورت ظاهر نیست و اگر
 این نرم در بجا هم بایستند و قابل بوجود ایمان نشوند چه چاره است و لیکن خلافت
 قول اهل حق است و حالت چهارم آنکه مصدق بقلب کند و مهلت و فرصت باشد
 و علم برب و شهادت داشته باشد و نطق بخند و شهادت دهد در عمر خود اگر چه
 مانند انجا نیز اختلاف دارند و میگویند که وی مونسست زیرا که مصدق است
 و در این جمله اعمالست بر وی عاصی باشد بزرگ آن چنانکه حامل بر بند اهل
 حق و اینان عدت ایمان همان مصدق قلبی است و اقرار شرط اجر
 احکام ایمانست و جزو ایمان است و با صحت آن غایتش را که نکنم از حبه عدم
 مصدق اما در واقع مونسست از حبه وجود و مصدق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان

وجه عمل ارکان و پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد بود که منافی تصدیق
بخیری سر بر نهند و با وجود منافی حکم بایان صورت ندارد از جهت عدم تحقق
تصدیق و بعضی گویند که صاحب این حال سوسن نیست تا مقارن نکرده اند عمد
قلبی این شهادت لسانی زیرا که شهادت انشاء عقده است و التزام ایمان است
مرتبط است بعقد و تمام نمی شود و تصدیق با وجود فرصت و مهلت مکرر شد
و زبان ترجمان قلب است و فرصت بیان فعل لسان و سایر افعال و افعال
عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است که افعال فی الشفا و اسد اعلم
مستثنی دیگر است که تصدیق و اقرار دارد و لیکن خبری از آنچه شروع آزار امارت
بماخضه است مرکب است از شهادت و سجده صمیم می کند اگر امارت بدون آن
بدلیل قطعی از شارع ثابت نماند و در کتاب آن خبر پذیرفته باید که کافر
از جهت حکم شرع بدان و در کلام بعضی مصنفین واقع شده است که ما و است حکم
ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این سخن محصلی ندارد بلکه
چون شارع حکم بکفر او کرده ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقه بلکه ثابت شود
که شارع حکم بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی قدر بر حسب جمیع از فقهای حنفیه
علیهم خصوصاً حنفیه نفی است بر کاتم و بر کات سوسن بعضی از افعال و کلمات
حکم بکفر کرد که گویند بغیر خدا مانند بدو و خوان یا گوید این یا تم سخت است یا بگوید
خبری برای خدا بدو و انشال آن از آنچه برکت است و صواب
باب آن است که گویند این مسئله کفر و ایمان از کفر و ایمان لازم می آید اگر آن
معنی متوهم و سوسن التزام می کند کافر که در بر انشال اهل قبله که ازنده است ایشان کفر

لازم می آید که اگر از ادیان کفر و ناپاکی و کفر میشوند و اگر از تاویل کنند و
 استناد به دلیل و شبهه که دارند ادعای حقانیت آن کنند کافر شوند پس
 از غیر اهل بیت که منبری این احتمالات نعم اکر ثابت شود که آن افعال و اقوال از فضل
 و کرامات کفر است حکم کفر بابر آن باشد نه بجهت لزوم کفر و اسد اعلم بالصواب کلام در اثبات
 ایمان و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیار است و در کلام خود مذکور است
 تحقیق در این باب آنست که زیادت ایمان نقصان زیادت عمل و نقصان است
 و هر که قایل نیست به قبول عمل در ایمان زیادت و نقصان ایمان و می تصور
 نه و مجرد تصدیق آنرا قایل چه زیادت در عدد و در نعم کمال و نقصان تصدیق
 از جهت اختلاف صفات و بتایین حالات از قوه یقین و تقسیم عقائد و موضوع
 معرفت و دوام و اعصاب و صور قلبی است اما زیادت و نقصان ایمان
 تشبیه آن و صحبت بآن بطلان قوی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان
 نزد مجربین عبارت از مجموع تصدیق بچنان اقرار بایمان و عمل بر کائنات است و
 هر جا که از کلام محدثین حریت آن مفهوم میشود ایمان کاملست چنانکه تصریح
 کرده اند آن مثل بخاری و اخراشی و تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان
 و این شهرت کذب است از قدم راه یافته چنانکه قاضی محمد موقوف گفته
 که احکامات کرده اند در حقیقت ایمان مذاهب سلف و محدث آنست که الا
 تصدیق به عقاید و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور
 معروف است از ایشان که ایمان کاملست چنانکه مذاهب اهل سنت است و
 حاشا که مذاهب اهل سنت و جماعت در خلاف مذاهب است بود مذاهب معتزلی

واضرا

خدای اینست و جماعت باشد و جماعت است که انجمن گفته شود و با هر دو معنی و ب
 عدم اطلاق قول سلف بدان برائی غیب مردم و تخریض بر تحصیل ایمان است
 مواضع دیگر تحقیق و تبیین این کلام بدلائل و اعلام کرده شده است فقه بر داللی است
 تبع رسول در وجوب طاعت و اتباع سنت و اقتدای سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و چون ایمان واجب است طاعت و اتباع نیز لازم آید و اکثر اطلاق طاعت و اتباع
 و واجبات عبادات و اوامر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنت و اوامر و نواهی
 شریف نبوی اطلاق باید و لهذا صاحب شفا و فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر
 را در یک فصل ذکر کنند تیر درست است چنانکه صاحب هب کرده اما طاعت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا رسوله و قالوا طيعوا
 و الرسول لعلمكم ترجمون و قال و ما ارسلنا من رسل الا بالاحكام ان الله و قال و من يطع
 الرسول فقد اطاع الله پس گردانده می پس بجای نه طاعت رسول اطاعت خود و مقام
 گردانیده طاعت رسول اطاعت خود و وعده گرد بر وی خیر ثواب و وعده گرد بر وی
 و مخالفت آن بهی عقاب واجب گردانیده اتمال امر و اجتناب منی او را یعنی کسی که
 اطاعت کرد رسول را از جنیت رسالت وی و تبلیغ وی احکام آتی را در حقیقت طاعت
 نکرد مگر خدا و درین آیه و نیست بر آنکه رسول صلی الله علیه و آله مضموم است در جمیع امور
 نواهی و افواهی اذ ان لم یکن له الا ان یطاع و موافق حق نباشد طاعت او را
 نخواهد بود و بر سیده شد سهل بر عبد الله فری از سر بر سیده شد و ما انما امر
 فخذوه و ما نهی که فرموده و گفته اند طيعُوا فی الایه و الرسول فی سیرت و طيعُوا فی سیرت
 علیکم و الرسول نیما بلغکم گفته اند طاعت این خدا را بشهادت بر بوبیت او و رسول او

نبوت او و این طاعت دلیل محبت است و محبت صورت محبت چنانکه در محصل
 باید و قال تعالی قل انکم تجنون الله فاتبونی بحکم الله و یعفرکم ذنوبکم و ان
 کربیر لیه الیه المرجع فامند گفته اند که دعوی کردند قومی محبت خدا را پس فرمود خدا
 که بگو ای محمد ای حبیب من اگر دوست میدارید شما خدا را من است که دوست داشته
 ام و اگر آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا این است پس اگر متابعت من کردید
 باشد که محبت من کردید و عوارث من کردید در مقام حبس ندانم که معنی آن
 اگر دوست میدارید که دوست دارد خدا شما را پس متابعت کنید مرا و دوست دارید
 خدا را با محبت محبت خدا مشروط است با اتباع رسول خدا و مشروطی شرط وجود و باز
 صورت محبت است و علت دوست پس اتباع و هم شرط محبت است که اتفاق او
 اتفاق او است و هم متابعت است که وجود او مستلزم وجود دوست و لابد است
 است که معلول تابع است و موجود میگرد و بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است
 مراد و غم است بروی پس مقامی عالیتر و بزرگتر از اول باشد که انشانت بحکم الله است
 فافهم و قال تعالی فامنوا بالله و رسوله البنی الامی و ابعوه لکم تنهدون ایمان را بدست
 و رسول وی و متابعت کنید رسول را باید آنکه هدایت یابد بعد از پیوستن که اقرب
 پس جای اینست از او و چنانست ایمان رسول و اتباع وی مستلزم بر آنکه کسی
 نصیب شود که او را اتباع نکند و از آن شرط تبعیت وی در صلاحت است که بدو اصل ایمان
 داشته باشد و اینست که با آنحضرت واجب باشد بر او که آنچه تخصیص کرده است
 دلیل و قال سبحانه و تعالی لا یؤمنوا به الذین یقولون انهم مسلمون و لا یدعون الله و
 لا رسول الله و یقولون انهم مسلمون و لا یدعون الله و لا رسول الله و یقولون انهم مسلمون
 و لا یدعون الله و لا رسول الله و یقولون انهم مسلمون و لا یدعون الله و لا رسول الله

اتباع

که مخالف و مختلط است میان آن که لا یجوز وافی بنفسهم و صاحب نصبت بستر نبند در حد
 تنگی و تنگ شبیه از آنچه حکم کرده تو و سید استیجا و سفاد شوند یا تو بظاہر و باطن
 این اشارت بر شبه اعلا از اطاعت و بقیت و انقیاد است که راضی باشد بحکم رسول
 ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آن که بعضی بدانند که آنچه حکم کرده
 خدا صلی الله علیه و سلم حق است و بعد از آن باطن خسته و خلعان این مقام رضا و تسلیم
 که قول میسراند ان قال له ربہ سلم قال سلمت لرب العالمین این اشارت بدست آوردن
 مواعظ بنی آمده صلی الله علیه و سلم که فرموده است بر شما باد که لازم گیرید و محکم گیرید سنت
 و سنت خلف را شنیدین محمد بن دودور دارد خود را از محمدات مورد بزرگتر که سر محمدت غیر
 و هر چه تمنا لغتست و در حدیث جابر این زیادت آمده که و هر ضلالت و زمار است
 و در حدیث عایشه آمده است که در حدیث صلی الله علیه و سلم تبریر او عمل کرده و در حدیث
 برخصت پس تنزه کردند و دوری جستند از آن قومی و ترفع نمودند که عمل برخصت
 پس رسید انخبر بانحضرت صلی الله علیه و سلم پس بنا گفت برخدا و کعبت صلبت
 قومی که تنزه میکنند از آنچه من میکنم پس بخدا سوگند بر پستی من و آن ازین ایشان بخدا
 او و سخت ترین ایشان از روی خوف و خشیت بعضی من با وجود این علم و خشیت عمل
 میکنم پس ایند که حق همین است و مقتضای کثرت آن درین صحنه است که نفس
 کار دین است چنانکه آمده است که خدا دوست میدارد که عمل کرده حضرت
 او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود و در حدیث
 و لیکن گاه کاتبی عمل برخصت نیز میجوید می افند و بلا فیه رفیع و حسن و غیر
 آنکه حکم غریب میگیرد و در حدیث دیگر آمده است و الله انی لا اخافکم ما بعد انقام

هنی اصرم و اطره اصلی و انوار از قیام النساء من غیب عن سبستی غلبی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی دلیل فی سبسته خبر من عمل کثیری بقیه و فرمود کسی که زنده
 کرد و اندک است ترا پس تحقیق زنده کرد اندر کسی که زنده کرد اندر ما باشد با من و برآمد
 که ای که شک کند سبست من نزد من است من باشد مرا در اجماع شهید و آمده است
 شک سبست بهتر است از احداث بدعت یعنی اگر چه بدعت حسنه باشد چنانکه احیای
 آداب خلا و قیل و دله منلاح آنکه در سبست واقع شده است بهتر است از نیای باط و در
 رسید خدا علی آن با علی مقام قرب و مومن برکت اقامت سنت و حصول رضای حق
 و معرفت است که مذکور و در دو بدعت غیر سنت است و آنکه نه چنین باشد بلکه مقوی
 رواج سنت بود از بدعت حسنه میگویند و آن جایز است از جهت رعایت مصالح است
 آنکه اندک بدعتی است که در حد علم صرف و خود علوم الهی که نبود
 است با سبب مثل نیای لبط و مدارس و بقیع خیر و سبب شش سیری و در فاتی مکرر
 مام و اقامت سنت اگر چه قلیل و ضعیف بود اعلی و ارفع است از بدعت اگر چه کثیر و کبر
 بود منفعت و مصلحت در آن و باشد التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبد العزیز
 نوشته بسوی وی احوال بلد خود از کثرت لصوص در آن ایام بکیرم ایشانرا از انبطه بام
 ایشانرا به بنیه چنانکه سنت است پس نوشت عمر ایشانرا به بنیه و بدانچه جاری شده است
 بر آن شده و لکن اصلاح کند ایشانرا آنچه حق است اصلاح بکند ایشانرا و لکن
 کرد عمر رضی الله عنه و در وقت آمدن سید انیم که توحیدی نقی و در سبستی اگر بنیدیم
 من سول خدا صلی الله علیه و سلم که در سبست و بدعت بدعتی که در سبست از آن بود که
 و بدعت باشد بنی عمر که میکرد این را قدر از جای پس پرسیدند از سبست گفت

ایشان بکیرم

اص

ای
تجلبوا

مگر آنکه دیدم من سوال خدای را که میکرد من نیز میکنم متراشیده اند که وی غنی است غنی
 کرد و در آنجا نهالی بود میگشت کرد وی می انداخت آب و در پی وی از رگه و گفت دیدم
 خدا را صلی الله علیه وسلم که در خمین من نیز کردم و آمده است در تفسیر وی قول ^{من} تانی بیست
 الصالح بر فقه اقتدا رسول الله است صلی الله علیه وسلم و گفت سهل نسری اصول نه است
 اقتدا به بنی صلی الله علیه وسلم در اخلاق و افعال و اکل حلال نیت در جمیع اعمال و حکایت
 شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی جماعتی را برهنه شنیدم از آن در راه
 در آب و عمل کردم من بحديث که فرمود کسی که با باریان ارد بخدا و رزاق است بد که بزرگ
 مگر بمنز و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب بی را که میگوید احمد است رت باور که خدا
 ترا باستمال آن سنت و کرد ایندرا امام که اقتدا کرده خود بنویسم گفتم گفت سم حیران
 و از جمله حقوق رعایت ادب است بخمار پس الله علیه وسلم در آن مجید مملو و شویان
 که اشارت میکند بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
 یا ایها الذین آمنوا لا تغزوه و قالوا ایها الذین آمنوا لا تقهوا بینهم الله و رسوله
 یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی لایات و قال لا تجعلوا دعاء الرسل
 منکم که عا بعضکم بعضا و قوله و تغزوا ای تجلبوا و بنا لخوا فی تعظیمه و منغزوه و تعنوه
 و نهی کرد از تقدم کردن پیش وی بقول و سواد ب سبقت کردن بکلام یعنی بگوید
 از گفتن و جوان بگوید کوش بنید و نهی کرد از شتابی کردن بقتل و سرای
 قضای و در هر امری از امور دین بعد از آن محمدی که ^{است} عفو الله عن
 پس عیلم که قال القاضی و در هر چه گفته از جمله ادب است که تقدم نکنند بآنحضرت
 با بر و نهی دادن و هیچ نصرت تا آنکه آیند و می کند و اذن کند و می تسلط الله علیه وسلم

چنانکه در ده است و بی شبهه درین آیه و این حکم ایست تا از قیامت منزه باشد
پس تقدم بنش سنن و احادیث بعد از وفات وی همچو تقدم است بنش وی در حالت حیات
بی فرق می باشد و در سنیان آیه گفته تقوی کنید بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بخیرینا حکم کند خدا
تعالی بندگان وی و متحاک گفته حکم بکنند با هر یکی بی حکم رسول خدا گفته اند که نظر کنید با درستی
راستی الله علیه یا تحضرت صلی الله علیه و سلم که تقدم کرده پیش وی در نماز چگونه نام
اگر چه آن تقدم با ذره و اندک است بود و گفت بنبرسد پس ابو قحافه را که تقدم کند بنش
خدا و یکی رسانند او را این ادب قیاسی هم در نام کرد ایند بعد از وی و بجائی رسانند
که به چکس نرسد و از جایه او است با آنست که بنبرسد شود آوازها را در اینجا که خبر
بعضی مرعوبی را و بلند میکنند آواز را چنانکه ندا میکنند بعضی مرعوبی را و بنخوانند نام مکه
عنه پسند تو غیر نمید و گویند یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در وقت
یا در وی غیر ایشار که آمدند و باستاند بر آفتابند کردند یا محمد اخرج الی ایت
که و ایشانند یا علی و گفت اکثر هم یا یعقلون و بعضی گفته اند تزل کرده است
اولی در شان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که اختلافی واقع شده بود میان ایشان بنش
اتحضرت صلی الله علیه و سلم تا بلند کردند آوازها را و بعضی گفته که نازل شده در ثاب بن
قیس بن ثمالس که در گوشتهای وی گری بود و بلند میکرد آواز را بنش بنش در خانه
بنش آنکه طکرده نشود اعمال وی پس طلبید او را تحضرت صلی الله علیه و سلم و
و ادبشاند اجابت بنش شد در یوم الیماه و نماز بنش حکایات

و باید از الله تعالی و روایت کرده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه
فرمودند من آگفت والله یا رسول الله که من ننگم یا تو بعد ازین مرا مده نشی را که گوید

عمر فاروق تبرهن میکرد باحضرت همچنان تا آنکه بنی فقیه آنحضرت سن اورا مکرر بعد از پیغام
 نازل شد قول حق سبحانه ان الذين يعضون اصواتهم عند رسول الله ولىك الذين امنوا هم
 لتلقى لهم غفرة واجز عظیم وروایت کرده شده است که ابو جعفر علیه السلام فرمود
 امام مالک در مسجد رسول صلی الله علیه و آله گفت اورا مالک هست کن آواز خود را
 امیر المؤمنین درین مسجد بزرگ حق تعالی ادب آموخت هست قومی را و گفته اند فرمود ابو جعفر
 صوت الذی اذبح کرده است قومی دیگر را و گفته است ان الذين يعضون اصواتهم الاية قوم
 کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذين بناؤهم من در اول حجرات الاية بدرستی خبر است
 عزت رسول خدا بعد از موت همچون حرمت و ست در حالت بیخاری کرد و خدای
 عزیز ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر بابا بعد از آمدن در دعا و بقیه آرم یا رسول خدا گفت
 چرا وی میگردد انی از حضرت می صلی الله علیه و سلم و حال آنکه می و سید است و بوی
 بدر نو آدم صغی روز قیامت حق آید و نفاعت طلب کن انی قال الله حق
 انهم اذ ظلموا انفسهم جاوول الاية و چون رفع اصوات فوق صوت سرت در بصر
 اعمال کرد و چنان سبزی بر رخ ارا و شایع افکار بر پسند او آنچه آورده است آرا از من
 چنانکه ارباب معقول و اهل تعلیف است و از جمله ادب آنحضرت که استشکال گفته
 در قول آنحضرت بار بار بلکه استشکال کند در ارا بقول او و محارضة گفته نفس انقیاس که بگوید
 گفته فیس را بعضی و خود در شرط صحت جناس عدم دفع است و در مقابل بعضی در این
 گفته که در حقیقتش خیالی که مخالف است که انما انما معقول است
 و در آنک شبهه میدانم و مودع است نه در قبول اجابیه بر و گفت این معقول
 که بیب خود ادب و جرات است نه بل نه بهات و نظایر بمثل نه در آنکه گفته است

و من مقرر است که بعد از وصول بر تپه استیلاست و مجروحان و غلات و
سلف در آنجا نیز در جمیع است و این و شنیدن و تفسیر قرآن شرح حدیث که بعضی
بهشت بهاد و می آید بسیار است حاجت بر آن نیست تا بسم الله علیهم غفر لهم و سال
العاقبه و با حجه کلیم و رسیدیم و خضوع و استسکان و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل
و صیبت و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا دو توحید است که بجا نیست
عبد را از عذر خدا و نیست رضای او که بدان کی توحید مرسل در زبونت بگویند
رسول در متابعت پس محاکمه که میشود بسوی غیر و راضی نگردد حکم غیر وی که انقلص است
عن مدارج السالکین و از جمله ادب سؤل است که گردیند و شود عار او و خواندن او را
و عای بعضی از مر بعضی را قال الله تعالی ولا تجعلوا عمارا الرسول که عارضکم بعضا و درسی
است از مفسران و مقلدان است که آنجا اند و را بنام او و چنانکه بخوانند بعضی از شما بعضی
بگویند یا رسول الله یا بنی الله یا توفیر و نواضع یا بنی الله یا مضاف به نفوس دوم آنکه
نگردانند خواندن او و مر شمارا همچو خواندن بعضی از شما بعضی را که اگر خواهد جواب بداند بگوید
بلکه بر تقدیر خواندن او و مر شمارا البته جواب باید داد و اجابت و وصیت و تحلف از آن
کجا پیش از او چنانکه مضمون کریمه یا ابا الذین آمنوا استجبوا لله و لرسوله اذا دعاکم لما یمسک
و برین تقدیر مضاف به مضاف و شایان حدیث ابن المعلی است که در نماز بود
و گفته است و را بخواند و می جواب گفت و اعتذار نمود که در نماز بودیم این جواب او
پس گفت حدیث آنکه گفته است الله تعالی استجبوا لله و لرسوله و در آنجا
گذاشت که زنا باطل نیکو و خوشنام و بجا است بنی و در نماز حضرت
آنرا فرموده است که محبت حیث خلوت با بنی روح و روح ایمان است و در آنجا

دور احوال از محبت بالانزو و فاضله نیست و شخص وقت سالی که محبت حبیبی روح اند
عبارات قوم زبان مغنی محبت و کشف حقیقت آن محبت است که در الحقیقه اختلاف
ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع ثمرات و نیاز محبت است و بیعت او
سوا حبس دل به از بعضی محققین نقل کرده که حبیبیت محبت تمام است از معلومانی است که
که تعریف و تحفه بدینگونه کرد از او نمی شناسد از کسی که قائم است بر این که
که ممکن نیست غیر از آن و تحفه بدیده میکند از اخلاص جدا و جدا است از هر یک
ذوق و وجدان محبت است و الا کجب وضع لفظ نمی آید و میل و انتخاب قلب است بحر که
موافق و مرغوب است و از امرات و درجات و آثار و ثمرات و ثواب و عطاهاست که
قوم بران و قسمت پس بعضی گفته اند محبت موافقت محبوب است در جمیع احوال و تیار وجود و طاعت
اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محبت محبت محبت محبت
نشدن آن در صفات محبوب است و این از احکام فساد محبت است و درنی باید
ما که بی کافی گردانیده است او را و در محبت و گرفته است او را از وی تمام و ابو زیه
گفته قدس سره محبت کم بنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار بنداشتن کم از حبیب و موافقت
اگر بزل کند بر این محبوب خود جمیع آنچه قادر است بران کم می بندد از او و ثمرم دارد و اگر بای
محبوب خدا را که خبری بسیار می بندد از او و گفته اند محبت آنست که بخشی نام خود را
کسی که دوست دارد او را و باقی ماند بر این تو خبری و گفته اند محبت محبت محبت
محبت محبت تفاضا میکند آزاد و در دل بعضی است و در بعضی غیر
جای است در محل و معلول است و بعضی گفته اند محبت محبت محبت محبت محبت
مقام راجع ایسان بر او علی الدوام و در محبت با او کرده و اینهمه آثار و عطاهاست

دوست محبت میل نسبت بسوی خبر که موافقت با نیاز باشد استلزام دوستی در آن
 نمی آید موجب صدمه بسید و اصوات حسن و صلح و دروایح و انشاء آن بابا در آن عقل و طب
 باطنه شریفه است صاحبین و علما و اندک ما نور و معروف اند میر جمیل و افضل حسنه
 زیرا که ضعیف با در آنست و است امثال ایشان واجب از خیر احسان و خام است
 ... آئینه نده اند آنوس رحمت کسی که احسان کرده با ایشان و محله محبت
 ... است اما در این اسباب نه ثابت است و در حق پیدا سادات و منبع البرکات
 افضل الصلوات و کمال التیامات حضرت جاست مرا بخانی که موجب محبت اند
 ... حال صورت ظاهر و فضل و جمال اخلاق باطن که شست خبری از این بابا و سابق آنجا در
 کفایت و اما احسان و انعام می صلی الله علیه و سلم بر امت از رافت و رحمت و شفقت
 ... است و با این بهر است تقسیم انعام از نام مجسم و که لم احسان انعام اجل است
 از روی قدر و غر و اکرم است از روی خطا از احسان بن رسول کریم جمیع مومنین که انعام
 و اکرام نعم و سلطت از روی شفقت و افاوت از انعام انصاحب فضل عظیم بر همه
 که وسیله ایشان است بسوی هدایت و شفقت است از غیاث است با عی است بفلج و که است
 و شیف و نشاء است مرا نیا از نزد پروردگار و موجب بقای ایم و نیا سرمد بوم انوار است
 و مقرر نه که آنحضرت بسبب محبت ضعیفه است شرفا و جیده و چون جاریت است

... اگر چه دوست پیدا کسی را که احسان کرده بسوی یکبار ...
 با خاص کرد ... از جهانی و مضرتی که را نیست پس چگونه کسی که سرمد ...
 دایمی ابدی و نگاه داشته است ... می سرمدی و چون است مردود ...
 چری است جمیده و سیرت حمیده از این پس چگونه کسی که جامع نماه ...
 حادی

غایت غایت
 غایت غایت

جمع اجناس نفوس و کمال باشد پس سختی و متوجیب آن شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ب
 مراده او فرو کرد و اولی و اعلی از محبت انفس و اهل و اولاد و اموال خود را و هر که ایمان آورد
 با آنحضرت ایمان صحیح با خلاص خالی است از وجدان چیزی ازین محبت و بلیغ بعضی خط و
 ازان یافتند و بعضی کسر و در بزرگ شمولیت و عدم اجتناب غلبه بر آن شد
 نیست که خط صحابه در بعضی انم و احمست بر آنکه این نمره معرفت و معرفت با
 عبادی است چنانکه از اناری که منقولست معلوم میگردد و قال الله تعالی قل ان کان آباؤکم
 ابناؤکم و اخوانکم و اولادکم و غیرکم و اموالکم و اولادکم و تجارتکم و نخلکم و اموالکم
 ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جاد فی سبیلہ الا یہ و قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله من احکم متی اکون احب الیه من والده و ولده و در روایت سنائی تبعه بود و در
 و در روایتی و الناس صحبه و در بعضی من ابی و اُمّه و ایتی من نفسه یا آه و انعم
 مراتب محبت است و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله و محبوب
 نزد من از هر چیزی که از نفس من پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای بار خدایا و کی از شما
 تا آنکه با منم من محبوبتر نزد من از نفس و پس گفت عمر سوگند بخداوندی که فرستاده است
 بر تو کلمات تو محبوبتر نزد من از نفس پس گفت الان یا عمر و در بعضی روایات آمده
 آنحضرت برستی در سینه عمر زد و تصرف کرد و حاصل شد عمر را بمعنی و گفته است سهل شد
 و ابیت رسول راضی الله علیه و سلم بر خود در جمیع احوال و نه چند نفس
 است سنت او را زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم
 حتی اکون با الیه من نفسه و گفته اند که از انار کنی رضای مرا بر او می
 اگر چه روی هلاک تو از اینجا معلوم کند که محبت محمد اعتقاد عظمت است و باید که آن

من

عاص بود عمر را پیش ازین قلعا صاحب مایه بیه گفته که وفات عمر رضی الله عنه
از دستش می آید ازین از جمله آن بود که محبت انسان نفسش از آن بود که محبت
نفس خود را می است و حب اختیار نمی بسط است و محبت علم مباح و حاصل و مباح
میان او حضرت با هر محبت اختیاری بود زیرا که راه به است بطلب طبع و غیر
رحوب عمر تحت تکامیل بود به در آن مل کرد و شناخت به نال که به
صلی الله علیه و سلم ما که اسباب میزند و می از نفس می از جبهه بودن حضرت سبب است
و می از مملکت دنیا و آخرت این خبر داد و آنچه نقصا میکند از اختیار پس از پنجه حال
جواب بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم الان یا عمر یعنی اکنون بر شما خنی حقیقت عالی و جود
داوی آنچه حبست انبی از دین سکین آنست که خبر عمر رضی الله عنه اول از حکم حلیت بود
آنچه حاصل است از بعد از قول حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تا آنکه با شما من بوسه و روز
عش تو تیر می طبعی بود و مل آنکه قلب طبع در تیر حیات ممکن نیست مگر نیست بسا
چنین و غیر که بر باضات و مجاهده غیر پذیرفته و حضرت با محبت حضرت به ممانت
صلی الله علیه و سلم آنس صحابه را بل نیده و نهیب یافته و طمیت نورایت بل شده
خصوصا از محل قابل استعدش نفس عمر رضی الله عنه و متو بدین است آنچه در حدیث دیگر
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال صحت عمر را دوست
داری گفت نعم یا رسول الله محبت من شکر است بیان تو و اهل مال بود

و پس در سینه عمر زده گفت الان چگونه بیانی با عمر گفت محبت اهل مال و مال
محبت معال هو و باقی است پس را بیکر می زد و گفت اکنون چه حال است
خبر محبت تو یا رسول الله و بیرون از آنست که محبت اختیاری به است از آنچه عمر را

رضی الله عنه از جهت ظهور آن و مطلوبی می باشد که از این قیاس و مبتنی صورتی
 که محبت جلی است خواهد بود و معلوم شده است که محبت یحیی هر سه که عزت سبک
 طبیعت چنانکه انصاف است اللهم جعل حبیبی من اهل بیت علی و رضی الله عنهما و الباقی
 العطش غلام هر سبک کرد و اگر در محبت نغمه شادمانی باشد مادر محبت و در محبت
 را حینا را صلواتی در خفا فهم و با تمامه از فی و کشته است علی ایما

چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم محبوبتر بسوی ما از اهل بیت و اولاد و دران و مادران
 و ابناء و برادران و محبت اعظم ثواب محبت و عزای آن نبوت است
 محبوب محبت معنوی و دانی اگر چه مفارقت جسمانی در میان بود در حدیث آمده است
 معنی الله عنه که آمد مروی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت منی الساقی کی خواهد شد
 بار رسول الله نفرزد آنحضرت چه آماده کرده توانا خدا برای قیامت یعنی از تیر و تیر
 عملی کن که در روز قیامت بکار و نیاید که تیر آماده کرده ام برای قیامت از کثرت
 و روزه و صدقه و لیکن دوست میبارم خدا را و رسول خدا را و فرمود آنحضرت است
 اجبیت و از صفوان بن عماره آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و آدم او را نمود
 بار رسول الله به مرا دوست جز در آن نیست کم تر از این و آنحضرت مرا دوست مبارک خود را
 و گفتم بار رسول الله انی اجنک قال المرء مع من احب و روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت در روز
 و چون من را دوست نهادی و گفت کسی دوست دارد این را و پدر را و مادر این را و برادر این را
 من روزی تمامت بود بخاطر غایت به الله است از خود که مانند در درخت من باشد که مرا غایت
 در جبهه است سبب دیگر این که با خدا و با خلق محبت کرد و در او است که

انجیت
 الحیینه لب
 غامض

آمدی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو محبوبی تر دینی از اهل و عیال من و جانم
و صبر می دارم که کسی نمی آید و نظر میکنم بحال تو و من باید بگویم موت خود را و موت برادرانم
که چون می آید می و بهشت را بدو داشته بشوی یا پیغمبران مقام اعلی و اکرمی در آمی من می
فرمود ^{الاستین} یا ایها الناس انی رسول خدا و لیکن مع الذین نعم الله علیهم من
پس خواند آنحضرت آمد و در او خواند این آیه را بروی و ذکر کرده اند بعضی
این قصه در تواتر است یا رسول الله علی الله علیه و سلم بود و سخت محب مرا آنحضرت را کم صبر از
پس آمد و نزدی نزد آنحضرت و سالنامه متغیر و ثکب است راکت می می شناخته بشود
او اندوه پس گفت مراد را این عاچه حال را می و جبرانشکته شده است و گفتی گفتی
رسول الله منیت مرا بیماری و نه دردی خبر آنکه چون من می خیم ترا خوش بشوم و خوش نشی
آری تا من ترا نبینم یا بگویم آخرت را و میسر کنم که نه بنم ترا آنجا که تو باری بده بشوی
پیغمبران و من که در آمی در بهشت مرسته بایان ترا رسیده خواهم بود و اگر نه در آمی من می خیم ترا
پس نزد و آمد این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب آمده علی الاجمال و در بعضی
آمده که مراد این که در این پس شریف می نیست و نظر بحال شریف میدوخت و اصلاً
و دیگر نگاه میکرد و فرمود چیست عاچه گفت بدو و مادر من خدا تو بدو یا رسول الله هر چند
بحال تو و زنی میکنم بدو یا رسول الله غم از آن دارم که چون روز قیامت نزد برسد از حق
منی مفضل خود پس فرو فرستاد حق تعالی این آیه را و در حدیث آمده
من اجنبی کان یحیی فی الجنة پوشیده نمائند که مراد جمعیت مساوات در درجه خواهد بود
در بعضی احادیث کان فی رحم اتر رفیع شده است پس مراد بودن در مرتبه است
که گمن شوند از بدن بحال می اصلی شده و با مرفع حجاب اگر چه از دور باشد چون زایل

کرد ایذه نمود حجاب حاصل میشود مشاهد و بصیرت معنوی هرگاه است و ارباب
مشاهده بصری نیز میر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان بصیرت و مشاهده است و این
مرا و بصیرت و الو بصیرت قلبی همیشه می مشاهده بصری حاصلست چنانکه در معنی قیود
که در مدینه قوی هستند که سبز گردید شما میری تامل کن به تامل که اگر
دشمنه است ایشانرا غلبه بصیرت معنوی بر در حجت بجزریده

لذا بود بجاشی قریب زین مردم با حضرت صلی الله علیه و سلم که در حجت بود و بود و بعد
بن ابی ابعده خلق از وی تا لکه بود با وی مسجد و لیکن محاسن او و وجود بصیرت قلبی بصیرت
نیز میخواهند تامل دیده بر دو سمت و مخطوط باشند گفت بنده سبک بنور الله علیه
البین تواند که چون تامل شکایت کرده اند از حرمان دین بصری و بقا بصیرت
آنحضرت در آن سال آنحضرت صلی الله علیه و سلم شایسته او ایشانرا که میر و مشاهده
قلب بصری قرائق تفاوتند در آن عالم که بصیرت و بصیرت متحد شوند معنی حاصل شود
همچو برده در بیان نماید و الله اعلم و مسلم در بیان بعضی از آنچه وارد شده است از
و اینه از آثار محبت رسول خدا و شوق وی صلی الله علیه و سلم در این است از ابر
که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از محبت زین است من در محبت من مردمی اند که می
ازین دورت بیدار یکی از ایشان کاشکی بیدار مراد در مقابل اهل مال خود نمی
باید هر فردا سازد و بیدار مرا حاصل کند و این تمنی دیدار شریف
محبت شریف است که اگر این طریقی هم حاصل نمیشد مگر در تمنی مراد دیدار محضر
در زمان آخرت و این طریقی فرض و تقدیر است بخاطر این میکنی برسد اگر مراد دیدار
آنحضرت در روزی باشد و بنام شما ابروهای است و این باشد یا در نقطه چنانکه

استند تیر دور بنات بمویشان مشتاق حال او و لغای نریف او بند که اگر آید
 اهل و مال دریا بند اگر چه در خواب هم باشد غنیمت میدادند خافقم باشد التوفیق روایت
 ابن اسحق که فی الزکاء گشته شد به راه و برادر او و زوج او را به بار و اصل صلی الله
 علیه و آله و سلم در آن حال از او اصلی صلی الله علیه و سلم گشته خبرت گفت
 و گفت بنمایند مرا به بنم او را و چون دیدم حضرت را گفت
 مصیبت بعدک صلی الله علیه و سلم چیست بعد از سلامت تو خود و آسان است و در بعضی روایات
 لفظ آمده که چون او از رخاست و زاهد که آنحضرت گشته شد و بسیار شدند در مدینه و
 و باید گشته پیران آمدنی از انصار پس پیش آمد بهادر خود را و پسر و شوهر و پدر خود را
 که همه گشته شدند و در غمی باید آتزن که بکدام یکی از اینها پیش آمده است و هر کدام
 از این پیران پیش آمد و گفت میگویند برادر است و پدر تو و پسر تو در فوج است و
 میگویند با آنها میگوید پیغمبر خدا است گفت بر پیش آت گرفت در سید حضرت و
 طرف باب او را و گفت پدر و مادر من خدا تو با و بار و سوال الله پاک ندادم و وقتی که اسلام
 از هر که هلاک شد و چپ گردن آوردند و اندک که زید بن دینه را رضی الله عنه از حرم میباشند
 او را گفت مرا و را ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم زای پیدا یا دوست میداری که
 محمد الان بجای تو میبود که منم را کردن او را و تو در اهل خود میبودی پس رفت زید بن
 و دوست میدارم که محمد اکنون بجای خود باشد که در دست وی بر بختار که و محمد
 ما شتم گفت ابو سفیان منم را از مردم احدی که دوست دارد کسی چنانکه منم را دوست
 محمد محمد را و ابن عباس آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سوگند میبرد که برو
 بشما هم انقبض زوج و حضرت وی بنیانی اندر میبرد که بگوید بر من نیامده ام مگر
 است

و نه نشسته
 نفع دال و کسر نشسته
 و نه نشسته و زعفران

مردار و رسول خدا را چون محضر شد بلال رضی الله عنه فرمود که از این بی ادب گفت و آخر نامه ای
اگر نامه گفت بلال و اطرا و شد اللهی لا حیه محمد و خیریه بی خوشی و نشاطی فرمود ملاقات کنیم
که محمد و کرده او نید و نعم قال الشاعره و در غربت مرکبیم نهایی نیست ^{طرح} ^{این عزیزان}
بشتر اند و از عبده بنت خالد بن سعدان آورده اند که گفت بنویس و خالده ^{دیگاه}
تجرب خود و مرا که ذکر میکرد شوق خود را بر رسول خدا و اصحاب می نوشت

ایشان را و می گفت هم اصلی و فضلی ایشان اصل من فضل من اند مسوی ایشان آن بود
می کنند دل من را از شد شوق من بسوی ایشان و دو کلامی بپدیدگار من قبض نمود
بسوی خود که به میکرد و بنا لید و می گفت این کلمات را تا علیه میکرد و او را خواست و
کرده شده است از ابو بکر صدیق که می گفت سو کند بخدای که فرستاده است را بنی که سلام
ابو طالب خدای و کشتن گفته ترست چشم مرا از اسلام دی جنبه با نفع ^{بر سر}
زیر که خاک کشته است چشم را و چنین می گفت و این خطاب بیاسر می انداختند
آن پس تو محبوب تر است نزد من از اسلام خطاب زیرا که محبوب تر است نزد رسول ^{صلی}
علیه و سلم و روایت است از زید بن اسلم گفت با رون آمد عمر رضی الله عنه تا برای عمر است
پس نید چراغی را در خانه و به زنی میرد چشم او میگوید علی محمد صلو الله علیه و آله
و اجازة کرت قولنا بک و بالاسحار یالیت شعری و النایا اطوار علی جمعی و می
و یاد میکند حضرت را و اطرا شوق میکند معافی او پیش است عمر و گفت عاده قول
خو را پس که در بصورت حزن و گریه کرد و در پنجا حکایت را است و روایت کرد
شده است که عبد الله بن عمر خواب کرد پای او بر گفته شد او را با و کن محبوب تر مردم
تا این است پس فرمود کرد و به پس بخوابی او و روایت کرده شده است

حبیبی

یسه و النعمان کرد که گفته ای برای من قبر رسول خدا را صلی الله علیه و سلم پس نشاء
بر شریف را پس که بگوید آن من تا جان داد و رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری
ماوان اگر است که کار میکرد و رستگاری که مرا و را بود پس آمد بهش و حضرت
رسید پس از بعضی اصحاب که بر ما تو است و علامت است
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسیارند اعلی و عظیم اتباع و اقدابا و او پس معل است
که طریقه ابتدا بهی و سیرت او و وفوف نزد و در شریعت عدم تجویز از حکام
ملت وی صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحکم الله پس
ناجوت خود را پس و علامت محبت خدا که محبت خدا و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر
دارند و از باب وید خوانی آمده که گفت دیدم آنحضرت او را پس که نام رسول الله
دارم که محبت خدا باز داشته ام و از محبت تو بی محبت من با تو چندان است که
بغیر تو نیز لازم و یاد غیر تو کنم و ندانم غیر تو مشغول شوم و لیکن چون محبت حق اصل و مرتبه است
و تو نیز فرموده این در و ر وجود است و من را و کنی بش محبت دیگر را که نشسته است
و بمقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بوجودی آید و این از بی نیازی است و سکر حال است
و در مرتبه جمیع و احوال پس که آنحضرت جوابی داد گفت گفت با من احب الله
اجنبی کسی که دوست میدارد خدا را پس تحقیق دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من
یکی است و لازم یکدیگرند و لیکن از خبه غلبه سکر و عدم بمنبر اطلاع بر حقیقت حال رسالت
نظر بصیرت میرسد و نیست سبب تشابه بعضی کوتاه بنیان که شهود حق را از وساطت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مفارق میدانند و بر بزرگبختی و اقیاف نمی شوند و از بعضی در رسالت

در رد بعضی از مدعیان شرح نرا ازین گفته ایم و تواند که این کلام تعجب و رویانست
بگوید تو میگوئی معنی ندارد و خطا و نقص است باز که و این چنین که و این سخن که و این سخن که
ابو سعید از صدوقان راه و خا صکان در کاه و مجبان کاه است اگر سیاه بارک و
داشت و منع کرد و رفتی و نرمی و نمود و غفرت است بوضع آنکه خفته
اشبناه و التماس نمود و مثل این را بعد بصریه نیز نقل میسند
گفته شد محمول خواهد بود معنی هذا فی الحقیقه محبت متابعت و باعث برکت است
متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی میگردد از سبط الهی و
اطلاع بر نعمت میباشد قوت محبت و این بلا خطه احسان است و بنشاید حسن و قبح آن
نیز پیدا میشود و متابعت میکند چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون
ناشی از عجب است ثقلی و ثقیل در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه ثقلی و ثقیل
و سرور خاطر و قوه عین خواهد بود و عبادات همانند عبادات خواهد بود و عبادات
چون که آمده است من احیی سبستی فقه اجنبی و من اجنبی کان من فی الجنة و در حقیقت محبت
و معصیت ظلمت و نور نیز ظلمت است و گفته اند که نسبت به بعضی اثرات و فضل از
متابعت حبیب و لیکن باید است که این اقوی و اتمم انواع محبت است و هر که متصف است
بصفت متابعت کامل المحبه و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص
و دنی الله چه است ولیکن از اصل اسم محبت و انصاف بان بیرون نیست و دلیل آن قول
ان تضرعوا لی و ان تضرعوا لی و ان تضرعوا لی و ان تضرعوا لی و ان تضرعوا لی و ان تضرعوا لی
اورا بعضی مردم فرمود لا تلعبوه فانه یحب الله و رسوله و آن شخصی بود از اهل مدینه و اهل مدینه
نزد آنحضرت می آمد و چیزی را از او می پرسید و او می گفت و او می گفت و او می گفت و او می گفت

یشت شهر از طایفه و زو مات آن نوی عطا میفرمود و میفرمود زاهر و پسنای است
سهر و نیم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر عبدالله است مقب
هر و دیگر است و این علم و از پنجا معلوم میشود که اصل محبت همان سیر و انچه است اگر
در دنیا نیست و در آخرت است و در آخرت کبریا کفر نیست چنانکه مذکور است
که است که استمرارتیون عبت الله تعالی در اول خاص و شریط و
باید نام و مانند بر وقوع معصیت از قیامت کرده شود بروی حد پس کفایت کند نگاه را
تا مانع نشود از دست از وی و رس آن است که تکرار ذنوب اصرار بر توبه و
نم کند و سلب کرده شود از وی ایمان و العبادات باشد و از عبادات محبت آنحضرت صلی
و سلم کثرت ذکر اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من احب یا اکثر ذکره و بعضی
بر آورده اند محبت و نام ذکر محبوب این سعادت در حدیث معلوم است سقا الله
علم سیر حاصلست و اصحاب علم شریف و در حدیثی خاص آنانی مخصوص نجاب
و دیگر از اینست که همیشه احوال و صفات شریف ذکر زبان و در دکان ایشان است
صفات و شناخته احوال یعنی شخصی مزیات کلمات او را نزد ایشان حاصل و همیشه
مثال حال شریف ملحوظ نظر و نصب العین ایشان باشد و چون باطن بصورت خایه وی
و متصل شود و چون نام شریف مذکور کرد و ولادت آن در دل پیابند و عظمت سم در دل
کنند و بسجده بایند و همیشه حاضر در گاه باشند و ایشان را در ین باب شاکست
حضرات صحابه رضی الله عنهم که مطلع اند بر احوال و افعال و احوال آنحضرت و مخصوص
نجاست و مکالت شریف غیر آنکه ایشان را صحبت مغویست و از محبت صوری همچون
این یکی از فواید عظمی است که حاصل میشود مرزا بران قبر شریف او را و حاضران آن

روای می

میفت را در واقع چون شب روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متخلق باخلق اند
نا ذکر وی آنکه کم ابتدا نراتیر ذکر کند و صلوات که قرب و است و این علم شریف
و از بزرگی نفست که میگفت اند با حجت و اقوی محله هر دو بر خصیصه حدیث و حدیث از
علم این نقطه است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سالم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر وی و اهل خضوع و خضوع و سلام
و هر که دوست میدارد کسی را خضوع میکند مر او را و بوند صحابه بعد از وی و فنی که ذکر میکرد
آنحضرت اگر به میکردند و خضوع سیم بودند و بر میجاست بر زن ایشان بوی از جنه خاست
فما هیست و جلالت وی صلی الله علیه و سلم و همچنین بعین من جمدهم و ابواب بر میخیزد
که و حبیبیت بر هر مومن هر گاه که ذکر کند آنحضرت یا ذکر ده شود نزد وی که خضوع و خضوع
و ساکن گردد در کتب خود و بیکر داور اهل بیت و جلال آنجا نماند اگر در سنه ۱۰۰۰ افت میبود
کند با آنچه ادب کرده است ما را و میباید بود بویاب سنجیدنی چون ذکر کرده میشد
نزد وی که به میکردند و میگردند بر حال وی مردم و بود و حضرت محمد کثیر التراح و التسمیه و چون
ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزد میکشت زبک وی و بود عبد الرحمن
القاسم بر منی الله علیه و سلم چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم ذکر کونه میشد
و هم و هم میکشت پشت وی و سخت می آمد آن بهمنشینان او روزی گفتند بوی آنچه
در سینه که ترا پیدا میشود گفت اگر میدیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید این را تحقیق
من محمد بن النکدر را بود وی صلی الله علیه و سلم سید القرا نزد یک بنویم ما که می پرسید
ما و از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر آنکه که به میکردند و میگردیم بروی و تحقیق
ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر آنکه که به میشد بسوی آنست وی وی که بایست

و ده است از وی خون و خشک باشد زبان وی در دهان وی از جبهه بیست و هفت
پیوسته بود علامت بر عیسی بن مریم رضی الله عنهما چون اگر کرده باشد نزد وی
بیکریست تابا تو نماید در شب او انکما بود و هر ی خد الله علیه و کواثرین اتم تر بود
ایشان می بود و چون اگر از او بی خبر صلی الله علیه و سلم چنان میگفت که کو با تو
چنانچه از او بود و صفوان بن یزید از حدیثی نزد ابن عباس نقل کرده است
دری حضرت صلی الله علیه و سلم بسیار میگرفتند و اگر بخوانند درم از پیش وی درج
خود بدهند او را و بود قاده رضی الله عنه چون شیعیان نام شریف آنحضرت میگرفت
او را که به و ناله و اضطراب بود عبد الرحمن بن مهدی چون میخواهد حدیث را امر میکرد مردم
سکوت می گفت لازم خواند اصوات فوق صوت البنی و میگفت وصیت انصاف نزد
حدیث می خاک در دست و سماع قول می در صلوٰه فرستادن آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در سماع اسم شریف کلامی است که شاید در باب خود و علامات محبت می صلی الله
و سلم کثرت شوق است بوی اقای می زیرا که هر چه دست میدارد انقاسی حبیب است و اگر
گفته اند بعضی از ائمه هدی از اهل بیت که با او بودند صحابه چون سخت میشد شوق ایشان
و در میگرفت ایشان را شورش محبت فضا میگرددند ملازمت آنحضرت و شفا جسته شد
حال وی ولادت میکردند همیشگی می و نظر بوی و تبرک بوی صلی الله علیه و سلم
در حدیث اشعرین آمده که در وقت قدم مدینه بر جرجخاندند و میگفتند یا ای الله
محمد و صحبه تحقیق گذشت بعضی از آثار از قول طلال و عمار و خالد بن معدان و غیر این است
مناسب این بیست و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محبت داشتن است
کسی که نعلق دارد بوی از اهل بیت می سلام الله علیه و صلی الله علیه و از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم

وی

عداوت کسی که معاودات دارد با ایشان و دشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد که
بیدار دوست او را و دشمن میدارد دشمن او را گفت آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} چنانچه
من دوست میدارم ایشان را پس دوست دارم ایشان را و گفت کسی که دوست داشته باشد
پس تحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست مرا بر سر دشمنی و دشمنی با او کسی که دشمن
دوست ایشان را تحقیق دشمن است مرا و دشمن داشت مرا که ^{صلی الله علیه و آله} چنانچه
گوشت پاره است در غضب می آرد مرا چنانچه که در غضب می آرد او را و گوشت
در ساقه بنزید دوست دارم ایشان را و گفت در بار
اصحاب بخیر پدید ایشان را بدو و کسی که دوست میدارد ایشان را پس سبب دوستی من دو
میدارد ایشان را و کسی که عداوت دارد با ایشان پس سبب دشمنی من دشمنی میدارد ایشان را
و کسی که با ایشان را پس تحقیق ایند کرد مرا و هر که ایند کرد مرا خدا را و
ایند کرد خدا را تو دوستی که بجز خدا ^{صلی الله علیه و آله} ما را خداوند کند و گفت نشان این است
دشمنان نصارت و نشان نفاق دشمنی دشمنان ایشان است و هر که کسی دوست
عربا پس بدوستی من دوست ایشان را و کسی که دشمن دارد ^{صلی الله علیه و آله} عربا پس بدشمنی من دشمن
دوست ایشان را و از علامات محبت آنست و شفقت اُبت و التزام صحبت کسی در اقامت
مصالح و ایصال منافع و دفع مضار از ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد
دوست دارد بر چیزی که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سبب سلف خدای
مباحات شهوات نفس و چون دید پس رضی الله عنه که آنحضرت نفع میکند که و را از کرد
فصله همیشه دوست میداشت که و را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر
می آید نزد سلفی که خادم آنحضرت بودند با بازو ایشان را طاعی که خوش میداشت سؤل

و اما الحمد لله و اما الحمد لله دوست داشتن علی و صالحا و صالحان سبب و بغض جمال و ذوق
 و باطن و حجت و مستحقان هر که مخالف نبوت است قوله تعالی الحمد لله و اما الحمد لله
 و اما الحمد لله من حاد و در سوره ولوکا و اما الحمد لله و اما الحمد لله و اما الحمد لله
 پدر از پسران برادر بود و بسیار خود را در طلب ضایعی می نمود و الله علیه و سلم و گفت
 آنکه بود و پدرش این باین نفعان اگر خواهی تو بپارم سر را در بغض
 پست علیه بود این شافعی است و جفا الی الله بقدره لخرجن لا غشها الا ذل و مراد با غر خود
 بود و با ذل اصحاب آنحضرت را و بر جمع کرد و بدینه ابن سیرین شش مرتبه است بر در بدینه آمد
 و گفت پدر کجور بن خود که انا ذل الناس و اصحاب محمد غرال سر و اگر نه بهترم سر را گفت
 میگوئی و میگوئی هم چنین گفت سیرین زبان او را گرفت و بگذاشت و حویصه و محیصه
 بر او بودند که خود زین ایشان امان آورده بود و آنحضرت او را رقیق بردی و از آن
 دین بود و محاشنه برادر صحن او بوی گفت آبا می کشی تو مردی که چه شکم ما از آن نیت
 او گشت ای پسر بنده اگر آنحضرت فرماید که ترا بکشیم تا همین ساعت بکشیم پس آن را از خانه
 و انصاف او و لغو و عجب می است که با اعتبار کرده و اینجه محبت داری پس می بر سر
 شد و از علامات محبت آنحضرت علی الله علیه و سلم محبت قرآن است که او رو به است از قرآن
 باری تعالی و مهندی و مادی و مخلوق است آن چنانکه گفت عایشه کان خلقه القرآن و محبت
 تلاوت است و عمل بوی و نفهم و تدبر وی و حقوق نزد و دوی سهل است و تنزی می است
 گفت علامت محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت
 سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت
 دنیا اکمه و خیره کند مکر توشه که برساند او را با آخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت

پیغمبر محبت

اگر پاک باشد و لها سیر نیکرود از قرآن و چگونه سیر کرد و محبت کلام محبوب و می غایت مطلوب
و این صفت و لها می پاک است که روشن است بنور ایمان است جمال شاه و آن
نقاب انگاه بکشی که در ملک امرا زیاده خالی از غوغا و در حقیقت مصداق و سیما
محبت خدا و رسول خدا محبت قرآن و حدیث است جمله محبوب محبوب است و محبت
عالمی و مرا میر شستر باشد از محبت کلام الله این است فدا و فدا

مشایخ گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت فراغت است که سخن صوت بر
مساوی باشد و آنکه بصوت ذوق یار و با بصورت نایه کرد و در حقیقت ذوق صوت
ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست و الا حسن صوت نیست و نور قرآن است
و در حدیث آمده است که رزق القرآن با صواکم و من لم یغن بالقرآن فلیس منا و صحابه رضو
عینهم سماعها بور و آن و ادا سمعوا انزل الی الرسول تری اعنهم تفیض من الدع مع
من الحق و در صحابه خوش خوانان بودند که صبر از دل می برد و جانی در تالاب
هم از و در خصوص ابو موسی اشعری عجل الله بن سعید و اشال ایشان در خبری ای
و مزید ایمان بالاتر از اسماع قرآن بصوت حسن خصوصاً صحت عربیت نسبی
موسی صنی و قرآن بخواند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کونیه گوش بر آواز او
نهاد و ذوق میکرد و محفوظ بود چون صبح شد فرمود بوی شب نوچه خوب بادی
قرآن را من میشنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تویی شنوی می آیم و از خود بیشتر
از این صفت و لم را نشادی و داده و ز ما بیدم شبت ز جانی یار کویا گوش بر آواز من دارد
و آنحضرت عجل الله بن سعید گفت بخوان بر من خبری از قرآن عجل الله گفت یا رسول الله
بخوانم بر تو و حال آنکه ناز شده بر تو فرمود من و بیدم که شنوم از غیر خود پس خواند عجل الله

چنان آن حضرت اشک بر چایت و سینه جوشید چنانکه یک سینه جوشید و این عرض می نمود
 که ای یار منی میگذشت از در و خود و خد میبند می افتاد بر زمین و می نشست یک در و در
 تا مردم او را می بیند نشسته و بی عادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند در میان ایشان
 ابو موسی اشعری رضی الله عنه می ایستاد و میگفت یا موسی باوده ما را خدا را پس بخواند و موسی
 می ایستاد و میگفت یا موسی بخواند و این را می خواند که خدا می گوید
 و در او را علیه السلام و قیامت تجید و محمد کن بر آبان موسی که در دنیا میگردد
 و او که بگویند که من باری بر روی تو از من آنصورت را پس گوید پروردگار تعالی من باز در سکون
 آنصورت را پس ایستاده از نزد ساقی عرش و بنحید کند پروردگار را پس چون بنشیند
 آن آواز را فراموش کنند نعمت را و وجه عظیمه را که بشنوند علام خدا را و خطاب می نماید
 مرا ای پسران و جوان متعجب نشو. آن رویت و چه کردی سبحانه فراتش کند همه و در
 کردند در آن شب شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه فرمود این مصنی سماع فراموش
 که مختلف است در روی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن شهاب است یا ایها
 طایفه آنرا وصل و مقرب است و قوی و با بصق گرد آید و برود در دو جانب افراط و
 انشعاب آنچه گفته شد محبت قرآن است از حیث تلاوت و محبت و تسلیم را از حیث انبعاث
 و عمل بدان فوق همه است که ما در این سلام و نبوت و رسالت و قرآن است یا ایها انبیا
 خدا که در میان من بگویم و از ان الیکم نور انبیا و از علامت تمام محبت است یا ایها انبیا
 و سلم و محل آن زهد در دنیا و انبیا فقر و انصاف بدان است و تحقیق فرموده است یا ایها انبیا
 عبد و سلم که فقر بوی کسی که دوست میدارد مرا سر بفرست از سبیل که عظمی واری بسفل آید و در
 مردی آمد و گفت یا رسول الله من است میدارد مرا فرمود بشمار و بنده بشمار که چو بگوئی گفت

دوست میدارم زیرا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده کردن جزو فقر را بر بستوان
سید و کنت من دوست میدارم خدا فرمود آماده باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبدالوهاب
قادری شاذلی رحمہ اللہ علیه میفرمود که چون شیخ از دست انارت و ارادت گرفتند که گوید
الغفر افضل من العباد اولی از ما بر او نیست فقرا و اگر گرفته بعبادان برسد با جسد و اینجا
باعتبار اندر غم بعضی در میان مستضعفان که دعوی میکند و میگوید

و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس است آمد در حق ایشان قول سبحانه غلظ من بهم -

کتاب باند و ن عرض به الاونی و بقولون سیغفرنا یا یا الله عظیم و علینا انشاء الله تعالی و
در وجوب شناخت وی صلی الله علیه و سلم بدانکه نصیحت سولی علی الله علیه و سلم و اخلص او
حقوق وی در سر و علانیه از واجبات دین و اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الله
انسیخه دین. نصیحت است قولا لمن برسند صحابه نصیحت میکرد رسول الله قال الله
و کتابة لعامة المسلمين و خاصه من کنت آنحضرت مرزاد و در رسول خدا و کتاب او را رعایت
مسلمانان و خاصه ایشان را و در روایتی و ائمة المسلمين و عا شتم و آنچه حدیث از جبرین الکفر است
و نه علوم دینی در حیطه اجمال می ندرست و جامع الکلم آن احادیث را گویند که از عا شتم
ابجاز و اخلاص الله فليس جامع و عاوی معانی کثیر آید و این قسم عن ائمة ائمة کلام
محدثی و جمایل و ثواب کمال است چنانکه فرمود او ثبت جامع الکلم و مختصر الکلام
همچنانکه در جمیل می اجناس فابن حسن و جمال بیرون از حد و احصاء ابداع نموده
کلام جلیس انواع ابرار و خفایا خلق از تصویر اقسام تمیز فرمودند و نصیحت در لغت
وصاف نهین است عملی میگویند آنرا که از موم صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا
و خلوص است در او ای حقوق و اراده خیر منصوص که را ب نصیحت مدحت اعتقاد است

او دو صفت است بخبری که اهل آستان و تبریه و تقدیر است و صفات می از پند
کمال است و انشال او امر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام آدیه است و نصرت این مجاهد
و تحصیل بابی که موجب بقا و نفوت دین ملت است بعلوم و اعمال و اخلاص در عبادت
و عصمت که عمل بهداریست همان گفته تصدیق به نبوت و اطاعت او در امر و نواهی او که
کتاب است و سول موازرت و درایت و حایت است و بیاد و بنا و احیای سنت است و طلب
و نایب و دروغ کردن و بازداشتن مخالف از ان تعلق با خلق کریمه و آداب حبیب و
و استیجابی گفته تصدیق و می با آنچه آورده اند پیش خدا از دین و عظام سبزه
آن و بر این توحید و بر غلامان مردم آن دعوت کردن بعبادت و کتاب می رسول می و سنت
وی و عمل بدان و این بگری آجری گفته که نفع مرا تحضرت را در حاضرت و در مقام درج
اصحاب است مرا را بخدمت و محبت وی و محبت اصحاب و معاهدات اندامی و در پی
طاعت مرا و او باندل و امور و اموال و بعد از ما به التزام اجلال و شدت محبت و وی و
و ما را به بر تعلیم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب می و نفع و در محبت
که بر کثرت رسد و او و اجراض منو از ان سعادت بر است وی و تحقیق و تحقیق بر تعریف
اخلاق و آداب می صلی الله علیه و سلم و صبر نمودن بر آن بکار و نشستن کردن بر آن و جمله
مضیبت رسول الله محبت و تعظیم و ادب جناب عالی است و تبریه و راحت عز و جل
او از هر عیب و منفعت که نه لایق مقام نبوت و رسالت بوده است در باب نگاه
ادب آنجناب است که هر چه در این مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و جل
هر کمال و منفعت که باشد او را نام است و محبت هر که و هر چه مذکور است بوی از علماء
صلی و بلاد و دیار و خزان خصوصاً اکرام و دعوت اهل بیت و فرات آنحضرت صلی الله علیه

سلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان و پهلوان و توانا بازو و قوی دولت بود
دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا بخیال با تو گفت آمرزید مرا گفتند بجز آمرزید گفت
بر بندگی گویی بودم و نظر کردم و بیشتر نشدم بر لشکرهای خود و فریادش آمد مرا کثرت ایشان
بس آرزوه کردم که فاشکی حاضر بشدم آنحضرت و اعانت نصرت میکردم و اینست که گفت
مرا خدا تعالی آمرزید مرا و در بعضی حکایات می یابیم خبری آمده که گفت ای کاش

محابه امام حسین و اهل بیت بنو حاضر میبودم و مخدول و مغرور میکردم و زید باز آرد
و بصیحت کنایه ایمان آوردن آن و عمل کردن آنچه در دست و تدبیر است
معانی آن و تحصیل علوم که متعلق است به آن و ملازمت طاعت آن با رعایت طهارت
و بختن صوت و حضور قلب و تعظیم آن و تقسم و نفقه در آن و دفع کردن مایهات
از آن و محال و اسامی و رناده نیز از رعایت حقوق آن با همه ترک نکم آن
و تفسیر آن اینست نفس خود بی سپید و نقل اسلاف و موافقت سرع چنانکه بعضی
جاهلان بفضول این روزگار گشتند و آن تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که این فسر
القرآن برای فقه کفر لغو و بانه من ذلالت او بصیحت رعایت پیدمان رعایت حقیق
ایشان که در میان ایشان مصالح و معونات در امر دین و دنیا بقول و فعل و به
غافلان و تبصیر جاهلان و خطای مجانی سرعورات و دفع مضار و جاب افغان ایشان
و حرمت مال و نه نفس ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در مسلمانان دیگرستن و
وزیران از ایشان باز داشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از بصیحت عاید است
نکلم بر قدر عقول ایشان کردن و ذکر دقایق و حقایق و کشف اسرار تنویر و اجلاز و
علماء اختلافات ایشان با غیر علماء نیز همین حکم دارد و من العظمه و العون

مسلمانان اگر مرد بخواس مرا و سلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق چنانکه در روایت دیگر
آمده است که ولایت المسلمین طاعت ایشان است در حق نصر و محنت ایشان محسوس
و دیگر نمودن ایشان را بر این راجح و جرح و ارفق و مسلح آن و تپنده آنچه غافل شوند
اصول سلیمانان پوشیده باشد از ایشان و ترک فرج بر ایشان و عدم اغوا مردم افتاد
بر ایشان و ترعجب بر آنچه صلاح حال و عیبت نظام مهم خلق در آن باشد و برگردان
از جانب ایشان از شدت و مکرده رسد و عارض کردن ایشان را و بعضی از علما و صوفیه
از ایشان مغرب همه اند و خاص است قسم ساخته اند یکی از او و او را می دانند که هر دو
خود امیر است و معلم بر آن گردان امیر و پدر بر او و امیر و هر حکم در پیش تباران و فرود
که در مورد حکم اویند امیر است دوم علما و عظیم علما و تصدیق ایشان و عیبت در آنچه
این نقل کنند و تمام بختار و هست نمایند در مخالفت و آن که نیکو و هوای نفس و
دینا جلد آری و فتنه زنی نمایند سیوم مراد اهل مخصوص از ایشان طریقت او داشته
بعد از عمل و تحقیق و رعایت اتباع نیست توجه نام بجانب حق و انقطاع از غیر حق سخا
رینا و تجرید و سوای عبارت سوخ از ترعیت باور و ابر حقیقت رسیده بخت کامل
و عیبت نمائنده اند تصدیق محققان و ممکنان ایشان که علما و بزرگان و باطن و
و حقیقت در آنچه جز دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالفت و مباحثات
لازم است و مضابطه درین باب است که هر چه شبیه مخالف مغضوب علم و حکایت است
الکثر آن واجب و هر چه در آن شبیه بود توقف در آن لازم و اگر قایل و غافل بودی
که نام است در علم و عمل و ستقیم است در تقوی و ورع تاویل و توجه قول می یقی و اگر
شرعی در روان بود باعث و ملال و اضلال باقصان نکرد در جایز و باید داشت

خاصه باینست و خطابه هر که بر ایشان است جایز می آرند که سزاوارتن جل که از علمای صحابه
 و سنی ایشان بود در وقت رحلت خود میگفت رد و انکار کنند بر هر که خلاف این
 و شریعت گوید باینسان هر چه گوید و هر که باشد و اسد الموفق است به آنچه در باب شان
 رسول صلی الله علیه و سلم گفته شد یکی از ائمه محبت و علامتی از علامات آن بود چنانکه
 معلوم شد چنانکه چون قاضی عیاض در وجوب اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم با بر علمیه
 بمقتضای قول حق تعالی اذ انصحا الله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم الیه بن النصیحه الخ
 ذکر کرده اند براه بعینت می فریم و از تکرار حکم هوالمک ذکر کرده بعضی اندیشه کرده اند و ذوق
 حدیث نیز بدین داشت در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب و ائمه بقاء مذکور است همه
 تعظیم و محبت و نصیحت رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه و سلم تعظیم
 و توقیر و اجلال صلی الله علیه و سلم باینحضرت باصلی الله علیه و سلم در حدیث طویل از عمر بن العاص که
 ذکر کرده است روی صفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده است که گفت بنود پنج
 محمودتر از من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نه بزرگتر و عظیمتر چشم من از روی او و مردم من که طاعت
 اند شتم که بر کنم چنان خود را از وی و بر نگاه دارم کرد بسوی وی و اگر بر سیده شوم که دوست
 کنم آنحضرت را تا از من بزرگتر من بر بنوا پشتم کرد چنان خود را از وی و نزدی از من
 آورده رضی الله عنه بود که بیرون می آمد و جلوه کریشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر اصحاب
 از هر چه برین انصار و ایمان نشسته میبودند و میبود در میان ایشان ابو بکر و عمر پس
 داشت حج که از ایشان بسوی وی بصر خود را از غایت اجلال عظمت و کبرای وی و هر
 ابو بکر و عمر روی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی
 و قسم میکردند ایشان بسوی وی و قسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت

چنان ایشان بود و اسامه بن زید گفت است که آدم من نزد حضرت و اصحاب می کرد
بودند که با بر سرهای ایشان بر نهان شده اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیدادند
بر بریند استند چه کسی که بر نهان بر روی نشسته اگر حرکت کند و سر بردارد بر نهان که بر روی
سرود می رود و در حدیث قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بیان کرده اند آمد است که چون
تعلیم کرد آنحضرت سر فرو می افکند و خوارش می بودند همشنان می گوید بر سرهای ایشان
بر نهان اند و گفت عروه بن مسعود همسنگامی که فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه
رسول خدا و بدار تعظیم اصحاب می آنچه دید و دید که چون وضو میکنند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سباحت میکنند می افتد آب وضو و از نوک است که قاتل میکنند بروی نمی اندازد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آب بن دآب منی و صحن را اگر آنکه من می آیند و میگردانند از بعضی در خود
و میمالند آنرا بر رویهای خود و به نای خود میمالند از آنحضرت می گوید که آنکه بدارت میکنند و
دکاه میدارند از آنرا بتری و چون امر میکنند ایشانرا نشانی میکنند با قاتل آن چون تکلم میکنند
بست میکنند و از برای خود را تروی می و نمی یابند مال نگاه کردن و طاعت نظاره من می
می انداختند غایت تعظیم و اجلال می و چون جمع در عروه بسوی قریش و بدارت از آن
یا معشره من آمده ام کسری و قیصر را و بخاشی را در وقت پادشاهی را و میگردانند
ندیدم من هیچ پادشاهی در قومی مانند محمد و اصحاب دور و اینی گفت من ندیدم هیچ
را هر که که تعظیم کند او اصحاب او چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب او دور و در دست
گفت تحقیق ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سر تراشیدند و او را گردانند
آنرا اصحاب می پس بنحوا شدند که بچند یک سوی مبارک کردند دست مردم و تقسیم کردن
آنحضرت میهای مبارک خود را میان اصحاب درج و مجلس پادشاهان و از رعایا

ادب آنحضرت که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان را بهی الله عنه بر فرشت
 به نیت اسلام و نهید فواصلح اذن کردند و فرستاد عثمان در طواف کردن بیت بر او
 عثمان رضی الله عنه و گفت بنیتم من که بمنم طواف تا طواف او نکند بوی سول خدا پس عثمان
 رضی الله عنه عظیمتر دانست رعایت ادب با حضرت سول الله صلی الله علیه و سلم از طواف و الحن
 چنین باید هیچ عملی و هیچ عبادتی بر ایشان نباشد که رعایت ادب با آنحضرت کند صلی الله
 علیه و سلم و آمده است که صحابه ضوان الله عليهم دوست میداشتند که از اهل بدو کسی بیاید
 چیزی پرسند از آنحضرت که فایده کند ایشان را در دین و خود را مجال نداشتند که پرسند از چنه
 هبت و جلال می دور حدیث قبله آمده که رسول خدا را ایم نه سه و وضع در قصاب
 لزمه بر اندام من افتاد از جهه هبت و عظمت الحدیث و از مبرز آمده که گفت بود به صحاب
 سول الله که بگویند در آنحضرت بنا خان تا آه ان کو فن سخت کرده و منوش و فتن
 میقتند و گفت بر او بن عازب تحقیق بود من که میخواستم که سوال کنم از آنحضرت از کار و سب
 می افتاد از ان تا چند ساز و با وجود آن که بود آنحضرت مهر با ترین مردم و دانش خلق ترین
 مردم با اصحاب خصوصاً با فقر و مسالین چنانکه در باب اخلاص انرسیت که شد صلی الله
 و صبر و سلیمان کز نیت او را کرب نادیدم عرق را که میزد از چینه و روایتی خاک کون
 شد روی او و پر شد با شکر و خرم او و آساید رکهای کردن او و کدست مالک
 ریزی برانی حارم و در آنحضرت میکرد پس گذشت از آنجا که گفت بنا فقم من عای
 که نمیشنیم این و بگوید پنداشتم که بگیرم حدیث پسر را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
 این را و ام و گفت مالک آمد مردی نزد این اسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر او
 خفته بود و منی نشست و حدیث کرد و گفت آن مرد دوست میدارم که رنج نیکندی

و گفت در این حدیث رسول صلی الله علیه و سلم
 که فرموده است که هر که از حدیث من بگوید
 که بگوید یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که بگوید یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که بگوید یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که بگوید یا رسول الله صلی الله علیه و سلم

دوستی است چنانکه بحسب رسول بیت صلی الله علیه و سلم نشان دوستی خداست تبارک
 تعالی و همچنین عدوت و بغض و سب به نسبت ایشان پس هر که دوست سید را کسی دوست
 میدارد هر کس بر هر چه را که متعلق است بوی و دشمن و مکرده میدارد هر کس بر هر چیز که بگناه
 و مخالف است مخالف است تعالی را آنچه قویا بومنون باید و اليوم الآخر بود و من
 در سوره بقره آیه ۲۱۷ بیت و اصحاب اولاد و ازواج و ذریه اجات متنبه باشند و بغض
 از دو بغض متعلق است حب و بغض چیزی است که سب است که سب لغات و بی قال است
 تعالی انما یرید الله لیهب عنکم الرحمن الی البیت و یطهرکم تطهیر و قال ازواج اہم اہم تم
 تطہر الی بیت اقول اطلاق سب کما هی معنی کسانی که حرام است بر ایشان ضد آیه
 و آیه آل علی و آل جعفر و آل عثمان عباس اند و کما ہی معنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج
 سلمه و اند و کما ہی مخصوص آیه بغاطه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم حمیمین از جنه رب
 متعلق بر ایشان و تطہق بیان این اقوال آنست که بیت است بیت سب و بیت سبکی و
 بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت است اما ازواج مطہرات اهل بیت سبکی اند و اولاد
 کرام اهل بیت ولادت و علی اگر چه از اولاد نیست مگر بیت ایشان بواسطه فاطمه در بیت
 آمده است که هر که از این نام در شمار بر آید اگر بگیرد و نسک سینه بان که در شریعت
 پس نظر کنید چگونه خلیفه بنوید شمار درین و وجوه و مود آنحضرت است آن آل محمد سب است
 از آنش و فرخ و حب آل محمد آنست پس از صراط و ولایت مرآل محمد را آنست از حد آیه
 مرا و بشما سخن ایشان مرثیه و منزلت ایشان است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جو
 نداشت کسی ایشان را این سبست و نداشت وجوب اجلال و حرمت ایشان را سببی
 و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت من شنیدم که فاطمه انما یرید الله لیهب عنکم الرحمن الی البیت

سبب
 شریف

البیت الایه و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاطمه را و من و
و گفت خداوند اینها اهل بیت من اند و پویشا بد ایشان را گشت و علی پس نشست و حضرت
بود و در روایتی آمده که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بکمر بست و گفت و فاطمه را بد
و دیگر و چسباند هر دو را بخود و گفت خداوند ایشان اهل بیت من اند پس در کردن ایشان
رجس و نظیر کن ایشان و اختلاف است در آنکه مراد با اهل بیت درین یک کبریه است اکثر
بر آنست که مراد با آن فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله علیه و صلوات الله علیهم چنانکه اکثر روایات
وال بر آنست و انصاف آنست که نهاده و سله نیز داخل اند از جمله ندای سباق و سباق
کلام در آن و نزول آیه در ایشان چنانکه امرأة ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمه الله علیه
و رفته اهل البیت و چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
ندارد ما را که اهل بیتیم هیچ یکی مرگد در آرد او انداختن او در آتش و خواندن آنحضرت صلی
علیه و سلم این چهار تن که را و نشاندن ایشان در کنار و پویشا بدن کسان و قول وی
علیه و سلم اللهم ان هؤلاء اهل علی الحدیث منافات ندارد به قول نهاده و مطهره در آن
سؤال فضل از باب حسن ثبوت نظیر مرایشان از اثر در روایت جبر بر ازام شده آمده است
گفته اند که میوه و انانیا رسول الله من اهلک پس فرمود آنحضرت و انت من اهل و در روایتی و
علی خبر و همچنین از آنست در کرمه قل لا اسئلكم علیه اجر الا الموده فی القربی و روایت کرده
شده است که چون نازل شد این آیه گفتند صحابه من اهل فایانک گفت آنحضرت هؤلاء علی
و فاطمه و ابنا و بنات من است که شملت تمام مردم را که قرابت دارند با آنحضرت
علیه و سلم و این چهار تن عمده و خجسته آنحضرت اند و امام فخر الدین رازی گفت که در آنجا
کاملست صحابه عظام را که نسبت قرابت معنوی دارند با آنحضرت و بنابر مولا رضوان الله علیهم

بر کسی شستی گفت کرده می بدارم که حدیث کنم و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
 بهو افتاده ام و از محمد بن بصری می آید که خنده میکرد و چون در گریه میشد نزد وی شد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خشوع بنمود و فرمود میرفت و ابو مصعب گفت که بود مالک که
 میکرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم می آید و منوید شست و حکایت کرده است مالک آن را
 از پیغمبر محمد و گفت مصعب بن عبد الله و مالک بن انس چون حدیث میکرد ابو بکر
 خدا و منو میکرد و ساخته میشد می پوشید جامهای خود را بعد از آن حدیث میکرد پس
 پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست صلی الله علیه و سلم یعنی آن
 داشت آنرا و تعلیم نماید کرد از او و طرف گفته است که چون می آید بر مالک بیرون می آید
 جاریه او و میگفت بگو پیش رخسار که حدیث بخواهید یا سایل اگر میگفت سایل بگویم
 بیرون می آید علی الغرور ابی بیدار می آید و اگر میگفت حدیث می آید در می آید
 حدیث که خود را غسل میکرد و خوشبو می بویاید و جامهای نو می پوشید و طبعان خود را
 سیاه یا بنفشه می پوشید و عمامه بر سر میبنداده نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می آید
 و می نشست بر آن مخضوع و خشوع و بخور میکرد تا فارغ میشد از حدیث و سرگزشتی
 بر این حال که وقتی که حدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرده می شنید
 که حدیث کند در راه یا بنده یا متعجل و سلف میزد به پیشند حدیث را بر غیر
 وضو و از چشم نقل می کرد که چون وضو بنداشت نیم میکرد و افتاده حدیث را
 مکرر وضو میخواند حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مکرر وضو و گفت عیبه الله بک
 بودم من تو مالک دوی حدیث میکرد پس پیش زود کردم او را شاترد بار و پیغمبر
 رنگ مالک و زو میبخت رنگ می و قطع میکرد حدیث را و چون فارغ شد از مجلس سفر

شد مردم از وی گفتیم با ابا عبد الله و دیدم از نوامروز امری عجیب گفت آری خبر کرده اند
 بنظم و اجلال حدیث رسول الله و گفت ابن مهدی همانها که در روزی با مالک بن نوید
 که نام او وی است در مدینه و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و تحفه صلی الله علیه
 سلم او را وی متعجب پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت
 تو در چشم من غیر کثر ازین که سوال کنی از حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم حال آنکه
 در راه میرویم و جریر بن عبد المجید الفاضلی که قاضی شهر بود و پرسید مالک از حدیث
 رسول الله و حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد و سپس وی گفتند وی قاضی است گفت فاضلی
 خبر او تر است که ادب کرده شود و هشام بن عمار سوال کرد و گفت از حدیث رسول الله
 بود پس نه او را بپشت نایمانه بعد از آن تنفست کرد و بروی او ایستاد و او را بپشت
 پس گفت هشام دوست میدارم کاشکی زیاده من و زیاده شما را تا زیاده میکرد و حدیث
 و گفته است عبد الله بن صالح که دند مالک مالیت که نمی نوشتند حدیث مگر بطهارت
 که بخاری رحمه الله علیه در نوشتن صحیح خود هر حدیث را غسل میکرد و دو کانه میکرد و دو
 در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل آب نمز میکرد و دو کانه در مقام تراجم
 میکرد و در این مسئله از جمله توقیر و ترویج است و ادب آن در حدیث
 او که حکم گوشهای اویند و چون میگفت است الیومین یا ذی الحجه یا ذی القعدة
 بران سؤل خدا صلی الله علیه و سلم و سلوک کرده اند آن طریق است و چون بگریه
 حق تعالی حبیب خیر را صلی الله علیه و سلم بر هر که مساوی دوست و مخصوص گردانید و او را
 شمل شد بپرکت او هر که سبب است بوی نسبتا و سببه و محبت و فرقه قریبا و بعد از آن
 دوستی که می دوست او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنانکه اهل بیت و صحابه و شیعیان

احادیث

ششم

در زمان علی بن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وکفت مراد
رضی الله عنه لایحک الا موسی ولا یغضک الا منافی وکفت انت منی مقبره یارون
موسی ودر ایام رضی ان کون منی بمنزله یارون بن موسی واین شبیه بهم است و
وی صلی الله علیه وسلم الا انه لابنی جدی بیان کرد که اتصال به نبوت نیست بلکه غیر
و آن خلافت است و یارون خلیفه موسی در حیات وی بودند بعد از حیات از جده یارون
قبل موسی و دلیل برین کفنی آنحضرت است این کلمه را بعد از وفات فاطمه غروره و کوفه و کلام
دی اهل و جمال چنانکه موسی یارون است فرقه تعالی و اذ قال موسی لاجله یارون
اخلفنی فی قومی الایه و تحقیق ساختن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام جماعت ابن ام مکتوم
نه علی رضی الله عنهما و مراد بولی در قول او من کنت مولاه و لا اسلام است نه ولایت عالم
گفته اند که مولای در لغت همیشه جماعی ذالی باشد و کفت در زمان فاطمه خاتمه بصفه
منی بو ذبی ما اذ ابا و میضی ما انفسها و کفت عایشه رضی الله عنها احب الناس الی رسول الله
کانت فاطمه و احب الرجال زوجها علی و رواه الترمذی و ابن ابی شیبه و ابی یوسف و ابی حنیفه و ابی داود
در خطار و اگر فرضا از فاطمه بپرسیدند می گفت کان احب الرجال ابو بکر و احب النساء
عایشه و ابن ابی عمیر و ابی یوسف و ابی حنیفه و ابی داود و ابی حنیفه و ابی یوسف و ابی حنیفه و ابی داود
و کفت در شان من و حسین اللهم انی اجمعانک بهما و کفت ابو بکر و حسین
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میبنا و دهن بسن را بستمی در او آواز بان مبارک خود
در دهن وی و میگفت خداوند اسن دوست میدارم او را پس دوستدار او را دوستدار
کسی که دوست میدار او را ثقت مرات و کفت آنحضرت کسی که دوست میدار او را دوستدار
این در او پدر و مادر این را با من و در زمین روز قیامت و آنحضرت میگوید زبان جبرائیل

جمله

اورا بودند این هردو امام اجل شبهه ناس رسول خدا صلی الله علیه و سلم و غیر این
 نیز اثبات مشابهت با حضرت کرده اند مثل جعفر بن ابیطالب و پسر او عبدالله بن جعفر و قثم
 بن العباس و سیفان بن الحارث بن عبد المطلب و غیر هم که افاضه عثمان و بودند
 و کابر بن جهم مدعی بود از اهل بصره نیز مشابهت با حضرت صلی الله علیه و سلم چون
 در آمدن در سرای معاویه برخاست از بر فرودش آمد و او را بوسه داد و میان دو چشم وی و
 کرده و بخت کبر سیم و سکون و عین بجه که نام جمعیت برای او و در سوا هب لب نه آورده که
 اهل نبوت که نام او بجای بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که کاتب بود
 در موضع خاتم النبوة نشان بود مرا در مقدار چینه خاتم مشابه خاتم النبوة و بود وی چنان
 و آمد در حمام و مبدینا و مردم در و میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در و
 مینمودند بروی و پیوسته بودند شبته او را بر کمر و مراد شبهه در بعضی امور خواهد بود و الا
 صلی الله علیه و سلم در تمام آن شریکی ندارد و منزه عن شریکین فی عبادته و بهترین فیه
 من ختم و غیر ذلک المثل و کلمات مرعاسان سوگند بخدا می که بقای من در دست قدرت
 اوست و برید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دو پستدار دشمن را بجه خدا و رسول می و
 من آوی می نهادند از این انعم الله علی من ارسله و کلف مرعاسان با فراد بر من ای عم با او
 خود پس جمع کرد این را و بر نیاید چار شده و اگر که کسی سیاه مخططه مجمره بود و گفت اللهم
 لعباس و ولده غفره ظاهره و باطنه لا تغادر ذنبه اللهم اغفره فی ولده رواه الترمذی
 و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبدالله و عبدالله و قثم و سجد و عبدالرحمن
 و شمس بن داعی و صنوایی و هولا و اهل مدینه و غزنی فاسر هم من النار کسری ایا هم پس
 نند آستانه و دو و دو بار می خانه آیین آیین گفت ابو بکر رضی الله عنه ارقبوا محمدانی

م
 ش

من انا حارثه

اغفر

علی بن ابی طالب گفت بخدا سوگند تحقیق فرات رسول خدا محبوب تر است بسوی من از صد که در دنیا
 است ^{و دوستدار} خود و گفت آنحضرت مرا مصلحت را بگوید که مرا در عایشه و همچنین گفت مرا فاطمه را
 عایشه را دوستی من و بریدنشست بود که من بر علی را گردان خود می گفت ای
 ابی لبیس شبها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را
 عبد الله مخلص خوانند گفت آدم من بر عمر بن عبد العزیز بخت حاجتی که می خواهم پس گفت مرا
 چون پیش آید ترا حاجتی کس بغیرت و بنویس ای من که من شرم دارم از آنکه به بخت
 بدور من و آمده است از شعبی که نمائند که از بدین ثابت انصاری کاتب می برخیزد
 ما و خود پسر زدند که داند اندام او را از شری ما سوار شود و از پس گرفت بن عباس
 رکاب او را پس گفت بیدار که رکاب مرا با این عمر رسول الله علیه و سلم گفت
 این عباس انچه امر کرد و شد ایام ما که انچه را کنیم بعلمای خود پس بوی که گردید و دست
 عباس را و گفت خدین نه کرده شدیم که کنیم با این بیت بگو خود و در روایتی شرفای خود
 گفت که در آمد بیت اسامه بن زید بر عمر بن عبد العزیز و با وی موی بود مرا و اگر که
 پس رجاست عمر برای وی و بر رفت بسوی وی پس بگردانید دست او را مبارک بستی
 خود و بدو او را نشان داد و بر مجلس خود نشست پیش نی و نگذاشت مرا و حاجتی
 اگر که بر آورد آنرا و مرا که که فرض کرد و نعمتین کرد و نه نمرانی خطاب ضی آمده عمر بر خود
 عبد الله بن عمر را بر رختار و مرا اسامه بن زید را سه هزار دینار نصبت گفت عبد الله بن عمر
 خود را بجهت سبب فضیلت داری تو بر من او را بخدا سوگند بوقت نکرده است وی مرا و
 شهادتی پس گفت امیر المومنین عمر مرا و از بر که زید که پدر او بود محبوب تر بود نزد رسول الله
 علیه و سلم از پدر تو و بود اسامه محبوب تر بسوی وی از تو پس این را کردم و فضیلت را

بن حسن

بر محبوب خود وایت کرده شده است که مالک خدایه علیه چون زاده اجعفر بن سلیمان
از وی آنچه یافت و بر داشته شد بخود و بهوش در آید بدوی مردم و چون بهوش
گفت کواه بگیرم من بخارا که من کرد این ام زنده خود را در علی بنی بکل کلام و در دنیا
پرسیدند از ان گفت من ز سپیدم که ببرم و مقامات کنم بنظر اصلی علیه
سلم و شرم دارم که در آید بعضی از اولاد آتش را بسبب من و گفته اند که منصوص علیه
فضائل زده جعفر برای مالک پس گفت مالک خدایه علیه اعوذ بالله و الله برسد
شد تا نماند از وی در جسم من مگر آنکه محل کردیم آنرا از جبهه قرابت او رسول خدا صلی الله علیه
و ابوبکر بن عباس که یکی از اعلام امت است میگفت که اگر باید مرا ابو بکر و عمر و علی بایست سکیم
بجانب علی پیش از حاجت ابو بکر و عمر از جبهه قرابت او رسول خدا و اگر سکیم من از آسمان
بر زمین محبوب تر هست نزد من ازین که تقدیم کنم او را بر ایشان و بعد الرحمن بن عوف بنده
سکیر و عطا نمایند و از و اج مسخره را که سید ایشان می باشد پس عوف عایشه رضی الله
نزد زید الرحمن بن عوف را بخونانند و از پدر ترا از سلسل جنت و بودند ابو بکر و عمر که زید
میگردیدم این که مولا رسول الله بود صلی الله علیه و سلم و می کشد که رسول خدا صلی
علیه و سلم زیارت میکرد او را چون آمد علیه سجد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
برای وی ردای مبارک خود را بردارد و حاکم است او را و چون وفات یافت آنحضرت صلی
علیه و سلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند بوی همچی نکه کرده بودند آنست صلی الله علیه و سلم
و صلی الله علیه و سلم و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم توقیر اصحاب و بر ایشان است و
حق بیان و اوای آن واقعه و ابلح و جهان پر حسن و آداب و اخلاق و عمل و فعل
این در آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن و رعایت ادب با ایشان و عاود

در بیان از حق است کسی را که شاکر دهی خالی بردی و راضی است از وی که شاکر ده شود
 و مستغفار بنوده و در گفت عایشه رضی الله عنها امر کرد که بنده مردم که مستغفر
 اند این را بنویسد و در هر روز یک بار بگوید یا ایاها الله یا ایاها الله یا ایاها الله
 اگر مخالفت اوله قطعی است چنانکه هفت عایشه کفر است والا بدعت و فتن است که اهل
 المذاهب الدینیه و همچنین اس که گفت نفس از ذکر عتبات و سازجات و قیام که پیش
 ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضرب از اجزاء موعظه و بکارت و است
 یثقه و غلظه ایشان و مستدعین که ذکر شایسته و محایب و قوایع و زیارات ایشان کنند
 آن کذب سقراط و طلبه کردن و التماس نمودن مدائمه نقل کرده شده است از ایشان
 از مشاجرات و محایب با حسن تاویلات و اصوب مخارج از جهت بودن ایشان اهل آن
 عدم ذکر هیچ یکی از ایشان بیدی و عریب بلکه ذکر جنات و فضایل و محایب صفات و
 ایشان و سکون و خاص از ماورای آن چه آنکه صحبت ایشان با تحکمت بقی است و
 آن طبعی است و کافیت درین باب که حق تعالی برگزیده ایشان را برای صحبت سبب خود
 از بعضی از ایشان بقصیری در حقوق اهل بیت و فخر آن واقع شده باشد و بهت که هم
 بشاعت آنحضرت از آن در گذرند طریق اهل سنت و جماعت در بنیاب نیست در حق
 نوشته اند و مانند کرامت منهم الا بنحیه و اما اینست که در اخبار صحابه عموما و خصوصاً در
 شده است در باب کافیت قال الله تعالی محمد رسول الله و الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 الکفر رحما و بنهم الی اخر السوره و قالوا لیسوا بقوالا و لون من المهاجرین و الانصار الایه و قال
 تعالی لقد رزقنی الله من المؤمنین اذینا یؤمنونک تحت الشجره و قال تعالی رجال صرناهم
 علیه الایه و قوله تعالی لا یخبرنی الا بنحیه و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قال صلی الله علیه و سلم اصحابی

کالجویم باهم آفته بم اهدتیم و عن انس قال قال رسول الله صل الله علیه و آله فی الطعام
 و قال الله صل الله علیه و آله فی الصحابی لا یخلفونهم غرض بعدی فمن اجمعهم فاجبهم ومن ابعضهم فمبغضهم
 الحديث و قال لا تستبرأ الصحابی فلو انفق احدکم من لیه ربا الحديث و قال رسول الله صل الله علیه و آله
 فعلیه لفته الله و الملائکه و الناس اجمعین و قال اذا ذکر الصحابی فأنسکوا و در حدیث جابر آمده
 ان الله اخار الصحابی علی جمیع العالمین سوی البقیة و المرسلین و اخار لی منهم اربعة
 و عمر و عثمان و عبد الله بن مسعود و اصبغ بن برخیه و در حدیث دیگر
 دیگر ذکر اربعة عشره باین ترتیب پسلی روشن است بر ثبوت ترتیب بیان آن
 و مکان آنکه راویان بحسب اعتقاد خود ذکر کرده اند و جابر حدیث نقل کرده اند
 فاصد است لاین نیست بحال محدثین بمقسم در بعضی احادیث در علی مقدم آمده بر
 عثمان و قال رسول الله صل الله علیه و آله سلم من احب عثمان احب الله و بعض عمر فقد
 و احادیث در باب فضل صحابه بسیار است و امام مالک گفته است بعضی را در صحابه
 را دوست دارم و بعضی را بیست مراد در فی مسلمین و ضعیف است ایشان خویش شده است
 و می بخندد و عینه بنی را از آیت سوره قمر و الذین جاءوا من بعدهم الایة و گفته است
 رحمة الله علیه کسی که در خشم و در غضب در آمد و او را صحاب محمدوی کا فرست
 لیغضبهم الکفار و گفته اند که همه نام مسلمانان درین آیات تقسیم شده است به قسم
 و انصار و آنها که بعد از ایشان آمدند و صف آنها خود داخل است که بیرونند و انصار
 لنا و اخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا یجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و سید خود
 هیچکس درین اقسام نیست و در فصل الخطای اند حضرت امام محمد باقر عنی الله عنه می فرماید
 که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند و ابو بکر و عمر را راضی اند عنها بدیدار کردند و خبری از آن

اینها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم از عالم و حال آنکه وی اضی است از ایشان
و گفت ایها الناس ان الله غفر لائل دبر والحمد لله ایها الناس احفظوا فی اصحابی واصحابی
و احتشائی لا یطاعتکم احد منکم مطلقا فیها منقطع لا ترهب فی العبد احد فرمود حضرت در این
اصحاب من و اصحاب من بیه که کسی که نگاه دارد مراد ایشان نگاه دارد و ارضا بتعالی در دنیا
و آخرت و کسی که نگاه ندارد مراد ایشان میگذارد و میراند و ارضا بتعالی و کسی که نگاه دارد و
اورا خدا بتعالی نزدیک است که بگیرد و ارضا عذاب کند و فرمود کسی که نگاه دارد مراد اصحاب
من با شتم من نگاه دارند و وی و زنی است و نیز فرمود کسی که نگاه دارد مراد اصحاب من
با شتم من نگاه دارند و وی و زنی است و نیز فرمود کسی که نگاه دارد مراد اصحاب من می
بر من حوض مرا و کسی که نگاه دارد مراد اصحاب من نمی در آید بر من حوض را و نمی بیند مرا اگر
دور و بیرون می آید حضرت در دل شب بمو، قمع و دعا میکرد و ایها ابی ایها ابی ایها ابی
ایشان را و باین امر کرد و ارضا بتعالی و امر کرد و احب ایشان بمولات ایشان و مساوات
عده و نزد ایشان و از کعب آمده که گفت مینت هیچ یکی از اصحاب بنبر صلی الله علیه و سلم
مگر آنکه مراد از آنست روزی صمت و طلب میکرد کعب از میز و بن نوح که شفاعت
کند او را روز قیامت و سهل بن حماد الله الترمذی گفت ایمان بناورد بر رسول کسی که توفیر
اصحاب او را و عزیز ندارد و او را و آورده اند از سخفست جنازه مریدی پس نگذاشت
فناز و گفت وی بغض میداشت غماز پس بغض داشت او را و از این مرید و کلام
است یعنی در باب فضل اصحاب و فاضل ایشان طویرت و رغایت طویرت شرح مشکو
در منتخب بن النجی در کتب قوم در نظر آمده ما فله نظر ان نصب فی بعض نقل کرده ایم
التوفیق و هو علم و سلم و از جمله اعظام و کبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکابر جمیع

هر از اوقات معلوم واجب است که بسیار فرستند و غافل نگردد از آن و نه هت
است که در صحبت که هر یک پیشتر تعریف وی مذکور کرد و صلی الله علیه و سلم گفته اند که مختار
در این است و در جواب گفته اند این واجبست طحاوی و جامع از صحیح و طبری و جامع از صحیح
و گفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه که همین است احوط که اقال از عمری و مستدلان
این جامع حدیث من ذکرست عند فم یصل علی ثقات و دخل الی الخرجه این جهان عن شد
پهریه و حدیث رستم اند من ذکرست عند فم یصل علی رواه الرندی من حدیث پهریه
و صحیح الحاکم و حدیث شعیب ذکرست عند فم یصل علی الخرجه البکرانی من حدیث جابر
و عبد بزرگ از علامات و جو سبت و نیز فایده از معلومه بر حضرت صلی الله علیه و سلم مکاش
احسان دوست و احسان وی صلی الله علیه و سلم ستم است پس بنا که شود وقتی که ذکر کرد
شود و نیز استلال کرده از بقول حق تعالی لا یجعلوا دعا الرسول منکم که عا بعکم بعضی
مذکور کرده وی صلی الله علیه و سلم و معلومه فرست شود بروی باشد همچو احادیث از آن جواب
آنها فی که واجب بیکردند آنرا بخواه می نمود و یکی اگر نظر کرده نشد است نیز از هیچ
یکی از اصحاب و تابعین پس آن فعل مختصر است و اگر بر عموم خود باشد لازم نبوده بودن و است
اذان را و لازم شود ظاهر را چون بگذرد بآنی که روی ذکر استحضرت است صلی الله علیه و سلم
و لازم کرد در داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت و حال آنکه همچنین نیامده و نقل کرده
نشده است و نیز بر این شکی نیست و حرمت رختن وضع شریعت مطهره بیکجه است و تر
سایر حق سبحانه هراقت که ذکر کرده شود واجب نیست و آن اخ است بوجوب جالانکه
قابل نشده اند بدان و گفته اند صحیح بود واجب که اطلاق کرده است فیه و از
و نقل بوجوب صلوة هر بار که ذکر کرد مخالف است که منعقد شده است به نظر این

قایل زیرا که محوطه نیست از هیچ یکی از اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را و می
 یار رسول که صلوة میفرمایند و نیز اگر انجنس باشد نفعی شود برای عبادت و بود
 داده اند از احادیث که درود آنها بر سبیل مصلحه و تأیید است و در بعضی از حدیث که
 کرده ترک صلوة را و می گویند و باجمله دلالت نیست بر وجوب نماز آن که اگر در کرام
 شریف در مجلس واحد و بعضی در مجلس یکبار گفتند اگر چه ذکر شریف نکرد و در حکام
 از مخشری و بعضی گفته اند وصیت درود عباد اکثر بر آنند که مستحب است و امر نیز برای سجده
 گفت بنده مسکین نبسته اند علی طریق الحق و یقین که اگر گویند یکبار فرض است و این
 واجب و هر بار مستحب نیز صورتی دارد و لایق بحال محب مشغوف آنکه بن مستحبان نیز
 داند و تفسیر در آن از خود راضی نباشد و نزد اطلاع بر فرایده آن است طالب که غایت
 بذل مجبور در آن نمکند و بعضی گفته اند وصیت در نماز بی نیت مجامع و منفعت این قول از
 ابو جعفر محمد بن قریب رضی الله عنه و بعضی گفته اند است و تشهد در این سخن صحیح است
 و قول آنکه اگر وصیت در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل السلام و این قول امام شافعی است
 و استدللال کرده با کمال حق تعالی فرض و این صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نمود
 هیچ موضع اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم
 در تشهد آمده است بر معنی نیست که تشهد واجب گوئیم نه صلوة را و این حکم را انکار
 کرده اند و شافعی گفته اند که موافقت کرده است و در این قول هیچ سلف وارد نشده
 و این باب بستی که بیان کرده شود مر آنرا و ابرام دارند جمله علما که پیش از او بودند و
 بآن در نماز و بعضی شافعی نیز شافعی است و نیز انکار و مستبعد و انقول کرده اند
 از وی ضعیف کرده احادیث که مذکور کرد و بعضی و این وجه تشهد که نمیکرد

متخبر و متعارف گفت ابوالعالم که از این پس است معنی صلوٰۃ خدا بر بنی نثاری او بر است
 تعظیم وی نزد ملائکه و معنی صلوٰۃ ملائکه بروی دعا کردن ایشان در خواستن از درگاه عزت
 بهمین از زمان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب نیابت و برکت در آن صلات
 و از مقابل آمد که صلوٰۃ است مغفرت است و صلوٰۃ ملائکه است بخاطر دعا که گفته که صلوٰۃ است
 رحمت است و در روایتی از وی مغفرت و صلوٰۃ ملائکه دعا یعنی دعا مغفرت و رحمت
 خود که ملائکه است مومن را قول تعالی و یستغفرون علی بن آدم و در باب دعا
 بعد از صلوٰۃ متغیر صلوٰۃ دیگر آمده که دعا میکنند و ملائکه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و بعد از گفته که
 از خدا رحمت و از ملائکه رحمتی است که باعث میگردد به است دعا رحمت و گفته اند
 خدا بر خلق خاص میباشد و عام پس صلوٰۃ بر ایشان و تعظیم که لایق است بحال بزرگ خصوصاً
 سید عالم که اخلاص و تقویٰ خواهد بود از همه را غیر ایشان رحمت که نازل شده است
 خود و رحمتی است که نازل شد بر ایشان و این غایب از فرق میان ملائکه که بر حضرت و بر سایر
 که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و فرمود هو الذی یصل علیکم و ملائکته
 که آنچه لایق است بحال شریف آنحضرت علا و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین است
 و بکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حضرت رب العالمین و همه وجوه تعظیم و ثناء و
 میکنند او را و لهذا در صلوٰۃ بر مومنین که است بخیر ما من الطلعات الی الله و صلی علی کفیه که
 علی بنی تعظیم است بر معنی قول الله صلی علی محمد و آله و صحبه اجمعین و مراد تعظیم است نزد
 ذکر وی و اطاعت در دنیا و اقامت شریعت وی و در آخرت با خیرالاثواب و شفاعت وی
 و اقامت وی مقام محمود بر حق و مراد بقول وی صلوٰۃ علیه و آله و صلوات بر محمد و آله
 لایق و ازواج و ذریه بطریق و مع و افضل است و اختلاف است در حواصی و در غیر اینها

ان

بقول

به تبعیت و گفته اند که مقصود بصلوة بر تحضرت از اوست تقرب الی الله است بمشال
و بتعالی و قضای حق بنی صلی الله علیه و سلم که بر ماست توحش غریب بن عبد السلام
کتاب سیسی شجره المعارف گفته که نسبت صلوۀ بر تحضرت صلی الله علیه و سلم ثمرات
ما را دارد و رکاه و خداع و ملازمت که مثل شفاعت بکنند مثل او را و لیکن حق تعالی
کرده است ما را بکافات و شکر گذاری کسی که احسان کند با وجه عظیم است احسان
که کرده است تحضرت با و چون عاجزیم از مکافات و شکر گذاری حضرت صلی الله علیه و سلم
مکافات کردیم به عا پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دانست عجز ما از مکافات
که در خواهم از درگاه غرت که بفرستد صلوۀ و رحمت و برکت و تعظیم را چنانکه لایق
غظمت و کبر بای می و بجل غرت و کرامت حبیب اوست نزدی و فاضلی ابو بکر بن
گفته که فایده صلوۀ بر تحضرت بر جرح رساند مبصلی از جهت دانستن آن بر نه و حقیقت
طوبیت و اظهار محبت و دوست بر طریقت و معرفت حق و وسایط و احترام
را که ذات واجب اوست صلی الله علیه و سلم که دعا کردن بر تحضرت را در بسته علی
و غیر و برکت مراد از حقیقت دعاست مطلق را در حکم آب از افاض و روان کردن باران
میگردد از وی آب میرسد از وی فیض و بذا و عادت شامل بهر به نام و اختلاف
حکم صلوۀ بر تحضرت صلی الله علیه و سلم که فرض است یا استحباب مختار است که فرض است
زیرا که ظاهر برای وجوب است و لیکن فی الجمله اگر چه در تمام سیر کتب آمده چنانکه شهادت
بنیوت وی صلی الله علیه و سلم پس واجب خبری است که ساقط نشود و حجج بی شخص
معین نیست و بعضی گفته اند که وجوب است آن بی تفسید بعد و میریزد بر آن
و فرض کرده است بر مسلمانان که صلوۀ و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه و سلم

نصف بضم است شدن بن رجا
و بعضی فالع و صاف علی که

متعلق است بوی از شهادت و اما کن و معابد و پنج دست شریف و بی این رسیده و بوی
 شده آمده اند که ابو محمد در راضی الله عنه سوی بنیانی او در راه و جنبه که چون می نشست
 میگذاشت التوبه را بین بر سر می گذاشت و در از سیدای این موبهار و معنی نرم شستی
 نیز شرم از باخت که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن رسیده و در یک
 میزد آنرا ابرو که در کلاه خاله بن الایله سوی بود از موبهای شریف و بی صلی الله علیه و سلم
 تبرک و افشا و کلاه وی در بعضی جناب کا بهایس محکم نسبت کلاه را با باز میفکد و زمانی
 کشید که چند کس از مسلمانان گشته اند پس گفتار کردند صحابا این فعل را بر خاله کنند باز
 من این اسباب کلاه بیکه نمه موبهای شریف که در آن بسته بود کلاه و نشسته اند تا
 نشود و در بسته از اشترکان بقیه و برکات آن از من مسلوب گردد و دیده شد آن
 که بناد و دست خود را از ای نشسته کلاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم جدا از آن دست
 بروی خود و از مالک ختم الله علیه و بی نشد و در این برداش خود و گفت شرم سیدم
 که بی سپر کم ز منی را که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن ختم سم سپر خود را به دست
 بانی مبارک از بران و بنشیند ایسان خود را که داشت بهیه ایستای پس به منافی نگاه
 برای خود نیز ای پس جواب داد و مانند این حجاب و محکایت کرده شده است از
 بن فضل و زیاده و بود و قوی حمه الله علیه و زیان و تیر اندازان که گفت ساس نکند من
 به دست خود که بهایست و از این بار که نشسته ام که آنحضرت همان بت شریف خود سپر
 و مالک است الله علیه و قوی داد و من کسی که گفت تیرت بدینه روی است بزدن و در
 جیس وی و بود و مر آن مرد در خرم و مترقی در مردم و چه عجیب کرده نمود که این مردی که
 بگوید خاکی را که دفن کرده شد در وی خمره صلی الله علیه و سلم روی است و غیر طریقه

تکفیرت چنانکه تعلیم کرده بودی بر منیت در وی که صلوٰه صاحب لیسنه در حقیقت
نه هبت شافعی و نه روی کلامی آورده و بانی طویل کرده و از ایمنه و دیگر نیز نقل کرده و اعلم
و نه آنکه عادیست صلوٰه که در ششده واقع شده بصیغه و کثرت آورده شده است
چون صیغه بخواند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم کثرت
محمد اللهم یا ابراهیم علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم اند و صیغه محمدی خاصه
که سمعت من بعض السیاح و اگر در اول گوید صل علینا هم و در ثانی و بارک علینا هم
در بعضی طرق آمده است بهتر باشد در شبیه کما صلیت و کما بارکت کلمه فاعده اهل عز
که شبیه با هم و اقوی باشد اشکال می آید و بواسطه بند امان بوجه اظهار آنکه صورت
مشبهه کافی است و البته آنکه در شبیه بودن صلوٰه اتم و احکم از سابق و وجه دیگر
تیر مذکور است و آنکه توجیهی را از آنچه در نظر در آمده در رساله جدا ذکر کرده ایم فطیلت
و اختلاف کرده اند در صل صلوٰه اکثر بر آنند همین صیغه است که در نماز بخوانند که
حالات است تا آنکه اگر کسی نترک کند یا بین خود و له سابقه فرستم افضل صلوٰه در شبیه
بفرستد از عهده بر آید و بعضی گفته اند که هر چه عمل باشد زیادت کثرت افضل است
و بعضی گفته اند که این صیغه را بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بر آنست و اشکال آن
رساله صلوٰه از صلوات و صیغه آن آنچه حاصل شده ذکر کرده شده است و ما بعد از آن
مسئله سوالین که در این صلوٰه بر رسول خدا صلوات علیه و آله و سلم نشاندند
از صلوٰه چنانکه گذشت معلوم شد که آن نرس است و شافعی و بعضی ایه دیگر و نزد
جمهور حجت است بعد از تشهد قبل له و در وجوب آن در تشهد اول و قول است
منیت از جهت بنای آن بر تحقیق و در حدیث آمده است که آنحضرت سلامی علیه و سلم این

ایمان و درخواست چنانکه گویا برپسنگ گرم نشسته است و استجاب صوره آن در دست
اول و قولست در وجوب آن در آخر تیر و طای است اصح آنست که آن تا بوقت دایم
تا قیامت و نزد حقیقه صلوٰه خود نشسته بمانی است و است است و اول سرافرا
جده سه و وجب کرد از جهت آخر قیام و صحیح آنست که باین مقدار که اللهم صل علی محمد و آله
واجب کرد و اقل صلوٰه بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن را آن و در کفایت با عاده
در حدیث فضاله بن عبید آمده که نشسته آنحضرت صلی الله علیه و سلم مردی را که دعا کرد در نماز خود
نفرستاد بر بنی صلی الله علیه و سلم پس گفت آنحضرت که ساجی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت
مرا و او را و غیری را و وقتی که نماز بگذارد یکی از شما پس بگوید که ابتدا کند تحمید خدا تعالی و در روایتی
تحمید شما بر بوی پستری بگوید که در دو نفر بستاند بر پنجم خدا پس از آن دعا کند هر چه خواهد و در
از عمر و بنی الله علیه گفت دعا و صلوٰه مطلق میماند میان آسمان و زمین و صمود و نیکند سجد
خبر می از آن تا آنکه در دو نفر بستاند بر صلی الله علیه و سلم و روایت کرده شده است
رضی الله عنہ مثل آن این حدیث در دعا نماز واقع شده است و دعا مطلق چه در نماز و چه
آن از مواظب صلوٰه یعنی بنی است صلی الله علیه و سلم و از افوی آداب و ارکان دعا است
از این سه و آمده رضی الله عنہ چون خواهد یکی از شما که سوال کند ان خدا خبری بگوید که ابتدا کند
خدا و شمای او بآنچه اهل آنست پس از آن در دو نفر بستاند بر پنجم صلی الله علیه و سلم پس از آن
کند زیرا که بدست پی این اقی واجب است بر روزی و بر آن حاجت و در دو نفر بستاند در
دعا و وسط و آخری چنانکه در حدیث آمده است و این خطا آنست که دعا را ارکان
بخند و حساب اوقات پس اگر موافق شد با آن قوی بگردد و اگر موافق نشد
آن و اگر موافق نشد بر روزی مجاب و اگر موافق نشد با آن و در میرسد مقصود آن

و دعا حضور قلب و وقت و عز و تنی کردن و چشم خوا با پدن و تعلق قلب بجا
و قطع از ماسوی از دعا صدق و موافقت و بی سحر است و اباب می صلوة بر محمد ^{صلی الله علیه و آله}
عنه ^{صلی الله علیه و آله} و دعا می که اول و آخری درو باشد که کرده می شود و در حدیث
دیگر آمده هر دعا که بخواهست بر آسمان خون و درود فرخنده شود بر من صدق و میکند به آسمان
او که صلوة بعد از دعا قنوت و شد آن حدیث تسلیم آن حضرت است ^{صلی الله علیه و آله}
مراد حمود احسن بن علی ^{صلی الله علیه و آله} قنوت اللهم اهدنی فنی بیت و در آخر وی آمده
^{صلی الله علیه و آله} و این نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این باید و از ^{صلی الله علیه و آله}
علی بنی ^{صلی الله علیه و آله} و سلم خطبه جمعه و خیر آن از خطب نیز که خطبه عبادت و ذکر خدا
شرط است در آن بر واجب بود زیرا که رسول ^{صلی الله علیه و آله} و سلم چنانکه اذان و صلوة و
بیت خطبه جمعه که آن واجب شافعی و احادیث و احوال آن عقیب اجابت
چنانکه در حدیث ^{صلی الله علیه و آله} و سلم در آن آمده که رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} و سلم
گفت که چون شنوید مؤذن را بگوید مانند آنچه بگوید می پند رود و از سینه بر من
هر که درود بفرستد بر من بجا رود و فرستد خدا تعالی بر وی و بار پذیر سوال کند برین
وسیله از حدیث و باید ذکر این در باب اذان و در بعضی کتب نزد مورخین
کر و در بعضی کتب عقیب اذان و اقامت واجبات نیز آمده است و در آنانی که کبر عین
ذکر فی الزاویه ^{صلی الله علیه و آله} و سلم در آنجا مسجد و خروج اذان و ایت کرده است فاطمه
زهره که بود رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} و سلم چون می درآمد در مسجد درود و بفرستاد بر محمد و بر
سکف اللهم اغفر لی و ثوبی و ثوبی ابواب رحمتک چون برون می آمد درود میفرستاد
محمد بر سکف اللهم اغفر لی و ثوبی و ثوبی ابواب فضلک و ثوبی این نیز آمده است از ابی

بن عمرو بن حزم و ابوالحسن بن شعبان گفته هر که در سجده در آید منایک درود فرستد و در
 سجده و رکعات و سلام فرسند بروی و برآل می و گفته است عمرو بن نمار در قول می سجده
 فاذا دخلتم بوزن فمكة اعلیٰ انفسکم که اگر در خانه یکجا نشینید با سلام می و در سجده
 و گفته است ابن عباس پس مراد به بیوت اینجا ساجده است گفته است غنی که اگر در سجده بخیر
 بگوید سلام علی رسول الله و اگر در خانه یکجا نشیند بگوید السلام علیکم و علی عیالکم
 و علی خلقکم آمده چون می در آیم من در سجده بگوید السلام علیکم ابا البنی و رحمه الله بکات
 صلی الله علیه و آله علی محمد و مانند این آمده از کتب در آمدن سجده بر آمدن از آن و ذکر
 کرده صلوة را در نماز جنازه در مواهبت بگوید که سنت است که بخوانی فاتحه را بعد از آن
 بگزارت و بعد از اولی درود فرستی بعد از ثانیة و دعا کنی بیت العباد ثانیة
 بگوئی بعد از ثانیة اللهم لا تحررنا ابره ولا تقبنا بعده و این حدیثی است که در آن
 شافعی و نسائی و ابن جریر و شافعی و حاکم و ترمذی و دارقطنی و ابن ماجه و
 و میگویند که در روایتی واقع شده است بطریق دعا است نه بطریق قرات و ما خود
 در مذاهب ما نیز درود بخوانند در کبریا و در طبع که در احرام حج و عمره میخوانند و بر
 مرده چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدم آید که اطوان کند بیت
 هفت شوط و یک آید تر و مقام در رکعه بعد از آن بر آید صفاراد بایستد بروی چنانکه
 به پیچید بیت و بگوید هفت تکبیر میان خود و خدا بروی تعالی درود بخواند صلی الله
 و سلم و دعای خیر برای نفس خود و هر چه کرده به بخشن چنانکه در رساله سنن سنن ذکر کرده
 و بعضی تفرق برای این از عین چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابهری که
 رسول خدا فرموده نشیند قومی در محلی که ذکر کند خوار در وی و صلوة نفرستد بر پیغمبر خدا

مردم در افطار زمین و بعضی ختم بهر صلوٰه کردند و کوبا ابتدای ساله و ختم آن صلوٰه
 حکم ابتدای آن صلوٰه شد و در حدیثی روایت میکنند که هر که صلوٰه فرستد
 در کتبی بیست و چهار کیسه او ملائکه ما و ام که اسم من در کتابت ثابت و ثابت
 این موطن و نواضع است که درین کتاب عیسی خدا و موابت کورست و در ساری
 که در این کتاب نبوی صلی الله علیه و سلم نصف کرده است زیاده برین مواضع نیز مذکور است
 و آنها را نیز ذکر کردیم تا نوعی از تمول و استیعاب اوقات حاصل گردد بعد از نماز و این فقیر
 از بعضی فقهاء سلسله شریفه قادییه جاریست که بعد از نماز فرض یا نفل یا در
 کعبه و بانه التوفیق و تزد و قیام از منام از برای صلوٰه بیل و عقیبت صنو و حمد و بعد از
 و در روز جمعه شب جمعه خصوصا نماز جمعه و در روز پنجشنبه و در شب جمعه و در هر
 ازین ایام احادیث وارد شده و در وقت سحر و تزد و دیدن کعبه را از الله شرفا و تزد
 و استسقاء و محروم و طواف و التزائم و در موافقت حج و تزد مشاهده آثار نبویه و موطن حضور
 صلی الله علیه و سلم مثل مسجد قبا و وادی بدر و جبل احد و مساجد نبویه و حیران و نزوح و غیر
 و تزد کتابت وصیت و اراوت سفر و کوب احد و نزول متزل و تزد بر آمدن مبارک و در آمدن
 درونی و طرمان شغل و غفلت و تزد حضور دعوت و وقت برگشتن از دعوت و تزد در آمدن
 در خانه و تزل حاجت و تزد خوف اجنباج و تزد کر بخشن واه و غلام بلکه کم شدن سرخورد
 تزد غم و شدت دفع طاعون و دفع غم و تزد خواب کردن با پی و تزد خوردن رب
 تا بوی بنیاد و بعضی درین باب تیری آید و تزد خوردن آب از ظرف و تزد نهی جار و
 در وی استخوانه است از شرط و تزد و تزد بخواند ما دفع تزد و جلب خیر بر دو واقع شود
 و بعد از وقوع دین تا کفارت آن نمود و تزد ملاقات برادر مسلمان یا مصافحه و در هر

که برای خدا و از شمار اسلام بود و نزد ختم قرآن و در حفظ قرآن و نزد اجتناب
کلام غیر نهنی غنم و در اندامی در پس علم خصوصاً علم حدیث و تشریح و عطا و قرات
اولاً و آخراً و از و سپاسان خبری و بعضی علما در مقام تعجب کرده اند که چگونه چنانکه
چنانچه پیش از این مذکور شد و مشاهده امری محرم و باید که در لفظ و کتابت سلام با صلوة ضم
کند و امام نووی مکرره داشته افراد صلوة را از سلام بزرگتر که امر بر دو وقت نشسته و
فتح الباری گفته که مکرره آنست که افراد صلوة کند و سلام تقریباً صلواتاً اما اگر صلوة فرستاده
در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال با تمثال امر ندارد که در فی الموابت نقل کرده است
از ابو محمد جونی که سلام اینجا معنی صلوة است پس احتمال کرده نشود در غایت افراد کرد
نشود در غیر اینها و گفته نشود علیه سلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی و گفته شود بوی
علیک و السلام علیک بر موز که معارف اهل روزگار شده است راضی نباشد که
مستقیم و مستقیم است صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات پس سبب تمسک است
در روز جمعه و شب جمعه که افضل ایام است و در وی امر بانشاء آن واقع شده و صلوة
آن بجناب هوت و قبول از آنحضرت ثنات رسیده است در حدیث صحیح آمده است
اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة و لک الحمد و بسیار فرستند صلوة بر من در روز جمعه و
در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی لیلۃ الزهراء و الیوم الا زهراء لیلۃ الجمعة و یوم الجمعة
فرستند در و در من شب و من در روز روشن که شب جمعه در روز جمعه است و آنجا
درین باب بسیار است و صلوة درین شب روز عرض کرده میشود آنحضرت اگر چه
است بروی همیشه معروف و سبک و حق سبحانه و تعالی ملائکه یا حین آفریده که صلوة سلام
است از آنجناب میرسانند و لیکن درین شب روز البته بمقام وصول و محل قبول میرسانند

و گفته است که من افضل ایاکم بوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النسخ و فیه الصلوة فاکتروا
من الصلوة فیه فان صلواتکم معروضه علی الخیر و حکمت و تخصیص اکثر صلوة بر روز جمعه
این روز است که موجب وصول و فواید حصول صنایع حضرت صلی الله علیه و سلم که موجب
سعادت دنیا و آخرت است چنانکه سوفی حادثه ناظر در آن است و صاحب معاد است
و بنابر این مناسبتی نقل کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سید الانام است و روز جمعه سید
پس صلوة بروی درویشی و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر خبری
که رسیده است امت را در دنیا و آخرت هم بردست مبارک وی صلی الله علیه و سلم رسید
و عظمی که انبی که حاصل میشود این را در روز جمعه حاصل میشود و فواید جنب و دیدار مولی
تعالی و تقدس در آخرت دین و حاصل میشود و نام وی در آخرت بوم المیزب است که در روز
وی نعمت حق زیاده می شود بر اهل خب و دیدار مولی تعالی و تقدس شرف میشود چنانکه
در باب الجمعه باید انشاء الله تعالی در روز عید است مراست را در دنیا و روز مزید است
در آخرت و روزیست که جمیع شده است درویش خلق عالم اسعاف میکند خدا تعالی درویش
مطالب و حاج اینها را و روینکند سایل را قبول میکند و عار و اینهمه حاصل نشد اینها
و نشانه که سبب ساطت آنحضرت بردست وی پس از شکر و حق نعمت بینای
و اوامی قلبی از حق وی صلی الله علیه و سلم است که اکثر صلوة گفته بروی دین روز
و الله اعلم و منافع و فواید و شایع و ثمرات صلوة خارج از حد حضور و با
جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و تخصیص است و اصل آن انشاء الله تعالی
نشانه و موافقت وی و دیگر که وی غرضش از آنست که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و در احادیث جمیع آمده من صلی علی واحد صلوا

علیه عشر اوجبه بالاتر و عظمتی از آنکه حضرت عزت جل جلاله و عظم نواله رکعت صلوة و
وبرکت فرستد و در پنجاه اسکال می آید که چون و ابا باشد که صلوة بر حضرت می باشد و بر
و در جوش آنست که واحده که در حدیث واقع شده است فعل بنده است که یکم چنانست
فایده عشر انشا اله خبر او عمل خود یکی بدیده میابد و از پنجاه لازم نمی آید که صلوة از خداوند تعالی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم می باشد صلوة میفرستد هر مقدار که خواهد چون بنده می باشد
بفرستادن صلوة و سلام دعا کرد و گفت خداوند اسرار غفرم در ایقان این امر خود در
بفرست بر حسب خود چنانکه لایق است بحال تو و حال وی پس خضعا میفرستد هر چه
لایق است بحال رحمت و رافت خود و چنانکه مناسب است بعزت و درجه حبیبی
تو روی بنده اظهار و نیز ممکن است که یک روز در پنجاه و کاتر باشد بعد از درجه از
درود که بر صلی میفرستد که گفت در کیت سنانی جودت در کیت نیست چنانکه یکم چنانست
بعد از آن پس و از ابطال آمده است که گفت برآمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی
حال آنکه دیده میشود اثر سرور در شریه مبارک وی گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق و در
در روی پر نور تا بانج است سبب چیست گفت حیرت آمد و گفت یا راضی بنکر اندر
یا محمد که پروردگار تو میگوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستد بر تو
صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة فرستد و سلام فرستد تو صلوة و سلام
فرستد خدا تعالی بروی گویا مقصود از پنجاه بان صلی واقع شده است و در حدیث دیگر
آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم سیمه صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدا تعالی
بروی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد که یکم بخندد یا نه یا نه در روایتی
صلوة میفرستد بروی خداوند ششکان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت

مسکون جنبه آمد بزم العین که منحصر در غناء و هم نخواهد بود زیرا که مراتب مضاعف بسیار است
بهفصل بلکه از آن هم بیشتر آمده است بر اندازده تقوی و محبت و احسان و در تخریب میان قنات
کثرت نوعی از تهنید است زیرا که تخریب بعد از اعلام بوجود و غیر در پیشتر متضمن تخریب است ^{لست تخریب}
از تخریب و تقصیر در تحفیل آن در حدیث ثری از ابی بن کعب آمده که گفت بار اول آمد من
که سبجا فرستم صلوة بر تو پس بمقدار یکزدانم یا ایواند عانی که میگفتم برای خود فرمود هر چه خواهی
گفتم ربع فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مرزا القم نصف فرمود هر چه خواهی اگر زیاده
کنی بهتر است مرزا القم دو ثلث فرمود هر چه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مرزا القم یکزدانم
تمام دعای خود را فرموده ادا بکنی بیک و بغیر ذلک در حدیث دیگر آمده کسی صلوة فرمود
بر من یک صلوة صلات فرستد حق تعالی بر وی ده صلوة و جطاکند از وی ده خطبه و مبنه
اوراده درجه و این جطاده خطبه و رفع ده درجه مخصوص خیرای عمل صلوة و عزیت و فضیلت است
بر اعمال دیگر که خیرای یکی ده است و در آنجا جطاد و رفع نیست و آمده است که آنحضرت فرمود
علیه وسلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد المثل العربی فی رواية المقعد العربی عندک
القیمة و جبت له شفاعتی و از ابن مسعود آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
یکترین مردم بن و زیباست بهترین ایشانست در فرستادن صلوة بر من در حدیث
دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از اموال و شرور روز قیامت بهترین ایشانست در صلوة
فرستادن بن و از ابی بکر صدیق آمده که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم گناه است
و پاک کننده تر است کفایت از آب سرد کشته مراش و سلام وی فاضلتر است از
عشق رقابت در پنجاه است که چون حکم نمین است که مصلی آنحضرت ^{صلوة} بپوشیده
نظاره است که هر چه از کسب و کسبیت و مبالغه که مثل است بن صلوة وی بر آنحضرت ^{صلی الله}

عبد و سلم بهمان وجه بروی فایض و نازل شود از حضرت رب العزت و لیکن نوعی که مسکن
این کمال است کمالی بخفی و با بکمال صلوة بر حضرت صلی الله علیه و سلم منبع انوار و برکت
و مفتاح تمامه ابواب خیرات و سعادت است و اهل سلوک را در آمدن ازین باب موجب شرف
عظیم و مواهب شریفه است و بعضی شیخ فرمودند که در وقت فقدان شیخ کامل کمال که در وقت
و زینت کند التزام صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم طریق موصلة است و
صلوات و توجه بدان حضرت تربیت او با حسن آداب بنویسد و تهذیب او با شرف اخلاق
خواهد کرد و زینت او با علا در وه کمال و ایصال بجلالنی از حضرت کبرستعال خواهد نمود و بوجه
بدگاه الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی شرف ساخت و وصیت بیکردن بعضی
بقرات قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و میفرمودند بقرات قل
هو الله احد شناسنامه ختم خدای و خدا احد را و بکثرت صلوة صبحت و شستم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
و بر که بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به چند اورد و خواب بیداری کند نقل
الامام علی المرتضی فی الحکم الکبیر عن شیخ احمد بن موسی الشریع و بعضی از متاخرین شیخ شادویه
اسد اسرار هم فرموده اند طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان وجود
مرشد تصرف التزام ظاهر تربیت است با دامت ذکر و کثرت صلوة بر حضرت سالت صلی الله
و سلم از کثرت اشتغال صلوة نوری در باطن پیدا شود که بدان راه بنماید و فیض و اعانت
از آنحضرت بواسطه برسد و بعضی ترجیح و تفضیل کرده اند صلوة را بر ذکر از حیثیت فواید
اگر چه از حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصه طریقه شادویه که کفایت از شعب طریقه
شرفیه قادیانیه است استغاضه انوار از حضرت نبویا سه بواسطه و بجه التزام متابعت
و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه و سلم و شیخ اجل اکرم قطب الوقت عبد الوهاب

رحمه الله عليه وشفاعة برکاته وبرکات علوه میفرمود باید دریافت که در حین خواندن
در کدام بکار فضل و رحمت فرض و عوض بنمایند اللهم که گفته در دریای رحمت الهی در آمدند و
میفرمودند که حسن بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت کویا میبخشد ای ابا تمام اسم الهی را
کرده چون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت پناهی فرض نمود و بعضی آنرا صحیح
در بعضی فضایل و کمالات ایشان اتفاقا و آخر بعد از فرض و عوض درین بکار نامتناهی و
و مایه پس بر آمدن چه صورت دارد و وقتی که این فقیر را میفرمودند شرف و داع کردند و فرمودند
باید که در این سفر بعد از ادای فرائض عبادتی بالاتر از صلوٰه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نست چون از یغین عدد و پرسیده شد فرمودند اینجا عدد سبعین نیست چندان است
که بدان طلب اللسان شود و برکت می نصیب گردد و در غیر این وقت میفرمودند که
را باید که هر روز از صلوٰه و روی سبعین داشته باشد از هزار کم نباشد و از نشت و با نصاب
چنانکه بعد از هر نماز صد بار بخواند و کمتر از سیصد خود اصلا بخواند و در وقت خواب
رفتن هم البته خالی نباید و از فواید عظیم و مطالب سینه آنکه صلوٰه و سلام است بر سر
وی صلی الله علیه و سلم روایت کرده است ابوهریره که گفت آنحضرت سلام میفرمودند
هیچ کی بر من مگر آنکه باز میفرشد خدا تعالی بر من روح اما اگر رو کنیم بروی سلام او را و او
سلام وی میگوید در حدیث دیگر از ابهریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی
درود میفرستد بر من نزد فر من بی شک و کسی که درود میفرستد بر من از دور رساننده
میشود و من ملائکه میفرستد و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی و راستی
که مر خداوند را فرستگانه یا حاکم گشته و در زمین میفرستد مرا از امت من سلام را و
بعضی روایات آمده که نام او را و نام پدر او را نیز میفرستد و یکوید یا رسول الله فلان بن فلان

مثل گزین بندگان عبدالحق بن سیف الدین دهلوی سلم علیک و یفریک اسلام سرگشت
 فاضل ما علیک لغه ذکر است نه علی ما فیک من عوج شعر جان سید هم در آرزوای فاضل
 بازگو در مجلس آن نازنین حرفی گرازا میروند و از عظم فواید سخنهای جان نبویه است
 در طلب مثل صورت جنابیه وی صلی الله علیه وسلم در عین که لازم کثرت صلوات کثیف
 توجه و حضور روشنی عن قلبی نرمی وسطه ذکر که فی سطر والنوحه فی سطر و از فواید آن
 عشر رقاب و عشرین غزوات و استیجاب دعا و وجوب شفاعت سید انبیاء و
 وی صلی الله علیه وسلم و حصول قرب بوی و مزاحمت گفت شریعت او بر ما حجت و
 و انصال ما بحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و کشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 بیع اسرار آن روز بر شدت و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه و حاج و مغفرت جمیع
 ذنوب و کفارت جمیع سیئات و بقولی از فوات فرائض نیز و قیام او مقام صدقه بلکه
 افضل از آن صلی الله علیه وسلم و تفریح کرب و تنهای ستم و اذنا ب خوف و جوع و اهلزار
 مستم و نصبر بر اعدا و حصول رضای الهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملائکه وی و عفو
 علل و تزکیه و تمییز مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغت از حصول رکت در جمیع
 امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و تا طبقه رابعه صلی الله علیه وسلم و نجات انبیا
 بقیامت و آسانی سکرات موت و خلاص از مملکت دنیا و مضائق ستم و ذکر کبریا
 و نفی فقر و اعدام حاجت سلامت از آن هم محل بنوا و از دعا بر غم افسوس و تطیب مجلس
 و غنای رحمت و توفیر نور ترم در بر صراط و تثبیت قدم در آن حال پستی و مردود و
 از آن در طرفه العین بر خلاف حال ناکر صلوة و حصول محبت سلمان و محبت حضرت
 علیه وسلم و مصافحه آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت و تمام ملائکه و فرشتگان

ما یستحق

و اولاد و اولاد

و محبت

و کلمات صلوٰۃ و می با غلام ذہب سقر طیس فسخه و دعای ایشان مراد و بزیادت بخیر و
و از عظم فواید و اتم و غایب حصول شرف و سلام که سنت پستمره بلکه فرض متعزرا
و کدام سعادت باشد از آنکه دعای خیر و سلام است از آنحضرت شامل کسی باشد که تمام عمر
بیکبار دست دهد و سبب هزار گرام است و شمر فراوان برکات است شمر بهر سلام یک نیکو
جواب آن لیسف که صد سلام مرا پس کی جواب از تو بلکه بیشتر از سلام کردن و سلام
جواب بر جادت بر صیبه آنحضرت که واقع شده است کان یباد و با سلام مشرف شده
از سلام کردن بر و سلام نیز مشرف میگردد و این دعا و نوا به صلوٰۃ بر روح خدا صلی الله علیه
و آله و شستن ملبین است از نوشتن کنایه روز و منع اعتیاب مردم مصلی را و در آمدن
مصلی زیر سایه عرش روز قیامت و کرانی ترازی اعمال و امن اعطش و تخمیر از فواج
و حصول شد و بدایت در مصالح دنیا و آخرت و شمال صلوٰۃ بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و ذکر آلهی عزاسمه و تفسیر وی شکر نعمت وی عز و علا و معرفت حق و نعمت و اقرار به آن
و ذکر کرده است اینهمه را فاکمی حمده الله علیه در رساله ادب بارت که در جذب القلوب از آنجا
نقل کرده شده و از پنجادین کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فواید زیاد تر مذکور
که وقت بذکر ان اشاع یاورد یکی از ان حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد را و صوفی
محدث در کتاب خود که از شیخ محمد الدین فیروز آبادی با سبندی که او را است و روایت
میکند در پنجائت میگوید با میداند که ظاہری از او رد خود ساز و می آرد که روزی شبلی
بر ابو بکر مجاہد که از علمای وقت و ائمه عصر خود بودند ابو بکر بجنبه اکرام وی بر پای بسیار
و با وی ساله کرد و میسران آمد و چشم وی موبه داد حاضران گفتند که با سیدی این اشلی
میکنی و حال آنکه تو و هر که در بعد او است او را مجنون نخواهند گفت من کردم که آنجا از شیخ

صلی الله علیه وسلم در خواب می بینم که شبی پیش منمیر آمد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر بدن من
 و او را در کنار گرفت و میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 را بشبیلی میکنی فرمود نعم وی بعد از نماز این آیه میخواند لَقَدْ جَاءَكَ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكَ
 مَا خْتَمَ آيَةٍ وَهَعَبَ أَنْ صَلَوَاتُ بَرٍّ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَجَاءَكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَجَاءَكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ
 مجالس موالید اهل حرین شریفین است زادهما الله تشریفاً و تعظيماً و بعد از این آیه این آیه را
 میخواند ان الله و ملائکته یصلون علی النبی الایه بعد از آن بقصد اتشال این امر شروع
 میکنند اللهم صل علی محمد علی آله وسلم و حسن شک نیست که بر آیه از فضائل و فوائد
 بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مدح و ثواب فاعل آن که وارد شده قبایح و مضار ترک فرماید
 و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت و ثواب آن عالیه و کافیه
 ترک آن فجیع تر و مذموم و عقاب بر آن شدید تر و قوی تر و در حدیث علی ابن ابی طالب علیه السلام
 عنده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ان یخیل و در روایتی ان یخیل کل یخیل
 من ذکرک عنده فایم یصل علی من یغیر ما یک یخیل در معرفت آنرا گویند که در بندل حال و صورت آن
 خستی کند و لیکن یخیل سخت و کاملر آنکه ذکر کرده شوم من تردوی و درود او بر بستن
 و باین مقدار صرف وقت و استعمال زبان در محبت من و شکر نعمت کند و ثواب عظیم
 و او فرزند صرف مال و الفضل از عین رفاقت و آسانتر از است و از امام جعفر صادق
 از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی ابایهما انعام و اولادهما الکرام امام محمد باقر علیه السلام
 گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که ذکر کرده شوم من تردوی و درود او بر بستن
 بر من پس تحقیق کم کرده است را و در حدیثی که در آن آمده که گفت یا رسول الله صل علی محمد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی که فراموش کرد صلوة را بر من فراموش کرد و طریقی نیست

و فرموده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم وقتی که ذکر کرده شوم من نزد مردی
و در دفتر بستن بر من پس تحقیق بجا کرد بر من و از جای آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود
نمیشنید قوی مجلسی این متفرق شوند در و نما فرموده بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم جاس
که بویا متفرق شدند از مجلسی که کند ترست از مردان و ابو سعید خدری مدینه فرمود
آنحضرت نشینند قوی مجلسی که در و دفتر نهند در وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم که با آنست
پایین حشر ایشان فرجاست اگر چه در آید در بهشت یعنی اگر چه حکم ایشان اعمال
نست در آید و ثواب آن ریابند و لیکن بجهت ثواب صلوة بر آنحضرت صلی الله
و سلم که غلیم است حشرت خورند که هر از دست دادند در حدیث دیگر ذکر الله الصلوة علی نبی و
واقع شده در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شد من نزد او و در دفتر
بر من و خوار باد مردی که در آمد بروی رمضان که شست پیش از آنکه آمرزیده شود یعنی
در رمضان باید که کارها کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است
مغفرت و خوار باد مردی دریافته اند پروا در وی بای زان و بری و در جاس
او را بهشت یعنی باید که پروا در را خدمت کند و راضی دارم ایشانرا خصوصاً در
من باستوجب دخول جنت کرده در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر آنست
و گفت آمین باز بر آنست گفت آمین معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت یا رسول الله سبب
آبستما گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حیرل آمد و گفت یا محمد مرا نام
برده شوی تو نزد وی و در و دفتر بنده بر تو و میرد و آید شش و دور می اندازد او را
از رکاهت رب رحمت خود بجا من پس گفت من آمین و همچنین گفت حیرل در حق کسی
در یافت رمضان او قبول کرده نشد از وی و کسی که نیکی کند با او و پدر خود آمده است که

که بر که در مجلسی بنشیند و درود گوید آمرزیده میشود هر چه واقع شود از وی در آن مجلس شسته
 نبرد که مراد بزرگ آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مجلس همین نام شریف می بود است بلکه عام تر و
 شامل تر است از ذکر اسم و ذکر اوصاف و احوال سینه وی صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی نام شریف را
 مذکور نکرد اگر چه علماء موضوع پسند ذکر اسم شریف است و شاهد و بظا هر دو با الله موفق و مسل
 اختلاف کرده اند در صلوٰه بر غیر سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و سایر ائمه علیهم و جموع
 مفهوم میشود از کلام قوم سه قولست جمعی آنست که جایز نیست صلوٰه بر غیر آنحضرت و در
 که روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جایز نیست صلوٰه بر غیر آن
 صلی الله علیه و سلم و در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت از ابن عباس و اگر چه
 ابن ابی شیبہ از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس گفت عیندا صلوٰه را که نزد او بود بر هیچ کس
 بر بنی صلی الله علیه و سلم و پسند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام مالک که
 گفت جایز نیست که صلوٰه فرستاده شود بر هیچ کس از انبیا جز محمد صلی الله علیه و سلم را و ع
 بن عبد العزیز نیز همین آمده و لیکن گفته اند که معروف از مذاهب مالک این است بلکه وی
 علیه و بر مسوط گفته است مکرر و میدارم صلوٰه بر غیر ائمه گفت میرسد و نمی رسد را که تجاوز و
 کنیم از آنچه امر کرده شده ایم بدان و این قول ثانی است در میان مخصوص نیست آنحضرت که
 در حدیث آمده است که فرمود صلوا علی الانبیاء قبل فان الله یغفرکم یا بعضی پس صلوٰه مخصوص
 با نبیا و بر غیر ایشان جایز نیست و از ابوسیفان ثوری نیز اینچنین منقولست و از ابن عباس نیز
 در روایت دیگر آمده که گفت لا یغنی الصلوٰه علی احد الا البنین و فرقه دیگر میگویند که صلوٰه یعنی
 و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بنده خویش و این مطلق است مگر آنکه منع کند از
 حدیثی صحیح یا جماعی قاضی ثابت نشده است این و تحقیق گفته است حق سبحانه و تعالی

و بعدی صلی علیکم وعلی آله و سلم در نشان صابران فرموده اولیک عظیم صلوة من بهم و رخصه
 من صدقان فرموده خدا من موافق صدقه نظر بهم در کیم به وصل علیهم آنحضرت صلی الله
 علیه و آله بر صدقان در وقتی که می آورند صدقات از روی صلی الله علیه و آله
 چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی ابی اونی وصل علی فغان و علی فغان در حدیث
 آمده است اللهم صل علی عمر بن العاص آنحضرت میفرمود که وی خوب می آرد صدقه را و در
 آنحضرت تعلیم صلوة کرده است و علی آله و از واجبه و در تیره واقع شده است و در حدیث
 آمده است که وی صلوة میفرستاد بر بنی صلی الله علیه و سلم و بر ابی بکر و عمر ذکر کرده است
 مالک در موطا و ابن وهب از انس روایت کرده که گفت ما دعا میکردیم بر این خود را که
 بودند اللهم اجعل منک علی فغان صلوة قوم ابرار الذین یقومون باللیل و یصومون بالنهار و
 عیاض و لکن گفته که آنچه محققین علی و در مواهب میگوید محبوب علما بران فقه و اختیار کرده اند
 از ری از فقه و میگویند آنست که جایز نیست افراد غیر انبیا بصلوة بلکه این خبر است که صلی الله
 علیه و آله انجا نوشته است شمار ایشان در توفیر و تعظیم پس گفته نشود ابو بکر صلی الله علیه و سلم و علی
 علیه و سلم اگر چه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه و تعزیز و تقدیس پس گفته
 نشود قال محمد عزوجل اگر چه عزیز و جلیلت و همچنین واجب تخصیص نبی و سایر انبیا بصلوة و سلام
 و نه یک گردانیده نشود بایشان آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول بر معنی دعا
 نه بر وجه شمار و لهذا جایز نیست شمار آری ابی اونی و غیر وی که شمار ساخته شود و مرایشان را
 هر جا که ذکر ایشان و دعا و سوسی انبیا از اید و غیر هم بفران رضا چنانکه در قول می بینیم
 تعالی ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه گفته
 که بنود این امر معروف در صدر اول بلکه جدا کرده اند این بعضی اهل محبت در بعضی امیر خود و سر

صلوة فرستاده
 و ذکر کرده شود

و مساوی گردانند ایشان را با پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در جمیع اجتناب از طریق است
 و ذکر آن از اوج و ذریت بر وجه تبعیت و اصناف است نه بر طریق استبداد و اصناف
 لا کلام فیہ و تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دن و الرسل مثکم و از این
 و صحبت که باشد دعا مرا آنحضرت اصلی الله علیه و سلم مخالفه مرد عاقلان و این چنین است کلام
 در سلام و شیخ ابو محمد جوینی که داله امام الحرمین است گفته که سلام بهی صلوٰه است پس استیصال
 کرده نشود در غایت فرا گرفته نشود در غیر انبیاء و اما حاضر خطاب کرده شود بان و گفته شود
 علیکم و علیکم السلام و گفته است که این امر مجروح علیه است و گفته اند که این طریق اسلام و اوست
 با عیناظ و رعایت ادب بجناب نیست و در مواهب لیدینه میگوید که تشریفات رده اند از
 کت کتان اطلاق صلوٰه و سلام که آن حرام است با مکروه کراست تفریبه از باب خلاف
 سه قول است که حکایت کرده است آنرا نودی در حق باب و گفته صحیح است که کرده است
 کراست تفریه بزرگ که شمار اهل بدعت و الله اعلم تسبیح معلوم شد که این محبت و صد
 بنود بلکه سونان یا مورد بودند بصلوٰه و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حکم آنحضرت که فرمود صلوٰه علی
 الانبیاء و علی فانی الله تعالی محبتی بر انبیاء و دیگر میفرستادند و شجره درین سلسله مخالف افتاد
 بر اهل بیت نبوت صلوٰه و سلام میفرستند اصالت و الا بر وجه تبعیت جایز است بی خلاف و در
 قدیم سلام نسبت با اهل بیت بمعنی که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام و بدیه میشود و اعلم
 و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده اما در دیار عرب رضی الله عنه و رحمه الله
 علیه میگویند جمله شیخ را و صاحب را برای خود میگویند قال رضی الله عنه و در طریقه صوفیه منسوب
 قدس سره العزیز با قدس سره تبا و تنی که بدین دو عبارت است و بعضی قدس سره را و بعضی قدس سره
 صلی الله علیه و سلم منسوبند و این بقاعده مشهوره بخوبی که در اعاده جاریست موافقیت و بعضی

عبادت بر اینها علی بنیا و علیه و علیهم زیاده میکنند تا صلوة بر ایشان تبعیت و طفیل واقع شود
 و دو اکثر متعارف در دیار عرب هر که در حکم ایشان است در آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و
 انما و دیگر علیه علیه السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت به آنحضرت علیه السلام بسیار واقع است
 و اولی علیه صلوة و سلام و تحفه صلی الله علیه و سلم در غایت ایجاز و سلاست واقع شده است
 و در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنگ نیست که مقصود از آن فرشتگان عالم
 و دوستان است که نماز و مصلحت الجن و الانس الایعبدون و زیارت بقرب و وصول حق عباد
 بلکه میفایده این است که در کتب فاعبدوه و اذ صراط مستقیم و قال الله تعالی و لقد علمت
 یضیق سدرک ما یقولون و شیخ محمد ربک و کن من الساجدين و اعبده ربک خفی یا یکتفی
 و مراد یقین نوشتن از جهت بودن وی امر یقین و سبب برزوا و منتهی صد و ننگلی و غیر
 و غم عبادات آنست که چون مشغول شد انسان بعبادات تا مشکف میکرد بر وی انوار عالم
 به بوییت و چون حاصل شد انکشاف گشت و بنا بکلیت حقیر و نظری و چون جبر نمود
 بسبب آسان شد بر دل فقدان و وجدان پس متوحش نشود و بفرمان و تسبیح نکرد و بوجدان
 آن پس نایل کرد و در غم و تیر چون نازل شد بر بنده مکاره و که بخت از ان بسوی طاعت
 مولی که میگوید و محبت بر من عبادت تو خواه بهی را جزایات یا بختی در مکر و بات پس
 میکرد و کاره و فزای میگردان آن امید و قال الله تعالی فاعبدوه و صراط لعباده و درین روایت
 بر فرقه که گویند که چون حاصل شد بنده را محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و
 خدائش از که عمل و ساقط شد از وی تکلیف و چون بنده ساقط است بسوی رکه و حق و
 نیست بر وی ادا که در قبیله حیاست محتاج است بپوشه راه که عبارتست از عبادت و استغنی
 نیست از ان و هر چند اقرب عبارت وی اعظم و او فرغی در مجلس خدیجی میگفت که ناظر بود

در اسقاط عمل فرمود و اما این سخن از زنا و شرب حکم بدست و اختلاف کرده اند
تبعه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از بعثت آیات متعبد بود بشرعی از شریع که غیر از خود
جمهور بر آنند که منبع بود و بخیری از آن بکجه عبادت میکرد و هر چه می آید از خود می از خود
و حکم میکرد عقل و بدان بعضی توقف کردند درین مسئله و نیز اختلاف کرده اند که بعد از
بود یا نکرد و مختار آن که بگذرد اگر هر دو باشد نیز محتملست که بنابر است ذکر فکر صاف نیست
در مبایعت علوم و مضایق را و الله اعلم چنانکه مولانا در شتوی گفته است نه اینهمه گفته
فکر کن فکر اگر جامد بود در دو گن پایه ذکر اعلاست که بواسطه انضالی بدست حاصل
فیوض دارد و میکرد و در فکر تعلق بنفس است و معلوماتی که در ذهن مودعت و تربیت
در مخصوص محمول حاصل میکرد و بعضی علما که قایلند که عمل شریع انبیاء خصوصاً بر ائمه
علیه السلام میکرد و محبت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن با قضا و اتباع ایشان بعد
بعثت قال الله تعالی اولیک الذین یدی الله فبهدیهم اقد و قال سبحانه و تعالی
ایک ان اتبع قلایم پس اگر پیش از بعثت تیر عامل بدان باشند چه عجب جواب
مقدّمی ائمه ایمان باشد و توحید و احد و این است که متفق علیه است میان همه نه فروغ
و شریع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع در آن از جهه اختلاف و نیز آن منسوخ
و بعد از نسخ هدی نماید پس در بخا و دلیل نباشد چرا که آنحضرت متعبد است بشرع انبیای سابق
تا کویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت تیر باشند نعم احتمال دارد که متعبد
یکی از ایشان باشند و اگر نباشد ابراهیم و ادریس و انشاست و بعضی گفته عیسی اقرب است
و در اینجا گفته است که متوهم میکرد و که چون آنحضرت مقتدی و منبع انبیاء علیهم السلام باشند
و بی تمامه ایشان چگونه بود و در این توهم میکنند با که چون مقتدی و منبع همه باشند

هم در وی جمع کرد پس کمتر از هم بود فافهم و با تعدد التوفیق و صاحب هواست عباد
در ابرهفت نوع تربیت داده ما نیز همین نوع قرار دادیم نوع اول طهارت دوم صلوٰه
زکوة چهارم رجم پنجم دعا هفتم تلاوت نوع اول طهارت و در وی جد
وصل اول وضو و بعد آب مسح وضو است بخوبی نظافت است وضو
نظم مصدر و فتح آب وضو و معنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند کاهی
صدا آید کاهی معنی آب که افی الفاعوس و اختلاف کرده اند علماء در وقت وضو
معنی گفته اند: بربا و بدینست بقول حق تعالی اذ اقمتم الی الصلوٰه فاغسلوا وجوهکم
و این آیه در سوره مائده است که منی است ولیکن در احادیث آمده که حیث غسل علیہ السلام
آنحضرت اصلی اند علیہ وسلم در ابتدای وحی نماز وضو آموخت و نیز در حدیث آمده
که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه وسلم گریان و گفت قریش بغیر کرده اند
بر قتل تو فرمود آب وضو پارس و وضو کرد آنحضرت و این در مکه بود و این عبد البر نقل کرده است
اتفاق اهل تفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شده بود بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض
نماز و بر آنکه آنحضرت نماز نکرد در مکه وضو و گفت ابن عبد البر که این خبر نیست که جابل
نیست بدان هیچ عالم و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که این روایتی میشود که منکر است وضو
پیش از هجرت نیز کسی منکر است و حجب آنرا پیش از هجرت است و حاصل این سخن آنست
که وجوب وضو بابت مذکوره باشد و این شافعات ندارد و آنکه وضو پیش از آن باشد و لیکن
واجب نباشد و خلاص نیست از این اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بود واجب
ولیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جایز نباشد و این خلاف اجماع است و لیکن
که گفته شود که ترول آیه برای وجوب وضو است در قیام مصلوٰه و انتم مخدنون تقدیر کنند چنانکه بعضی

گفته اند که در ابتدا وضو فرض بود و زود قیام صلوٰه مطلقا در آخر وضو نکند و بعد بوجوه
 و لیکن در نسخ احکام سورہ مایه سخن است فند بر حضرت صلی الله علیه و سلم برای هر نماز وضو
 ساختی و در بعضی اوقات یک وضو چند فریضه نیز گذارده است سلم اندر رضی الله عنه و او
 کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وضو میکرد برای هر نماز و در آورده وضو
 و در روای صحیح نماز یک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه با رسول الله جنوی کردی که هر
 نکرده بودی فرمود عدا کردم با عمر یعنی برای بیان جواز تا بماند که وضو برای هر وضو فرض
 بخاری و ابوداؤد و ترمذی از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که گفت بود سوا وضو صلی الله
 و سلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مرا نس که شامه میکرد گفت کفایت میکرد یکی از
 نماز وضو با و ام که محدث نمی نهد و از بخا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص
 نبوت بود و در روایت احمد و ابی داؤد و از عبد الله بن خطله عامر بن عبد الله که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم مامور بود وضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آید برومی
 شد مسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وضو که از حدت و اما مسواک مستحب است از
 سوک یعنی مالیدن و مالیدن این سوک با کبر چوب دندان مال مسواک شکر و احادیث در
 فضیلت و سبب سوک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خوف شقت بر امت امر
 و وجوب میکرد و ایندم سوک را برای هر نماز و فرمود سوک کردن سبب طهارت و این سوک
 رضای حق است تعالی و تقدس فرمود بنام مرا جبرئیل هرگز مکرر آنکه امر کرده است سوک یا
 ترسیم که ببارم و بپشت کنم پیش من زود و در روایتی گفته را و لثه بکبر لام و نه و لثه
 گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله خطله که گفته شد ناظر در وجوب سوک است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لیکن در صحیح حدیث سخن است و خصایص ثابت نمی شود

برای آن

به میل صحیح و در حدیث طهرانی و بهیگی که از عابدیه آورده اند آمده که آنحضرت فرمود خبر اند
 که بر من فرض اند و برای ایشان سنت اند و ترو سوک و قیام میل و در حدیث دیگر آمده که
 فرمود ام کرده نه. و ام من بسواک تا آنکه رسیدم که فرض کرد باده شود بر من و این حدیث
 عدم و جواب ملائکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد اما بر است اجماع که
 نیست بلکه چیزی است مگر که ترو و صواب اتفاق و اراده صلوٰه ترو و شافعی و ترو و بر خنجر از
 خواب و آنکه صحیح این حدیث مذکور آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بخواب
 میبویس و بگوید یا بکره میگوید این بسواک و ظاهر آنست که مراد قیام میل برای نماز است پس
 بسواک برای وضو و نماز است و وضو ترو و باستن این خواب برای نماز شب است و سجده است
 فرات تر از در وقت خواب فتن تیر بسواک یکبار و ترو و تغیر فرم خواهد تغیر را بجا بنوعی که
 در آمدن در منزل در حدیث عابدیه آمده که چون می در آمد آنحضرت در خانه نخواست کاری که می کرد
 میکرد که اقبل و آنحضرت بماله میکرد در سبک که چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت میکرد
 سوک چنانکه آوازی آمد از دهان که اوع اوع بضم هزه و فتح آن و عین مملکه که با که فی سبک در
 روایات بنین معجم و در روایات فی اعا اعا و در روایت ابی داود و امام احمد و در بعضی روایات
 اخ ااخ بسجده و سبک آنست که سوک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز همچین میکرد و امر تیر
 بدان و با بخت گفت است خواهد با بخت خود باشد با بخت غیر و اگر بجا درشت باشد تیر
 گفت و شافعی که برای بر نماز میکند پیشتر همین حال میکنند و ابو نعیم و بهیگی آورده که سبک
 آنحضرت بر بعد فرض دندان در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استباک بکشد یا شمال
 یعنی گفته اند سبک از جهت حدیث کان معجمه الیمن فی زجله و تخلیه و طوره و سوک و با بخت
 بر آنکه آیا استباک از باب نظیر و تطیل است یا از باب اناله فاذوات اگر گوئیم که از باب اول است

نزد

یعنی عرض

که همین باشد و اگر از اینانی است پس شمال بود از جهت حدیث علیه السلام که در دست راست سوار
خدا صلی الله علیه و سلم برای ظهور و طمأنینه دست چپ برای خلا و هر چه بود از ادنی سوار بود و او را
صحیح و بعضی از تخریج حدیث گفته اند که مراد همین است که سوال است که ابتدا بجانب راست کشید چنانکه
تربل و مثل چپ است و از آن پس سبک است بدست راست باشد پس سبک است بدست چپ و مثل چپ
و گفته اند که ظاهر است که آن از باب از ادنی است چنانکه امتحان و مانند آن پس مبرری باشد و
حکایت کرده است از امام مالک که سوال نباید کرد در مساجد زیرا که از باب است که در مساجد
مواهب است چنانکه مشهور است که سبک است بدست راست است و دست چپ که متعین است
برای از ادنی و تقدیر بر تقدیر چپ اید بود که از ادنی بدست بود چو ساطع آلتی دیگر چنانکه در امتحان و
آن و اگر است سبک است در مسجد بر تقدیر که چپ است که خارج میگرد و از ادنی و می چندان و نعم اگر است سبک
بدست بود این کلام جاریست در آن و اگر چوبه مانند آن بود استجاب اندای بجانب چپ چنانکه
بر تقدیر و باطل از این کلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر سبک است بدست چپ است و الله اعلم الامتداد
غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته اند که غسل یک بار کردی که پنج بدست و وضو یک بار در وضو
و دیگر آمده که وضو بدو طل کردی و تحقیق مقدار وضو طل بر زبان عرف این یا غالی از تقریری است
و در شرح فخر الساعده و در جانب بربا صدقه فطر در بیان آن تقریری گفته است و گفته اند که مراد از افاضه
فصلی بنجد بدینست چنانکه اگر اکثر باطل از آن وقوع یا بدینتر جاریست و اصل است که هر چه گفت
گفته بکار برد و امام که اسامی گفته اند که اسراف نکند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نقل است و منکر
و همچنین آن سالقه فرمودی و است را تحذیر منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار سخن
اب و سفر فرمود و دست من گشایی پیدا آید که در وضو نموده و تجاوز از حد نکند و در سخن اسراف
نمیاید و سفر فرمود وضو را شیطانی است نام او همان که آدمی را در وضو و اسراف است و در اسراف

نہ ہمارے گردن میں

اندازد پس در سوایس برینیرید و برینیرازد سوایس و دفع آن آن بود که بره نمیشد و تقابل
 زنده و در دفع خاطر آن تکلف نمایند و در بی آن خاطر زنده و هم بر خصت عمل کنند و اگر
 شیطان را بر فراحت دهد و گوید که این عمل که تو کردی ناقص است و درست است و بدید
 درگاه حق بر غم و بگویند که تو بر و از دست من زیاده برین نمی آید و مولی من کرم است
 و نندس همین قدر بندیر و فضل و رحمت و می واسع است و همچنین در نزد دیگر مواقع
 و اسرار و سبب نقصان عقل و اختلال و احتلال آن خرد و شیطانی بین این آیه یا بعد
 و لا حول در دفع آن بنیات مؤثر است کما جانی الا نوار و در حدیث احمد ابن ماجه از عبد الله بن
 عمر بن الخطاب آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه تلبس
 و وی وضو میساخت فرمود لا تفرغ با لیا و در روایتی ما هذا السرف یا سعد گفت سعد و هل فی
 اسراف می در آب که چیزی کیاب و خزانة و نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نعم و آنست علی نه جاری در آب اسراف باشد اگر چه باقی نوری و آن این
 در منع نخیز از اسراف و ارشاد است بطریق دفع و سوایس غالباً و در سعد چیزی ازین باب است
 فرمود تا برای دفع آن این سه لفظ فرمود و در سایل فقیه مذکور است که اگر توحی بر لب جاری بود
 رنجش آب اسراف نیست چه هر قدر آب برزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهد
 و در حقیقت فرق میان نه جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو با نفاق پاک کنند
 و نزد اکثرین پاک هم نیست پس در در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت
 بکار بردن تضييع باشد و در نه جاری که غساله هم در وی افکند تضييع نبود و نیز آب بکار
 نمی آید لیکن مبالغه فرمود که در آنجا تیرنجا و از حد مناسب نبود و گفته اند که اگر در سبیل
 آب اسراف آب باشد اسراف در عمر و تضييع قبیح است و از دیگران معنی است این

حبل
 بختیاری و ای قدر خود
 خلد اقدار و انت غفله
 ا. عنصر

مدحی گفته اند که مراد از آن در حدیث آنست یعنی اگر در آن آب در نه بری اسراف نفع
 نیست ولیکن در تجاوز از قده بر شمع آنی است و الله اعلم و مسلم که بودی که آنحضرت صلی
 وسلم اعضا وضو را یکبار زیاد نشستی از جنه تعلیم است که ایضا که هر یک واقعا بعد
 فرض که وضوئی آن درست بود چنانکه فرمودند وضو ^{لن لا یقبل الصلوة الا به} و در روایت
 ابی داود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر داریم شما را در رسول صلی الله علیه
 پس وضو کرده مره مره و که در وضوئی او دو بار نشستی برای سبب در تقطیر و آنرا نور علی نه خوانده
 سبب مرید ثواب است بعد از شسته چنانکه در حدیث زر بن ابی عبد الله بن زید که را
 حدیث وضو رسول الله است صلی الله علیه وسلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی
 علیه وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور که سه بار نشستی و این نهایت مرتبه تقطیر و شستن
 و سبب وضو که در احادیث امر به آن واقع شده نزد اکثر علما همین است و احادیث صحیح
 و حسان درین باب بسیار و بشمار آمده و تنگ چون غریت و فضیلت درین است عمل آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال محبت بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده
 گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه بار و فرمودند وضوئی و وضو الانبیاء صلی
 در روایتی وضو را بر ابراهیم خلیل الرحمن و که بعضی از اعضا سه بار نشستی و بعضی را دو بار
 در روایت بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته اند مراد از وضو
 برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس طلبه انانی را و ریخت آب از دای
 بر دو دست خود و نشست هر دو را سه بار بر سر آورد و دست خود را در آن و بر او آورد
 پس مضمضه و استنشاق کرد از یک کف دست و کرد آنرا سه بار بر سر آورد و دست را در
 بر او آورد و نشست روی خود را سه بار بر سر نشست هر دو دست او را و بر سر خود

دست

بر سر

باجال وادبار و شست مرد و پایی و مانند این آمده در روایت سوطا و در سنائی و نزدیکی
همچنین آمده که در شستن پایی عدد کور نشده و در روایتی از سنائی آمده که شست هر دو پا
خوار و بار و در هر دو روایت غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهرش در یکبار
بود با مقصود از روایتی آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد ساکت ماند و در هیچ حدیثی
در صفت وضوئی آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیامده که زیاده بر سه بار شست بلکه نمی گردانید
در بار شستن و فرمود کسی که زیاده شست بر سه بار نقصان کرده که در و ظلم کرده و کین
است که ظاهر این حدیث دوم نقص است از غلطت و جواب بگویند که این امر نسبی است و با سه بار
متعلق است بقص و ظلم زیادت خود روایت سنائی ذکر نقص نیست و همین قدر است که هر
کس در این بد کرده و تعدی ننمود و ظلم نکرد و این صحیح تر است و این غرض آنست که در روایت
و در ذکر نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطئه کرده زیرا که ظاهر و بی دلیلی است از غلط
دیده انجین است و بعضی گفته اند که در کلام تعدی است و مراد من نقص من واحد است
بعضی روایات صریح بهم آمده است من نقص من واحد و از او علی ثلاث فقد خطا
شافعی نقل کرده اند که گفت دوست من دارم که زیاده کند متوضی بر سه و اگر زیاده کرد
بند انم ترا و گفته اند که مراد آنست که حرام من دارم آنرا واضح آنست نزد شافعی که مکروه
که است نیزه و سکایت کرده است و داعی از قومی از شافعی که زیادت بر ثلاث باطل
میگرداند و منورا چنانکه زیادت رکعت در نماز این قیاس فاسد است و منقول است از امام
احمد که فرمود جایز نیست زیادت بر ثلاث و ابن المبارک گفت این نیستیم از آنکه انم کرد
و شافعی از قضا و ظاهر بی آنست که هر یک بار شستن انگشت کند انم میگرداند و بعضی از جبهه ترک شستن
و نزد بعضی انم در دو از جبهه اینان مأمور به و صحت حدیث وارد در ان امام محمد در سوطی نیز

که شستن سه بار فضلت دارد و بار کفایت دارد و یکبار اگر با سبیل و احوال بود نیز کفایت
و میگوید که قول امام ابو حنیفه این است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مضمضه و استنشاق و غرغره
غرغره کردی و کاه بدو غرغره و کاه بسه غرغره چنانکه در غسل اعضا می کرده اند و غرغره نموده و مضمضه
و استنشاق و نیمه و استنشاق در هر سه صورت همچنان وصل فرمودی و جمع بیان مضمضه و استنشاق
مذهب شافعی است و آن بر صور متعدد متصور است و صحیح همین است که یک غرغره مضمضه کند
استنشاق باز بغرغره دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنان سه بار کند و صاحب بهر حال است
میگوید که هیچ حدیث صحیح فصل که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار یا
کرده باشند وارد استثنای و ما عبارات احادیث مختلف باقیم در اکثر احادیث و محققین
شده است که سخت هر دو کف دست راست پست مضمضه و استنشاق کرد و پست روی دست
دو دست نامر فقیه این عبارت بسیار است در احادیث و ظاهر این دلالت بر وصل مضمضه
کند اگر چه قطعی نیست و در بعضی هر دو دست پست پست مضمضه کرد و پست استنشاق کرد و پست روی
و این ظاهر و فصل است چنانکه اول ظاهر در وصل یکبار و این در فصل پست از ظهور است در وصل
و در شکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق و استنشاق کرده سه بار سه
و این نیز محقق است فصل و وصل و لیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده که مضمضه
و استنشاق یک غرغره کرد و مذهب مشهور از امام شافعی این است بروحی که مذکور شد و مشهور از
امام ابو حنیفه فصل است بیان مضمضه و استنشاق بروجه مذکور زیرا که او منی بر کدام عضو
پس قطعه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه مابین اعضا و بنوجه در حقیقت برای ترجیح حدیث
مواظقت وی مرقیاس چنانکه قاعده مقرر است در اصول فقه تعبد در هر یک به نفس چنانکه
نمیگویم کند و دلیل حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شستن آورده که طبرانی و ابن عساکر

استشاق کرد
مسته باری

این گفتار تا بحین است از پدر راجد روایت میکنند که رسول خدا و منکر و پس مضمضه کرد
و گرفت هر را آب جدید و شافیه میگویند که این حدیث از جده شافیه و معنی دارد زیرا که جده طلحه
و صحبت بنی اصبه علیه و سلم به نبوت نه پوتم استی در جامع لاصول میگویند که
بن مصرف از اعلام تابعین از گفتار ایشان است و جدوی کعب بن عمر و یا عمر بن
و نسیمی در شرح نقایح میگوید که بهقی در کتاب حرف آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که از
امام محمد بن در درج شیخ امام احمد بن حنبل است گفته جده طلحه عمر بن کعب مراد صحبت
و در سنن خود از یحیی بن یحیی آورده که گفت محمد بنان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله
و سلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت مینت استی و چون اهل این تصریح
کرده باشند صحبت وی مدعای ثابت باشد و عدم و قوف اهل بیت وی در آن قاضی بود
حدود طبعات حین در باب مسح از جده طلحه آورده مبطرا بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم
ح کذا این ثابت شد که او را صحبت است کذا قال الشيخ ابن الهمام و نسیمی از فاضل
نقل کرده است که نزد امام ابی ضیفه تیر جایز است که وصل کنند و مضمضه و استشاق
نزد امام شافعی فصل شافعی مضمضه و استشاق با همی جدید تیر و او بود و در جامع ترمذی
که شافعی گفته است که جمع مضمضه و استشاق کفایت و احادیث بود و اگر جدا کند مجوز
نزد ما پس در حقیقت خلائی نماید و مختصرت و منور مرکزی مضمضه و استشاق کردی و مضمضه
استشاق سنت است و در و منور و ایمة ثلثه و فرض است نزد امام احمد و مختصرت صلی الله
علیه و استشاق سنت است کردی و استشاق یعنی فنی افتادن است چنانکه
احادیث و در و واجب در آن امام شافعی و جماعه بر آنند که واجب ادنی جز نیست و
کرده نمود و وی اگر چه میگوید بروانی سهوی نبند و امام مالک و جماعه بر آنند که مسح

مسح تمام سر واجب است
و نزد امام ابو حنیفه ربع سر

سنت است و دلایل این مذاهب مذکور اند در محل خود و در شرح غیر الساده در تفصیلات
 بقدر وسع تفسیر کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسلم مسیح بر نیست
 کذا سمعت من شیخی علی بن جابر انه منقذی الحرم الشریف رحمه الله علیه و الله
 و کیفیت مسیح آنت که ابتدا کند مقدم اسپس و برود هر دو دست را بجانب فضا بشکند هر دو
 تا باز آرد همان جایی که ابتدا کرده بود و سنت در مسیح سرور مذاهب امام غفرلهم کبار است و
 از فداوی ظهیر نقل میکند که سه بار مسیح کردن هر بار با یک صید بدعت و امام شافعی گوید
 تمام شرک بار آتیه می جدید سنت است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده است اما تلبیس
 بآدمی واحد در باب گفته که آن شروع است و مرویت از امام ابی حنیفه و در بعضی شریف
 گفته که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسیح سه بار یک آب بخند منون باشد
 و مروی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنت که تکرار مسیح نکردی و اگر احادیث و روایات
 مطلق آمده بی تعبد بعد و سفند مبره واحد نیز اند و آنچه بصحت رسیده از
 این است و در بعضی احادیث مرئین تبر واقع شده و این بیان معنی است که هر دو دست
 از مقدم راس موخر برود باز از موخر مقدم آورد و تبر این احادیث لا یوسوم بضعیف است
 اما تلبیس مسیح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یکبار و دو بار
 سه بار و وضو تا مل غسل و سحبت و قول شافعی تلبیس مسیح باین دلیلست و فاسد مسیح
 بر غسل و جوابش آنت که تو ضا ثلثا ثلثا که در حدیث آمده محتملست در روایات صحیح که در
 تکرار مسیح آمده باین کرده تلبیس مخصوص است باعضای مغسوله و بنا بر مسیح بضعیف است
 فاسد می بر غسل که معنی بر مبالغه و بر احوال و باسخت فاسد معانی فاسد باشد و مسیح
 مجرد شرح صحیح بخاری گفته که در مسیح طریق از صحیحین ذکر شده بنا بر آنکه و اکثر علما

والله اعلم

که شافعی که ثبوت مسیح را مستحب میدارد ابو داود گفته که احادیث عثمان معنی آنست که صحاح
 در ولایت دارند که مسیح را پس مرده واحد است و ابو عبیده سنان زده و گفته که هیچ یکی از سلف
 ندانند که با مسیح چه نسبت مسیح رفته باشد که برابر ایم تمی و لیکن در بغول نظریست چنان که سید
 المنذر زانیه و عطاء و غیر ایشان آنرا نقل کرده و این خرمیه و غیره در حدیث عثمان ثبوت مسیح
 نموده اند و در جامع الاصول در روای از حدیث عثمان آورده که در وی مسیح را سنان نقل کرده
 که مسیح ابن الهمام از بغنی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجه غریبه که مسیح
 از عثمان ضعیف است و لیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیح است از اهل علم اندیشی و
 از وایل بی محذور آورده که تم مسیح علی سانه ثنما و مسیح علی اذنبه ثنما و هر چه از این باب آمده اگر
 رسید به محمولست بزرگوار باب احد جدید کما قال فی الهدایه و آنحضرت مسیح کونش کردی
 و بطنای هم برون کونش مسیح کردی و ایم در درون کونش و اند برای مسیح مگر کشیدن
 از کونش در آوردی و مسیح کونش آب جدید است نزد ائمه ثنما و نزد امام ابو حنیفه و در
 از امام احمد به بقیه آب سرور اگر احادیث مسیح را پس ازین واقع شده بی تعرض است
 و ظاهر هر سیاق آنها در بودن است آب سرور اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت
 ای ازین آب جدید محمولست بر آنکه تری بعد از استیغاب است دست نماند از
 تطبیق میان احادیث و با جمله مسیح ازین آب سرور اگر و انهر است و از سببهای
 عظام بطریق کثیره آمده و کذا قال شیخ ابن الهمام و ما غسل جلیین اکثره ایات بطلان
 فی ذکره اما بقیه تنقیه و تطهیر و لهذا بعضی قایل نیستند بثلث غسل در آن کلامی
 این الهم و در روای از سنان آمده که شست مرد و بای دو بار و در بعضی سه بار شستند
 و در بعضی شست بای سه بار بعد از آن شست بای و بای سه بار ظاهر و در مروانی بطریق

نه باب

درون

واقعه شده و اسد علم و در تخیل لحظه از عثمان معارضه رضی الله عنهما حدیث آمده و همچنین
در صحت و نبوت و راجح جانب نبوت و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و ستاد فقه و امام
احمد تبریز به سبب معروف و نزد بعضی از ائمه مذاهب می و صحت از همه صحت است که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب می در آورد آنرا بر دست
میکرد و خیمه را میفرمود به انزلی بآبی و کیفیت تخیل است که در آرد و اصابع خود را از غسل بجا
فوق گذاشتنی و ظاهر حدیث آنست که بماء جدید بود و بعضی گفته اند که بماء سرد
و گفت می نزد شستن بر و دست و نزد امام محمد مخیر است که در وقت نشستن بر روی کند یا
وقت مسح بر و نزد ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود و حضرت صلی الله علیه و سلم چون
میکرد و میمالید عارضین خود را بر سر می در آورد و نمکستان خود را در لحظه از تحت آن و باطل است
انگشتان دست بآب که کردی که آنی سفر العاده و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی است
و نزد امام احمد تخیل اصابع رجل بسنواست بخلاف و در اصابع بدین دور و اینست از حدیث
و بر و این نه زیرا که انقراض آنها مخفی است از تخیل و امام مالک تخیل مخصوص اصابع جل داشته
از آنیز گفته که اگر نزدیک کند بآبی نیست و لیکن تخیل طیب است بر نفس و تخیل اصابع بر محل
کند و گفته اند زیرا که خدمت باصاغر مناسب است و گفتش آنست که تخیل کند بخضر بر یک
ابتدا کند از خضر جل منی و ختم کند بخضر جل سیری بجهت رعایت نیامدن اصابع بدین در آوردن
اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن العمام گفته که مواظبت برین کیفیت که در تخیل اصابع
گفته اند معلوم نیست اما هر یک آنست که در حدیثی بصغف وارد شده و در حدیث
حنفی آنرا از سنن مسجحات و منوط شده اند دارالامام را در تفسیر که هر یک از
آنکه فراخ بودند است و اگر نزدیک بود و آب در زیر آن رسد واجب است که بر رفته تر صد تا

که مسج کند بر قفا همراه سرنگا بدشته شود از غل در قیامت انجمن را در سینه
 این عمر دایت کرده روایتی دیگر نیز آمده که شمنی آزاد کرده است ولیکن میگوید که سنان
 و آن نزد حیدر است و اخیرا بعضی شافیه هم برین است و فتح ابن الهمام از برای اثبات
 آن حدیث ترمذی و ابن بن حجر نیز آورده که تم مسج علی بن ابی طالب مسج اذین و غل
 بن قتیبه و حدیث دیگر آورده که کعب بن عمر غازی روایت ابو ذر و انه صلی الله علیه و سلم مسج الرقبه
 و گفته که نزد بعضی بدعت است و در باب آزاد کردن و سجنات ذکر کرده اما مسج موقوف به
 باقیه و در سخن آب در وضو بدست آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر اجابت نمائید
 و احادیث صحیح درین باب آمده و در آن دلیلست بحد از اسنات و بدیع نزد در سخن آب
 است احضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن از اینجا جزا عانت به ثبوت لازم نیاید
 بلکه بعضی مردم در وقت بانی سپین است خود بگیرند اصلی از نه مکر فسادشان عانت
 و آب بنیز ریخته نشود و آنحضرت را و باکی بنود که بدان اعضا بعد از وضو پاک کند و مکه
 که خود خشک کنی و مسج وجه بطرف ثوب نیز آمده است و حدیث عایشه رضی الله عنها که
 بودم آنحضرت را جامه پاره برای چدن آب که پیچید بدان آب را بعد از وضو صیغف است و بعضی
 گفته اند که حدیث مسج بطرف ثوب نیز صیغف است و بعضی گفته اند این مرد و حدیث در مسج
 ترمذی مذکورند و وی نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین باب
 بصحیح رسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و غیر هم درین باب حضرت کرده اند و
 مکرده دارند و بکند از نا اجماع خشک شود که موجب نیست و نقل نیز آن عامل است و است
 کرده است اینجا از سعد بن السیب و زهری و در بعضی کتب خفیه مذکور است که اگر
 بقصد تنویر کبریا است و در بعضی از شروح مشکاه از از بار نقل کرده که مسح

و بعضی

تشیف زیرا که آنحضرت نموده و اگر تشیف کند کرده هم نیست بر قول اصحاب
و احادیثی که در او کار وضو وارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه نه در جمیع روایات
در آنچه صحیح شده است که در او وضو بسم الله کافی و منقول از امام
العلیه السلام محمد بن علی بن ابی طالب و شیخ ابن الهیثم نهاده و بنی نزد غل عرض از مستحب است
و بعضی علی غل اعضای وضو را یکی از مواضع استحب صلوة آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده
و نزد امام احمد با اختیار جماعه از اصحاب وی تسبیح در اول وضو و صیبت در شرط صحت وضو نموده
صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لا وضو له و لا وضو لمن لم یسم رواه احمد و ابوداود و ابوالحکم
ابهریره و در آنچه خود کوفی شهدان لا اله الا الله و حده لا شریک له و شهدان محمد عبده و
و در حدیث صحیح است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید گناهان او شست و شوی
گفته شود در آرزو در که خودی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین
من المستطین تر آمده و در بعضی سجایک اللهم و محمدک شهدان لا اله الا انت استغفر
الیک و حدیث آمده نوشته میشود این در کاغذ باره و مهر کرده میشود بر این و گشاده نشود
مکرر در روز قیامت امخواندن نور انا ازله چنانکه در مردم مشهورست فرسنگ اوردی
برای آن اثری ضعیف نقل کرده است و الله اعلم خاتم شیخ ابن الهیثم و در شرح باب وضو
جمع کرده نوشته است ترک اسراف در آب و تعیش در آن و ترک کلام ناس و استغناء از عیون
موضع استنجا بخوف و استیفاء آب وضو بنفس خود و مبارکست بستر عورت بعد از استنجا و گشتن
خانی که در وی نام خدا غراسیه یا نام غیر اوست صلی الله علیه و سلم در حالت استنجا و بودن انا
از سفال و شن و شیشه ابرقی سه بار و نهادن آن بر دست چپ اگر نالی باشد که اغترسیده
از وی بجانب دست راست و نهادن دست بر دست و رفتن شستن مرا با سیاحتی وضو

از شهادتین تردید عضو استقبال قبله در وضو استصحاب نیت در مسح
بجز از نشاندن انگشتان چشم مسح کردن نشستن آنها و غافل نشدن از آن خبر دار بودن
از زیر انگشتان در محفوظ ماندن عضو طهارت نزدن روی آب و گذراندن دست عضو
مسحوله به پشت کی آرام نمودن غسل اعضا و مالیدن آنها بدست خفیه و در شستن و نیت کردن
صد و دو وجه درین در جلیب نامیقن کردن شستن آنها و اطاعت علیت غره و جاذب
آدم و محمد کاشمیدان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین
من المنظرین و شرب بقیه آب وضو بنماوه تسبیح قبله و اگر نشسته خوردن نیز جایز است
و گذاردن دو رکعت بعد از وضو و برگردان آنها برای استعدادهای تازه و نگاه داشتن
احوال و تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ استنشاق و مکیدن و شستن دست
چپین کرده است انداختن بلاق در آب و زیاد و بر سر در غسل اعضا و وضو ساختن با آب
گرفته و آفتاب و اگر نشکند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک دارد و
اگر اول نشکد است والا نه و اگر نشکد بعد از وضو نکند مطلق و غسل در مسح خفیه
و کتب ائمه حدیث از کتب پشته و غیره با روایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که
بنوعی علی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که
مسح خفین جواز ثابت نموده است که شک و شبهه بدان راه نیست و بعضی از علما روایت آنرا
جمع کرده و ازینش تاد در گفته اند و عشره بشره داخل ایشانند و سلف همه قایل اند بدان
از امام مالک و این نقل کنند که قایل نیست بدان برای یقین و روایات صحیح از وی مصرح اند
مشهور و مقرر در مالک و دو قولند یکی جواز مطلق و ثانی مضافه بر فهم را همین است
مقتضای آنکه در آن است و این خرم کرده است این واجب و بعضی گفته اند که نوافل

در مسیح حال اقامت در خاصه نفس خود تن است اما قوی او بر جواز بود

از ابو ایوب صحابی و ظاهراً آنست که ایشان در حال اقامت مسیح شکر و ثناء
مینمودند از رتبه عدم حصول شفاعت درین حال آنکه معتقد جواز آن بودند و الله اعلم و از
ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم کردم مسیح خفین تا ندیدم در وی آثار
اجبار مثل ضوئیه و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسیح خفین
از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در روایتی فرمود چهل کن صحابه حدیث کرده اند
و موقوفه و اما آنکه بعضی قرائت قرآن در او را حکم حل بر مسیح کرده اند و قرائت بقیه
عشق از ضعف نیست چه مسیح خفین میگوید بکسین نبود با تفاق و امام حرمی
که حدیث کرده اند میفادین از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مسیح را
خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسیح خفین تنفیض و مشهور است و هر که آنرا
نمکند متبع بائنه و اگر نمیگوید بنیر کم کفر را بر آنکه مسیح خفین را اعتقاد نکند و از امام
نیر شل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که و نیری المسیح علی الخفین و
مسیح خفین از علامات سنت جماعت دانسته اند و در اخبار صحیحیه ثابت شده
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسیح بر موزه کشیدی و مدت حضرت کباب
فرمود و مدت سفر سه شبانه روز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن
ابطالب رضی الله عنه و لفظ حدیث این است جعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
علی الخفین نشانه ابام و لبه لبین و لبه لبین و لبه لبین و لبه لبین و لبه لبین و لبه لبین
یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحیه وارد شده و او را در سنن
مرتضی رضی الله عنه بطریق متعدده آورده که فرمود از کار آمدن این رای و بیان

اولی بودی مسح از بالای آن و تحقیق دیدیم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم
مسح بر روی سر خفت و صاحب سفر السعاده گفته که مسح بر راسل موزه در حدیثی
دارند و با آنکه از سجده بنشیند در حدیث ابی داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت و وضو
کنیم بخیر خدا صلی الله علیه و سلم در غزوه موکب پس مسح کرد از بالای خفت و مسح بر
این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث بخیر مطلق واقع شده که مسح علی الحفنین
و مسح و ترمذی در بعضی طرق ابی داود و احمد علی طایفه برهما ترواق شده و ترواق امام
خطا بر خفت است و نه بسیار امام احمد ترهین است و نه و امام شافعی و امام مالک
مسح فرض است و بر پایان آن سنت دیگر باینکه علماء احداث کرده اند
است یا غسل فومی باینکه غسل افضل است زیرا که غسل غریب است و مسح غریب
غریب افضل است از غسل غریب پس اگر پای از موزه برآورد و بشوید افضل بود و بر آن
ما جور کرد و مختار صاحب این ترهین است و جمیع میکنند که مسح افضل است از برای
اطهار سنت و در اهل دعوت که شکرند آنرا از خوار و روافض و زرد این جامع اگر باها
باشند موزه پوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو شروع بازند و نه بجلد
افضل در حج از دیگر می نیست و صاحب سفر السعاده گفته که آنحضرت در مسح خفین و غسل
تکلفی نبود بلکه اگر در حالت قصد وضو یا یا مکتوف بودی غسل کردی و برای مسح کرد
موزه پوشیدی و اگر باها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت
اقوال این است که موافق عادت نبوت صلی الله علیه و سلم و محسن است و تمام است
سنت و اجماع از حدیث این است و آنحضرت بر سر زمین نماز خوابست که از
خواب بران بخواه غسل و خواهد یک تیمم کردی و فوق میان خاک و یک و غیر آن نکردی و

دست نبود و نه دست
است که تیمم جایز است
در یک

مخصوص در تیمم را بجاگ و بغیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید:

و منکله هر چه از جنس ارض است و مراد بعضی ارض آن بود که با شتر که آنست سود دارد
نکرد و برینک صاف که اصلا کردی مربوطی نباشد نزد امام درست است و در حدیثی
امام ارض واقع شده و در حدیثی خدیجه زبنت و ابی بنیم نزد امام حکم وضو دارد و اگر تیمم
نماز توان کرد چنانکه وضو وظایر کتب و سنت موافق اینست و نزد امامی تیمم طهارت
ضرورت برای دفع حرج چنانکه طهارت صاحب غفر و صاحب سعادۃ سبک
حدیث صحیح بنافتم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای هر یک از قبضه تیمم جدید کرده
تیمم است که در بعضی غزوات عقد عایشه گشته بود آنحضرت مردم را

تیمم نموده و نه وضو نموده بود پس وقت نماز در رسید با قوم آبی بود که بران وضو
در نیت کرد ابو بکر رضی الله عنه بر عایشه که صبر کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا صلی
علیه و سلم و مسلمانان را بر غایت پر نیازی شد آیت بجم و گفت اسید بن جفیر عجب است
بر مسلمانان برکت شما را آلی که بر رحمت کند خدا بقی ای عایشه می نمم زیرا که صاب
شد از تو امری اگر چه بظاهر ملو و چه از اندر مکرانکه گردانید خدا تعالی در وی فرجی و گشایی
مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عفت را در زیر بار یافتند و حکمت الهی اقتضای آن کرد
که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم تبر پوشید و در کیفیت تیمم اختلاف است که تیمم دو مرتبه است یعنی
دو بار دست زدست بر زمین بکبار برای دوی و دوم برای نیت و مرتب و بر زمین
امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی بن رضی و ابن عمر
و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری است و بعضی دیگر

بکبار دست زدند است بر زمین و بر روی و کف دست تا لین در سه نیت رواست

نه کفیه بود و بعضی بعکس و در بعضی تقدیم کفیه بر وجه نیم و این مذاهب مشهور
ست و قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذاهب دوی اول است و قول
از محول و اندامی و سخن دین جبر و این المند و این حرمه و مقولست از مالک و صحاب حدیث
بحد و ترجیح مذاهب فی و شیخ ابن حجر و شرح صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذاهب
و بعضی از ایشان احادیث مذاهب اول را تفصیلت مینمایند و حق آنست که حدیث ائمه
و وجه و ضربه للذرائع الی المرفوعین صحیح است و کلام در بیغام بسیار است در شرح معانی
کرده شده است و با محله اعتقاد و در مذاهب اول است و در غسل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بفتح شستن و بعضین سکون بین اسم و غسل مالک و شری چون بکمال و
سد آن اعتسال غسل آوردن غسل بفتح آب غسل کذا که در بعضی غسل که بین
جای مرده شستن غسل با بضم آب درست و روی شسته یعنی شستن غسل مرده شستن
یعنی این لفظ اند و حقیقت اعتسال در شرح غسل جمیع شستنی و اجرای آب بر آن اعتسالت
کرده اند و وجوب دلت معنی لبدن بست نزد اکثر علماء واجب نیست و مذاهب نیز
و نذنی کرده شده است از مالک و مزی که از اصابت باقی است و وجوب آن باجماع کرده اند
بر عدم وجوب غسل میان و جماع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب
و ظاهریه وجوب شستن اند از حجه دریت اذ انی احدکم ابله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ
و صور رواه مسلم و بعضی کرده اند آنرا بر وضو یعنی لغوی و گفته که مراد غسل فرجست
صلی الله علیه و سلم که بی طوف میکرد و بزمان خود غسل واحد و گاهی میگردد صا جدا و
که و اطیب و اطه و از عایشه آمد که چون جنب میشود آنحضرت و میخواست که نجو
بوده و بگرد وضو نماز و نجو میکرد و میگرفت رواه البخاری و حضرت شیخ میفرمودند که این

لهارت نوم است و کسی که جنب باشد و خواب دهد وضو سازد

رفته باشد نهی و بعضی نیم را نیز بجای وضو داشته اند و بعضی نیز از وضو

راست علم و ابتدا میکرد وی صلی الله علیه و سلم بوضو پیش از غسل و در شرح کندن سر درین

هر دو روایت آمده افضل آنست که وضو کامل کند چنانچه در غیر حالت غسل میکرد و نزد

سخن کند در وضوی غسل و غسل من کا نیست و در آن در تقدیم غسل بر جستن تا خبر آن نیز

آمده اگر آنست که تاخیر میکرد در بعضی روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر

بود که مکان غسل نطفیف بودی و تقدیم بر نطفه نطافت و عادت شریف آورد

بند زومی در آرد و انشت سازد آب و تحلیل سید و آن چنانی مورا پس از

غزاة آب هر دو است پس از آن میرنجت آب بنامه بین و مراد بوی سر

از حدیث نیز معلوم میشود و بعضی سومی بحیه تیرا ده نموده اند یا بجهت آنکه اصول الشعر

واقع شده است یا بقیاس بر سر و بعضی گفته اند که تحلیل شعر واجب نیست مگر

سوی متبکد باشد بخبری که نه آید از اصول آب باصول شعر و وضو کردن بعد از غسل چیزی

خلاف سنت است و کما بحروف ساهی بجهت احتمال لبس در غسل اعضا و عیاب

بذهبت فنی احتیاط و منه میکند و اگر این احتمال باشد حاجت نیست و در پاک کردن

بخبر خلاف است و در حدیث میمونه آمده است که وی رضی الله عنهما بعد از غسل

حاجبه داد که بدان بچیند آب از اعضا پس آنحضرت گرفت ان حاجبه را و از چینی باز

آید گراسته نیست نباید که عدم احدی بجهت دیگر باشد که متعلق بجای باشد که از حریر بود و خبر

بود با نواضع کرد و بعضی گفته اند کرده است در صیف و مساحت درشت و ناز

آب بدست کرده نیست و نام این بخت در باب و مو که شست نوع و در نماز

نقد
سوی برهمین
۱۰

و سلم بدانکه نماز قضا و اشرف و اتم و اکمل عبادت است و بنعمت فرمود صلی الله علیه
 و آله یعنی فی الصلوة شادی و مسرت و ششم و نهم و خوشدلی که آنحضرت صلی الله
 سلم در نماز دستهای و زوق و شهو و کمی درین وقت یافت و سبب عبادت و بیعت و
 نیافتن و قرة العین است به انفرج و سرور و دریافت مقصود و فوز بهیت است شوق از فر
 بفتح قاف معنی فرود نیات چه دیده بطارحه محبوب قرار یابد و دیدار او آرام کرد و بوی
 ز کرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن بر جای بود و بنظر سر غیر محبوب بر نشان مهر جا
 کران و در حال حزن و خوف کردن و لرزان شدن و در عینهم کالذی یعنی غلبه من کما
 است یستحق از قریب فاف که معنی سرودیت و سرودن به نیت می در نشاید
 ب و دو کرمی و سوسریش و دیدن اعدا و نهاد و لذت را قرة العین از آنکه
 شکر المومنین است پاک مصطفی است پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بزرگوار است بطریق تعجب می
 بر قدر ایمان بهره از بمقام حاصلست و در آخر خیرات انجمن است شادمانی و دلالت
 بمقام و اقامت و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارحه به یکدگر فرب و غنی
 متوجه و مشغول و پروردگار تعالی جمع کرده است سر سیمای عز و جلال و هر کس که این
 ساخته است بر نماز ملائکه پیرویت که حق تعالی را فرستاده است که همیشه در رکوع اند
 از آن باز که پیدا کرده است این را سر بر می دارند از رکوع تا رکوع بقامت بلکه تا ابر
 و همچنان سجود و قیام و قنات و سجود و جمع گشته است در نماز از عبادات و عود و
 جمع نیست در غیر آن از طهارت و وضو و استقبال و استغفار و تپسیر است
 ع و سجود و تسبیح و دعا و توبه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک از این عباد
 بی نهایت و باین جمیع نماز شایسته و نمونه از حقیقت محمد است صلی الله علیه

کجاست

مرا و بگوید

سلم که جامع جمیع شیوئات و تمام برکات و کمالات است مابین علقه و مناسبت
بود صلی الله علیه و سلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی و تقدس هر حسب و نجیب و

من الکتاب اقم الصلوة و فرمود و امر اهلک بالصلاة و صبر علیها و در قول می تعالی و صبر علیها
اشارت است بکمال در نماز تکلیفی است نفوس شریر را که شایسته است بران بزرگمی آید و بعد از آن

و شهادت و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن از آن همه وقایع
در حضرت می و فراغ از ماسوی و بقالی و لهذا فرمود و استعینوا بالصبر و الصلوة و کردار بند

صلوة را متفرق اشارت است بکمال صلوته محتاج است با نواف صبر صبر است بهلازمت و معرفت است
و صد رقام و اجابت و سومات و آداب و صبر مع قبول و از غفلات و الهام

و بر اعلیٰ فی شعبین الدین و فرصت نماز در شب معراج است که تحت پنجاه
بعد از آن پنجاه پنج آمد و مرین شد که این پنج در کم پنجاه است که تبدیل نمی باید قول نزدین

و وقت صلوات خیر تنین اوقات صلوة بعد از رجوع آن سرور است از معراج در روز
از محمد بن اسحق آورده است که چون رسد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از شبی که اسیری کرده شد

او را آمد او را چیریل و تعلیم کرد اوقات با بعضی گمان بده اند که بعد از هجرت و بعضی گفته اند
پیش از هجرت است بیان چیریل و بعد از وی بیان آنحضرت بر زعفران که چیریل وقت ظهر دو

بانی پس امر کرد آنحضرت که ندانده شد با الصلوة جامع پس جمع شدند صحابه امامت کرد
در روز نخست در اول وقت پس آمد ظهر و وقتی که زوال بدیرفت آفتاب پس از آن است

کرد و لذا عصر و وقتی که سایه شخصی مثل می شده گذارد مغرب و در وقتی که غروب کرد
و گذارد نماز آنهمکامی که غروب کرد شفق و گذارد نماز صبح و در وقتی که

روز دوم باز آمد امامت کرد و گذارد ظهر و در وقت بلوغ غل شی مثل او را و در

اسفار
بکبر و حسن
بروشنی نماز صبح کردن
۱۳

گذارد مغرب در وقت غروب آفتاب بخاور سر دور و در یک وقت گذارد
 است لیل یا نصف لیل است و گذارد و خوراد و وقتی که میخندند دور و دوری
 در وقت اسفار بعد از آن گفت چیزی را جدا بنویف اینها است که پیش از تو بودند و وقت
 این است وقت است و شب شده نماز که در فضیلت تعجیل صلوة و سبادت بدان در این
 وقت عدم تکامل زمان تا خیر آخر وقت سخن نیست اما در غیر آن نماز خواهد بود که تا خیر
 است چنانکه اسفار فجر و باراد ظهر و خیر غدا و خیر آنچه تا خیر که برای تکمیل نماز و نیمه نوب
 نماز که گذاردن در اول وقت علی از طلاق در نماز نماز با در اول نقطه چنانکه معارف شده
 بدان افضل سبادت و سنت سید بنی نیز و تعجیل که در صحبت است آن که در اول
 که در احادیث اسیران واقع شده و تاکید و سبادت در آن وقت نیز و بدان صحبت
 بعضی از این را برادر اصل بر زوال کند و آن تا ویران در غایت بعد است و زوال خود اول
 و وقت نعمت و وقت ظهر بیرون ظل مثل شخص احوط است بیا که باب ابر و اما این
 بعضی منتهی از مذہب امام ابو حنیفه نیز همین است معصرا این وقت که گذارد که در نماز
 باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این بر سبوت ندارد مثل آنچه گفته شد و در
 ظهر و سبادت در نماز عصر بعد از آن است که اصلا قابل تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل
 در اول وقت متفق علیست که به کمال در آن خلاف نیست و نماز عصر تا وقتی که آفتاب بلند
 در پیش رویشان نباشد باید گذاردند اگر در ربع نماز که سایه باشد و آن احادیث که در آن
 بدان بر مذہب خود اوقات نماز در آن یکی که نماز عصر سکندر است حضرت صلی الله علیه و آله
 و در آن سبوت شخص از نه سبوی سخت و جای باش خود که در نمازهای آبادانی در نماز
 و هنوز آفتاب نماند بود و کفایت است از کجی و صفای لون می از نیز و زردی و مسکیند که این در

رسیدن سایه بتسلیم نمی باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث دیگر نیز
حدیث آمده که بسکندر در حضرت عصر واقف بلند و روشن بود پس میرفت

مدینه و هنوز آفتاب بلند بود یعنی بالا افاق بود و غروب نکرده بود و افق بعضی عوالی مدینه
جابر بن عبد الله درین حدیث مبالغه بقدری نموده که از حدیث سابق بکار رفته است
نشد که کدام جانب از عوالی میرفت یا بجایی که چهار میل است یا کمتر از آن و سوار بر فست با باد
و نیز بر فست یا آهسته و رونده قوی بود یا ضعیف بر هر تقدیر سه چهار میل در سه چهار کوفتی
مکلف متوان رفت نه چنانکه مذکور است ایشان که درین چهار میل که در سایه مشکله پیدا

و یا آمده که بسکندر در نماز عصر با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بعد از نماز هر کرده باشد

کرده باشد و پنجه نشسته و بخوردیم گوشت کلاه شده پیش از غروب آفتاب از حدیث

نعیم مفهوم شود که نزدیک است یا نه باید که در بعضی احیان حکمت تعلیم و تفرقه باشد

مکان بدوام و استقامت از جهت وقوع آن در بعضی مواضع که اصداد و استقامت

صدور ندارد و محقق حنفیه شیخ جمال الدین بن الهمام گفته رحمه الله علیه که اگر نماز عصر

از تیر آفتاب بلندانه ممکن است و در وقت غروب آن مثل این عمل و کسی که

کنند از طباطبائی ماهر در کار هیچ بار و ساد خود در سفر با سبب بلند آمدن یعنی جاعه کبریا

که جندی بخزند و باره کنند و جمعی دیگر تنهی سباب طنج از آنش کردن و خزان اتمام باشد

و هر کس یکبار کار می خود سیکرد و شنا بدن یک نشتر و کافض آن چه مقدار است که

در جمعه از وقت از دست نباید و مشک بقول حق سبحانه و سار عوالی مغفرت من بکم است

آنست که سرعت بروی بیاید که موافق حق باشد و در جای که تاخیر در آن مسجده باشد در جای

برادر غیر عیسی و اسفار فرموده خبر غنا که در احادیث صحیح آمده بدان و بسا لعل ذلك باشد

میگویند که در تاخیر عصر تغییر نور نیست از جهت که استیصال بعد از عصر تغییر نور
 حبس دارد و اول وقت که اقال السقافی فی السبوطی و بیجه افضل درند مانع
 علم است تا عدم تغییر قاتل بدو وقت و تا بان باشد چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود ^{دلائل}
 در آن که گفت بود نعمه خدا صلی الله علیه و سلم بیکه اردن نماز عصر و حال آنکه اقبال غیب و پاک بود
 مقصود و بعضی آنکه عنده بان تاخیر عصر است تا عدم تغییر تبس و حدیث جابر آمد که میگوید
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز عصر را و حال آنکه اقبال نده است بی ذکر رجوع رجل و مثال آن نبی
 که آن تمجیل اگر بود و بعضی اوقات بود شیخ ابن العمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته
 تعارض نیست میان این حدیث و آنچه روایت کرده شده است از تمجیل
 در آنکه گفته که عصر را خجسته آن عصر گفت که غنصار کرده میشود یعنی فشرده میشود و روی وقت
 از امام احمد بن حنبل آورده که فرمود افضل عصر در غیر روز از تمجیل است و یکی از اهل انما حرجی
 که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم غایب که حال و مثل
 حال و مثل آنمانی که پیش از نماز بوده اند از یهود و نصاری مثل مردیست که ساجد گرفت بپای
 در هر اجرت ساخت که از باده او تا پیشین کار کند درم را بر میدردم از پیشین تا کار دیگر بوم
 و درم از نماز دیگر تا نماز شام چون وقت دادن اوجده شد داد هر یکی آنچه فرموده بود و گفت
 آن بعد از آنکه از باده او تا پیشین از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد که عمل بیشتر و اجرت کمتر آن
 دیگر عمل می کند و اجرت بیشتر گفت من آنچه نفهم و فرار کردم بنهادم باقی فضل نیست هر که خواهم
 بدهم شمار چیست پس فرمود اول مثال یهود است که مدت اعطای ایشان از یهود و بر بود
 و ثانی و ثانی مثال نصاری ثالث مثال حال شما که عمرهای شما کوتاه تر و با کم از آنجا
 معلوم که زمان فاصل میان باده و پیشین از پیشین تا دیگر بیشتر از زمان میان دیگر و شما

ووصل

بعضی

و از آیات قرانی مثل فتح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و او که
که اشارت بوقت نماز فجر و عصر و شنبه اند اینها می بقصود می توان یافت و بعد از اینها
اوقات صلوات و تعجیل بخود را در هر مرتبه سه رکوعه زیاده برین واقع نشده است چنانچه
کتاب بهین فدا رفته است که در آنجا آمده است که هرگاه در وقت نماز کسی بیاید که
که نذر داده اند که الصلوة جامعہ و این پیش از سر عبت اذان بود و سر عبت اذان بدین بود
اولی از هجرت و بعضی میگویند در پهنه نایند و مشهور آنست که مسلمانان مشاورت کردند
نعمین و فقی که فراهم آیند در وی ای نماز پس بعضی گفته اند که نافوس باید زد چنانکه نصاری
میزنند و بعضی گفته اند مثل قرن بود و بعضی گفته اند سی باید سوخت در جای بلند و
این اشبار را به عبد الله بن یزید بن عبد ربه که او را صاحب الاذان گویند در خواست
مردی از آنها این فرمودی باید در دست می نافوس است عبد الله بن یزید گفت ای بنده خدا
در آن گفت چه کار میکنی تو باین نافوس گفت بخوابم و مردم را بزدن می نماز گفت من
ترا خبری یا موزم بهتر از این پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بر کیفیت مخصوص و مختص
اقامت پس در صبح کرد عرض که این خواب بر آنحضرت فرمود آنها را رو باقی آنست
تعالی برو و از آن کن بر طلال که آواز وی بلند تر و نرم تر و شیرین تر است و چون شنیدند عزرا
طلال را دیده آمد چنانکه می شنید دای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند آن
شد عبد الله بن یزید فرمود آنحضرت فسد الحمد پس از این است مرقد را سه روزه
این دست بربوبیت تو که از پیش حق مهم و ناطق بصدیق و صوابی و بعضی آورده اند که
ابو بکر صدیق فرمود و امام غزالی در وسط گفته ده صحابی را گفته اند چهارده صحابی بدین
هفت ازان انصار بودند و در بعضی روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه بخبر شد از آن

قد سبق بذلك الوحي في دعوتهم من الزامير المؤمنين على رضی الله عنه که چون حضرت
صلی الله علیه و آله بعراج رفت بر سر دُغت رسید که محلّی ص کبریا ی حق بود و فرشته از آنجا بر
پیش آنحضرت ایجریل رسید که این فرشته گشت میریسل سوگند بخدا می که ترا حق فرستاد
ممنون که یکم پنجم بدرگاه دُغت ندیم این فرشته را از آن بانه که پیدا کرده شده ام و درین سا
پیش گفت آنفرشته الله اکبر الله اکبر اند پس برده جلال آواز آمد که راست گفت بنده من اکبر
اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان شنید
حکم که این کلمات را در اذان برای نماز گوید و آنحضرت در مکملی اذان نماز میکرد تا بعد از آمدن
باب احجاب صورت کرده و بعضی اصحاب از آن خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات
که بر آسمان شنیده بودی بر زمین سنت اذان باشد و الله اعلم و آنجا است علم را آنحضرت
نفس شریف خود اذان گفته است نه و در حدیثی آمده است که حضرت وحی در سفری
و وحی و صحابه همه سوار و بالاباران بودند باین کلام و مجالی فرمودند من بجنبه کل ولائی
نک پس آنحضرت اذان گفت و هم بر مرکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد از اذان گفتن آنجا
امر کرده است بدان بطریق مجاز و در روایت آمده و در قطعی به ریج بر آمده که امر کرد آنحضرت
باذن و در هدایه از امام ابو یوسف نقل میکند که گفت دیدم امام ابو حنیفه که اذان گفت
فبث بعد از وی و در بنامه از ثعلبی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قولی
درین شارشت که امام ابو حنیفه سبانه است میگردد اذان و اقامت را بنفس خود و ظاهراً کلام
سغافی آنست که امامت نیز خود میگرفت احسن آنست که مؤذن نام باشد و امام را صلوات
آید و این گویند که احسن آنست که تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود را که رسول خدا
عز و جلال سبانه است میگردد و بنفس نفس خود اذان و اقامت را با امامت و شمس لایه گفت هم چنین است

حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم مادر حق ما این امام مجتبیٰ خدا و اولی است

مردم را بخدا پس کسی باشد درجه او اعلی اولی باشد اذان گفتن و گفتن آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز در بعضی احوال اذان گفته چنانکه روایت کرده است عقیقه بن عامر گفت بودم من آنحضرت در سفری چون وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و میگذارد نماز ظهر این که نه است بوشید و آنکه که سنت مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین است که سهواست و فونی است مرا اذان و اقامت را یکبار در سفری که میگویند زنا و گشت و نظایر آنست که در فوج آن اذان و اقامت را بچند دفعه میگویند و آنچه منتهی است همین نماز مغرب است که احوال واقع شود و بعضی از آنست که آنکه اوجیفه کا همی امام ابو یوسف را امام میبایست این مکرر در آنجا خواهد بود و چه در آنست که این امام اجل همیشه اکثر بخلاف است سمره رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل میکند و بپایانی که صاحب نهاده کرده ضعیف است چه برین تقدیر بایستی بهیت عادت رسول صلی الله علیه وسلم که اصل را از او است پستمر موجود بران نعم در اصل حوا جمع میان اذان و اقامت و اقامت سخن نیست اگر چه بعضی سنن میگرد که قیام امام و قوم نزد حجتی و الصلوة و درینست و در وقت نماز الصلوة فوراً میشود و لهذا اختلاف کرده اند علما زید بعضی میگویند و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است و نصیح کرده است این قول را و ذی از شافیه و شمس اللایه از حقیقه و بصیرت رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت که اذان با اول وقت جمع باشد اذان میگفتم من که دانی شیخ الباری و اگر قصه اذان گفتن آنحضرت که مذکور است بصحت سند ثابت شود جمع میان اذان و اقامت بی گناهیست اگر از آنهم معمول برسان جواز ندارند و گفته اند که از شارع فعل مکرر و ای بیان اصل جواز و بایستی و اصل در افتتاح آنحضرت نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نصیح

ظ
امامت

استاد گفتی اندک بدوش از کبریت زبان و لفظ مروی نیست و محدثان
که میست زبان خواندن بدینست و کرده است و کرده است آنحضرت و نه هیچ
از اصحاب وی صلی الله علیه و سلم و در مواهب از ابن القیم نقل کرده که گفت این
که حدیث کرده است از آنحضرت هیچ کس با بنا و صحیح و در ضعیف و در منکر و در
از هیچ کس از اصحاب و پیغمبر نبوده است و در هیچ کس از تابعین نه ابرار و نه اشی و
اختلاف دارند در مطلق به نیست بعضی بر آنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن
بر آنند منقول است زیرا که آن عوالت بر آنحضرت نیست و موجب محبت میا و عبا
رمانی و قلبی و از قواعد شرع ضرورت عقل معلوم شده است که اگر در این معنی نبود
و اکل بود و این سخن در مقابل نیست و قیاس بر تلبیه و تسبیحات رکوع و سجود فاسد است
قیاس در مقابل نفس است کما لا یخفی و با کبر مردود است برداشتی در آثار احادیث
و مذاهب بر
فقهایی فتنه مثل محامی و قاضیان بر سر

نویسند که راجع سنت کبر است پس معارن باشد او را در بعضی احادیث تا خیر کبر از رفع
نیز آه و مذاهب امام ابی حنیفه و امام محمد و ابی حنیفه و امام ابو حنیفه و امام ابو حنیفه
صح گفته و میگویند که در رفع بدین نفعی کبر است از غیر حق حمل صلابه و در کبر زیادت کبر
سجانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه در آله الله و در شرح ابن الهمام در پنجا قول
تبر نقل کرده و آن تقدیم کبر است بر رفع و حدیثی از یحیی در سپین کبری از اسیر مؤلف
این آورده پس مجموع سه قول باشد است که همه آن فعل آنحضرت باشد در ایقان آمده و
آنکه سبته را در بر نشین اگر کوه شهاب بر آید می گاه بی تا بدو شهاب اول مذاهب امام ابو حنیفه
عمر و ابن احمد بن حنبل و مسکن الشیخین بحدیث و ایل و حج است که سلم و ابو داود و روایت کرده

و ثانی مذہب فعی و مالک و از احمد تیر و تیسف و ابوالخیر و احمد و ابی حنیفه
 ابی حمید ساعدی که در میان جماعه اصحاب کفیه که من ماقطرین بنام نماز چهار رکعتی
 علیه وسلم آمده و این تیر تواند که در اوقات فعلی اعصرت بوده باشد بعد از آن راست
 بر دست چپ نهادن و بر پسنه بالایی ناف تر و نشافعی قدر ناف بود و نام فی صنفه
 بعض اصحاب نشافعی که فی الواهب در دایره مذہب نشافعی بالایی پسنه کفیه و مذہب نام
 موافق مذہب نام الی صنفه کفیه و در روایتی نزد وی مجرب است که بر پسنه نهد باز بر پسنه
 ندی کفیه کلام در پیاب عالم است نزد علما یعنی هر که کند جایز است بعد از آن بخواند
 استغفار بجا نکال اللهم و بحکم الح وادعیه استغفار بسیار است انی و جبت و صبی اللہ علی
 السموات و الارض الح و غفران و نشافیه از اکل و معضاد در نماز مرض و قفل همه بخوانند نزد
 شما مخصوص خواص و صلوة یست در فرض غیر از بجا نکال اللهم و در دایه یوسف نشافیه
 بر دایه و مراد شما بجا نکال اللهم است و تیر جانی و جبت و صبی است و تیر طحاوی و تیر
 و سکن کفیه است که مصفی نماز است که توجیه بعد از نشافیه بجا نکال از ان تیر و است
 از ابی یوسف و تیر تاخیر توجیه است شما و اما که بعضی از مردم پیش از شروع در نماز و تیر
 انی و جبت و صبی خوانند موافق سنت نیست و در پسند و بجا نکال اللهم نمی است و صبی
 که انجید حن سبور است و مخرب است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه و اخذ
 کرده بعد از ۶۰ بار بعد بن سحر و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفقه اند بسیاری از علمای معین
 و غیر ایشان حسیتار کرده است و ابو حنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت ننودان
 را بطعن و ضمه عن و جله علمای حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و ابو یوسف
 و غیر هم و بحقیقت طعن که نزدی کرده در پسند است که خود آورده اند جمیع اسناد و کتب

که عظم‌الهدی بخیرت آورد و گفته بدان کرده اند و بعد از دعای استغفار شهادت می‌کند
اسود بالله من الشيطان الرجيم و انما اذنه من قرآن سوانت به در نماز و چه در غیر نماز
و نه سلف و از ثوری عطا و جو بیان نبر آمده است بخند ظاهر هر که فرمود و ذوات القرآن
که استغفار بالله خلعت است هم میان فقها و هم میان قرا که افضل اعوذ بالله است یا
در بعضی از شروح ثابته از جبرین مطلق روایت آورده است که حضرت صلی الله علیه و سلم ای
میخواند و میفرمود همچنین خوانند مراحیر و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده که
شرح ابن الهمام و در بدایه السکویه اولی آنست که استغفر الله و یاربنا افذ بقط قرآن یا
بلغت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسبیح در اول صلوته مجمع علیه است اگر چه روایات
خبر نیست از فاتحه و نه تسبیح سوره و لیکن در اول صلوته فقط پس وی متغای صلوته است نزد
نخل نفوذ و در روایتی در اول هر رکعت دین قول صاحبیه است بربا بسمه ای افشا
و سر رکعت مستقلت در قرآن و از جهاتینا با اعتبار اختلاف علماء در بودن یا نبودن
نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخالفت نه بلکه خواندن بسم الله الرحمن
منفق علیه است و لیکن اختلاف در جهاتینا و از آنجا که فایده این تسبیح بوحیفه
و ثوری آمده است و روایت از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر عبد الله بن الزبیر و در
از انس که گفت نماز که آدم خلف بنی هاشم و سلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و
از یسار که خبر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد و النسائی و ابن خریزه و دارقطنی و در
الاصول حدیث انس در باب که خبر فسمیه از کتب نه روایت کرده و دارقطنی کشیده هیچ نشده
بسم الله علیه و سلم اما بعضی صحابه و آیات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام محمد
که بعضی که در مدینه خبر فسمیه میکردند بجهت بیان سنت بود و بعضی از شراح حدیث گفته اند که بخبر خود

از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از خبر تیر برای تعلیم بدو ^{در غایت نظر احسان و بعضی سوره حمزه}
نماید اند که فلان سوره بخوان و تعلیم لایق که قبل و صاحب سطر السعاده بگوید که آن حضرت ^{بسی}
بسمه هر میگفت و در اوقات خفا میکرد و در نزدی رجاس خود و بابت عقد کرده و او را ^{بسم}
بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بروست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب بنی مصر صلی الله علیه
که ابو بکر و عمر و عثمان و علی از ایشان بود غیر ایشان و آنهایی که بعد از ایشانند از اصحاب و
فایست سفیان ثوری و عبید بن مبارک و احمد و اسحق بگوید که هر کس بسم الله
الرحمن الرحیم بگوید از این نفس خود آهسته و بآهسته و بانی در هر به اسم الله الرحمن الرحیم آورده
حدیث می آرد و ابن عباس گفت هر یک در رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسم الله
الرحیم و گفت نزدی پسنداد حدیث قوی نیست و قایلند بدان جندی از صحابه که از
ابو عمر و ابن ابی رزینانند و بعضی از تابعین نیز بر آنند و مذاهب شافعی این است
و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است بعلت حاکم بنصح آن کرده و حدیث ابی هریره
که در هزاره نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث مثل احادیث است و هر دو صحیح
ابن الحام از ابن عمر را آورده که گفت مذاهب شافعی و اوزاعی و قده و عمر بن عبد العزیز
و عیسی و زهری مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ
صریح نیست در خبر مگر آنکه در پسنداد و مخالفت نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند
از باب ساند مشهوره و تحدیث نکرده اند از آنها خبری و وجود شمال کتب ایشان را جاد
ضعیفه بن بنیه گفته که رسیده است با از دارقطنی که گفت صحیح نشده است از خبر
صلی الله علیه و سلم در خبر تمیذه نبی و با جمله احادیث و آثار و نیز که خبر مسکه بسیار است
آورده درین باب اکثر و صحیح و از حدیث بنیه که مذاهب اثنی عشریه است پس آنچه مشهورند است

مردم که هر چه محبت مذہب از زمین علی رضی الله عنه جبر بود صحیح نیست و خود معلوم شد
مذہب ایشان مذہب صفائی غلبه که هر است بعد از آن فائده میخواند و در آخر فاتحه ^{مسکنت}
نما جری بخبر و در سری خفیه و سفیدان نیز میخوانست آیین گفتندی در جهر بنامین و نما
جهری احادیث واقع شده و مذہب امام شافعی و احمدیه است و در مذہب مالک خلاف مذہب
و مذہب امام ابو حنیفه اخفا است مطلقا و جامع نزدی حدیث رفع صوت باین خفض
صوت بدان مرد آورده و حدیث جهر را بر هیچ مذہب و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته
که عمل اکثر علماء از صحابه و تابعین برین است اثنی و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه را باینکه
له اخفا کند امام چهار خیر القوود و سبله و این و سبحانک اللهم و محمدک و این سه و نیز شریف
آمده و بسبب و طی و جمع الجوامع از ابی و ایل وایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر کردند
بسم الله الرحمن الرحیم نه تعوذ و نه باین و شیخ ابن الهمام از ابی و ایل احضار جهر را در حدیث
و گفته هر دو حدیث معلولست و مدار بر حدیث ابن مسعود است و باینکه در بعضی روایات
صوت آمده و این احتمال تهاهیر ندارد و لیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است بقرینه روا
و یکرا آنکه در رفع صوت و در بعضی روایات آنکه در پنجها المسجد پنج من چندین و از زید بن
بد الف و تخفیف نیست و قه الف نیز جاریست و مد الف را با تشدید بعضی خطا و معذرا
گفته اند و در بعضی کچه خطا است و لیکن مفسد نماز نیست زیرا که کلمه قرآن است و در قول وی سح
امین البیت اطرام اگرچه نه با تمیزی است و در بعضی خطا نیست و اگر خطا هم باشد معنی دارد ای
که صدیق الاجتهاد که اذکر الشیخ ابن الهمام ثعلباً عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن سلمی
در سنن نیز این گفته و بعضی فقها در خطبه وی مبالغه کرده و ظاهراً بر آنند که خطای فاحشی است و از
فاتحه سوره حمد میخواند و در آن صریح قرأت در آن کردی خدا شصت آیه تا صد آیه و کاه سوره فاتحه

خواندی وگاه سوره روم وگاه بحقیف در قرات کرده و سفر متعاقبین خواندی و در وقت
 روز نماز سوره الم نشرل السجد و در کتباتی و دل اتی علم الانسان و در کتباته نایه خواندی و نایه
 رین عمل مواظبت و مداومت غریب رند و قطعاً خلاف آن بوجود نمی آید و نزد حقیقه
 سوره و تعین آن کرده است و شیخ ابن الهمام از طحاوی و مستحکم نقل میکند که اگر بر بعد از
 آنرا لازم داند و غیر آنرا کرده اما اگر نخواهد حکم فاعز و اما تیسرین یا از جهت تبرک بقراءه رسول الله
 علیه و سلم که اینی و لیکن بشرط آنکه بخواند آنها را ایا تا مکان نبرد جا بل که غیر آنها جایز نیست
 صاحب سبط بن تفلک که گفت منجب است قرات آنها در صبح و بوم طبعه شبر علی که ایا بخواند
 بخواند تا مکان نبرد جا بل که غیر آن جایز نیست و شیخ ابن الهمام گفته که بخند غریب درین عبارت
 علم با که کدام در نه او است اشقی ظاهر است که نزد حقیقه مداومت بر آن از حضرت نایه
 از باب انی انی است این جاس نبوده کل جمله آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود
 علیه السلام است و در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون خواندی که گاهی سبج نام یک الای و
 خواندی و آه سوره جمعه در شب جمعه نیز آمده است و سیوطی سوره منافقون نیز ذکر کرده و بگوید
 صلی الله علیه و سلم از حدیثی از سوره های طویل یا قصیر در هر نماز که باشد بخواند یک صلوات
 دست دادی که ایا فی حدیث بن عمر رضی الله عنهما آنچه مشهور و معمول شده و اگر ایه فقه بر
 که در فجر و ظهر از طوالمفصل بخواند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت
 بنوت صلی الله علیه و سلم همین پنج بود و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هر یک
 که اصل دین است کتب امیر المؤمنین عمر است بکتاب ابو موسی اشعری رضی الله عنهما و لا بد آنکه
 نویسد خبر موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن مذکورند صحیح است و اگر نه
 غالب است و الله علم و حضرت صلی الله علیه و سلم چون از قرات فارغ شد یکصد مرتبه یا بیشتر

القرآن

حدود ۳

عشر

و حکم

و این کثیر در حالت و است؛ در حالت اعطاء اکثر بر آمده که کثیر در حالت انقطاع کثیر
در باب از جامع صغیر نقل کرده که کثیر مع الانقطاع و همچنین چون بر می داشت از رکوع و در حدیث
کان کثیر فی کل غفص و رفع میگفت آنحضرت در نماز هر بار که رفرومی آورد و بر می داشت و
کثیر بار بیست و نه ترو نشافی واحد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف جمعی است میان
حنیفه و غیر هم و شافیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعاده گفته که این
حدیث از کثرت روایت متواتر مانده است و در حدیث از حضرت سالت و صحابه در مجامع
شده عشره مبشره روایت کرده اند و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف این حدیث و
اعمال علماء دارد و دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین و در حدیث بن ابی عمر آورده که
گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم چون فستاح میکرد بر می داشت و دوست خود را
مجاذی می شنیدند و شهادت او چون بکوع میرفت و بر می داشت سر او را در کوع و در بعضی روایات
و کان لا یرفع ین السجده ین و انما یستقیم بطریق حدیث از صحابه دیگر نیز آمده و علمای
از عابیه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل ازاعی و عبد الله و شافعی و حنفی و حاکم و ابن
و تصحیح این حدیث کرده اند رقی بر حجاج اینجا ثبت نموده است و در باب مسلم بلطف لا عند الاضاح
درین باب حدیث قطعه از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود در مود بگذارد با شما نماز را
را صلی الله علیه و سلم پس گذارد این مسعود نماز را و بر نداشت و دوست را مکر برای کثیر افشا
و گفت ترمذی که در بیاب از برای بن عازب نیز آمده و گفته که حدیث بن ابی حود حسن است و
قابله اکثری از اهل علم از صحابه و تابعین و قول سبغان نوری و اهل کوفه این است و امام محمد و مطا
نود و مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت آنست که کثیر
که بعد در بعضی و رفع امارت برین خبر را بنده ای نماز یکبار پیش نبود و این قول ابی حنیفه است

و در وی انار کثیر آمده بعد از آن از عاصم بن حکیم بر می آید که گفتش که از تابعین بر او
 عی بن ابطالب است بتدریج او اباء آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین میگرد و خبر
 اولی و از ابراهیم نقلی آورده که گفت بر ندارد و دوست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد الله
 بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر که برداشت دستها را در اول تکبیر افضح و در دست
 آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده اند و این سنکوه و انار صافی نقل کرده اند که
 کرد و بجا بد گفت که در دم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت و دوست خود را گذارد
 اولی چون عمر دعای و این بعد با قرب محل ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بر آن
 و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچون مسکرا و آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و اخی نقل
 بنامند و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از علقمه از عبد الله آورده که گفت که در دم نماز را بار بار
 صلی الله علیه و سلم و ابی بن کعب پس بر بنداشند دستها را که در استفتاح صلو و در نهایت
 هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که میگوید که نماز میکند و در سجده حرام بود
 و دستها را از رکوع و ترفع پس از رکوع پس گفت ابن زبیر چنین مکن این خبر است که
 آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از آن ترک داد یعنی ای حکم در اوایل بود پس منوع شد
 ابن مسعود رضی الله عنه برداشت و او را خدا مانع بر او نشستم و ترک کرد و ما نیز ترک کردیم از آن
 روایت کرده اند که گفت عثمان مبشره بر بنداشند دستها را که در استفتاح اکنون معلوم
 که اجاز و انار در جانب رفع و عدم رفع مرد و ثابت پس چاره نبود از آنکه گوئیم رفع
 و عدم رفع هر دو بود با خلاف اوقات یا اول رفع بود و در آخر منوع شد و نسخ محال که
 ابن الهمام گفته که تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدا و جل افعال از عی بن
 مباح بوده که منوع شده است پس در نیست که این نیز از آن قبل باشد پس مشمول نسخ خواهد بود

اسود روایت کرده که دیدم
 عمر بن الخطاب را بر پشت
 خود نشسته خود را که در سجده

افق

ثابت شده آنچه معارض دست ثبوتی که لازم است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی نماید
احتمال عدم مشروعیت نیز اگر کسی از جنس آن نیست که معبود است در وی عدم مشروعیت بلکه
از جنس خشیوع و سکون است و مطلوب است در مایه با جماع و بار کرده است ابو صلیحه از حماد از ابی
که ذکر کرده اند نزد وی از و ابی بن حجر که دید رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که بر دشت دشت
حوز را نزد کعب و نزد سجود پس گفت ای ابراهیم اعرابی که نگذاشته باشد بارش رسول خدا صلی الله علیه
نماز را اگر همان روز با وی اعلم است از عباد الله اصحاب آنی یاد گرفت وی و ایشان دیگر
و تحقیق حدیث کردند مراجع بیرون از حد شمار از عباد الله که وی بر نیت است بر چنان
در ابتدا نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عیبه الله است بشرح اسلام
وی و متفق است احوال بنی راصلی الله علیه و سلم و ملازم است او را در سفر و حضر و کداری و نماز
ما حضرت مالا بعد و لا یحیی پس اند بقول وی نزد قحاض الی ابتدا از آن مقامش بر بیاید
از قول سبیت مرد و فعل آنی یعنی با بیج یک جانب چنانکه گفت و الله اعلم و در شرح سفر
الحاوة کلام در بنیقام زباده برین کرده شده است فیکت و در رکوع و در وقت بر زو
سخت کردی و در نیت همان تفریح کردی و گفته اند که امکت را در نماز به حالت بود و تفریح
در حال رکوع و ضم در حال سجود و بجا خود که اشتن بنیم و تفریح در حال احرام و نشند و اگر
ا بیلود و کردی و نیت را است کردی و سر را بر نیت استی نه فرو زدن بر دشت
نسی بجان بنی العظیم و این ادنی است و گفته اند که ادنی محاست و اگر زباده بر سر او فضیلت است
و زباده پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال احدی نبود بعضی آمده گفته و بعضی انقضی خوف
و بعضی تا فریب بقدر قیام و این جمله در سفر و بود و امام را رعایت جانب متقدمان
که در ایشان بری و ناتوانی بود و از انس بن مالک آیه که گفت نگذارم نماز را پس هیچ یکی از شما

بود و نماز گذاردن رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین جوان یعنی عمر بن عبدالعزیز و نذانه کرد و گوشت
 و سجود و ایستادن و تسبیح یعنی اگر چه گسترانه بیکسفت و سجود هم برین موازنه کردی چون مسجد فقی را نواها
 بنشیند و پشتم را بر زمین بنهد و بعد از آن دستها را بر اندام پشانی و پنبی و پنبی بعضی
 پیش از پشانی نهاد که اگر دست و پنبی با وضو و شافعی و احمدی هر سه است که را نواخته شد و دست
 مالک و اراعی تقدیم وضع برین است بر کتین و از امام احمد نیز روای آمده و سجده شصت
 روی و پنبی و کتین و قدین و سجده اندت هر دو کردی و در کتفها سجده نهاد و انق احوال
 تدریجاً و مختار بر دست و رافع زمین فاسد میشود نماز و برقع یک قدم کرده کذا فی شرح
 و در سجده و پشتم را از پشت و در پشتی چنانکه طاهر مشیه باض الطین و باز و بار و تکم را از پشتم
 نیز و در پشتی چنانکه بخالد زبان آن در کتف شنی و در سجده سر میان دو کتف پشتی و قوه و
 نیز اندازد رکوع سجود بودی چنانکه ای افند کردی کسی در و هم می افتاد که نماز را فراموش کرد و بدین
 آمده که قیام رکوع و اعتدال سجده و جلوسه قریب نیاید بی بود و این محمولست بر آنکه چون قیام طول
 بودی بوجه و جلوسه طول بودی چون قیام ضعیف بودی اگر اینهم بمقدار قیام بودی سجده
 انجمن تاویل کرد اندازین حدیث را و این اعتبار غالب مستقامست و الا در بعضی احوال چنانکه
 خوف و کسوف و ایضا انداز نماز بحد رکوع و سجود و قوه و جلوسه این میوز و احادیث در باب طین
 و اعتدال در رکوع و سجود و قوه و جلوسه بسیار وارد شده و ادنی آنست که استخوان صلب راست که دانه
 فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم که بدترین نزدیها دوزی در نماز است گفتند یا رسول الله زود
 در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام کند رکوع و سجود را و حدیث رضی الله عنه مراد دید که نماز گذارد
 و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز خانه او را نزد خود طلبید و گفت یا رسول الله
 که تو کردی و تحقیقت نماز نکردی اگر بمری و برخیل مری غیر غطرت یعنی بر غیر و پنبی که مبداء است

مفتی محمد رفیع

بافہام

بروردگار تعالی محسنه ابرار دین و زود شافی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان رکوع
و سجده و قیام میان رکوع و سجده و علیه بیان سجدین هر فرض است و بقول مشهور نزد امام احمد
رکوع و سجده نیز وصیت و بر دانی فرض و بروایتی است نزد امام ابو حنیفه و محمد اطمینان بر رکوع
و سجده در نماز هر روایت بخارجی است و وجوب سجده پس از آن سجده و تخریج حاجتی
و اما سجده واجب است و بعضی مایه تیر برین اند و ایشان میگویند حقیقت رکوع واجب است
و حقیقت سجده ندارد چیه بر زمین و در مفهوم آنها محالی نیست اما محتاج به بیان بود پس فرضیه
متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تمییز باشد که هرگز آن نماز را فرض نماند کرد و اصل
آن اثم و شتمنی از بعضی ائمه مذاهب نقل میکنند که هر که ترک کند ائمه ال رکوع و سجود لازم گردید
اعادت و در شرح ابن الامام آورده که پس سجده نشد امام محمد از ترک طاعت گفت تبرک لک
باشد و از مرضی آمده که هر که ترک کند اعتدال لازم است بر هر عاده و بعضی از شیخ
که لازم است و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم غطر را باول و این لازم است
رکن است نه وجب اثنی این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است و در فقه و عبادت سجده
برگشت از رکعتی مقصود آنست نبود پس رفع راس اندک و وجوب نشد چه انتقال از آن سجود بی
تمکن است بخلاف سبر و در نماز تن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بر رفع و بروایتی از ابو حنیفه
که از رکوع پیشتر فرض است اما است اتمام فرض نیست و متمم بعد فعل آخر است
که در سجده و سجد در جنب بر یک پنجه و بر یک قرار بود و آن حدیث که بخاری و مسلم و غیر چهار
هر یه آورده اند که اعرابی مسجد درآمد و حضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه مسجد نشسته بود پس
جاءه آن مرد و رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر حضرت سلام کرد و حضرت
سلام نمی کرد و فرمود عاده کن نماز خود را که نکرده توانا را آن رفت و عاده کرد باز حضرت

آمد سلام کرد باز فرمود برو اعاده کن که تو نماز نکردی سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد
بجای کسی که فرستاد از آن جناب این بسینوا نم گذارد پس با منبر مرا ای سول خدا که چگونه گذار
نماز را پس آنحضرت بیان فرمود و استقبال قبله و قیام و قنوت کرد و فرمود بگویند کن تا قرآن
بگویی در آن پیش برادر سر خود را تا با یستی برابر و همچنین فرمود در سجده و امام و حنیفه و محمد
میگویند که امر این مرد با عاده صلوٰة بجهت آن بود نماز بر وجهی است که از آن است
نه از جهت بطلان و فساد و غیر اگر گفت یں فرض بودی مرا یمینه نم گذاشتی او را که مگر چنین
کردی و تقریر فرمودی او را بیان تا آخر آن نماز و در آخر آن حدیث بروایت ابی داود و
و سنائی افع شده فاذا فعلت بذاتک صلوٰة صلوٰة من هذا فانما نقصت
صلوٰة یک پس نتیجه می بخار و وصف آن نقصان فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر
فرضیت آن بالا فرمودی که هب و بطل شلوا و الله اعلم سید مد ابی که در استغفار صلوٰة
گذشت در رکوع و سجود و نه و عجله دعاها از آنحضرت مانور شده در سجود و امیر واقع شده که
فرمود بنده آئینسید دعا در حالت سجود که سزاوارست که دعا و ساجدان پس بجا که در دو
آمده است نزد کمر بدن به از خدا در حال سجود است و دعا در حال قرب بحکم آنکه فریب محبت
و دعا و نوعت و ما ثنا و تجده و دعا طلب سوال و گفت که مدح و ثناء در حضرت کرم و ما
مضمن سوال و طلب است و بحکم من شغل ذکر می عن سئل عن اعطیة افضل اعطی السائله ^{مطلوب}
بر وجهی که دعا می که امر فرمود بکثیر آن در سجود تنادل مرد و نوعت و اذکار و دعوت
که مرویت و ما ثور درین باب شامل مرد و نوعت و از پنج ظاهر شد که خفیه که در نماز قصر
کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر به عافان و بیرون میسند و معیت
که در نوافل صریح دعا تیر مثل کرده در فیض اقتصار بر سباحت و اذکار کند و از بعضی

بعضی حنفیه این دعاها را با قیام و رکعتی را حرام می
دانسته و عجمیت که با وجود ورود احادیث صحیح در محل آنحضرت برای اطلاق حرام گشته و
نمی شود که در مطلق صلوٰه حرام داشته فرایض و نوافل و این بنا بر آنست که بعضی از مخصوص
داشته و این نیز بر آنست که خبر ما معلوم شود که مخصوص نوافل آمده و در فرایض طاعت
و دو رکعت نفل تردد چون عید دوم سرشته نمی برای رکعت دوم بر خاستگی و انجام دادن و دوست
آنکه بر زمین نشستی و بر دست بر زمین نهادی پس بر خاستگی و این اجله سرحالت گویند
و اختلاف فقها را در حکم این طایفه بعضی آنرا محل بر سنت کرده اند چنانکه مذکور شد و بعضی آن
که میگوید سبب آنست که بعد از سجده دوم بر زمین نشستن نشستی سبب پس از آن
و بعضی محل بر حاجت کنند و گویند این نشستن از جهت عذر و حاجت بود چنانکه کمر من خرم
آن و نه سبب نام ابو صفیه و مالک و مشی در مذکور است و این را میگویند
سنت نیست و نمک نام شافعی میگوید است که بخاری و ترمذی و دیگران از مالک الحارثی
رویه اند که ای دید پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون میبود در نماز می رکعت اولی را تمام
نمی نشست بر زمین و نه میخاست و نشستی آورده که ابن ابی شیبہ از ثعلب بن ابی عیاض روایت
می آید که گفت در یافتم بسیار از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بر میخاستند
از سجده دوم در رکعت اولی و نمائند بر میخاستند همچنانکه بودند می آنکه نشسته و از این سجده
و عمر و بن عمرو بن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت کرده اند و اینها اگر صریح اند که در
بودند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم بودند
بنام آنکه خبر است روزی نزد آنحضرت افتادند و پرسیدند که ای رسول الله صلی الله علیه و سلم
این عمر آورده که گفت نمی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که اعتماد کند بر دست خود و

حدیث مسلم از عابد و در احادیث دیگر نیز طرقی اقراش مطلق آمده که سنت در نزد این
 نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم انجمن بودی بقیة نبوت است اول باب انجمن و در شریعت
 بیشتر است افضل الاعمال حمزه و در بعضی احادیث که ذکر طریقة نوک آمده و در نزد خبر
 از اهل کتب بر حالت عذر با کبر سینه نعل و حیه و بان و در طریقة نوک شفت کمر بود
 و نوک که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام مختلفه بر یکی ازین طرق وجود آمده باشد جمیع
 مثل آن در اعمال پسین و نوافل واقعه است یکی از جای که شفت است الحمد لله الذی جعل فی
 رتبه و چون شهادت خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهایی و در دست راست عقد است
 کردی تر و شافیه عقد چاه و سه و صورتش آنست که انگشتان را بفصل کند مگر که او را بصل
 کند و طرقت ابهام تر و اسفل سیم جانب کف دست بنده انجمن تغییر کرده علامت شافیه عقد
 و پسند این است این عمر است که مسلم آورده و تر و حیه عقد معین و صورتش
 خضر و بنهر و وسط سیم و وضع ابهام است با صبح و سطحی و این نیز در حدیث مسلم از عابد
 آمده و همچنین است شمار در مذہب احمد و شافعی در قول قدیم و تر و کف فضا و این
 بدینی و وسط سیم و تحریک آن و مرشافیه در کیفیت تخلی و وحی دیگر و این و این
 و این و سطحی میان عقد بن ابهام نکشتن سیم را در کف شهادت بر پشتی و وقت اشارت
 و بعضی وقت تلفظ الله است و شش بعضی نزد امام آن وقت تلفظ بکلمه الله
 آنست که تر و نفی آنست بر دارد و تر و نبات بنده و باید که اشارت بجانب فوق بنفیه
 موهم محبت شود و باید دست که عقد اصابع بدینی بر کفیت مذکور و اشارت سیم
 و در بعضی صحاح واقعه و در جامع الاصول اگر کتب بسته در بنیاب عادت سیم
 و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فسط و همین است مذ

بیه حدیث و فتنای مجیدین و کثیری از صحابه و تابعین گفته اند که حق آنست که نسبت امام ^ص
و صاحبیه تیر هین است و قدین علماء حقیقه تصریح کرده اند بآن ولیکن در متواترین اشیاء
در میان آمده است که اگر حادث را تمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحدی که آن در اینجا
ذکر نمائیم از علماء و مذاهب ما و سوره را فرود نمائی گوید امام ابو یوسف و امام احمد و امام
که قبض کند خضر و منشی را که متصل است بآن و حلقه کند وسطی و با هم را و اشارت است
و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشارت میکرد آنچه آنحضرت کرد ما نیز کنیم و این
قال ابی حنیفه و هشتم منشی از نظریه آورده که چون شروع کرد مصلی در تشهد پس رسید بقرآن
لا اله الا الله و اشارت کند بسبابه منی یا نه اختلاف کرده اند شیخ در وی اینتر حکونه کند نزد
اشارت محلی از فیه ابو جعفر آفت که قبض کند خضر و نصر او تخلیق کند وسطی با هم و اشارت
کند بسبابه و در مینه از منی ذکر کرده که مکرده است اشارت انشی و در حاشیای این
که در محیط گفته است که منشی گفته اند رفع سبب تا پیش در تشهد از سنن است نزد ابی حنیفه
رحمه الله و همچنین مرویت از ابی یوسف و علامه بحکم الدین را به گفته چون نفس است
از اصحاب با جمیع بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیری است
و آنرا در آن لاجرم عمل بآن ادلی باشد انشی و شارح و تابه گفته که عقد و اشارت از اصحاب
آمده انشی و خالی از غرضی نیست آنچه در باب در باب بسط اصابع و نفی عقد مکتوبه
آن مرویت در حدیث و ایل بن حجر و حال آنکه در کتب احادیث ابو داود و نسائی
و دارمی و ابویعلی و عبد الرزاق بار و ایات متعدد از ادلیل اشارت با تخلیق اهام
دایت کرده اند شیخ امام عالم عامل اصل علی متقی رحمه الله علیه در باب رساله
در روایات فقیهانه مذکور خفی با خلافتی که در آنهاست ذکر کرده و حادث صحیح آورده

معه و اشارت اراج ساخته است و آن رساله را در شرح مشکوٰه و شرح سفر السعاده ترجمه
کرده ایم و بابت التوفیق و در خطاب السلام علیک ایها النبی و سوال کرده اند که ای الله
کردن و بشیر در نماز نمی غنه است و مفداوست جواب داده اند از خصایل و صفات
علیه وسلم و در حقیقت این دعا نیست در فدا کردن بجهنم است و چون در اصل که گفته است
بجهنم واقع شده است چنین نگاه داشت نشد و باین تقریر حاصل شد جواب سوال دیگر که
سیکون صفت حکمت در عدول از غیبت خطاب با مقتضای سابق لفظ غیبت است
لویة النبیات ته و الصلوة والسلام علی النبی و السلام علیا و علی عباد الله الصالحین نبی
داشتند لفظ را که از رسول خدا آمده و تعلیم کرده صحابه را و صاحب مواهب است به برطرف
این معرفت گفته که مصداق آن نبی است استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شد
در خلل در حرم محرم غرت الهی بنارک و تعالی پس روشن گشت و دیده بصیرت ایشان را گشود
و دید یافتند که آن بواسطت بنی الرحمة و بکیت متابعت او است پس همانرا نیزند خطاب
محرم حبیب پس اقبال کردند بروی و گفتند السلام علیک ایها النبی و نه الله و برکاته امی
و بعضی از باب تحقیق گفته اند این خطاب باقتدار سر بران حقیقت نموده است در برابر و
و حضور است و در باطن عجب و انکشاف این حال است در وقت صلاه که افضل حالت
و اوقات این مقامات است و از انکه گمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و جانا
آنرا و روده علی الله علیه وسلم و صحابه بعد از این چنین سلام میفرستادند که السلام علی النبی و رحمة
و برکاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد میگوید تشهدان
الله و تشهدانی رسول الله را نمی که از ایمه نه است فمی است این گفته و نمین و این
بصریح صحیح نشده و نعم در صحیح ثابت نشده که در وقت ظهور معجزه که می کنای تشهدانی رسول الله

در صحیح بخاری در باب منجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده که در سفری توشه‌های
فروم بیک کشت در بری شد پس آنحضرت دعا کرد و میگفت ما بخانه شکر مر گردید
از ان و این رخزه تنوک که هفتاد هزار کس سوار بودند پس آنحضرت استهلال
الا الله و فی رسول الله و در فیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم عینا و علی عباد الله الصالحین
نسبیه است مراست که انصیبی از صلوات باشد تا بتداستیم آنحضرت و تمام صلوات
مشرف و مخطوط باشند و این فضل عظیم محروم نگردند و از بخانه لازم می آید که در بخانه
حق خداست عزوجل حق مسلمانان تیر هست و کسی که ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق
مومنین از آنها که گذشته اند و آنها که بایند تا روز قیامت از حقه و جوب قول اسلام
عینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت و قشده اخیر نزدش فیه
و نسبت آن تردیف سابقا در محل خود گذشت و نزد طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی و نسائی
سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود منست نماز هر کس که در دو نفر است بر بنشیند عینا
و السلام از دو نفری از ابی سعید انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود کسی
بگذارد نمازی را که صلوة نفر است در روی برین و ابل مبتن قبول کرده شود از وی و در
صلوة روایات متعدده آمده و کافی است همین مقدار که بگوید اللهم صرنا علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارک علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید که اسمعت من بعض الشیخ و در آخر حدیث ابن مسعود فی الثمان
انک حمید مجید و اگر این اہم گوید بضر است و در بعضی روایات و از محمد بن کمال حجت و حجت
آیه فوقانی بکرا بن العربی از مالک و صید لانی از شافعیه انکار کرده صحت آن را و از ابی
دو شته گفته اند که آنحضرت تعظیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوحی پس بازه آن را ان است

بروی صلی الله علیه وسلم در مویس از خبره که از کتب حنیفه است نقل کرده که مکرده
زیرا که موهم نقص است به رحمت و رحم غالب کردن خبری میگوید که حاکم کرده
بروی و خرم کرده است ابن عبد البر که از مشاهیر محدثین است و گفته بر بنیست مریح کی
چون ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه وسلم که در کتب معتبره است یا آنحضرت من صلی علی کتبت
من ترم علی یمن دعا فی الکره یعنی صلوة نیست و لیکن مخصوص کرده اند شده است
لفظ تعظیماً پس عدول کرده شود از ان یسوی لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علماء
آزاد نقل کرده و فرطی گفته صحیح همین است از جهة در و احادیث بدان و خود در تشهد
السلام علیک ایها النبی و رحم الله و حق است که انکار مخصوص این لفظ راست که التعم
احم و رحم الخ به نسبت رحمت و اطابق آن بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و اعلم
آنحضرت بعد از درود و سبکدوش مشهور در پنجا این دعا است که از عایشه رضی الله عنها
آمده اللهم انی اعوذ بک من غدا ب القبر و اعوذ بک من فتنه تیر مسیح " یا ان اعوذ بک
منه المحی و فتنه المات اللهم و اعوذ بک من فتنه المعرم و الدام و رحمتی شهریه
و این دعا من اللهم انی اعوذ بک من غدا ب جنم تیر واقع شده و گفت این عیاض تعلیم میکرد و مکرر
این دعا را چنانکه تعلیم میکرد و سوره از قرآن را از ابی بکر صدیق رضی الله عنه آمده که گفت گفت
یا الله یا مومرا دعا فی که بخوانم آنرا در نماز خود گفت آنحضرت بگو اللهم انی خلعت
نفسی خلیاً لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک و از منی انت
الغفور الرحیم و از علی رضی الله عنه میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ما
تشهد و تسلیم اللهم اغفر لی ما قد مضی و ما اخرت و ما أسررت و ما علنت و اسرف و اسلم
به منی انت المقدم و انت الموفق لا اله الا انت و رحمتی بکر این دعا بعد از فراغ از سلام

نه اند که در مرد و محل بعد از سلام و پیش از سلام بخوانند یا بشنوند و در صد و این دعیه
امثال آن که در این طلب مغفرت قنوب و استعاذه از عذاب قبر و عذاب بنجم
فته و حال و مانند آن از آن حضرت صلی الله علیه و سلم است اشکال کرده اند که آن حضرت
و معصوم است و دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که معصوم
امنست یا سوال را بی اثبات است و معنی آنست که اعتمادی که لامی با سلوک طریق به وضع
و اظهار عبودیت و انزاع خوف الهی و عظام او و افتقار مسمومی او است تعالی و تقدس
برین نخست حال مقرران درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری و دعا
معصومان امنیت از دیگران چه گوید همیشه استعاذه میکنند و استغفار مینمایند تصور
الهی و هیبت درگاه لا اله الا الله عز و علا برین مبدار و با چیزی مناسب حال خود میباشد که
آزاد اخل تقصیرات میدارند و گناه نام میکنند حضرت سید رسول که پاکتر از همه پاکان است
از همه پاکان است و هر چه است از بود و نایب بوده همه را بوی بخشیده اند و امر به
سبکدیده میکنند و کار چه توان گفت و وی صلی الله علیه و سلم مأمور است با استغفار قوله تعالی و
لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و المستغفار کما رتاه عارفان است انبیا و اولیا و از اول
تا آخر از آدم تا من شاعر عربی بزبان مجاز گفته بر قیاس آن در حقیقت تیر خیزی تصور آن
شعر و دم که خاطرش ز من آزار میکشد که دم از قبول گناه بنوده را آزار خاطر در بخت از
نوام و دعوی بستی و پاکی توان داشت و وجود کذب گناه زانست و غفر یعنی سرشت
عارفان کسی گفته است از خدا خواهند ستروا خود و ذرات او این بود ساعت ساعت
از بخفتن سازش گناه از قافی انداخته سخن انجا برون از اصطلاح علم و زبان و
که وضع این کتاب و نقد بر صورت واقع است و تا میرود و در از سبب و اللهم غفر لی و غفر

علیه و سلم بعد از تشهد سلام بر او در جانب یمن و یا چنانکه دیده میشد سعیدی خیار
 مبارک وی صلی الله علیه و سلم میفرمود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و می طلب می طایفه
 و قوم را بایست و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب یمن است که بعد از نزول
 از معارج قرب رجوع از شهادت اوار و دونکه فارست. انظر برای این جانب می افتاد
 و سلام دادن به واهی آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که باز در نظر از شاہیر صحابه و
 ایشان آنرا روایت کرده اند و همین است سبب مجتنبه و شافعی و احمد و ابیه و دیگران
 را که ترویج یک سلام است مقابل چه و حدیثی که درین باب روایت کرده شده است
 صحیح نیست و اگر اجابا بود و در نماز شب میگوید چنانکه عایشه رضی الله عنها میگوید و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که یک سلام میداد برای پدر کردن و گفته اند که این حدیث معضل است و اگر
 معضل نباشد این عبارت صحیح و آنکه سلام دیگر میداد و از آن ساکت است شاید که
 دیگر تر باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن اینها نظر اهل بیت بودی از اینجا
 ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقولست که دی نسیم واحد را ناویل کرده که معنی وی نیست که
 چه تکریم واحد میکرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته میگفت بعضی گفته اند که مراد از آن
 آنست که ابتدا سلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به یمن و یا چنانکه بدان
 منع صحت کردی و در باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محمد
 و از شافعی نیز نقل کرده اند که معنی مجرب است که خواهد یک سلام گوید و اگر خدا بد و سلام
 التفات نکردی صحابه را نیز از آن منع کردی خصوصاً در نماز فرض و سنی التفات به یمن
 شماست با بچیدن کردن پس کوشه خشم نکز بین التفات بنات کرده بنو ولدانی الهیات
 و در شرح این الهام گفته که حد التفات کرده آنست که به سجده کردن یا بیرون آمدن از واجه قبله

نیت

وجه

تحریف کند جمیع بدن خود فاسد کرد و نماز وی پس یکم پس ثلثات مقدست و یکم در
 چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه است و شمی گوید مکروه است ثلثات بمنزله تخیل
 و اگر تخیل سینه زده عمل کرد و نماز و اگر بوشه چشم ملاحظه کند مکروه است و در حدیث
 از ابن عباس آورده که که تخیل بکردار خدا و نماز بینا و شمالا و گفته اند ملاحظه نماز
 و نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود و آنچه تعلیم آنکه غلط مطلق باز نیست و در حدیث
 آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بر دروکار غالی جل و علا بوجه کرم خود و
 ثلثات کند و جانب غیر نکرد بگوید بر دروکار غالی این آدم کجاست که می نگریم
 هست بهتر از من که بسوی اوی نگریم روی خود کجاست من آن و چون با ثلثات
 کند باز همچنین گوید و چون با سبب مکروه بگرداند حق غالی وجه کرم حوز را از وی دور
 و دیگر آمده لا صلوة للکذبة اما این مقدار ثابت شده که بکار در بعضی اشخاص کجاست
 و شمی فرموده و آن شخص تمام شب سوا به با سانی بکردار و چون آنحضرت بجا
 نشد در نماز کجاست آن راه که آن شخص را بران که اشتباه بود نظر میکرد و آن ثلثات کجاست
 آن شب می نمود این قضیه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فرائد
 بعضی گفته اند و اگر تضرع باشد که نذر فرست چنانکه از جامع الاصول مضموم میگردد و برای
 مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و احراز سلامت و جمعیت ایشان و آن
 از باب تداعی عبادت نماز عبادتی است و نظر کردن کجاست آن شخص بلامی و شمی
 عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر است و نماز خوف ازین قبل است و از عمر رضی الله عنه مدعی
 انی لا اخرج منی و اما فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان مصلحت
 فی الصلوة و در زجه بقول عمر آورده و در باب آنچه آورده که روزی حضرت سوار علی

است ۲

علیه وسلم نماز بیکدرد. بعد از سلام بسرعت تمام بخاست و در وقت و بجا آمد
طلسمی در خانه و در نماز یاد آید پس مکرده بنده شتم که شرب بخانه اند و امر کردیم نیست
این همه را از قبل مدخل عبادت داشتند و گفته اند که خواطر صحت نیست و این
علوم شد که نه موم خواطر بود پس که نه از قبل عبادت و طاعت بند و حضرت
علیه وسلم کا هی از شنیدن آواز که به طفلی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نهد
بقطع صلوة باز و از خشوع و کا هی طفلی در نماز بوی متعلق شدی و او را برداشتی و
صلی الله علیه وسلم او را به دوش مبارک نهادی و کا هی امام حسن و حسین رضی الله عنهما
و در سجود پشت مبارک وی متعلق شدی از برای وی اطاعت سجود کردی و توجه خدای
وی در رعایت حال وی کردی و کا هی در نماز بودی و عایشه بادی و در سبته بودی
بهادی و در بروی میثودی و در خانه بجای فبله بود و امثال این خبری چند را جاد
آمده است و علما همه از آن صورت عمل کثیر بر آورده اند و در تفسیر عمل کثیر است
آنست که آنچه محتاج بود به دوست عمل کثیر است و مراد باین آنست که بجز این عبادت
خبر به دوست بنایه اگر در میصورت فرضا آنرا بیکدست کند تیر سینه است مثل تعم و
و سر و دل و آنچه محتاج بیکدست است که اتفاقاً به دوست کند قلبیات و مفسدنه و بعضی
گفته اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر مصلی جنال کند فعل کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه
آنرا تیر بندد و مختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیر است و ما دو باین قلیل و اگر
کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه وسلم سلام کردی یا بشارت دست و سلام وی کردی
یا بطرفی که دست را بکثره وی چنانکه پشت دست بالا بودی و کا هی در اشارت انگشت
با انگشت تیر کردی و این هر دو در حدیث صریحاً واقع شده و کا هی بسر مبارک ابا کردی

هم درود سلام و هم در غیر آن و ما در اشارت بر این درود سلامه می میریم یا فیم خبر اندر
زندگی از این عصر واقع شده کان برود اشاره این را که بر اشارت بر این مطلب
کنند اما این بیان روایات که در جامع الاصول آورده و ظاهر میشود که هر دو همان است
به است است و بعضی از شرح اشارت به این فکر کرده اند بی ابراد حدیث و لابد حدیث
باب یافته باشند و اما علم و در غیر درود سلام و صلوة کسوف از عاقبت آمده که نماز
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در دم کردی استاده بودند یکی از این بیان بر سید احمد
پس اشارت کرد آنحضرت بر خود بسوی آسمان بفضه جواب وی رده سلام و در آن
و بکبر اشارت به است برای غیر در سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن و بگردن اشارت
بجانب زمین کرد چنانکه جاریه بود مر آنحضرت بجاری چون آمد آنحضرت در
بود پس اشارت کرد به است مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و بیکبار می ام سلمه جاریه
آنحضرت را به دراز خفقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر کرده بود
جاریه آمد آنحضرت در نماز بود اشارت کرد بجاریه ناصبه کن پس می صبر کرد و از تمام
جواب فرمود که این دو رکعت نماز است بنشین است که سبب اجتماع و خود نموست که در
فضا کردم آنرا و در و ایل اسلام و سلام در نماز سلام کردی پس از این منقطع شدند در روا
بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن اسلم است که گفت بودیم که سلام میکردم
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حال نماز و در میگردید بر او چون از پیش بخانمی برگشته اندم سلام
کردیم بر وی صلی الله علیه و سلم و در ذکر کرد بر ما سلام ما گفتیم یا رسول الله بودیم ما که سلام میکردم
بر تو و میشد وی به سلام ما را فرمود ان فی الصلوة تشغلا و در بعضی روایات آمده که سلام
میکند از امر خود هر چه بپا اکنون امر کرد که تکلم در نماز بخند کروی تعالی نکند و بعد از فراغ نماز سلام

فروتنه ۳۰

کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون کسی چنانکه خوف ویرا آوازی میبود همچو
 یک مین میبختی که بیکر دور و روشن میخیزد و دور و ایاتی آمده که در سینه وی آوازی میبود
 آواز میآید از آنجا که در فقه خفی مذکور است که این و بجا اگر آواز نبود اصلا منفعتی
 نداشت بود پس اگر بعلت دردی یا بستی یا غاوی یا غایتی میبود و اگر از جهه امر خوف
 از خوف و رجا و غبت و رعب است آن نیز مفید بود بلکه دلالت بر بابت حضور و حضور
 چنانکه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام مجتبی از امیر مفسر روایت کرده که بکا
 بصوت از جهه آخرت اگر بکا هشتن لطافت دارد و مفید بود و اگر نوازند بکا بدست
 نیست که اگر استغنی ده که حاجت تنجی کردی و بی حاجت نه و لهذا اتفاقا تنجی با عذر
 ملو و دشمنه اند و اگر عذر بود و عذر حاجت آنست که مضطر بود و حاجت
 و اصاب از آن استند بماند و یا غنه ضعیف یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ
 و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفید نیست اگر مقتدی تنجی نماید است نیز پس که اندر خود
 یا بکا یا از امین یا با نوازند و بکا را در نماز است فاسد نمیدارد و نماز که اذکر الشمی و غیر گفته
 که مراد به تنجی آنست که بوی عروق بد کرد و در هدایه همچنین است و در نماز چشم مبارک
 و آشتی و فرونگه فنی و در صحیح بخاری از امین آمده که گرفت عایش برده و بکین و نقش
 خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت که این برده را دور کن که همیشه نصایب بر این برده
 میشود و نماز و مراد نصایب نفوس است این پیش از عزت نصایب بود و گفته اند که
 پوشیدن جانب خانه بدان آنست که شاعی در جانب خانه داشت که بدان پوشیده
 بود و الا از سر جدار به ثیاب بنی واقع شده است که اقال الابهری فی شرح الشکات و در
 البحا گفته که مثل حمله عروس بر پا کرده بود درین و نقش و الله اعلم و نیز در حدیث نفی

شش

کند

نیز

عائشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبهه علمدار پوشیده و در نماز بجهای آن جا
نگاه کرده و چون از نماز فارغ شد جبهه از تن برکنده و فرمود این را برای جیم صحابی که جا
پیشکش آورده بپوشید و او را برای من بپوشید که علمهای این جبهه در میان شما مشعشع
گردانند و از علوم مقام خشوع و خضوع و در حقیقت از برای تعلیم است بود و علم
و نیز در حدیث آمده که رسول سلام با بشارت دست کردی این هم دلیلست بر آنکه در نماز
منی پوشید که افلا و پوشیده ماند که این احادیث دلالت دارند بر آنکه تقیض عین
و اجم و پست بر خودی از اینجا لازم می آید بپست بر و دوام کشاکی چشم پس اگر مقصود است
در تمام نماز چشم پوشیده نبودن این دلایل تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات
دوام کشاکی چشم است که اصلاً نمی است و الله اعلم و فقها از اختلاف در این
تقیض عین و نزد ما کرده است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی را از نبودن چشم
تفرض بر پیشانی و منسل شود چنانکه در قبای و می خبری باشد که شاغل قلب شود مگر در
تقیض بلکه با سنجاب افزاید نظر معیوم دلایل که در زیر عیب نگاه دارند حضور
و خشوع واروند اند و عدم ورود و نهی صریح از تقیض عین و الله اعلم پس در بیان
ادکاء و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد صلوة سجد اند و بپشت از زبان
رضی الله عنه که گفت چون بپوشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز یعنی سلام
استغفار بگوید و بار و سکیت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال
والاکرام و گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نمی نشست مگر بعد
آنچه می گفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام روایت
هر دو حدیث را مسلم روایت کرده بخاری از امام سلمه که گفت چون سلام سجد آنحضرت و بپشت

میگردانند اما گفته می‌گفته خواهد کرد و آنرا هر آنجا که عادت شریف در آن نوافل و تطوعات
 بخین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز بخین بود گفت علم
 بود این عباس که میگردانند این نماز را یک روز و ترک می‌گردد روزی گفت منصور بن عسکری
 بودند سلف از صحابه و تابعین که مرده می‌باشند که گفت و بدو مت کنند نماز
 ضعیفی مثل نماز طاعت بر نماز فرض پس میگردانند آنرا که بی ترک می‌گردد که بی و طریقه علمی
 سلف در طاعت نوافل عبادات خصوصاً صلوٰه و صوم بخین بود تا مانع از اشتغال علم
 خیرات و صفات دیگر نگردد بخلاف عباد و شکر در زمان آخر که تنگی و تعب در آن
 بدان بگذشت که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت تصور می‌راند بسیار از
 عزت را که مهم و مقصود است از آن ترک کنند و باینکه با سبب التوفیق
 صاحب سفر السعاده گفته که صواب آنست که استقامت بر آن چیز سخت است اما مجاب
 بر آن در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که نهاد خانه گذارند و از این سه مروست
 گفت اگر باز نگفته شوند برای من بد و مایوس تر از اینکم صلوٰه ضعیفی را یعنی این لذت
 که از زنده شدن دارد و بد حاصل خود لذت و سروری که درین نماز می‌یابد هرگز نرسد
 عدد رکعات درین صلوٰه مختلف آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال سبب
 و کسل و اهتمام بهیات دیگر خواهد بود و بیشتر عدا اختیار چهار کرده اند چه احادیث
 مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف و استدلال و قرائن
 نادر دارد و مشایخ و شمس و ضعیفها و دلیل اذاعتی و الضعیف و الم نشرحت بعد از فراغ
 خواندن العلم المغفری و ارحمنی و بت علی انت التواب العفو صدد بر تیر ما فورست و در
 حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمده است و اما زعید بد آنکه زعید

طعن بر عباد و شکر
 منتهی

منع از اجتماع در
 مساجد برای آنکه

عبد از آن گویند که وی عمو میکنند و مکرری آید در فتنش و آنچه عام است بر ما هم دیکو
 صادق می آید از فتنه بعضی فندی دیگر زیاده کرده اند و گفته اند که عمو میکنند بفرج و سرور و
 فرج و سرور عبد فخر تکرار نه نامی نیست میام است و در عبد اضحی نامی نیست حج که بود و
 عده ارکان اوست حکم هم دارد و محمد که عبد هر هفت است شکرانه نماز با می نامی هفت
 بشکرانه نامی همه ارکان اسلام عبدی که باعث اجتماع و فرج و سرور و اهل اسلام گردد و
 کرده اند و شکرانه طاعت و عبد آن بکلمه نین شکرتم لازید نکم هم طاعت و عبادت است
 اما زکوة چون ادای آن در حق معین و انعامی و اجتماعی نمود شکرانه نامی آنرا عبدی می نامند
 فرج و سروری که فقر را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بعضی گفته اند که عبد بجهت
 بعود می گفته معنی بقا با دو سال دیگر برسد چنانکه فافله را در ابتدای خروج فافله گفته اند
 فقول در سنت بجمع و باز گشتن بود که با نفا و است با نگه ردد و بسلاست باز گردد و در
 حواشی هدایه نوشته اند که عبد از آن گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است
 بفرج و سرور و فضل و کرم خویش و بر نبی دارد و میشود که اشتقاق عبد از وعده است
 این اجزست و آن مثال مگر آنکه فایل ثونه قلب چنانکه در جذب و عادت است
 آن بود که نماز عبد را در صلی گذاردی و آن مکانست بیرون مدینه مطهره جانب غازی که
 بیرون دروازه مصری که فافله که از آن جانب در آید و میان وی مسجد شریف هزار
 که افی تاریخ المدینه در پنجاه دلیل است بر آن که بیرون آمدن برای نماز عید بصحرای
 از گذاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با وجود آن فتنل و شرف که مسجد وی
 معصی بیرون آمد پس در جاهای دیگر بطریق اولی بود و بر این است عمل غاس در مصر
 بعضی امصار که در سبک دارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت

سلی علیه و سلم که باشد این مجلس حشرت برایشان روز قیامت اگر خدا بخواهد
 عذاب کند ایشان اگر خواهد بپام زرد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که نشینند
 بر سر زرد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که نشینند بر سر زرد و در حدیث دیگر آمده که نیست
 آیند در حشرت از جهت آنچه می بیند از ثواب نزد صلیح و سایر ایت کرده است بطریقی از
 حدیث ابن ابی الدرداء مروی که من صلی علی جنین یصلح خرا و جنین یسی عمره اگر که شفاعتی در روز قیامت
 و نزد صلیح و این حدیث سلی بن سعد روایت کرده و لا وضوء لمن لم یصل علی البی صلی الله
 و سلم ظاهر عبارت آنست که در آنرا وضوء و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی
 التیمم و تکم شهادتین و غسل اعضا وضوء ترا آمده است و عمل کاتب حدیث چنین واقع شده است
 که تکم شهادتین بکند و در دو سجده بخواند بعد از وضوء و عیب که در اعضا وضوء واقع شده است
 و نزد طحیثین از جنی آواز نیکو کن گوش و در حدیث ابن ابی رافع واقع شده است که چون آواز
 که نزدیک کسی آید باید که در سجده مراد و در فریاد بگوید ذکر الله من ذکرنی بخیر یا ذکر الله یا
 یا نیکو کسی را که یاد کرد مرا بخیر یا نیکو کسی را که میگوید آواز کردن گویند دلیل است بلکه کسی
 او را به نیکی یاد کرده است و نزد فراموشی کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را در
 بغیر آن چیز یاد آید این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است در حدیث ابی موسی
 مدنی بسند ضعیف از انس مروی آمده است اذ استیم ثیبا فصولا علی تذکره آن باشد
 و ترو حطای خفا که جماعه بان رفقا در جوار دیگر نزاع دارند بر آن گفتند که این بطلانی است
 که منفرد است در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و نزاع و در مشکوٰۃ از ترمذی از حدیث ابن
 ابی الدرداء مروی که مردی عطش زده بود و این مرد گفت الحمد لله بستم علی سول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم میگویم الحمد لله و السلام علی رسله و علیک نعیم و لیکن تعلیم نکرده است همچون سول الله صلی الله

سالم علیه السلام کرده است مگر آنکه گوئیم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر شخصیت
علیه و سلم که سخن است ولیکن چنانکه فرموده اند باید که در شایع خبر را محلی و موطن
تجین کرده با نجا باید گفت و کرد چنانچه از وقت تران در هیچ منی کرده نکرده
فی الموابب در شفا گفته که مکرر داشته است این حسب ذکر آنحضرت در روایت
و مکرر داشته است ممنون و در فرستادن در تعجب و گفته که درود فرستاده نشود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بطریق احتساب طلب ثواب اصبح ابن القاسم آورده
که گفته است دو موطن اند که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عز و جل در سجده و عطا
پس بگو درینها بعد از آنکه محمد رسول الله و شهب گفته که نمی باید و تشر که گردانیده
صلوة علی النبی در وی سنت و عادت کفتم من همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم
بعد از لا اله الا الله در آخر از آن میگویند ظایر است که این حکم دارد و ترو فرست
که اولی و اقرب موطن صلوة است و در حدیث ابی داود و ابن جریر آمده که گفت
خدا صلی الله علیه و سلم نیست هیچ بی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدای تعالی
روح مرا تا رد کنم سلام را بر وی و در حدیث کلام است از جنت نبوت جیانت
صلی الله علیه و سلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است
عساکر من صلی علی عند قبری سمعته و از اشهر و افهر موطن صلوة علی النبی صلی الله و سلم
ذکر وی و شنیدن اسم یا کتابت وی بحديث من گفت بر رجل از حضرت عده فلم یصل علی
و حدیث النجیل کل النجیل چنانکه گذشت و موطن صلوة که گذشت ثواب شده است
عمل امت بدان و اینها زکوة است هیچ یکی رسالت و اینها ثواب میشود بعد از سجد
بنود این در صدر اول و احداث کرده شد ترو ولایت نبی با شمس پس گذشت بران عمل

در جای خود اندکی در میان سپردیم که این در یک کرون می آید آن بود که بار کردند زان
پیش از آنکه در یابند پیش از مردان و مراد باین نفی است مراد جلوس آنحضرت است
صلی الله علیه و سلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد از آن بر
کاهی بجانب راست و کاهی بطرف چپ و کاهی ایستادن می نمود بر اصحاب و بوجه شریف
خود و در عالمی بخواند و ذکر میکرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم که برای آن بود کی خبری که
از قرآن و احکام نازل و وارد شد می بخواند می و بیان کردی و ادعیه و ادکار بعد از آن
بسیار اند و در کتب احادیث که درین باب تفسیر یافته اند که در مثل حصن حصین
و ادکار و غیر آن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلا
مصابحت احراز فضیلت و اتباع سنت کرد و با تمینی تصریح کرده است امام محمد بن
نوری در دعوات استقح مانند آن وظایر است که فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
تیر بهرین منق بوده اند که بر جمیع دعوات و بر جمیع اوقات و باطلت نموده و بعد از بعضی
کتابه خبری است که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که خبری از آن در وقتی شنیده
نمود و روایت کرده چنانکه در نماز اعمال و منادوات حال آنچنین است و با
اختلاف نیز می باشد و تفرقه اند که از مذاب و ترغیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در نماز و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدان لازم نباید و الله اعلم و بعضی از ادعیه
او کار که مشهورند و سخنی گفته در آن مذکور است در اینجا ذکر کرده میشود اول استغفاریه
لفظ استغفر الله لی لا اله الا هو الهمی القیوم اقیب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطبوع
شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مراد از این آنکه امام اهل سنت
اکیفت استغفار است گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله بعضی از نادانان

کنند و گویند استغفار بعد از نماز موعود نیست که نماز از جهل یا غلط باشد چنانکه از فرق ضالیه
اینجا را مذهب و گویند نقل میکنند که میگویند هر که بعد از نماز که توجیر خواند کافر گردد و نه مستغفر
که در ادای نماز واقع شده کافیت در استیجاب استغفار و خود بعد از ورود دست صحیح
کفر را قاطع است بعد از آن حتی اتم است سلام و شکر باری که تا یزید الحلال و الاکرام را
و بعضی بعد از شکر السلام و الیک ربح السلام زیاده کرده اند و در او را به شایع ازین نیز زیاده
گویند فحشا ربنا بالسلام و اودخلنا و السلام و در روایات صحیح نیامده مگر همین قدر که اگر
الشیخ ابن حجر الکی فی شرح الشکوه و یکفیت لا اله الا الله و صده لا شریک له لا اله الا الله
علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما أعطیت و لا معطى لما سئلت و لا یمنع ذلک من العبد
موضع بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی بدر کلان بمعنی غنا و نسب ترو حذای بکار
عمل باید و بعضی کبر جیم نیز خوانده اند بمعنی کافض و حمت کوشش و اجتهاد و علت نیست
که کبر جیم است و مختار نیست بمعنی اول و کفنی لا اله الا الله و لا یغدر الا اله و له النعم و له
و له الشکر الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار
مقدم دارد بر سایر انواع ذکر دارد و عقیب سلام و گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد
لا اله الا الله و صده تا قدر که اذکر الشیخ ابن حجر الکی شیخ شریح فی حدیث فی شرح
و در حدیث مسلم آمده که ابن زکریا با علامت صورت میگوید و بعضی علماء گفته اند که این حدیث
احوال افتخار است در ذکر دو عالم امام را و هم منفرد را و جبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم را
تعلیم بود و اگر در جای دیگر امام مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند
بلکه مسخر باشد و خواندن معذرات بعد از نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت
و مرا و معذرات مکرر و مکرر شده معذرتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس

صحابه ما مورثه اند که بعد از نماز پنجگانه تسبیح سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار و
دعای انصار را در خواب نموندند که مردی با وی میگوید آیا امر که شما را رسول خدا صلی الله علیه
و سلم که تسبیح کند بعد از نمازی سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفتند
اگر مرگم را بپست و بچا بگردانید و تا این داخل آن سبزه نهر باشد و چون صبح شد
آن انصاری بحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و خواب در عرض داشت فرمودند
کنند که آن مرد میگوید و چون ما بر رسول الله صلی الله علیه و سلم مقرون گشت سنت
و در روایتی از بخاری سجده بار و الحمد لله بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر
مسلم سجده بار و الحمد لله بار و الله اکبر یازده بار این مجمل است و سه بار
و بعضی از علمای گفته اند که این روایت همانا تفسیر بعضی از روایات است که در حدیث
و تحمید و تکبیر و در هر یک صلوة ثلثین و این تفسیر دهم است چه مراد آن است که
کماله است یا گوید چنانکه در احادیث دیگر مخصوص علیه السلام است و در صحیحین
این معقب آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آمرزیده شود و گمان و اگر بپایان
گفت دریا و تیر آمده است که ابو هریره گفت آمدند فقرای مهاجرین در حضرت رسول صلی
علیه و سلم و گفتند رسول الله سبقت برد از ما اهل غنا و ثروت از ما اهل فقر و بجا علی
نفهم فمردی سبقت نماز میکنند ایشان چنانکه ما میکنیم و در حدیثی دیگر
و مصدق کنند ایشان را از ما ناید و برده آزاد کند و از ما ناید فرمود با منم شما را خبری
اگر کنید شما از آنچه کس آن مضرب بود که شما را است چون و تحمید و تکبیر و در هر یک
ثلثین مره پس اغنیاء تیر انداختند و بدان عمل کردند فقرای مهاجرین را بحضرت رسول صلی
بار رسول الله بدان ماکه اغنیاء تیر از ایشان عمل کردند و برابر باشند و در هر یک

ازین چه کار کنیم فرموده و آن کرد و آنکس فضل الله بونین بنا از بخت فضل غنی
 بر فقیر صابرانم آید و این بخت در جای خود محقق باقیه است و در بعضی احادیث آمده
 که چنان فقر انگشت دل نشند و نمکین کشند فرمودم مخورید و اندوکیدن بنا نشید
 نه با صد سال پیشتر از اینها بهشت برین بود و این بخت جز وحدتی است که در
 از ای و او و از ای سعید خدای آن و این غرور فقر و تنگدستی که فقر دارنده و بحال
 نیم دنیا موقوف نمائند و سابقیت فقر در دخل خست منافات با بخلیت و فروغ
 و کثرت ثواب اعمال اغنیاء اند و بعضی گویند که این مخصوص بفقرا مهاجرین است چنانکه
 در حدیث و قسست و در بعضی احادیث مطلق فقر واقع شده و الله اعلم و این در کتب
 است خواب فتن نیر آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از این فتن خود
 زهر و زهره او علی مرتضی رضی الله عنهما آموخته و پسند امام احمد بروایت ام سلمه زینب
 که آمد فاطمه بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالی که میطلبید از آنحضرت خادم بعضی
 که خدمت کند آورد و اندک دست مبارک وی رضی الله عنهما از بس آید که آید از
 پیشش از آب کشیدن شوق تبه بود و رنگ وی مبارک از غبار جار و بیدان و دود و طعم
 چخن نیر گسسته چنان آمد آنحضرت از خانه بیافت چون آنحضرت بخانه باز آمد بر
 که فاطمه بخدمت این بابی چه آمده بود گفت برای طلب خادم آمده بود پس فتن آنحضرت
 فاطمه نشست بر وی گفت فاطمه خادم میطلبی خادم خود با فضل نزدایست و چون
 از جانی باید خبر کن تا بدهم ترا پس آن فرمود با فاطمه محبت و شفقت و بیاسل است هر
 دینی میگردد با فاطمه نفوی و بندگی خدا را و خدمت کن مرا مثل خود را من ترا خبر میدهم
 که بهتر است از خادم سبیح سلیمی خدا را تو خواب فتن سحر و سحر و محمد سکوی او را

مسکری

و پنجم سیکوی سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و بعضی روایات
 که یکی از آنها لا علی النعین سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی وفاطمه آمده
 عنهما که هر دو خطاب فرمودند و تعلیم نموده است بعد از آن علی وفاطمه این دعا را هر روز
 ندادند و فرمود علی مرتضی که این را از حضرت شنیدم مرکز این قوت نیست و
 البته ضعیف نا آخر شب بآدم می آمد و بخواندم دیگر این تعلیم کرد که چون بکدری ناراضی
 لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك له الحمد هو علی کل شیء قدير و بار بعد از نماز مغرب
 و بار چنانکه گذشت و بکرازش بیاورد که بعد از نماز فرض خوانند آیه الکرسی است چنانکه
 سنن نسائی آورده و طبرانی نقل کرده و این حدیث جامعیه و دیگر احادیث
 روایت کرده و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی چنانکه عادت اوست از افراط و بساد
 بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده و حفاظ بروی از بخت طعن کرده
 و در مجمع البحرانی آورده است من قرأ آیه الکرسی فی در الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله لی
 مر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد پناه خدا و در عهد و امان می نماید آنرا آورده
 را جامعیه از صحابه روایت کرده اند از آنکه امیر المومنین علی است رضی الله عنه و در مشکو
 حدیث امیر المومنین علی را انجمن آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 بر جبهایی این منبر بر که بخواند آیه الکرسی بعد از هر نماز منع کند او را از آن منبر بگذشتن
 یعنی شرط است موت برای دخول جنت که پیش از وی بخت میماند و هر که بخواند
 نهکامی که خواب و دامن گرداند او را خدا تعالی بر سرای و سرای همسایه و اهل خدی بری
 که او بید رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال اسناده ضعیف و هم از امیر المومنین علی
 آنکه که فرمود بسید آیت قرآنی الله لا اله الا هو الی القیوم است حدیث بخاری از ابهریه

فضیلت آب الکتری که در وی صدق و هو کذب مذکور شده معروفست نسبت به آب دیگر
 و باب اشیا متعدد و واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانکه او عجب مذکورده آب الکتری و
 در قرآن و در روایت انفصال نماز نیست بفصل که آنجا است بلکه انفصال است بجزئی
 و در حق استعمال این از جنس اعراض و در میان قضا و نفل و در عاشر مذکور اگر کسی
 بعد از نماز عری زسد بفرزند و پس بعد از فراغ از هر نماز هر چه بخواهد عقیبت
 اوست تا آنکه استعمال سنت است بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و
 مذکورده و عدم تعاقب کرد و باید آنچه محل نظر است و ظاهر آنست که مذکورده خصوصاً
 کسی که سنت بعد از وصل سنت بفرض و سرعت قیام برای که بعد از سنت بعد از اقامی
 در مرجع این الهام تصریح کرده است که آنچه در عادت است وارد شده است از خواندن بعضی
 وادکار و در ادبار صلاوات تعاضلاً میکنند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیبت
 بی استعمال آنچه از توابع نماز نیست کذب میکنند در آن و احتیاط است بعد از اذان و اقامت
 و وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته که قیام سنت متصل بفرض منون است
 و درین میان مشغول بسنن و نوافل نباید شد و این قول مخالف حدیثی است که در
 از وصل واقع شد است در سنن ابی داود و از ابی ریشه که گفت ایستاد مردی که
 بعد از هر نماز سه صلوات علی و سلم تکبیر اولی را متصل بکذا و سنت را عمر بنی الله
 ووش او را گرفت و بجنباید و گفت بنشین زیرا که هلاک نشد اهل کتاب مگر از جبهه آمده
 در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپسندید این سخن را از عمر رضی الله
 بهر نماز خلعت بعضی ادعیه وادکار و لیکن اولی آنست که فصل کند بعضی ادکار و
 محض وادعیه وادکار دیگر که طول دارد و بعد از بسنن بخواند و ثابت نشده آنحضرت است

در این کتاب
 در باب اشیا
 متعدد و واقع
 شده که بعد از
 نماز بخواند
 چنانکه او عجب
 مذکورده آب
 الکتری و در
 قرآن و در
 روایت انفصال
 نماز نیست
 بفصل که آنجا
 است بلکه
 انفصال است
 بجزئی و در
 حق استعمال
 این از جنس
 اعراض و در
 میان قضا و
 نفل و در
 عاشر مذکور
 اگر کسی بعد
 از نماز عری
 زسد بفرزند
 و پس بعد از
 فراغ از هر
 نماز هر چه
 بخواهد عقیبت
 اوست تا آنکه
 استعمال سنت
 است بعد از
 فرض موجب
 فصل میان
 فرض و اذکار
 و مذکورده و
 عدم تعاقب
 کرد و باید
 آنچه محل نظر
 است و ظاهر
 آنست که
 مذکورده
 خصوصاً کسی
 که سنت بعد
 از وصل سنت
 بفرض و سرعت
 قیام برای
 که بعد از
 سنت بعد از
 اقامی در
 مرجع این
 الهام تصریح
 کرده است
 که آنچه در
 عادت است
 وارد شده
 است از خواندن
 بعضی وادکار
 و در ادبار
 صلاوات
 تعاضلاً
 میکنند وصل
 آنها را
 بفرض بلکه
 بودن آنها
 عقیبت بی
 استعمال
 آنچه از
 توابع نماز
 نیست کذب
 میکنند در
 آن و احتیاط
 است بعد از
 اذان و اقامت

فصل دیگری که مواظبت میکنند بر آن در ساجده مثل قنات آیه اکرسی و سبها و
آن و علوانی گفته است که لا باس است بخواندن او را و میان سبست و خزینه و این
نماد با ولایت مذکوره زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلافت اوست و در ساجده
گفته که چون سلام و دعا را از نظر یا مغرب یا غیره بخواند که بعد از آن سبست است کرده است او را
مکت قاعدا و باید که بایستد تطوع و تطوع کند در مکان فرض بلکه خوف نمودن
باجب یا بستر آید و اگر خواهد جمیع کند بمیزل خود برای تطوع که افضل است و در نمازی که
تطوع نیست کرده نیست که در مکان خود بقبل قبله نشسته باشد یا بر دو پا بر پشت یا بمیزل
نشیند اگر در مقابل وی سجونی نباشد و همه برابر است در سنت افضل جمیع بمیزل است
از برای تطوع ذکر یا کلمه فی شرح ابن العمام و آنکه دارد و نسته است که نمجمل کند برای سبست
مشافات ندارد بخواندن لا اله الا الله و حمد و لا نترک لک الملک و الحمد و هو علی کل شی
و در اینجا گفته شد که این مقدار منافی نمجمل نیست و اگر بسیار بجا است و نمجمل این را
بعد از سنت بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت و آنکه بعضی مردم آیه
الکرسی در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که سنت خواندن قل ایها الکافر
و قل هو الله احد است و سبیل در بیان سجده سهواً آنکه سبست ایمان حضرت عیسی
علیه السلام در احوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جاز نیست بقتل یا انفاق
وجه دیگر این اختلاف مختار و اهل حق جواز است و در حقیقت آن متضمن حکمت
بالحکمیت غرضانه در باعینیت تشریح احکام و دریافت سعادت اقدار بمنبر الصلوة
و الام و مجوز تشریح حکمت نیست زیرا که تشریح بی آن ممکن است چنانکه گفتی که چه بجز
سبست بروی لازم است چنانچه در صورت تنگ باید و لیکن این نکته باضمیمه در باوصفا

و کنت

اقتدا تمام میشود و فرمود بحضرت صلی الله علیه و سلم و اموشی داده میشود من کسبت کراما
 انچه در حجر و خراج آن شروع کرد و صاحب سفر السعاده گفت که در پنج موضع مریت که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سهو فرمود در نماز و جمع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول در نماز
 ظهر بود که در نشستن اول نشست بر خاک است و چون تمام کرد نماز او سجده کرد و بهتر سلام
 دوم در یکینوب دیگر در رکعت دوم از نماز متباین با پسین سلام داد و سخن گفت بعد از آن
 و تمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد و بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد و در سجده
 سهو بعد از سلام بود و این حدیث ذوالبدین گویند که نام صحابی است و از حضرت بر سینه
 کوتاه نمیدانند یا فراموشش کردی یا رسول الله فرمود هیچکدام نبود و در تجدید دو اشکال
 اول این اخبار است بر خلاف واقع و اجتماع دارند بر عدم جواز سهو در افعال و اخبار
 خلاف در افعال است و اشکال دیگر در وقوع نظم و افعال دیگر منافی صلوٰه با انعام صلوٰه
 عدم استیفاء جواب اشکال اول آنست که مراد این است که در اعتقاد من این نیست
 در نفس الامر و این خبر صادق است بلا شبهه با این نیست از عدم شعور پس گویند که
 و این خبر صادق است فافهم و جواب اشکال ثانی آنکه نظم و ایتان منافی بطریق سهو
 نیست و منع جواز انعام عدم استیفاء بکنند پوشیده نماند که این جواب مذکور حقیقه که
 است با این حدیث در نماز جاری نمیکرد و ایتان گویند که این فیضه پیش از فتح نماز
 و صلوٰه بود و تحقیق آنست که بعد از آنست بعضی گویند که این گفت و گو همه باها بود
 بقول این سخن در غایت بعد است و تیر گویند که این فیضه بظلاف قیاس بود و بعضی
 میگویند و در شرح کنزالذوالفقیر مسمی البحر الاریق گفته که ما جوابی منافی ازین اشکال
 مذکور نیست مگر آنست که کلام عام و ساهبنا مبطل است مگر آنکه امام نظم برای مصلحت نماز

نقل شده است از
 بعضی صحابه که
 در این موضع
 سهو فرمودند
 و این حدیث
 صحیح است

چنانکه مکان برود که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم کند که تمام نشده است پس
 تمام کند و این نیز از تکلیف می‌آید بدین بعضی صحابه جواب می‌نمود و حکام در سجده و در آن
 شیخ ابن حجر در شرح بخاری استغفای آن کرده است سوم بگوید نماز کرده و از نماز برود
 یک رکعت مانده بود چنانکه مروی است از طلحه بن عبید الله رضی الله عنه از عقب آنکه
 مروی آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس مسجد رجوع کرد و بدان امر
 نماز است کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و بازگشت و در حدیث
 سجده مسکوت غنه است شاید که مقام قضای بآن آن کرده و تروشاغی سجده سهوا
 نیست بلکه سنت است و شنی گفته که نزد بعضی از حنفیه تیر سنت است در تشریح الهام
 از بعضی حنفیه نقل کرده است که گفت سنت است ترو صاحب عامه و الله اعلم راجع
 و بیک نماز ظهر که دارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه گفتند نماز یک رکعت زیاده نشد فرمود از جهت
 که شیخ زکریا که از وی یا رسول الله انگاه دو سجده کرد و سوره و سلام داد و این قضای
 کرد و آخرین حدیث است که آنرا از ابن عمر و سلم و انسی و عثمان الحدیث و در حدیث
 در صورت که مذکور است در فقه خاص تیر بکیوبت و بیک نماز عصر را سه رکعت دارد و نماز
 مراجعت فرمود و صحابه در عقب شدند و اعلام کردند مسجد بازگشت و یک رکعت بگذارد
 و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد و دوم بار سلام داد و درین شیخ موصی سه نفر
 مجتهدان مواضع دیگر را که غیر این مواضع حمله اند بران قبس کرده اند و در مواضع
 امام اهل ظاهر است و اصحاب می‌و اهل ظاهر قومی اند که عمل بظاهر مخصوص کنند و غیر
 آنکسند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده کنند الا درین مخصوص که در سنت است
 صلوات علیه و سلم در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام کرد و در بعضی بعد از سلام

در این باب از حدیث انصاری
 و بعضی از اهل ظاهر و اهل
 قیاس و قیاسی و قیاسی و قیاسی
 و قیاسی و قیاسی و قیاسی
 و قیاسی و قیاسی و قیاسی
 و قیاسی و قیاسی و قیاسی

علیه و سلم بجهت که در غیر این مواضع
 اگر سهواً بکنند و علم داشته باشند

از سبب امانت معلوم است و امام شافعی مجموع منشی از اسلام میکند تخرج احادیث او
 و این باب با دعا و تحن و منویات و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از اسلام میکند تخرج این باب
 بر ماعدای آن و در کتب است از عبد الله بن مسعود آمده که سجد کرد و حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بعد از سلام با یکدیگر که روایت کرد ابو رافع و ابن عباس و عبد الرزاق از نوین
 بنی قریظ و مود صلی الله علیه و سلم کل سو سجده آن بعد از سلام و قول نوی است از فضل خدا که
 اصول فقه اثبات یافته است مخصوصاً نزد فاضلین یا یقیناً چنانکه مذکور شد
 از جمیع یقینان و فاضلین حدیثین زیرا که سجده سهو مکرر نمیشود پس بعد از سلام باید کرد و اگر
 از سلام هم واقع شود و حیر کرده شود بدان که افعال شخصی و غیره که قول سعد بن ابی و
 عبد الله بن مسعود و حماد بن عمار و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم جمیعین همین است
 شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود با منظرینی که در نزد او افتد و در بنا بد که چند رکعت گذارد
 و این جانب حرم نمواند نمود و در صورت بیان خرم دارد و یکجا است اگر چه خواند و
 از او ایستاد و نشسته و البته آنچه نفس الامر است و آنچه بادش پیدا کند و در صورت
 متوجه است با یکدیگر تحفه علیه و استغراق و توجه بجایگاه یا بی آن حضرت و صلی الله
 علیه و آله و سلم موجود آمد و شک موجود نیامده و میفرمود که آن را شیطان است چنانکه در حدیث
 صحیح آمده از ابهریه است آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان
 قیصر و خلیف میماند روی و در التماس و استنباه می اندازد تا آنکه در منی باید که چند رکعت
 و اگر چه آنحضرت اصلی الله علیه و سلم شک نماز هرگز واقع نشد و لیکن بابی تعلیم حکم این است
 را میفرمود که اگر کسی در شک افتد و در بنا بد که سه رکعت گذارد و چهار شل باید که
 و شک اعتبار کند و مقضای آن تردد و قرار دهد در میسورت بر آن که سه گذارد

کمالیت

فرض باشد چنانکه قیام در نماز جاریه و لیکن چون دلایل آن قطعی نبود بوجوب قابل شدیم
 مشک ایضا دیگر بحدیث رینیت است که گفت سوره و انعم را نزد حضرت خوانند
 کردند و هم پیش آنست که وجوب سجده تلاوت علی النوریت شاید که در وقت نماز
 کرده باشد و نیز تواند که قراءت در وقت کرده و غنچه باشد یا سجده کردند بخیر ^{حوا}
 تا غیر این مخصوص سجده و انعم باشد که در وی اختلاف است اما عدم و طهارت شرط است
 سجده تلاوت در آنجا که خلایق در آن متغول باشند الا در روایتی از ابن عمر رضی عنیهما
 که بی وضو تبریک کرد و هیچ کس از علما درین حکم براه موافقت نمی رفته الا نسبی و بعضی
 بمعجم از آن روایت عمر روایت کرده که گفت سجده کنند مرد و مکر بر طهارت و جمع کرده ^{است}
 میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی در حالت اختیار است اول
 ضرورت و نیز سبب کینه که کای نسبی در راهی بر رفت و انشائی سجده میکرد بغیر خسته قبله
 و برانست بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت واجب نیست بکریستیم
 بیش که اتفاقا بقصد آیه سجده بکوش کسی بسجده واجب نکرد و بعضی گویند که
 سجده نکرد بر مسامع تیر واجب نکرد و کوفاری حکم امام دارد نسبت به مسامع و این
 مالک تیر روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیر است که فاری فیه
 که از برض فیه و حکایت چنانکه فیه خوانان میخوانند و مذاهب و مذاهب بقرینه
 که در مسامع مطلقا بشرایط مملو و هو النحر و تزو و انشائی سجده واجب است
 بکریست و بر دو مند و بست واجب و مروی از ابن مسعود همچنین است و نیز بعضی
 نیست مانند تیر و بچکس نیست و اگر بایست و سجده رود اولی و فیه
 سجده همان نسبی سجده نماز است بجان بی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال مع سجده

بیست سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز افتد بپنج این تسبیح مخصوصاً
 نزد حق تعالی عباد سجده نماز میکنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتی سجده و
 تلاوتی خلعه و صوره و ثوب سمع و بصره بکوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی
 آمده که سیفت این در سجود قرآن در شب و گفتی هذا حدث حسن صحیح و بعضی گفته
 این دعا بخواند ربانی ظلمت نفسی فاغفر لی و نزد بعضی سبحان بنا این کان و عند سبحان
 و در قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و چنین میکنند
 و بسا بودی که در سجده این دعا خواندی و گفتی اللهم احطط عنی بها و زار اکثر لی بها
 و اجعلها لی عندک زخراً و نقیلاً منی كما نقیلت من عبدک داود و ترزیه از ابن عباس
 آورده که مردی بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت امشب خواب دیدم که در پیش
 نماز میگذاردم چون سجده کردم درخت تیر در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت این دعا
 بسیار خوانده آنحضرت آیه سجده و سجده کرد و بخواند این دعا را که آمد خواب بیننده از درختی
 کرد و قال الترمذی هذا حدیث عربی در حدیث بخاری از ابن عباس آمده که که سجده
 بنفسم خدا صلی الله علیه و سلم مسوره بخیم که در آخر آیه سجده دارد و سجده کردند با وی صلی الله
 و سلم مسلمانان و کافران و جن و انس مراد همین جن و انس است مگر درین مجلس حاضر
 بودند بطرفی تکریم و تاکید با هر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود و الله اعلم
 که سجده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت اقبال امر الهی تعالی بود و سجده و تکریم کردی و غنیمت
 دینی است که معبودند در اول مسوره و سجده مسلمانان بجهت سبب آنحضرت را بنیان
 آن شکر و سجده و شکران بجهت سماع اسماء الهیه ایشان بود و از لالت و غمی که
 مذکور میارند به ظهور سطوت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی نشانه و سطوع انوار

صدق جفاقت حضرت رسالت نبی صلی الله علیه وسلم چنانکه اب طافت افتاد
اینان بطل شده و از مجود و انکار و ستمکار و خود کشی که از این کسی که انشی و طغی
بود که گاهی از خاک بر گرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت اینها بس است و آن بکار
انسانی و شمس بود که بنهم رفتند و در پنجاه است از وضع زنا و فحش و غیرات اینان که
معضل از باب بر و نوارنج که مولفند بر غراب احاجب منحص کرده اند و علما و مجتهدین
حکم بوضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ذکر اسماء و لات و غری و منات مع اینان کرد و گفت تلك الغزاقین اعلی و ان شفا
تفریحی و آن ماسیه بزرگان حق تر جهان آنحضرت است یا شیطان با و از بلند نشاء
و دست شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند و سجده مشرکان از سجده
الکون مستخرج آله مارا کرد و مارا با و بی ترافی نمایند ما میدانیم که خالی مجبی و مبین و حکیم
بیست این بنان شفعی مانده و محمد و اثبات شفاعت ابی انیس است که در این حدیث آمده
خدا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم باقی شیطان پس عکس شد آنحضرت پس و آنرا
برای هستی می این آیه و ما ارسلنا من قبک من رسول و لا نبی الا اذ انشی الی شیطان
انشی فینشی از انشی شیطان ثم حکم الله آیه و الله عظیم حکیم و این قصه عظمه و نقل باطل
و مؤمنان و مرابع را تفسیری دیگر است که نیست در وی ذکر این قصه و الله اعلم
نکته دیگر اخاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوئه کنند آیا جایز و نه
و عبادت و موجب تقرب خباب آبی است یا نه نزد بعضی عبادت و حرام و لا اصل لها
الشرح و در بعضی جایز و منون و از بعضی خفیه نقل کرده اند که جایز است مع آنکه
تفصیل که آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است و آن خیر و عفو

دیگر سجده نماوت است و درینا خلائی نیست دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و چنانکه
 از کلام اکثرین آنست که این تکرار کرده است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندک
 بیت در پنج اختلاف است و او امام شافعی سنت است و قول امام احمد و ابی یوسف هر
 واحدیت و آثار و درین باب بسیار آمده چنانکه مذکور گردد و نزد امام ابوحنیفه و مالک
 یکده کرده است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر فنا هاست و بنده عاجز است از ادای
 آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و مستجاب بود نمودنی بکلیف ملاطاف
 گویند مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث و قدرت نماز است که تعبیر آن
 کردند با منوحش آنها که قایلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه بوجه و آیه و
 تیر همچنین واقعت نه بر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون سجده
 خلفای اشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده مانور است و
 بنسج ایت باشد و یکدهم دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند در بعضی روایات فقیده
 رضی در آن واقع شده و شمار کرامت و حرمت آنست و در بسند امام احمد و جامع ترمذی
 و سنن ابی داود و ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد حضرت صلی الله علیه و سلم
 جزی که خوشحال میاخت بر روی او افتاد سجده کنشده مرقد را بخانه بنگار کردن مراد او
 و از انس تیر مثل این آمده و بهیچ بابنا و صحیح روایت کرده که چون مکتوب اسلام را علی
 رضی الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبله همدان اسلام آورد و در بیاعت است حضرت
 صلی الله علیه و سلم سجده شکر این نعمت بجا آورد و دعا کرد بران قبله و گفت السلام
 ان السلام علی همدان و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که
 سارن بانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید که هر که بجا صلوة بفرستد خدا تعالی بر او

و ده صلوة هر بسند و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام فرستد خیر صلی الله
و عله و در ساعت شکر این نعمت که دارد و سجده کرد و بجایت طویل کرد چنانکه بنده کمال
برو که مکر روح پاکش بر آسمان رفت و از بدن اندامی پذیرفت و کجا شخصی کو ماه
خبر صیقل آنکه نافصل خلقت را بدید سجده نکرد و بخوان این تیر دعا است آمده و در صحیح
آورده است که چون در بر سر ابو جهم لعین را آوردند آنحضرت سجد کرد و فرمود مات و
بد و لاله و در روایتی یکبار آمده است که دو رکعت که دارد و این نافذ و صحت آن را سجده
بنماز چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون کعب بن مالک را سجد
نوبه حق تعالی بوی سید سجده شکر کرد و وی از بجا صحابه و شعراء اسلام است و یکی از
محدثین است که خلف کرده بودند از غزو بنوک و نوبه و رجوع بر حرمت کرد و بر درگاه
برایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم است و علی الله الذین خلقوا حتی اذا ضاقت علیهم
الارض و ضاقت علیهم نفوسهم الایه و این دور و دراز است و از آن پس منصرف است
شهر سفر السعاده آنرا کرده ایم فیطلب نه و امیر المومنین ابو بکر صدیق چون خبر قتل سید
سید سجده شکر کرد و وقعه وی مشهور است و امیر المومنین علی رضی الله عنه چون
که از رؤسای اهل دیار و میان فتنی بدید سجده شکر کرد و وقعه وی و حال خوارج تیر کتب
او است بر بنه کور و سطوت خبری ایشان تیر در شرح سفر السعاده و شرح مشکوٰۃ ذکر کرده
است و در نماز جمعه مشهور در جمعه خیم و سکون بهم و ضم آن است و سبوح
بنوعی تیر کفته و از بیجا کسر آن تیر حکایت کرده و در قرآن مجید عزاء سبوح هم است
و این روایت را در جامعیت عرب و بفتح عین و ضم را و با و موحده سخا است
اسم اسلامی است بنجه اجماع پس در وی مایه نماز که افضل و تحقیق آنست که عود به عید است

جاهلیت و ستم اهل جاهلیت تغیر داده اند بحکم حکمت اجتماع آفرینش در وی باشد که جمیع
 شد بدیش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تغیر دادند و نامهای قدیم هفته این بود
 آنکه چون چهار روز و سه شب و دو روز و یک شب و این روز در میان جاهلیت بترتیب
 امتیازی داشت و در اسلام بفضایل و خصلت های امتیازی و بکربانیت در حدیث آمده است
 که کمره گردانند خدا تعالی از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما را دیو و نصاری آنکه بود
 روزیست یعنی شب و نصاری را روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پس از آن
 پس راه نمود ما را بر روز جمعه و کمره گردانند یهود و نصاری از روز جمعه با آنکه امر کرده اند
 عبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی عبادت و شکر نعمت پس محفل
 کردند و ترم و در زدند و ابا آوردند و اختیار کردند یهود در بدل وی شب و تامل
 با آنکه روزهای آفرینش است و روز فراغ صانع است از شغل آفرینش پس خلق را
 بابت از شواغل اعراض نموده عبادت وی مشغول شوند و گفتند نصاری که در یکشنبه
 که وقت ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوارتر است تعظیم و شکر نمودن و عبادت
 عبادت و اکثر آنند که فرض نکردانند بر ایشان و از جمعه علی التبعین بلکه امر کرده با حراج
 و تعیین آن بفکر و اجتهاد خود که دریابند که آن روز کدام است پس یهود و نصاری
 و نصاری روز یکشنبه را بعلنی که مذکور شد و هم برین قیاس و هدایت از جمعه
 دو معنی گفته اند یکی آنکه فرض گردانند شد بر ایشان جمعه و امر کرده اند به آن قبول
 سبحانه یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا وادیت نمود و کمره
 نکردانند از ابا و ترم و تامل دیگر آنکه راه نمودانند از ابا و ترم و تامل و صاحب آن
 بفکر و اجتهاد و گفتند که الله خلق کردانند از ابا و ترم و تامل و صاحب آن

جمعه است پس عبادت در او اولی و انسب باشد و تیر و سار و ابام خبری پیدا کرد که شمع سودا
ایسان در روز جمعه پیدا کرد ذات او را شکر نعمت و جو داولی و معری بود از شکر نعمتهای
و رات و ظاهر و پنهانی او است بلکه در باب بود و نصاری نیز و کین ابن محمد در صحیح
بخاری گفت که جمعه شنبه انصار در مدینه پیش از قدم حضرت سالت صلی الله علیه
و آله نزل قرآن بدان گفتند چون بیود و نصاری از روزی است که جمعه میخوانند در روزی
بنفقه برای عبادت و تاثیر بگردانیم روزی که جمعه شویم و روی و ذکر کنیم مولی خالی را و در
در روی و بجای آیم و وظیفه شکر و عبادت پس بوم العروب را که نام قدیم روز جمعه است
کردند برای آن اگر چه باین خصوصیات که در نماز جمعه است بعد از آن نازل شد قرآن این
و این قدر در مقصود کافیت قدر و در حدیث اوس ابن اسامه است که آنحضرت
که از جمعه بهترن ابام تمام بوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود که افضل ابام بسیارند
روز جمعه و عیدین و انشال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف علماء در روز
افضل است که کدام یکی ازین دو فضلت و بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ابام است و در
افضل ابام است و این سخن محصلی ندارد و تا مل و همچنین اختلاف دارند در شب جمعه
امام احمد و مودرج است که شب جمعه فضلت زیرا که علون آنحضرت در رحم آمینه در شب جمعه
و در ایام نبوت و چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید انشاء الله
و در حدیثی که آمده است که سید الانام بوم الجمعة جمع شد در وی خلق عالم و پیدا کرده شد
در روز جمعه و در آورده شد در بهشت و در روز جمعه و در آورده شد از بهشت و فرود انداخته
رازمین در روز جمعه و مرد آدم و در روز جمعه و درین روز بر پای نمود قیامت و در وقت
و در وقت صغفه مفسود و ذکر دفع امور عظام است که موقوف دارد درین روز بآنچه که خروج

عید السلام آمدن وی در بیابان متضمن حکمت است که حیران از دایره امورین برود
و موت موصلت بود قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موسی بن جیم
و ظهور ابو عید حق بنارک و تنالی و خصایص و فضایل بوم الجمعه بسیار است یکی از آن
در وی ساعتی است که مرحوم بنده در وی از خدا بخواند چنانچه در علماء از صحابه و تابعین
و سن بعد هم درین ساعت خلافت بر دو قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان
که است نشان سال است بود و بعد از مرفوع است و این قول مردود است و از ابوهریره
پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که منجی بود در وی دعا برآورند
ابوهریره گفت در روغ گفت هر که این گفت آن ساعت موجود است الا آن روز
جمعه قول دوم آن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت بود همچنان بنیوقت
و در پنجایه قول واقع شده بمعنی میگویند که آن ساعت ایام که نشسته و مخفی داشته
در روز جمعه نظیر شب قدر در عشر آخر و اگر برآند که متعین است و در پنجایه احوال مستعد
زیاده برسی قول آمد و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل کرده پسند
بقای این آن اقوال فکر کرده و ادله آن آورده و بضعیف و تضعیف و وقف آن
پایان کرده و در آن تطبیق نموده است و ما در شرح سفر السیاحه آنرا نقل کرده ایم
اقوال و قولست اول آنکه از جلیس امام است بر بنبر تمام شدن روز جمعه
ساعتی است از روز و باز اختلاف است علماء در جمیع یکی ازین قول بود یکی اثر
بر جمیع قول خیر کرده اند و احادیث وارده در آن آنرا تقویت و تأیید نموده و صاحب
گفته که در سنن سعید بن منصور با پسندای صحیح تالی سلیمان بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که
جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برآمدند

از ایشان اختلاف نکرد آن که ساعت آخر در دست از غاطس زهرارضه انداختن
می آرند که یکده است و دم خود را در آخر روز جمعه ناطق کند و خبر آرند و در آخر ساعت
بر آن خبر میکرد و شغل میشد وی رضی الله عنه و عاود و ابی وقت غروب است و بعد از آن
دیگر در جمعه ضایع آنکه در روز فرستادن بر گنجت صلی الله علیه و سلم البته درین روز
بمقام اجابت و قبول میرسد و دیگر آنکه در وی نماز است که اعظم فروض اسلام است و بنام
در آن موجب ختم بر قلوب و روشن شدن چنان است و غسل در وی سنت است و در آن
و در جمعی واجب تطیب و سبک و تعجل نیاید و سعی سبک است از ایام دیگر و در جمعی
خوشبوی کردن آن مستحب است درین روز و در جمعی از علما صلوة نافله در وقت
مکروه نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که بنجر خد اصی الله علیه و سلم
سعی کرد از نماز در پنج روز الارز جمعه فرمود و در پنج روز آن وقت می افزودند الارز جمعه
و از آنست که بسیاری از اهل فخر و فتن در روز جمعه و شب جمعه از آن کتاب دعا
مختب میشوند از جمله ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای انصراف
مرعبات را و عزت او بسیار ایام چون عزت شهر رمضان است بر سایر روزها
ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و در جمعه عید
که در آن روز می رود در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعة سید الايام و عظمها عند الله
یوم الاضحی و یوم الفطر و هر که پاده رود برای جمعه ثواب یکساله نماز و روزه باید
روز عظیمی است و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق در روز جمعه تهنیت
تعمیم میکنند و تعالی بخشیده است از آنرا بوقوع قیامت در آن الناجن و ایمن که در
در وی اهل ایشان فروخته اند از برای قیام تکلیف و ایمان بقیه ارواح مومنان

تزو یک بنوبه درین روز بتوز خوشی و زیارت از اشی شریفه منتهی خیر زیارت زیارت
سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز بهتر است از آخر آن
زیارت قبور در بوقت شنب نیست و عادت در هر من تبریعین هم برین است
داستن و زحمه علی انفراد پیش اکثر علما مکروه است که روز عید است و این روز مخصوص
مکروه است و روایت از امام ابوحنیفه و امام مالک که مکروه نیست و این روز مخصوص
مستحب ای و عطاوند کبر بطریق وجوب در خطبه و خطبه در عید است و روایت
که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکرة ابن القیم فی تحف الندی چنانکه تخصیص در جمعه
تزو اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علما برای این وجوه گفته اند که
نامام است و ظاهر نزد این مسکین آنست که این اشارت است بآنکه طالب باید که همیشه
بطاعت و عبادت متخوایان تخصیص بعض اوقات اگرچه بهتر باشد بجزئی نیست
فصل موت در روز جمعه و شب آن بمن از عذاب قبر تیرانار و آرو شده و علی جمیع
الجماع از حدیث احمد و یحیی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یوم
اولیة الجمعة الا وقاه الله من القبر و یخین از شیرازی در القاب از ابن عمر و ابو نعیم و حلیه
جابر آورده کسی میرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و باید روز قضا
و حال آنکه بروست مهر شهیدان و تیر وارد شده است که آفر زید و منوچهر و غیره
کس ششصد هزار کس در شب جمعه و در روایتی نامه مردم می نشینند تا یک شب و آن جمعه
بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول و چون به وای آیه امام بر این خطبه
میدانند صحیفه را می درآیند در مسجد و مضامین بر یکر دو درین روز زیارت و
در رکعت نماز در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر آن و یک شب از

سبحانه است که چون حق تبارک و تعالی می انگیزد ایام روز قیامت ^{و صورت} رهیات
که دارندی بگرد و جمع بار و نون و بان مرامل جمعه را در و ششانی بکنند روز جمعه برای
آتشان پس بروند در و ششانی او و نکهای ایشان در صفا و سوغی مثل ربیع و بویها
ایشان مثل بوی مشک و خوش میکنند و گویند که سایه کافور می نگرند بسوی ایشان جن
و برهم میریزند خشم از عجب و عبرت تا آنکه در می آیند در بهشت و می لطیفند ایشان را بگلشن
و میانه که برای خدا اذان گفته باشند نند و حرمت و کرامت است بر خیزد اذان جمعه و از سجده
نترسند از نماز آن نیز از خصایص جمعه است و قرائت سوره الم سجده و سوره هل اتی علی الله
در نماز جمعه و خواندن سوره جمعه و الم ففون یا حج اسم ربک سورة الفاتحه در نماز جمعه و خواندن
سوره قل یا ایها الکافرون و قل یا ایها الذین آمنوا و خواندن سوره جمعه و
در نماز جمعه و می نیز خوانند و شایسته است که در خلاف آن کنند و حقیقت کرده
میدانند معین سوره را و سرگشته محقق خفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچون باید کرد که
از از جنه صحت احادیث وارده در آن و گفته که مقتضای دلیل کرامت است که ایام یا
و هجران باقی و عدم جواز آن است که عدم مداومت نه مداومت عدم گفت بنده بسکن
عبد الحق بن سیف الدین ظاهریست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد
بر آنکه در آن روز که عادت شریف است و نوافل و اگر بود اکثری بوده باشد طایفه
خفیه آنکه آنرا بخوانند و کاه که ترک کنند جمیع الحیث و المذهب است علم و فضایل
سوره گفت در شب جمعه و در جمعه بطریق متعدده وارد شده و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
بر آنکه بخواند سوره گفت در روز جمعه و روشن شود روز قیامت برای وی نورانی از بر قدم وی
تا بماند می آسمان و در روایتی آمده که روشن شد و نور تابست العین و آمرزیده شود برای وی

کناهی که در بین جمعین بنویسید جابر اگر چه احادیث ظاهر در غیر این علوم و فنون است و لیکن مخصوص
آزاد علم بصغیر و اندام و مسل و باجمعه روز جمعه روزی شریف و عظیم است و دنیا
و آخرت امانت وی در دنیا معلوم شد و در عظمت وی در آخرت حدیثی است که در آنست
مشتمل بر نواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاصل میشود
بنهار جمعه حاصل میگردد از انوار شهود عظمت و جلال حق بر تویی و فواید است از آنچه حاصل
خواهد شد در روز آخرت از قریب پروردگار و در پیار وی که به این روایت گردیده است
شامی و ابیه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد مرا جمیل و عالی آنکه در روایت
آینه سفید که در وی نکته سیاه است کفتم یا حیریل این آینه سفید در وی نکته سیاه است
آینه مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت محض است و این نکته مثال
ساختی است که در روز جمعه است جابر را بتنازوی از سایر اجزای روز و امتیاز است
در بعضی سیاه و ظاهری بود و لهذا برای کتابت از میان سایر ایام سیاهی اختیار
کرده اند و گفت حیریل نام روز جمعه بوم المیزید است کفتم بوم المیزید چه معنی دارد و چه
نسبت بوم المیزید گفت جدا کرده است در فردوس که اعلی درجات جنت است و ادوی کشاور
که طول و عرض آنرا خبر خدا کند و در وی تنها است رنگ که سرهای آن از غایت بلند
با آسمان رسیده است و چون روز جمعه شود در آن عالم میفرستند پروردگار را تا آن خد
بنخواهد از فرشتگان خود و در گردان وادی بنهر است از نور که بر آن شسته است و بفران
و گرد کرده سده است آن سار بر نور بنهرهای دیگر از طلا مکمل با قوت و زبرد که بنهر
و صدیقان در پس آن سار از نور می شینند بر میفرستد و بفرمان آن شده اند درها
و بر رویها و سویها پس میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما که راست کردم با شما

و حصه خود را که در آوردم شمارا در بهشت بخوابید ازین هر چه بخواهید بدو هم شمارا گویند و بگوید
بخوابیدیم از نور رضای ترا پس بگوید و کار مغالی اگر راضی نشودم از شما ساکن می
گردانم شمارا در سرای خود معینی بهشت بخوابید ازین با درازین چیزی و زیاده
نزد منست میزد در هر چه میمنهای من ^{و منتهای من} من بی نهایت ولی اندازه است
امروز روز میزند است پس اتفاق کشید یک سخن که بدارب بخامد و به کریم خود که نظر کنیم
چشم از چشم هر چه اندک است مغالیه و منتهای مطالب این است که لازم ازین مطلوبیست
بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ازنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش از وقت
لاجرم مجروح زخمی برائی گشت و چون وقت در رسید بعد لطف و مهربانی خود بر سوال آورد
عطا کردند ما معلوم شود که اصل اصول در حصول سؤل و سوال وقت است هر که پیش از وقت
و پیش از وقت خواهد نمود باز کرد و ^{و سحاب از نظر غایت آبار آلبان} بخوابد بر سر می
رود و کار مغالی و تقدس مراتب از او بنا به خود را بی پروایی پس بوشد ایشانرا از نظر جمال
و جمال می سپمانه چیزی که اگر بفرقت قضای می غفالی برین که سوزند ایشان و باقی ماند
در بهشت که جامی قمار و زوال نیست هر آینه میبوشد و پشتمک میشد و بواز آنکه بدید
منتهای شدند و بنور جمال می شورشند کفیه میشود مراتب از اکنون باز کردید بنابر
بعد لطف و مهربانی است به بندگان چه داریم در درگاه غرت و شستن و
ت کردن این طاق و تاب ایشان است بروند و زمانی کمال خود سایند و بایند
در تمام صفات که مجالی و مرابای آن نیم خست است مشاهده نمایند و بعضی و سجد
قبل دیگر شود و در هر دو صفت یکی است تفاوت در کیفیت شهود است پس بگوید
ایشان بنابر خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان در وقت این مجلسی

بودند بران از حسن و جمال و زینت و در بهشت چنان حال صفات و این نور ذات
می آیند ایشان بران خود و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان برین زنان و زنان
مردان و نمی تواند به یکدیگر را دید و نموده نمی شوند بر یکدیگر از جهت آنکه پوشیده است
از نور ذات حق که نافرمانی است آن نور بر این نور چون باز آیند بحال خود و زمانی که
نشینند آن نور و در نور و غلبه آن در حرم نمایند بصورت نهی خود که پیش از این بوده
و یکدیگر به پند و بشمارند می آیند مرآت از زنان ایشان و محقق هر چه آورده بودند
از پیش ما بر صورتی و هیاتی که داشتند و باز آمدید بر غیر آن صورت و هیات یعنی این
و جمال پیش ازین نداشتند از کجا آورید پس میگویند این مردان این حسن و جمال آن جهت است
که تجلی کرد پروردگار تعالی و تقدس را پس میگویم ما از ذات مقدس می آنچه دیدنی است آنجا
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم: جسی و راستی الله تعالی سو کند بذات پاک و می احاطه و
نکرده است و زیاده است که ذات وی هیچ مخلوقی و لیکن نمود وی جل جلاله ایشان را از
و جمال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن بذات اقدس می و نگویید که ایشان را
شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال که ناشی شد از ذات وی تعالی و تقدس ذات و
و جمال صفات اند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نمی کردند
را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت و جلال بل بودند بخشم و با جملة چیزی بنماید که
گفت که وی حق است و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است و اگر این معنی می
بود فرق آن است که بل بودند بخشم مثلاً عقلاً میگویند که آنچه مرئی است از حسن و جمال
نور است نه که حقیقت جسم اینها به صفات جسم است و با وجود آن در عرف میگویند جسم را دیده
با جملة اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را از غایت پند و این زمین را در خشم ایشان

گفته اند که در دنیا دل جدا کرده بود یعنی را اعتقاد کرد که اگر کسی که از انقدر است و دست
در آن حضرت صلی الله علیه و سلم این حالت همیشه در جمعه باشد و سوره را دوید و زبانه
در جمعه دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعه را از جهت آنچه می باشد ایشان را پروردگار
در جزیرت مخصوص میگرداند با چنین فعل است و خود چون دوست ندارند و گویا
ایشان این را فرمود وی تعالی گویا هر چه خواهد بشناهم باجم همیشه حال را
باشد فمذا منی الله و المیزه خواند حضرت صلی الله علیه و سلم علامه نفس با اخیتم من
عین جزاء بما کانوا یعملون چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای خطبه منبر رفت
بلای شروع در اذان کرد وی در پیش دست آنحضرت در زمان شریف غیر از این اذان
و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون در خلافت عثمان سید و کثرتی و تفرقه
در مردم پیدایش آمد کرد با اذان دیگر پیش ازین اذان که اگر نام و نعم است بر آن کلمه
یا سه نه مظهر و در بعضی روایات آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پدید آورده است
ان عثمان یصحح انت که از عثمان است و آنچه در زمان عمر بود اعلام بود بی لفظ اذان
و این اذان را هم نمانی گفته اند باعتبار صد و شصت و هفتم و اول باعتبار وجود زمان نیز خوانده
باعتبار تسبیح اقامت با اذان چنانکه در حدیث آمده است که بن کل اذانین صلوٰه و این
اعباده در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اذان بود معتبر در
و حسب سنی و حرمت بیع نزد بعضی همان اذان است که بعد از جلوس خطیب است میراث
اص - و وجه دوم از زمان آنحضرت پس مراد بقول حق سبحانه اذان خودی صلوٰه من
الجمعه همین است و کتب علی اص - است نه اند که معتبر اذان اول است که محدث گفت
در نقش که بعد از زوال است گفته باشد زیرا که مقصود که علام است بوی حاصل اذان
در

وقت خطبه از برای منتهی قریب است سر آمدن امام برای خطبه و التزام ایضاً و ترک صلوات
اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله
و در زمان صحابه رضی الله عنهم نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر بلاد اسلام
و تیر معلوم شد که از کجی باز پیدا شد که اگر پس باید که سنت با هم بعد از اذان اول گویند
و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة اصوله گویند چنانکه از بعضی علماء دیده شده است و در بعضی
کتب واقع شده است که آن اوقات مسخهاتش مبیه است و غالباً این را معتبران
بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان که عثمان رضی الله عنه شوال امر کرده بود
بن عبد الملک آنرا بسجده نقل کرده و الله اعلم و بر هر تقدیر آنچه خلفا را شنیدین کرده باشند
بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بر آن کرده باشند بدعتی است که
در زمان آنحضرت و در زمان پیغمبر و در زمان آن بزرگواران نباشد چنانکه از امیر المومنین عمر در جواب
تراویز آمده که گفت نوحی البرزخ و حکم بر بدعت چنانچه همین است و بر فعل عثمان رضی الله عنه
عنه اجماع سکوتی بود که هیچ کس از صحابه آنرا بر وی انگار نکند و قد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم چو در خطبه خواندی آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مباهله و اسماع حضرت عده
چنان مبارکش سرخ شدی بجهت شروق و تجلی بوارق اوار عظمت و جلال و بر ذر لوامع
و انذار و غضب و می سخت گشتی نا آنکه گویا وی صلی الله علیه و آله و سلم منته جیش است که در
صبحکم و ساکم و منذ حبش آنکه خبر میرساند قومی را و میرساند ایشانرا از لشکری که ایشان
ناخن می آرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما بتازد و غارت میکند و وقت نماز
می آید و شجون نبرد بعد از آن گفتی اما بعد فان در آن کتاب الله و خبر میدی به محرم
و از الامور محدثا و کل محدثه بدعت و کل بدعت بدعتی است که در اسلام و در بعضی احادیث این آمده

که در خطبه فی النار و کلمه اما بعد بعد از حمد و ثنا و خطبه سوره یس و بخاری بهای آن عقیده
و در تاریخ بهاری گفته که اختلاف منبت در آنکه اول کسی که این حدیث را گفت کیست و بطریق در حدیث
از ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده که داؤد دست علیه السلام در حدیث مرفوع از عیسی علیه
السلام افضل خطاب که داؤد را داده اند و فرمود که و اینها که فصل الخطاب این کلمه است و
گفته اند که اول کسی که تکلم کرد بدان عرب بن قطان و سلیم بن موسی و قبل سبآن
و قبل و قبل و پس بن ساعده و قریب اول ائمه و البته این حدیث جمع کرده شده است بدان
این اقوال تا آنکه او را است در اول خطبه است و در بواتی اضافی و در خواندن خطبه که بر کمان
بر عصا کردی و تشریف دهنده بدست بگرفت و بعضی گفته اند که چون خطبه در عرب خوانده شد
و سبف بیکر و در جمعه بر عصا و بعضی روایات فقهیه گفته اند که الکا بر قوس و عصا
و جمع آنست که کرده منبت از جمله درود سنت نبوی که در هر یک که در خطبه
و محاربه است چنانکه که معطر اعما و بسلاح کند را بخاک صلوات چنانکه و بدین مظهر چنانکه
نافیه در حرم شریف اعما و سبف گفته که بر قول ایشان فتح بن یحیی عتقه است و خطبه
بعصا گفته که در ایشان سلیمت کجا بن فی موشه و صاحب سفر السعاده گفته است که
این حدیث بکلمه بر کمان و عصا پس این بود که منبر ساخت اما بعد از آنکه از منبر محفوظ است
که بر چای اعما و کرده عصا و نه کمان و نه غیر آن و الله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواند
یعنی بدست نماز و نماز را دراز کردی یعنی نسبت بخطبه والا در روایت مسلم و ترمذی آمده که
بودند در صلا الله علیه سلم میانه و در روایت ابی داؤد آمده که بود نماز روی میانه و خطبه
روی میانه و فرمودی که در آن نماز که در کوفتای خطبه وی نشان فقه و تشریح است
و مانا که وجه وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی پس است خصوصاً آنحضرت را

جوامع الکلم و مظهر غرایب حکم است. مرد باید که در طاعت و عبادت گوشه و نهذب نفس
مستغرق باشد تا صدوق لم یغفلون نگردد و گفته اند که کردار باید نه گفتار پس این
تعلیم است بود از تعلیم بر این تیر که ساخت و تروایم ابو صفیحه مقدار الحمد لله و یا لا اله الا
الله سبحان الله در فرض خطبه کاغذ است و زیارت بران سنت و سنج است چه در قرآن
الی ذکر الله فرموده است و مراد از این خطبه است. و ذکر الله بر بقدر صادق است و غیر
امیر المومنین عثمان که از خطبه است و بسته شد و لعابه اردبدان و یا آت است که افی اندیشه
در شرح ابن الهمام گفته که این نصه عثمان مذکور است در کتب حدیث. و در بعضی کتب گفته
چون در مسجد درآمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمسجد آمدی رومی سوی کسان آمدی
و دیگر بر سلام کردی ایضا و ششستی و اگر در انشای خطبه حاجتی عارض نشدی یا سالی
سها کردی قطع کردی سنی را. و این را بکند رومی: یا سالی یا جواب دادی ای خطبه
تمام بودی چنانکه نام حسن و حسن بن دیکه افغان و خیران می آیند پس فرود آمد از سر و
ایش را چنانکه سالی آمد و پرسید از دین اسلام پس فرود آمد از سر و شست بر کعبه و تعلیم
کرد او را پس از بمسجد برآمد و خطبه را تمام کرده اگر در ویشی یا مخامبی را در میان جمع دیدی
حاضر از انصدوق و تحریض کردی و چون خبری بوی از لوب و دراهم و خزان و مانا که علمای
از حضایع آنحضرت داشته اند را مد علم و چون جماعت تمام حاضر نشدند می برای خطبه
آمدی از حجره اگر در خانه بودی باز صفت اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش روی
چنانکه آنان متعارف نشده است در بر من آمدن جمعه و عید در هر دو روز که با جمعه
کثیر با علمه بوضع غرب برآید و پیش آنحضرت من ای عجمه و سلم مرکز خروا و الیک
صاحب سفر السعاده سیکوید طلیسان و طبرستان و جامه سیاه و امثال این ملا بس خدای

و لیکن در شیخوۃ از مسلم برایت عمرو بن حریث آورده که بنام حضرت ابی سعید علیه و سلم
خادم در رسد که وی دستار بپاوه بود که گذاشته بود و دو حرک از میان هر دو
مند و در جمیع سواد مستحب است و در حقیقت در جمیع اوقات مستحب است و در حدیث
و هم امر میکرد بانصاف یعنی خاموشی بر خطبه و دستار بپاوه آن و فرمود کسی که انتم کند و حال
آنکه امام خطبه بخواند حال و مثال وی همچو مثال حارث است که بیدار و کجا به دار تعریف است
که این آیه نازل در شان ایشان است و صاحب ایشان در روز خطبه میگویند و در آن
مثل عالم بعل است که مشتت میکند در برداشتن کتب و متعین نیست بان و نیز فرمود
بگوید صاحب خود را یعنی بنشین خود را در وقت خطبه خاموش باش پس تحقیق التوفیق
امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد از دست دارد و هر که لغو گفت
جمعه را و از ثواب آن برون بود و الا لغو کلام غیر شرعی عیبست فی الله العالی لغو بود گفتن
انصاف و صحبت ترا اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان است و نه سب لب بپاوه
برش بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب نیز گفته که از بعضی
و در قولت و از احمد بن زید در روایت است و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرد بر وجوب
که از قلیلی از تابعین و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشبیه عاطس بعضی کرده اند
و بعضی حجت کرده اند و نه سب امام ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن
برای خجسته شروع وی در نماز سلوة و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام
در خجسته شروع کرد قطع کند نماز بر دو رکعت و نیز صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع
در خطبه و بعد از ترویل خجسته از آنکه اگر کلام کنند لباس مستحب است زیرا که اینوقت
استماع نیست بخلاف نماز که امتداد می آید و سب که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود

که مراد نماز نافله است و احتیاطاً فائده در وقت خطبه درست بودی که اوقات تبرک است
در آنکه در نشسته است خطبه می شود و سکوت کند باز مختار سکوت در این زمان
گفته اند که در نشسته در وقت خطبه یا مشغول بودن منکر و پس از وقت ذکر صفت
نمبر بود و در شرح ابن الهمام نوشته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه با مرعوف
سبوح و تهلیل بود و حرام است شرب و کثرت و کرده است نشستن عاقل و در سلام
بروایتی از ابی یوسف که نیست زبرد که فرض است و حائز آنست که فرض است اگر سلام
از ن باشد و از جهه آنکه در سلام ممکن است در هر وقت بخلاف خطبه و در وقت سبوح و تهلیل
تا شاغل سماع خطبه نشنود و هو الصواب و محمد زود عطفه تیر و در کوبید و در در سکرات
بحیث است مکروه بود و هو الصبح و در نظر کردن کتاب اصلاح آن بفکر روایتی
ابی یوسف آمده است و مختص در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در نایه ادا
الما فقول بخواند و کتابی شرح سوره بک علی و هل ایتیک حدیث الغایه خواند و
روز عیدین نیز این دو سوره بخواند و اگر عید در روز جمعه واقع شوند در هر دو نماز این سوره
بخواند در نماز جمعه آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمود یعنی نوم و نهج ترک نوم
چنانکه تا نم ترک نام و تحت ترک حث و اجماع مراد رکع نوم یعنی استیغاث است که
تجد بعد از نوم و پیدایش از ان مهو و اختلاف است در آن که قیام یعنی
نماز جمعه است فرض بود بر آنحضرت یا نیست و دلیل بر طایفه قول می تعالی است نهج
لک جمعی است گویند نافله را از نفل گویند معنی زیاده بر فرض و آنرا که فرض اکیند و آن
معنی زیاده بر آنکه معنی اصل لغت نفلت معنی فیه زیاده علی التقرین و گویند که
معنی نفل و نافله آنکه معنی اختصاص بخضرت است مکفی چه نفل و نطفه مخصوص

بش و معنی گفته اند که مراد زیادت در جاست و تعلق در حق تعالی علی الله علیه و سلم
که مقصود این مصوم است برای رفع درجات بنده و خالص برای همین باشد و در حق
برتری برای کثرت ذنوب تبرید و تحقیر در هیچ حال قیام شب فرزند شستی و در حق
و سر بران محافظت نمودی و اگر کاهی پس معنی باغبان نومی قیام شب است نهی
روز پیش از زوال و وارزه رکعت نهیم که آن گذاردی و این نیز ظاهر و لایق
بر وجوب نهج بروی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن ای ای که پهای مبارک می دم
کردی و در حدیث عافیه آمده که بشکافت قدمهای می و بعضی مسمران و تفسیر قول
بجانه علم ان مخصوص قیام علیکم آیه گفته اند که قیام پس چیست تفصیل مذکور در
و حفظ اوقات ثلث شب یا نصف با ثلثان پس قیام نمود تحقیرت صلی الله علیه و سلم
و اصحاب می ضی الله عنهم تا بعد از اذان منوی که در میان آن و در بخت اخلافت
دارند که نسخ شامل تحقیرت بهم است یا منسوب است یا نه و وجوب قیام
در آن و الله اعلم و گفته اند که نماز پنج تحقیرت صلی الله علیه و سلم در شب سیزده رکعت
بنج ده گانه و سه رکعت یا یک رکعت و زود زود نهی سه رکعت است و زود
یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از صبح و سلام دادن اذان و اقامه حمد
که در روایتی گفت اگر و اقوی احادیث یک رکعت است پس من قایلم بدان و گفت سلام
بدهد بر دو رکعت و اگر سلام ندهد و زود به رکعت کند امید دارم که زبان نکند و کاتب
صفا الله عنه در شرح سفر السعاده ای بار سه رکعت را اثبات کرده و تقویه نموده است
که اگر زیاده بر این یک رکعت نماند کمتر از آن هم نخواهد بود و الله اعلم و ای یک رکعت که
میکنند با طریق میکنند که دو رکعت پیش از صبح میگردانند و سلام میدهند و در این باره

بعضی بریده اند
لی فرزند ناصر

سلام میبندند در شب سه بار غیر اوقات شده و شایعه آنرا بر رکعت میزدند و بعضی
رکعتین حمل میکنند و بعضی از علما چنین گفته اند که نماز شب از آن حضرت صلی الله علیه و آله
برای زده رکعت نبود. وایت پیرو تیر صحیح است امام را و با دو رکعت سنت فرستاد
نماز شب همان زده است و پیروه مساجد است بحساب کردن رکعتین سنت فرستاد
صحیح است که پیرو رکعت نبوده خارج از سنت باشد و نه رکعت و نه پنج نیز نه
با دو رکعتی بر تمام رکعت اطلاق و نیز آنرا و حکم آن باشد و نیز بحسب الواسع
ثابت شده و صلوة چهار تیر با مغرب و زنده و زده شده است که صلوة المغرب
و نماز شب استاده گذاردی و قرأت در آن دراز کردی چنانکه سوره بقره و سوره آل
عمران و سوره مائده با انعام و دیگر سوره طوال خواندی و رکوع و سجود و قنوت نیز بر آنرا
دراز کردی و در بعضی شبها در بیع نماز شب یک آیت را مکرر کردی و آیه نسبت آن
فانم عباده و ان نعزمهم فاکانت الیه عز و حکیم و هر دو کانه اخیر را کوتاه تر از دو کانه
کردی و در آخر عمر نشسته که در دهنت و چون نشسته میکرد رکوع و سجود نیز نشسته
و گاهی نشسته میکرد و چون پاره از قرأت ماضی بر خاستی و ایستاده بخواندی و رکوع
و سجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچین کردی با رکعت دوم را تمام نشسته بایستاده گذاردی
و نه ندی از حفصه رضی الله عنها آورده که مذکور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در نماز
نشسته مکرر شب از وفات خود بسالی و در صحیحین از عایشه آمده که گفت چون گری جدا کرد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم در آخر بود اکثر نمازهای نشسته و در حدیثی وارد شده است که در هر شب
صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که نشسته گذاردی و در حدیثی و حفاظ دین است طبع کرده اند
و فقها را در جواز و کراهت و استحباب آنها اختلاف است نزد امام ابو حنیفه بیست و یک رکعت

بیت جلوس تشهدت و در روانی اجناس و نزع نیز اقامه و در استیت است ازانی بود
اجناس و نزع و جلوس تشهدت با اتفاق و چون یکانه و تشهدت بخواند سوره
منازل میکرد و آنرا که در از تر میشدند سوره در از تر از ان و درین دلالت است بر آنکه کسی
نمیگشت بگذارد و رات در کعبه و سجود سایر ارکان آنرا تمام و محال گیاره و چنانکه
و غیر نقصان ترک قیام کند چنانکه بعضی نادانان از اصحاب رو میکنند چنانکه شبانی
که هیچ یکی از ارکان از سجای بارند و ده هجده عددی که در در اوج آید داده اند تمام کنند
و محضرت صلی الله علیه و سلم اتمام فصاح میکرد و نماز شب با بدو رکعت خفیف بعد از آن بطول میکرد
کیفیت قیام و کسیت رکعات روایات متعدد و واقع شده و متعدد نیز مجرب است در وضو و طه
یکی از انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه و این طریق ادخل و انبست است
طریقه اتباع و آن طرف در احادیث صحیح مذکور است و در سمر السعاده و شرح آن سطور است
و محضرت صلی الله علیه و سلم و تراکاه در این شب مجاب که او و کاه و آخر شب و غالب آخر شب
و در جامع الاصول از حدیث ترمذی آمده که شبی نه و تر حضرت در آخر عمر که از بیغمام رفت
سحر و از حدیث مسلم و ترمذی اجبار آورده که گفت گفت سواصلی الله علیه و سلم هر که بتر
که در آخر شب تواند برخاست بایست که در هم در اول شب بگذارد و بخشد و هر که امید دارد که
در آن شب بپوشد و نماز آخر شب مشهود و محضرت است و این افضل است و در بعضی اصحاب
شد که آنرا در آخر شب بی تمام رفعت در قرب حضرت آلی غرامه و در حدیث آمده است
که ابوبکر صدیق و تر اول شب کردی و عمر خطاب آخر شب پس گفت آنحضرت بر این بود که
بنا بآنکه که گفتی بر این عراقه بنا بالقوه و بالجملة بصحت رسیده است که ابوالاحول آنحضرت
مسلی الله علیه و سلم آن بود که و تر در آخر شب گذاردی و تر صبح و اگر اجناس و در اول شب

با اوسط آن گذاردی و بعد از آن بتجهیز ریاضتی و ترا اعماده نکریدی و در حدیث ترا در میان
 لا و زان فی سبیلہ و شیخ ابن الہمام در شرح ہایہ گفته کہ ہر کہ در اول شب رکعت را در میان
 ریاضت اعماد نکند آنرا از جہہ ابن حدیث و از جہہ آئمہ اگر دو رکعت گذارد و لابد یکی از رکعت ہا
 بود و ترا نقل وارد شد و در شرح و تحفیر صلی اللہ علیہ وسلم بعد از دو رکعت سبک
 میکند و میخواند در آن اذاک برکت الارض قل یا ایہا الکافرون و منکاشہ است این دو رکعت
 را مالک و احمد گفته منکاشہ ترا و منکاشہ نیز منکاشہ از من و منکاشہ اند کہ اردن آنحضرت آنرا برای سنا
 جواز است و بعضی گویند کہ مراد باین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی گفته اند کہ این دو رکعت یا شب
 و تراست و در حدیثی وارد شدہ است کہ گذاردن دو رکعت بعد از و نیز بجای قیام پس سکر
 و این بر تقدیر غمی اہد بود کہ کسی و ترا در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز و ترا در رکعت اول
 سبح اسم رب الاعلا خواندی و در رکعت دوم قل یا ایہا الکافرون و در رکعت سوم قل
 ہو اللہ احد و بعضی روایات در رکعت سوم قل ہو اللہ احد و المعوذتین نیز آردہ و التمام
 ہو الاول کہ اقل شیخ ابن الہمام و آئمہ گفته اولی انا از لہ فی سبیلہ القدر خواستہ در سج
 حدیثی روی و ما توردہ و میگویند کہ در بعضی روایات فقہیہ آئمہ است و چون از و ترا سلام
 دادی سہ بار گفتی سبحان الملک القدوس و در رکعت دوم با و از بلند و کشش حروف خواندی
 و بعد از آن گفتی رب الملائکہ والروح و آنحضرت بعد از دو رکعت سبک است و بعد از دو رکعت
 راست بزمین نهادی و یک لحظہ بچشمندمی بخاری و سلم از عایشہ رضی اللہ عنہا آردہ اند کہ
 چون سبک شد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رکعتین فجر را اگر پدیدار میبود من سخن میکرد و من و آنحضرت
 میخواند و تاقی کہ اعلام کردہ میشد برای نماز و زیادہ کرد بخاری عنی شفعہ الامین و از حدیث مسند
 میشود کہ تکلم بعد از سنت مجتہد واقع شدہ نہ و نزدیکی بی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر عقد کردہ

در عایشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون میگردید و رکعتین نماز را اگر ادا
نماید و در آن رکعت سجده و الا برون می آید برای نماز و گفته حدیث حسن و گفته که بعضی از
علمای اصحاب بنی صلی الله علیه و سلم و من بعد هم بنی ابا بکر کلام بعد از طلوع قمر را فرغ
نموندند و گفته اند که اگر آنچه از جبرئیل نقل شده باشد از من ضروری بود که از آن جا
نموده گفته که همین است قول آن که یعنی آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم از این پس
چنانکه قول عایشه ظاهر است که آن حاجه هندی ناظر در آنست که فرض سخن نه از جبرئیل کرد
ضروری بود بر مصلحت سنت و بهر حال عاده آن نیست که تخریج از این حکم در بنو قریظ
و تمییز عاده یکبارگی و در که معظم نزد شیخ علی بن قاضی جبار است که منفی بوده و عده فقها
گفته شده که مردم دیار ما حکم بعد از آنست که فخر مصلحت دانسته و عاده کنند گفت سبحان الله
الحکم خارج الصلوة یبطل الصلوة و بعضی از اهل خطه از اصطلاحی که در آنست که فخر ارض دانسته بود
حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر کعبه قبل
الصبح فلیضبط علی جنبه الایمن و بعضی سالنه کنند و از آن شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علما
بر اینست آن قابل و آنرا بدعت میگویند و این مرد و قول بعد است اما فرمودت بجهت عدم
اضططباع در بعضی احادیث و اما بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و با هر علمای طریق سوطی
را حین ذکر کرده با سنجاب آن رفته و امام مالک میگوید که اگر برای سباحت گفته پسندیده بود
و قول امام اعظم نیز همین است و بمنفر باید که فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم تیر بقصد تسبیح بود
نه باین قصد و اما آنکه علی نقی الایمن گفت بجهت آنست که عادت شریف اصطلاح بر بروج بود
و فعل است و در عدم نقل منام و تیر استبقا طریقی قیام چنانکه در مجلس سپین آمده است
اما بنام آنحضرت در شب نصف شعبان که علامه ابن دبار از آن شب است بخوانده ثابت شده

بحديث عائشه كه اذ كنت فباكر رسول خدا دين شب پس ملاك كرم مجده بانامگان بر دم كه
 كرده نشد روح مباركه مني پس چون ديدم اينحال ايستادم و در قتم بسوي مني و بمن ايستادم
 ادر ايسر بجنبه و در پشت سر خود را از سجود و فارغ نشد از نماز و گفت يا عائشه يا عاتق
 حمير تو كمان بردي كه بغير خدا نجات كرد در حق تو خود كرد در عهد تو كنتم لا يا رسول الله
 بخت و ليكن من كمان بر دم كه بغير خدا نجات كرد در حق تو خود كرد در عهد تو كنتم لا يا رسول الله
 تو كه كدام شب است شب كنتم خدا رسول خدا و نماز است مانده خود اين شب نصف
 شعبان است خدا بقلي مطلع ميگرد بر بندگان خود و در روايت آمده است كه از وقت
 آفتاب طلوع فجر يعني نياوده بر محمود در شبهاي ديگر كه در وقت فجر ميشود در شب تمام
 شب ميشود پس مي آيزم از امر منس طلبا از رحمت ميكنم رحمت جويند كه نوازشگر
 و مني آيزم ز اهل خدا كه اكناس كه به و دشمني دارند با مسلمانان هم از عايشه در حديث
 آمده كه گفت كه آنحضرت بر من و ابايستاد و دود خود بر پشت و شب فوت من بود پس ايستادم
 در و بناي آنحضرت و ديدم كه آنحضرت در بصره سر بآب آسمان بر داشته بابتاده است و عايشه
 پس چون ديدم كه گفت رسيد مني ابي عائشه كه حيف ميكند خدا و رسول و مني بر تو پس كنتم بار
 كمان بر دم كه كرد آمد مني و بعضي از زنان تو پس گفت آنحضرت كه اين شب نصف شعبان
 نزول ميكنند حق سبحانه با آسمان مني آيزم اكثر از عدد شعر غم مني كلب در حديث آمده
 كه آيزم زنده ميشوند همه مكرشرك و مشاحن و فاطمه رحم و شبل از ارواح و در من و اهل
 نوشته ميشود در وي از ناز و اقبال و نوشته ميشوند حجاج و اعايد در فضل نصف
 شعبان پس بر و آورنده و آن افضل ليالي است بعد ليلة القدر و در حديث آمده است كه
 ميشود در رحمت در چهار شب عيد مني و شب عيد فطر و شب نصف شعبان و شب عيد

شعبان
 در چهار شب عيد و شب عيد فطر و شب نصف شعبان و شب عيد

تا وقت اذان میبسی اذان صبح و صبحت رسیدم تا بقیام میل بصلوات نماز آن باری
 و از آن شام مثل خالد بن سعدان و لقمان بن عامر و کمال گوشنش میکرد و درین شب در وقت
 و پیشینید از حسن نیات او بخیر میکرد و در سر میگفت میدند و بقیام میکرد و در سجده
 اقامت مردم بقیام این شب او میگفت رسید به پیشان در باب آن آثار را بر میگذاشت و بقیام
 بجهاد و مدینه موافقت میکردند با پیشان در آن و این اجزاء و در ساجده را بدعت نمیداد و در
 که امام اهل شام است نهاده اند که در آن سوره بنده و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم خبر قیام
 و طول سجده و این چهار برای اهل نصیب بقیام رسید و از عاید آمد که گفت بود نصیب
 نبیان و بود آنحضرت نزد من چون بیاید شب که کردم آنحضرت را و بنا قسم نزد خود پس گرفت
 مرا آنچه بیکه در روز از خبرت پس پوشیدم من را می خود را و جسم آنحضرت را در حجرهای
 هر ی یافتم او را در آن و بر سر ستم حجره خود و در او در سجده نشاء اقامه بر زمین و در
 سجده ک خیالی و سوادی و آتم بک نماز من فند و بنیت بهای نفسی با عظیم جفا
 نکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجده و جوی لایقی شمرده و توره و شوق سمع و بصیرت پس بداشت
 خود را بهتر باز رفت سجده و گفت اعدو بر ضاک من سخطک و اعدو بفرح من عفاک و اعدو
 سنگ تا احسنی ما علیک انت کما اثبت علی نفسک افواج قال اخي داود و اعف و جوی فی
 لیستی و من آن یزد پسر برداشت سر خود را و گفت اللهم ارزقنی قبا یقینا من الشک فافهم
 و ما یقینا پس بگشت از نماز و در آمد با من در جائه خواب و دید مرا که بلند و ننگ نه دست
 من پس بگفت مبتیان نمکی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم من از حقیقت حال خود پس بگفت
 گفت بهر دست خود را نو بامی مرا و گفت وای مرا این دوزخ را که چه شعله کشیده و
 خطا فرستند با حمیرا این شب نصف شب با نیت تزلزل میکند و روی حق تعالی با آسمان بایان

عفو
 سکون و دم خاک آلوده
 کردن و در خاک خطایان
 نفع که گفت تا سر

الاشراق تبر واقع شده چنانکه سید علی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه
یا آلهن این هده صلوٰۃ الاشراق و در تفسیر یضاد وی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ما رخصی را و گفت هده صلوٰۃ الاشراق و آمدن آنحضرت در خانه یمنانی مدافع در وقت نماز
بود و شیخ اجل علی بن حنفی در تبویب جمیع الجوامع و طی که آنرا جامع سبز نام کرده برای نماز اشراق
جاء نهادن و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر و جماعت پیشتر بنشیند برای ذکر
یا طلوع کند آفتاب و بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حج و عمره نماند نماند و برای
الضحی جاء و صحبت برسیده که حضرت بنابر صلی الله علیه و آله و سلم هر دو وقت نماز کرده
است بعد از آن ترغیب نموده و امر اسباب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است
و یک نماز که اول می وقت اشراق است و آخر و می قبل انتصاف نهاد و چون در بعضی وقت
در هر دو وقت نماز که اردی از پنج گاهان بدنه که یک نماز دو وقت و دو نمازند و بعضی
صنعتی و ضحیه که برتری نیکویند و الله علامه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوٰۃ ضحی
اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی رخت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات
جانب از جمع نموده و بعضی انجاب را ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است
از نماز چاشت میگویند نه در نماز اولی که آنرا نماز اشراق نامند چه این را بعضی ازین
روایت اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده و در بعضی روایات دو آمده و در
چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و بر هر کدام
عظیم وارد گشته و در مواهب لایه گفته که شیخ ولی الدین بن عارف گفته که وارد شده
در نماز چاشت احادیث کثیره صحیح مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که آنرا در
باب بعد تر از معنوی رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوٰۃ انبیای است

که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده اند پروردگار تعالی خبر میدهد از او و علیه
 السلام تا آخر زمان بحال معین یعنی در اثنای هر روز باقی داشت حق سبحانه از آن تسبیح و تهنیت
 صلی الله علیه و سلم و صلوات اشراف او در حدیثی آمده است که بود صلوته ضعیفی اگر صلوات
 داد و در حدیث دیگر آمده صلوته الضعیف نماز است که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح
 و ابراهیم موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهیم حصین گفت بنده میکنی خصه الله بفضله
 البین که چون غایت آبی که در قعر عباد و عبودیم بین ملاحظه حواجج و ثواب غایتشان
 ظهور نموده است وقت بن فرود آمدن رخصی و تخفیف فرموده است پس کما فی حق وی
 تعالی که برای عبادت وی بخرد و منفرع اندازد وقت خالی را نیز مشغول عبادت داشته
 و وی تعالی بنده است بجناب ایشان از آن بوجوب و اقراض رخصی و تخفیف فرمود
 جل جلاله و هم از آن بعبادت است بفضیلت نماز چنانست قول بیشتر اعدا و
 شایسته زیرا که عبادت مثبت راجع و مقدم بر است بر خبر نانی چه با مثبت زیادت
 که پوشیده شده است از نانی چنانکه این یاد شده در علم اصول فقه مقرر شده است و جمعی
 از علما کبر است آن قایل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدست که بعد از حضرت
 بن عمر و خلفای ایشان بد کرده اند و استدل میکنند این جماعت بر بدعت بودن
 آن با حدیث و اناری که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که
 سوری محلی که از بخار تا بعین طبقه ناله است گفت گفتیم مرا بن عمر میگردانی تو نماز ضعیف
 گفت لا میگردانم از عمر گفت لا گفتیم میگردانم ابو بکر گفت لا گفتیم میگردانم بن عمر صلی الله علیه و سلم
 گفت لا را که یعنی کمان بنبرم که میگردانم حضرت آنرا یعنی کمان چنین دارم که میگردانم و اگر چه
 خرم بدانم و از ابو بکر نقل کرده که از بخار صحابه است مرویست که جمعی اوید که نماز چنانست

ایشان را گفت انکم لصلون صلوة بامیلهما رسول الله صلی الله علیه و سلم ولا عاتره اصحابه
الله عز وجل یحیی برآئینه شما میکند باید نماز را که نگذاشته است آنرا پنجم خداوند انکم اصحاب
و منی و از عاتیه رضی الله عنهما آمده است که گفت نگذار و رواج خدا صلی الله علیه و سلم نما
ضمی را و در روایتی آمده که در حضور و در سفر و من میکند آنرا و بحقیق بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم بر آئینه ترک میکرد و عملی را و حال آنکه دوست میداشت که بکند آنرا از جهت
ترس آنکه فرض کرده نشود بر ما و ما هم نکرد و بر ما و پیش بن عبید که از صحابه است
که یکسال آمد و رفت کردم بعد از بن مسعود سرگزندیم که نماز چنانست میکند و در وقت
میکوید که سخن اندیم با قرآن را پیش این مسعود پیش نشسته بجا میدیم بر جای خود بعد از
بر خاستن این مسعود بعد از آن می ایستادیم و میگذاشتیم نماز چنانست را پس میدان
فصل ما بن مسعود پس گفت هر تکلیف میکند بندگان خدا چیزی که تکلیف کرده
ایشان را خدا و اگر هست البته و ما چنانکه بندگان این نماز پس بگذارند آنرا در خانه
خود و از مجاهد روایت کرده شده است که گفت دادم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی
پس نگاه دیدم این عمر را که در مسجد نشسته است نزد حجره عاتیه و مردم میکردند در مسجد
ضمی را پس پرسیدیم با این عمر از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت بدعت
ولیکن نیکو بدعتی است و بعد آنکه دزد سلمان مدعی فاضله از نماز ضمی این اجار و انما
که در نقلی صاده ضمی آورده اند و غیر آن نیز هست و علما در جمع و تطبیق میان این آنرا و
احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مداومت میکرد و در صلوة ضمی
ارجح است بر محافظت و مداومت آن غرض از ترس نبود از جهت مخالفت آنکه بر این
فرض کرده و در شکی نیست و در آخر و خروج از عیده آن در نماز آنکه تصریح کرده بدان عاتیه

رضی الله عنهما و لیکن ندانم که در آن آنحضرت آنرا تشبیه نیست چنانکه احادیث صحیح بان مطلق آنرا
هر که نفی کرد یا رویت خود را نفی کرد یا مراد نفی دوام داشت پس در جایی که ما کان سبی ما کان
رسول الله وارد شده مراد او دوام علیها باشد و محل ناکنداردن این مسعود و نادمین مستثنی
عبد اورادت یکسال درین نماز همین نوان بود و تیر این مسعود مشغول بقیقه و علم بود و چون
بعلم افضل است از عبادت ترویج میکرد و از این باب وجود استیجاب و فضیلت این دو اسم
و نواند که نفی جنبه عدم و توفیق باخبار وارده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر لا اخاله
از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که در آن آنرا ندید و توفیق باخباری که از مردم در گذاردن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم شنیده بودند پس توقف کرد و خبر داد از عدم و توفیق و آنکه عیال
آنرا بجنبه اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود معنی این نماز در حد ذات مشروعت و لیکن
این اظهار و اخبار چنانکه در فرائض کنند عتقت چه سنت در نوافل و فضیلت آنرا
بنیان کردن و در خانه گذاردن است چنانکه معلوم است و باجماع از هیچ خبری و از نفی
آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی محضوم که رویت آمده است باجماع باشد و روایت کرده
ابی شیبہ از ابن مسعود که وی دید قومی را که میکند از نواز صبحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت
اگر لابد میکند اید درون خانه ای خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کرده چنانکه
گذشت و طایفه دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق ردایات میکنند که مستحب است که از آگاه
گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه استدلال میکنند بحديث عبد الله بن
که از من اینها بعین است گفت از عایشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز را
میکند یا گفت نمی گذارد الا گاهی که از سفری بیاید و در حدیث ابی سعید خدری آمده
که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم میکند از وضوئی تا آنکه میگفتم ترک نخواهد کرد آنرا هرگز

بعد از آن جز نماز پیش نبود و اهل کعبه هم از زمین اول عادت برین دارند که در سجده
نکند و بصحرا بیرون روند و آن خود اهل مدینه نیز در مسجد میکند از دور محارقت است
و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بوجه کفایت با بودایی
بلکه شریفه بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله که وسعت مسجد کمتر بود و با
شهر بیشتر و در شرح ابن العمام میگوید که علت آنست که بر آید امام یحییانه و استخلاف با
کسی که باضعفا نماز در شهر که از وزیر که نماز عید جایز است ندارند آن در شهر در
موضع با اتفاق و نزد محمد جایز است در سه موضع تیر اگر چه استخلاف نکند امام آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در روز عید اجل واجب نیاب پوشیدنی و حله داشت فاخر بر
عیدی و جمعه آنرا پوشیدنی از برای اظهار عزت اسلام و شعیب آن و حله حضرت حاکم
که از او روایت است نه آنکه نام جنس حله باشد مثل افریسی و غیر آن چنانکه بعضی گفته
و گاهی بر دو مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدنی این جنس نبود برین بسیار بود و بر
که گویند اینست و بخل و زین برای بدپشون و مستحب است اما لباس شروع و عت
نرسبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعد کاه بخی
افشا کردی و عدد آن و ز بودی سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در سنجایی اکل
حلاوت اوست که معینه تقویه بطریقت که صوم مضوع آنست و حله موافق مزاج ایست
که المومن خلوتی و اگر چه بی شرین در خواب خورد و تعبیرش آن بود که لذت ایان نصیبی
کرد و شرین مرقی قلب است و لهذا گفته اند که فطاری بخیری شرین افضل است و رعایت
ند و در هر خبر عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و فرمود آن الله و ز و بخت
در عید سخی طعام بخوردی تا مراجعت کردی و در حدیث آمده است که بیرون آمدن فطر

تا بخورد و بخورد روزی نماز میکند ارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز فطر
 که چون در وقت فطر بعد از وجوب صوم است دوست بعمل فطر را بقصد سبابت باشد
 امر آتی و اگر نه مجرد انشغال فصد بودی پسری خوردی بعضی گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه
 سلم در بر دو عید در وقت رعبت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام و چون
 صدقه فطر پیش از برآمدن مصلی بود صدقه بر آورد و اکل کرد و مصلی رفت و اخراج صدقه
 چون بعد از فوج بود که وقت آن بعد از نماز است فوج کرد و صدقه داد و بعد از آن بخورد و در
 غسل آن حضرت روز عیدین دو حدیث آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت می حضرت است
 صحبت رسیده به شهرت انجامیده است و غیر این یک حدیث از وی شنیده شده است
 که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که غسل میکرد و بوی فطر و بوی بخور و بوی عود و بوی
 بن عباس اشعری که گفت مرفومی را سر فغانی که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم
 دیدم الا آنکه غسل سنگین بود و در عیدین و محمدان حکم کرده اند بمغفهر دو حدیث و غیر
 این دو حدیث درین کتب یافتیم و در کتب مستند املا حدیثی درین باب نقل کرده اند
 اثر ابن عمر که در جامع از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود
 بعید کاه و شدت بهالغت و می صلی الله علیه و سلم بکفایت بجز در نماز راه و این حکم در نماز
 اضحی منفی علیه است و در جهر بکبر در عید فطر خلافت امام جعفر است اما اگر سر او بر می آید
 و آن حضرت مصلا باوه رفقی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که تسبیح است بر و ن آمدن
 باوه و سوار نشوند مگر بعد از امام شافعی را هم گفته اند رسیده است ما از زهری که گفت
 شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در عید و در خانه مرکز و نماز عید فطر تا چیزی کرد و می
 عید اضحی زودتر کند اردی و همانا که حکمت در نماز فطر آن باشد که چون صدقه فطر را بدهد

الاصول

در باب سنت اقتضای
 میکند که حدیث درین باب صحیح است
 که اقل او وی ضعیف است

هم بکار برده شده است و همی در پیش رخ نامیر با بحث از دیبا و اجتماع خواهد بود یا که صنعتی
سبب آنکه که معنی انجبال از مراع باشد تیر راه یا خد است بخلاف الضعی و الله اعلم و آنحضرت صلی
علیه و سلم چون بمصلی رسید می رزمان شروع در نماز کردی تا اذان بودی و نه اقامت و نه صلوة
جامه و ابید را در فعل آنحضرت در کبریات عباد اختلاف است و بخار و درند هب حقیقه نه پیراست
در رکعت اولی پیش از فزات سه در رکعت اخیری بعد از فزات و مشایخ میگویند که چون در
کبریات عید روایات مختلفه آمده ما اند باطل کردیم زیرا که کبریات در رفع ایدی در نماز خلافت
معمود در شریعت پس اند باطل اولی باشد کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مصلای عید بنه نبود و اول کسی که بنه ساخت مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود
جانب معاویه و در روایتی امیر المومنین عثمان صلی الله علیه و سلم بنا کرد از اکثرین الصلوات و کل کثافت
ومی در جوار مصلای بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی و چون از نماز فارغ شدی برخاستی
البست ماده خطبه خواندی و اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید
و خطبه را پیش از خطبه میکرد و ابو بکر و عمر بعد از وی نیز همچین میکردند و نزدی گفته که برین است
نزد اهل علم از اصحاب پنجمه صلی الله علیه و سلم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان
در وقتی که امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کردند که کسی که خطبه پیش از نماز
گویی مشهور است که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند
پیش از وی عثمان و این نیز کرده بود و اولی نماز کردی پس خطبه خواندی و در آخر
دید که مردم نماز نمیتوانند رسید نظر بان بصلوات خطبه را تقدیم کردی و نماز و این صلیت غیر
عانی است که مروان خطبه تقدیم میکرد و علت در تقدیم خطبه را آن بود که نامردم منظر نماز نشسته
باشند و خطبه او را که در وی است و نماز را نسبت بجای آنکه نه سخن آن بودند و مدح و ثناء

روضه

عید ۴

دی ۴

فرمود که نه لایق آن بودند میکرد و بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصری آمده است که گفت
تقدیم بجهت آن کردم که مردم اظهار استماع خطبه نمایند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه
اینجا نمیکرد و مروان بران مواظبت نموده باین جهت این فعل بوی شهرت یافت
عبد الزاق از ابن جریج از زهری آورد که گفت اول کسی که تقدیم خطبه بر نماز کرد مسأله
بود و الله علم و در فتح القدر شرح ابن الهمام بریده است بگوید که اختلاف کرده اند در باب
منبر بجا نه بعضی گفته اند مکره است و خواب برزاده گفته که حسن است در زمان و مروان
امام ابی صفینه که بابا حسن است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از همان آیه که عید کاخ فنی
بدان راه بازگشتنی بلکه براه دیگر بازگشتی و علماء برای این وجوه و نکات پیدا کرده اند که بعضی
از آن مجموعه آن منظور نظر شریف باشد و الله علم و حق آنست که اسرار معانی که در این
آنحضرت بود خلاصی را مجال در آن نمک است و وصول بدان مستعد و گفته اند که تخمین
بود که تا کوای بدید مرا و اربع مواضع و اما کن مختلف شکله و اهل آن از جن و انس و ملائکه
طاعت و یا آنکه اهل هر در راه سلام گویند بروی و شرف و ثواب این عمل فایض و شرف
شوند و حصول سعادت شرف برود سلام آنحضرت بر هر دو طایفه که مبین دعا بخیر و سلام
و علاوه و لازم آنست و تا آنکه برکات وی صلی الله علیه و سلم هر دو راه و اهل آن را نازل
شود و هر دو در عزت و فضل و برکت مورد حضور شریف مشارک و مساوی باشند تا آنکه
فواج رویح طبیب آنحضرت را استنهام کند و تا آنکه حاجا - از من از تعلیم و استفاد
و صدقه و سرور بشا به جمال جهان افزای وی و مانند آن فضا کتد و تا آنکه اظهار شایسته
اسلام در هر دو راه حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو حصول یابد و تا آنکه
اهل کفر و نفاق را بشا به غرت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم لفظی هم الکفار و قتل تا

میبایست که غمناک و اندوهگین گرداند و بکثرت عزت و شکر اسلام دهد و لها میبایست آن عیب را از
 و تبرساند و تبرکته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمن بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع
 برجه بسیار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه که مانع از رجوع به یمن واقع شود بپایست
 که قبله مدینه منوره است و مسافتی بید بجا است و اگر بجا لازم آید که رفتن بمصباح
 از جهه یمن بود و منزل شریف در وقت وقوف بمصباح بر جهت شمال پس اگر به یمن راه رجوع
 میکردند که رفته بودند نیز در وقت رجوع شمال واقع میشد و آنکه صاحب مواهب باین گفته
 که این محتاج بدلیلت ساقط است چه ظاهراً است که احتیاط آنحضرت در ابتداء این درجه
 یمن باشد و نیز این معانی که علماً گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار یمن ابتداء
 نامست و وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهه ترسان کعبه علاوه برین بود تا در مقام
 بزرگ خود نایستند و در منوجه نظر است بزرگ که اگر چنین بودی این روش اگر نگردی
 و عادت ساختی تا آنها بمعرف عادت شریف در همان دیگر آمده نایستند و حجت
 داده اند از این نظر بآنکه از مواظبت و اعتقاد بر مخالفت طریقتین مواظبت بر طریقتین
 لازم نیاید قائل با برتری زیارت اقارب از اجا و اموات و صله ارحام گردی و با آنکه آنرا
 بجهت تخفیف از حرام و هجوم خلافتی گردی با آنکه در وقت رفتن بر فقر و تصدق گردی
 چنانکه در وقت رجوع ضری باقی نماند میبایست براه دیگر که اجتماع فقر و سایان نمودی
 گردی تا نهمین نوع سبیل لازم باید و این وجه را صاحب مواهب بتعبیر و تضعیف کرده و سبیل
 محال و بعضی گفته اند که باین غیر طریق تفادول میکرد بر تغییر حال سبوی مغفرت و رضا و تر
 بمقام قرب و وصول به یمنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه عالی از وقتی
 بنست با آنکه راهی که بدان منوجه مصلی شدی و دیگر دور از تر بود از آن راه که رجوع بدان میکرد

بر این است که بخیر ابر کند تکبیر خطوات در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت جمع چون منزل
 آمدی سرعت نمودی که در پنجاه قصد عبادت نمود و درین وجه سخن کرده اند بآنکه اگر خطوات
 در وقت جمع نیز ثابت است چنانکه درج و غره ثابت شده است و اگر عکس این بوده
 که باین صورتی دارد معینی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیک بود خواست که مبارک است بآن
 کند و فضیلت اول وقت در یابد بخلاف وقت برگشتن که اگر در منزل ساکن باشد
 فوت نکرد تا واقع چه بود و بنیای این وجوه همه بر احوال این ابی حمزه گفته که این در معنی
 قول یعقوب است علیه السلام که مر مبران خود را لاته فلوا من باب احد و ادخلوا من ابواب
 متفرقه کرد این را از جهت عذر اصابت عین و اما علم حقیقه الحال و ذکر نفل پیش از نماز
 عید و بعد آن در شرح سفر السعاده ذکر کرده ایم چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال حضرت
 صلی الله علیه و سلم بود نه فرض بر این واقع نشد و در استغفار آن حضرت صلی الله علیه
 صاحب ما یستحب فی سبکبید که خلافت نموده است مسیح کبی از علماء در سنت صلوة در استغفار
 که ابو حنیفه پنج با حدیث که در آن ذکر صلوة بنامده و اجتماعی کرده اند جمعه را جادویی که
 ثابت در صحیحین و غیرهما که آنحضرت گفته اند در استغفار و در حدیثی که ثبت
 ذکر صلوة بعضی اذان محمولست بر سینان اوی و بعضی اذان در خطبه جمعه بود که بعد از
 نماز جمعه است پس گفتا کرده شد بدان و اگر اصل آنکه آمد بر آن برای بیان جواز استغفار
 بود بعد از خلافتی نیست در اصل جواز و احادیثی منتهی مقدم است بقاعده غره نفی
 مثبت بر نافی انهی این است کلام شافیه و نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استغفار
 نمازی منون نیست و همین دعا و سبته نماز است بموجب قول حق سبحانه و تعالی و ما یغفر و اکرم
 انه کان غفارا برسل السماء علیکم مدرارا و نزدیک اکثر احادیث و وجوه استغفار که مذکور صلوة

نسبت الادریک وجه که بمصلحت رفت و دور کحت گذارد و مظهر خواند و این حدیث جمیع
حد و بر حدیث نزدیک است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و نیز
این باشد که آنحضرت بران مواظبت نموده باشند مع الکرک اچنانا و اینجا ترک صلوة اگر
و فعل آن طریق بجا نماند و معین سید است که ابراهیم بن عمر استغفا کرد و در روی من
در استغفار پیش بود و اگر نمازی پس چون بودی در استغفا عدم علم عمر رضی الله عنه
با عموم بلوی و قرب عید زمان نبوت یا ترک وی آزا با وجود علم صورت بنداشت و گفته
که مراد امام آنکه در استغفا نمازی نیست آنست که نماز بجاعت بخصوصیات دیگر مثل
صلوة عید پس چون نیست و اما اگر بر که امثالها نمانی گفته و تضرع زاری نماید و طریق دعا
در استغفار باین وجه برپا دارند و دست و حسن است و با جمله احادیث مرویه در باب
استغفا خالی از اضطراری نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که شکت برین خصوصیات
و کیفیات مضعفی پس آنکه در امام ابو حنیفه بخلاصه و منصوص آن که دعا و استغفار
و بخويز کرد و نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آنرا اخذ بالمیقن الله علم
صاحبه و ایة الله در استغفا نماز است جماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول
محمد است و همه امام ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذہب حنفیه نیز
عمل مذہب صاحبیه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دعا استغفا تضرع و نه با
بیار کردی و در سپینها مبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر میشود بعدی بغلای شریف و در سپینها
از سر مبارک در که شستی و گفته اند که واقعه مر چند صاحب زو مسلم و مطلب خویر برداشتن
و نه با بلند زو صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استغفا کرد و رسول خدا صلی الله علیه
سلم و اشارت کرد به پشت بر دو دست بجا زدن همان معینی و داشتن دستها از آنحضرت

اسپند تا آنچنان بود که باطن کفین بجای بین بود و ظاهر آنها سوی آسمان برعکس آنچ
 سوار است در وقت و ما در رویت ای داود نیز مانند این آمده و گفته اند که در خارج
 و لب سوال خیری از عیسی می باشد و خوب است که گروا بنده شود کفنی است بجای
 آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود کرد و بجهت خود پستی بجای دست به سوی آسمان چیده
 با طهارت نابر غضب و فتنه و بلا و پست کردن و فرود داشتن قوت و غلبه حادثه را و طبی
 گفته است که نیز تفاوالت بقلب حال چنانکه در تحویل رد که منقول و مرویت درستی
 که این تحویل و قلب و انفا و دست برای تغییر حال و تبدیل اساک با بطار و تکی بفرخی
 و بعضی گفته اند بلکه این اتمثال امر است که کرده شد آنحضرت راضی است علیه و سلم و گفته
 که آنچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاوالت چه شرط تفاوالت است که نه بقصد اختیار بود
 بلکه خبری در خارج نه بقصد و ضمناً و انیک پس واقع شود و از آنجا تفاوالت گیرند که اقبل و
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پسند بار بود کجا رخصتی در زمان وی صلی الله علیه و سلم بوجود آمد
 و آنحضرت در جمعه در خطبه بود تا که اعرابی برخاست و فریاد کرد یا رسول الله ملک المال
 و جاع العیال فادع لنا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم اغنا الغنم غنا و
 اسقنا اللهم اسقنا پس جاست ابراهیم و یارید ما جمعه دیگر پس آمد همان
 با دیگری و گفت یا رسول الله انهدم البناء و غرق المال پس سوخت و ستمای مبارک
 و بر وایتی متهم کرد از سرعت سزا پس آوم و گفت اللهم انزلنا و علینا اللهم الا کام الا کام
 و الضراب و بطون الاودیه و بهر سوی که اشارت میکرد و میگفت و ابرازان سو و در روا
 پس گشت و ابراز مریمه و بهار میکرد و بر کرد و او منی بارید و رانی فخره و بار دیگر مردن این
 با تواضع و خشع و تبدل تمام چون میسر رسید میسر آمد و خطبه خواند و میسر از آن خطبه

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين لا اله الا الله نفیلاً یزید العلم انت الله
 لا اله الا انت نفیلاً یزید العلم انت الله لا اله الا انت الفی یمن العطاء و التزل عیناً
 واجعل ما ترکت لنا قوة و بلاغاً الى صیحة و عار و دو ترول کرده شروع در نماز کرد و دو
 نمازی از پنج و اقامت یازدهم کرد و بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبع اسم ربک علی
 و در رکعت ثانیة علی انیک حدیث الغاشیة چنانکه در روز عید و همه بخوانند پس بدو رکعت
 ابروی بار عدد و یق و سخت بارید و نماز آن مسجد روان شد سیلها و چون دید مختصر
 علیه و سلم دو بدن و غریب مردم در گوشها بخندید و گفت انهدان الله علی کل شیء قد
 وانی عبده و رسوله و این همان حدیث است که متمسک ایست در پستخا چنانکه
 بدو رکعت پستخا کرد بر بنبر مدینه در غیر روز جمعه چنانکه بهی در دلائل النبوة آورده که چون
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک آمد و از وفای و از بهی و شکایت کردند
 و عرض کردند ای رسول خدا عاکن پروردگار خود را ما باران فرستد بر ما و باید که شفاعت
 کنی نو ما را بر پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو فرمود مختصر و عظیم
 پروردگار کند کیت که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی اعظم
 و فرمود خنده میکند پروردگار تعالی این ترس و فرمود نماز اعرابی درین است
 بدو رکعت آبا خنده میکند پروردگار و فرمود خنده میکند گفت اعرابی پس مرکز کم
 کرد طلب خیر از پروردگار کسی خنده کند و خوشحال شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 ازین سخن اعرابی بخندید پس بنبر آمد و دو پستخا بدعا داشت و باران طلسم
 تمام باری الحدیث و درین پستخا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا
 بزرگ و در مسجدیه استغفار گذشته قیام بود و فرمود بنبر و از دعای آن روز همین

محفوظ است اللهم تقنا غشا مریحاً طبعاً علیاً غیر رایتنا فی غیر ضاراً به و بکر و درین
 که از احجار الریت بنحوت استغفار درین مکان استاده کرد و دستها مایل روی
 مبارک برداشته تا آنکه از سر مبارک بلند اند و در بعضی از قروات شکر کان شکر می
 و بر سر آب نول کردند و مسلمانان بی آب ماندند و تشنگی بر همه غلبه کرد و حال خود
 بر آنحضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند با مشرکان گفتند اگر
 محمد پیغمبر بودی از برای قوم استغفار کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استغفار
 کرد و زو عصباً محمداً و از ده چشمه برآمد و هر چشمه جدا جدا یحیای هر کدام از لشکر اسباط که در
 فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر رسید صلی الله علیه و سلم
 فرمود که همچنان سخن گفتند نومید شوید شاید که حق جل شانه شما آب هدیه است
 مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابراهیم آمد که جباران را یک دو باران عظیم فرو ریخت
 و ادیهایی عظیم سیول کران مثل کشت این چند باریست که استغفای آنحضرت در آن
 و مشهور است و نیز در بخاری مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون پیش
 در اسلام در آنکه گند و تیر و در زیدند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعا کرد و باران
 و در روایتی آمده که فرمود بنین کسی بویست یعنی قطهای همچو قطهای بوسف پس گرفت
 ایشانرا فطما و هلاک شدند در وی و خوردند و ادما و چرمها و پشمها و انهدا و میبیدند در جحر
 آسمان خبر را مثل دخان پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله ارحام
 این قوم تواند هلاک میشوند بخوان خدا را و در خواه از وی باران پس دعا کرد و باران
 در فط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی الساعه و ان
 منکشف کرد و گفته اند که ابتدای عاتق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر فرشتگان از روز اندام

این استغفار بود نیکوترین است بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه و سلم و آله و صحبه و لعن ابدا علی
 الکافرین و المنافقین و از پنج معلوم میگردد که این قضیه در یک مرتبه و دو مرتبه اند که باین قضیه اشارت کرده
 ابو طالب بقول خود در مرجع آنحضرت صلی الله علیه و سلم ^{بعض} ^{بعض} استغفر الله بوجه اول
 جوده استغفار که مذکور شده در حدیث بود و ابو طالب آنوقت نبود و بعضی میگویند که
 ابو طالب اشارت است با پنج مرتبه شده بود و از من چه مطلب که استغفار کرده برای فرشت
 آنحضرت در آن زمان صغیر بود ^{که قول ابو طالب استغفر الله بوجه دوم}
 استغفار را میطلبد یعنی نشان احوال و می صلی الله علیه و سلم معنی آنست که اگر استغفار کنند
 داده شوند آب این آب دامن حق تعالی خلق را بدعا چسبند از آسمان آب دامن زمین
 بجز آنحضرت جداست پس معلوم شد که تصرف و می صلی الله علیه و سلم بمعرفت الهی حل حلال
 غمزه از زمین و آسمان شامل است بلکه تمامه تر از اینها و طهارت و آخرت و از اوراق حسی
 و نعمتای ظاهری و باطنی بواسطه و طفیل آنحضرت است از حرامی با و صبا اینهمه آورده است
 شکر فیض تو چمن چمن کنای از بار بار که اگر کار و کار کل بهم پرورده است و انشیخ العالم
 با محمد البکری قدس سره ^{ما رسل الرحمن ویرسل من حمده تصدق و تمیز فی ملکوت الله}
 بلکه من کل ما یخص و فی کل الاوطه المصطفی عبده و بنی النجار المرسل و اوسطه فیها و صل
 لها ^{بعلکم کل من تعقل} در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت است جمال خوف
 و در کسوف در شمس است و در اوقات حدیث بعضی بکاف و اب است کرده در هر دو و بعضی
 در هر دو و جماعه بخاء در شمس و بکاف و احادیث که مذکورند در باب و مفرز
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه در کسوف شمس اند غیر یک حدیث که فی نسخ ابن حجر در شرح خود
 مذکور است بر خوف فمر حل کرده بخبر امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که انشالله
 انکم

است

من آیات الله فاذا رايم ذلك فاذا كرام الله وحدث عائشة فاذا عمو الله وكرهوا وصلى
 نضه قواما فعل انحضرت در بر و حديث معلوم شده و در حديث عائشة آمده كه انحضرت
 كوف را دراز كند و قيام و كعبه و سجود زياده بر قدر محمود كرد و قرات مقدار سوره بقره
 خواند در كعبه محمود بتر مانند آن كرد و گفت كه در هر ركعت دو ركوع كرده در روايتي سه و چهار ركعت
 كرد و ركوع و راز ميكرد باز سر بر مي داشت باز ركوع ميكرد همچنين تا سه چهار مرتبه ميكرد و نزد
 ابن نماز بدو ركوع و بختيه است و همچنين نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اكثر اصحاب نماز دو
 يك ركوع و بختيه روزه عتاده و حديث ابن عمر ناطق است آنچه مذاهب است و در هر يك
 كه حال الشف است مر جال را كه در صفت پيش استاده اند از بنا و صبيان كه موقف است
 صفت پسین است و شيخ ابن الهمام احاديث آورده بر روايات صحيحه و حنه كه مثبت نزد
 حقيقه اند و تكلم كرده بر احاديث متعدد در كعبه كه در آنها اضطراب كرده اند روايات آن
 دو ركوع روايت كرده و بعضي سه و بعضي چهار و بعضي پنج پس لازمست كه كنداره نشود و بر
 كه محمود موافق است مر روايات اطلاق را چنانكه فرمود فاذا كان كذا لك فاصلا و كذا
 اضطراب گفته اند بعضي از شيخ كه سبب آن اشتباه است كه بجهت كثرت از دعاء اهل صفا
 پسین افتاده و ظاهر آنست كه در زمان آنحضرت خبر بچار واقع نشده و همچنان بعد از آن
 نكرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعید و خلاف عادت و آنچه در احاديث آمده
 كه وقوع آن در روز وفات ابراهيم بن سول الله بود كه از ماره قطيعه در پشه نمايند
 و در پشه عشر در مدت رضاء از عالم رفت و مردم گفتند كه گرفتن آفتاب سبب موت است
 و محمود بود در زبان مردم كه وقوع آن سبب حادثه عظيمه چنانكه موت يكی از عظمای زمانه
 بياشد پس فرمود انحضرت كه شمس و قمر روايت اند از آیات الهی معنی دلالت ميكند بر محال

قدرت الهی صنع او و دالت بکسته بخوف و خوف خود بر کمال قدرت و سلطنت بجا
و موجب عبرت اندر اهل دانش که در کلمات آن نورانیت و هیبت مظهر و مکتوب
همچون قادر است تعالی و ایجاد اباسند که نور علم و ایمان از او بیان کشف کند و از کبریا
و در امانت آمده است که سوت ایامهم و ز عا شورا و در هم بر سر لاول بود و درین دو
توان همچنین که بگویند گرفتن آفتاب نمیشود مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است این
خلاف عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز محالست این سخن باطلست و الله علی کل
شئ قدير و در صلوٰه الخوف صلوٰه خوف ثابت بکتاب و سنت تا کنان بقول حق سبحانه
و اذ انکنت فیهم فاقتت لهم الصلوٰه فالتقم طایفه الایه و اذ اضربتم فی الارض فلیس علیکم
جنباح ان تقصروا من الصلوٰه اکثر بآنکه در قصر باعی است بروکت و بعضی آن صلوٰه
خوف حمل کرده اند که در وی تیر قصر است بک بعضی افعال و کیفیات چنانکه در تفسیر
در عدد و کسیت و بعضی شامل بر دو داشته اند و امام ابو یوسف برایت حسن بن زیاد
حنیفه و مزنی از شافیه بر آنکه این نماز مخصوص زبان نبوت بجهت اعزاز فضیلت نماز
رسول الله صلی الله علیه و سلم و ظاهر مفهوم کرمه و اذ انکنت فیهم همین است و مختار زردجهو
ایده جواز است بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری
و حذیفه بن الیمان رضوان علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم دلیل آنست
و اذ انکنت فیهم تعاقبی است یا مراد انکنت است او من یقوم مقامک است چنانکه در کرمه
من اموالهم صدقه الایه ثابت و از که اردن نماز خوف باین کیفیات غایت ناکیده
بر فطنت بر نماز که پیچیده در آن کنجایش ندارد و نماز خوف از آنحضرت صلی الله
و سلم بر وجه متعدد و صحیح و ثابت شده بر وقت مصلحت وقت و ملاحظه حضور عدد

مواجه

آورده

هر یکی از ائمه هدی از آن وجوه هشتم کرده و مختار امام ابوحنیفه از آن وجوه دهمی است که
کتب بسته با جمیع از این عمر مروی شده است و اگر همانا ذکر کنیم دور باشد گفت این
صحنی است عمنها غر کریم ^{ای} ابوحنیفه ^ص است علیه وسلم بجای نجد پس مواجه شدیم و مسکت
ابتدا دیدم در محال ایشان پس ابتدا در سوال خدا صلی الله علیه وسلم تا نماز بگذارد و آن است
برای ما پس پسنداد طایفه از صحابه با آن حضرت در روی طایفه دیگر در دشمنان پس رکوع کرد
خدا صلی الله علیه وسلم با آن طایفه که با وی بودند و سجده کرد و سجده بیشتر کشید با طایفه
بجای آن طایفه دیگر که نگذاشته بودند و ایستادند در مقابل دشمن پس آمد آن طایفه
نگذاشته حضرت با آنها رکعت دیگر و سلام داد پس ساد هر یکی از این دو طایفه و بگذارد برای
خود رکعتی یعنی آن رکعت را که با آن حضرت نگذاشته بود و این همه لفظا بخاریست و در
بوافی کتب بسته نیز همچین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق فوق
بلفظ قرآن و در روایات ابن عمر تصریح آنکه در کدام نماز بود واقع نشد و لیکن در سفر بود
و نگذاشتن دو رکعت از پنجمه است و لیکن مذاهب حنفی عام تر است که در سفر باشد یا در حضر
صلوة خوف جایز است و لهذا گفته اند که در نماز شای خواه نماز باشد یا قصر سفر امام با طایفه
یک رکعت بگذارد و در غیر شای اگر رباعی است با هر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه
دو رکعت و در جمیع رکعت مذاهب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهت عموم قول می
داده اکت فیهم که اقلوا و تواند که اثبات آن در حضرت عباس باشد و الله اعلم و تروا
ما کتب محمد بن سیر است و وجه دیگر تیر در کتب حدیث بعد طرق در روایات صحیح
و چون غرض علی تفصیل آن چندان متعلق نبود و وجود نماز خوف باین وجه و درین
بسته ^{است} در خود بود بر همین قدر اقتضای افاد و این بر نقدیست که مجال اقتضای

این پنج صورت پذیر گردد و اگر خوف زیاده بود و دایره محال تنگ گردد و بگذارد و بدو
 تواند بپایه و سوار بر کعبه و سجود بیاورد و اشارت در بعضی طرز حدیث این عمل که مذکور شد
 تصحیح با ین معنی واقع شده و اگر مشغله جنگ بعدی باشد شکی نیست که این کار ممکن نباشد فضا
 چنانکه غرور خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم صبیحه نامن صلوة الو
 صلوة انحصار ملائکه چون هم را دعاست بعبادت باین بیان الله در غرور احد
 شدند با آنحضرت رسید صلی الله علیه و سلم تنگ بستن دندان شریف و خوان آلوده
 روی سبک و جز آن دعا که برایشان بلکه گفت اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفونی چه آنکار حق خاص
 شریف بود و با بخار حق خدا و حق دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران لشکر که از
 مسلمان می افتادیم باره باره میکردیم ایشان را و گفتند که ایشان را نماز نیست که مجبور است
 ایشان از اموال و اولاد آن نماز حضرت در آنوقت با ایشان باید رنجت جبر است آمد
 جبر را حضرت رسانید پس بگذارد نماز خوف را صلی الله علیه و سلم در عبادت سفر
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آداب سفر و دعا که در وقت رکوب احد و ترویل و ترویل و
 رجوع و وطن از حضرت وی مرویست در کتب که رست و آنچه آنچه اند که میگردد و دو
 مسئله است یکی قصر و دیگر جمیع اما قصر که نماز چهارگانه را دو رکعت گذارد متفق صبیحه است میان علما
 است و همچنین اختلافی نیست در آن و لیکن نزد حنفیه قصر غریب است و چهار رکعت در شیت
 چهار رکعت گذارد و در مسند اول ثبت جابری افتد اگر شیت نماز غایب است
 مذکور مالک قریبین است و نزد شافعی حضرت است و چهار گذارد و جابر است
 ثبت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز را بعد از سفری تمام گذارد باشد و حدیثی که
 از امام المومنین عایشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم تمام و هم افطار میکرد و هم صام و هم صیوم

داد عیبه ۲

و به مجلس صحابه عظام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود
 موسوم حج چهار کندارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که نه سبب نیست تیر بهین است
 شریف آن بود که در سفر بنا بر فرض گفتا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت نگذارده باشد
 پیش از فرض نه و نه بعد از فرض مگر دو رکعت سنت فجر و نماز و ترک نماز و سنت بعد از نماز
 نیز مرویست و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذارند اما این
 نگذاردی اگر چه در بعضی روایات که از رد آن از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی که از وی نسخ
 هم نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن روایت است اما در نطوع بغیر آن نیست
 و محض نماز شب ترک نکردی اگر چه در سفر بودی که بی تخریب بر پشت مرکب از وی مینمایند
 و نیز نگذاردی و تغل بر پشت مرکب بیا جایز نیست بهر طریقی که رود بمنزله استیصال
 وقت تحریمه و وقتی در راه تنگ میرفت و بی دبالا باران پیارید و پایان کل ولای بود پس
 آمد وقت نماز پس اذان گفت و کعبه را آورد و بهم مرا حله سپس رفت و با صبحی نماز کرد
 بایا و کرد ایند سجود را پشت ترا از رکوع و این یکی از مواضع است که گفته اند که آنحضرت بنفس نفوس
 اذان گفت و بعضی گویند مراد ترا اذان امیر اذان است و در بعضی روایات تصریح نیز آمده که
 فام المودن فاذن و اجمع صورتش آنست که چون حیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر
 تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و این را جمع خبر
 گویند اگر وقت ظهر پیش از حیل در آمدی در پنجا گاهی نماز ظهر بگذاری و سوار نشدی
 چون وقت عصر رسیدی و در آن وقت عصر را گذاردی و در منصورت جمع واقع نشدی و در بعضی
 ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو را بگذاری انگاه سوار نشدی و این را جمع تقدیم نامند و
 مغرب و عشا همچنین بودی پس اگر حیل پیش از غروب واقع شدی وقت مغرب را در

آمدی نماز مغرب تا جگرودی نادر وقت نزول مغرب و عشاء را جمع کردی صحیح تا غیر و اگر
مغرب پیش از حمل در آمدی مغرب و عشاء هر دو را جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم بدانکه
در احادیث صحیح جمع بین الصلواتین واقع شده در بعضی احادیث مطلق و در بعضی
سیر و در بعضی مقید بحد و در بعضی مجمل و سیر و از پیست اختلاف عمدتاً که فایده مجمل
بعضی فایده علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص بیدارند بجا است
نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دایمی آنحضرت نبود بلکه چون سیر بودی جمع کردی صحیح
در حالت نزول و قرار مردی نیست و بعضی بصورت حد و سیر و مجمل و این مخصوص که دانیده
فتح الباری میگوید که مشهور از مالک این است و نیز بعضی مخصوص بجا است عذر را به بر سفر
بعضی جایز است جمع تا جگر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد دی مقید است
سیر و مشهور از اندک است و جمیع است مطلقاً و در فتح الباری میگوید که مروی از امام
نیز جواز جمع تا جگر است تقدیم و نزد امام ابوحنیفه باینست مطلقاً و وجه قول این
است که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بجز آنکه هیچ شبهه را بوی آن نیست
تا آنکه تا جگر نماز از وقت و تقدیم و می بران از کبار پیشمرده اند امام محمد در وسطی
می آرد که رسیده است بجا از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و منبری کرد
ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلواتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که هیچ صلوات
در وقت واحد بجز اینست تا آنکه باری آرد روایت کردند ما را باین خبر نفات از آن
احادیث دوی سواست که در آن محمول و چون تعیین اوقات قطعی است متواتر پس معارض
نشود و از اخبار احاد بخلاف اقطار و قصر در سفر که نص قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم
حدیث بن مسعودی آرد که گفت ندیدم من سوا از امام علی علیه السلام که کرده باشد هیچ

نماز را در وقت خود کرد و نماز مغرب و عشا را که جمع کرد در میان آنها نهد و در آن
 جمع ظهر و عصر در عرفات تیر آید و این جمع از جهت سناست که جمع بود و سفر و تیر و دفع
 جمع از آن حضرت صلی الله علیه و سلم دایمی نبود بلکه آنجا بدان تصریح در احادیث واقع شده
 در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در رمی تیر هر روز میکردند و تحقیق آنست که کما کان
 دلالت بر دوام است بر آن ندارد و تحقیق فی موضوعه در بیان الاصول روایت ابی داود
 از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم سرزمینان مغرب عنان
 هیچ سفری مگر یحبار و از ابن عمر نیز آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر کثیف و غیر وقت
 زوجه وی از جامی رسید و آنجا رفت و در روایتی نکرد الا یکبار یاد و بار و از نزد وی
 که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شبی از صلوٰه در سفر
 لا مکرر و لفظ و احادیث جمع تقدیم در صحیح اقل قلیل است و در صحیح بخاری است
 و لهذا بسیاری از ائمه بدان تامل نیستند پس مانند الاجماع تاخیر بعضی را و تأیید
 آنست که مراد جمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوٰه اولی را و گذارده شود در
 وقتش و تعجل کرده شود تاینه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری
 نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل آنست
 که خفیفه در حج سفر تصور میکنند در باب استیحاظه در حدیث ختمه بت محبس آمده است
 اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات انجمن است که جمع کرد در میان ظهر و عصر میکند
 در وقت عصر بمول بر همین است از جهت دلایلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده است ابو داود
 از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و میر میکرد بعد از غروب آفتاب
 تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پیش او میکرد و میکند از مغرب پس بطریق طعام را و

میکردند تر سیکند و عشاء را در حال میگرد و میگفت اینچنین میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله
و امام محمد و موطن این خود میگوید که رسید به است با از این عمر که و یا کند ارد مغرب را و غنی
که تا غیر میگرد و اورا بخش از غروب شفق بر جلات وایت مالک که گفت حتی غاب شفق
و در جامع الاموال از ابی داود از نافع و عبید بن العدی می آرد که گفت سوزن ابن عمر ^{صلوة}
گفت ابن عمر سرین تا قبل از غروب شفق ترول کرد و بعد از مغرب پس از آن انتظار کرد
تا غایت شفق پس بگذارد عشاء را و نیز گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون
در مجلس می آید و او را امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذ انک
آخر الشفق این روایات است که ناظرند در جمع بطریق که بدهد باب امام ابو حنیفه است و ظاهر
آن سیاقی که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع معنی تا غیر تا آخر وقت و جمع
اول همه آمده و امام ابو حنیفه اقد بعدم جمع یا جمع معنی اجزا اختیار کرد احتیاطا لمحا فقه
و شیخ ابن حجر در مستدرک ابی کثیر که بعضی شافیه گفته اند که ترکیب جمع افضلست و روایتی از
مالک آمده که جمع کرده است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای حجاز بود و در
اعلم آنچه گذشت در جمع بین الصلوات بین مسافرا بود و با جمع تقیم ترندی گوید بعضی از
بعضین بحسب بین الصلوات بین مرضی رفته اند و باین قابلیت احمد و اسحق و بعضی رفته اند بحسب
و در مطروحات باین قابلیت شافعی و احمد و اسحق و قابل نیست شافعی بحسب مرضی باین عبارت
تردیت و از ابن عباس می آرد گفت من حج را بین الصلوات بین من غیر عند رفته اند باین
البکیر و عمل برین است ترد جمعا است که حج کرده شود بین الصلوات بین یک فرد مرده نمی
در خارج جازه مسایل کتاب الحجاز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن است
از فضیلت مرضی و ثواب آن و ثواب عبادت و آداب آن و آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای

روزی بین بودی بلکه در جمیع اوقات در شب و روز عبادت فرمودی چنانکه در روز شنبه
 که در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز شنبه و سه شنبه مثلاً عبادت کردن جایز نیست
 بواسطه آنکه آورده که ترک عبادت در شب و سه شنبه مخالف سنت است و گفته اند که این بدعت
 که طبری بپوری آنرا جدا کرده بعد از آن مردم شهرت گرفته است و سبب می آید که بپادشاهی
 بجا نشد و آن طریقت التزام بکار نیست خود کرد و گفتند اگر بپرست و در او داشتند پس این
 یهودی خواست روز جمعه خصلت طلبه تا روز سه شنبه عبادت آن روز که در دین یهود است
 نه بدست عرض کرد که روز شنبه بر سر بپادشاهی آمد که در وی خوف هلاک چهارست پس
 از ترس جان خود خصلت داد و محقرت بجهت در چشم نیز عبادت کردی و امام احمد و ابو داود
 از زید بن ارمیسم آورده اند که گفت عبادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از روی
 که داشتیم و گفته اند نه بحدیث صحیح است و بحدیث دست بر کسی قایل است که
 از بدست من و منجبت نیست و حدیثی در بنیاب یمنی و طبرانی نیز نقل کنند که چیزی
 که در وی عبادت نبود در چشم و در دهن و در دندان و در حدیث صلیف است و حضرت
 صلی الله علیه و سلم بپادشاهی بپوری که برادر قریب قیامت نافع بودی و جان
 کردی با قارب اهل دی بفریت طعام و نفقه احوال و بختی و مکلفین فرمود و هیچ مانع
 نماز کردن آنرا نیست و استی و عبدانان همراه شده بدین ساینده و با صحابه بلای قبر
 از پستادی و او را دعا کردی و مثبت او بر کلاه ایدان و جواب دال نکر و دیگر در چشم
 و قبر او را نه بدقت کردی و سلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و ترویل
 و مغفرت مخصوص گردانیدی مدنی عادت صحابه این بود که چون شخصی محقر شدی و
 موت مشرف گشتی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعوت کردند می پس حاضر شدی و در حضور

وفات کردند و بختبر و کفین کردی و نماز گذاشتی و شش جنازه نابهر کردی چون عاید شد
که درین شش جنازه میان احتضار کردند که چون شخصی وفات کردی اعلام کردند و بختبر
و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خانی از شش میت است بختبر کردند
بمحضرت آوردند تا بروی نماز کردند و در نماز وفات اگر شب بودی یا نهی دیگر برای نماز
خبر میکردند و صحابه بودند که بختبر کردند و دفن میکردند پس حضرت سیرفت و بر قبر او نماز کردی
و از او این حدیث است را بیاوردی سوال کردی که بروی منی هست یا نه و خبری که
که بآن فضای دین می بکنند یا نه اگر می گفتند که خبری که نیست است با کسی بخود میکنند
و بن او را نماز میکرد و الا بغیر بودی صحابه که نماز بکنند یا بخود و خود میکنند و چون فسخ کردی
خالی بروی صلی الله علیه و سلم ملاد و نوحه کرد در اموال میکنند و منی پرسیدند دین و
هر که مالی گذاشت از برای اهل و عیال دست و هر که دینی گذاشت با عیال عهد آن است
و در نماز جنازه که چهار کس گفتی و که پنج و که شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کس
منع میکند از زیاده بر چهار میگوید که ثابت شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارد
بهر بود و فرار بهمین افتاد و اخبار و آثار در باب اربع کس است مستفيض و مشهور است
سیره و موقوف شده و ثابت گشته و از ابن عباس روایت که ملائکه چون آدم سلام الله علیه
عیدم نماز کردند چهار کس هستند و گفته اند سننکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابونعیم
فی الحلیه و بعد سلام از نماز آن آدمی ابراهیم ابی امام ابو حنیفه و شافعی است و یک
سلام اقتضای کردی و مذاهب اهل ائمه و بروایتی از وی دو سلام است و در جمیع
از فضل علی مرتضی آورده که یک سلام سباده و از اصحاب دیگر پنجین آمده و در بعضی
بزرگتر از شش و مذاهب شافعی و احمدی است و مرویت از فضل عمرو بن عثمان بن عفان

و امام است روایتست رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در اول و بدین
 ابو صفیحه همین است از جمله حدیث نزدی از ابهر بره و احادیثی که در باب است آمده است
 نه آید که گاهی بخین بود و گاهی آنچنان صاحب سفر السعاده گفته است که در باب رفع بدین
 تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده و اسد اعلم و قرآن فائحه مجدداً کثیر اولى نیز آمده است و در
 العام در شرح هدایه گفته که قرآن در نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فوت نشد
 و لیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی نقل
 عنه قولاً و فعلاً مروی شده و در بعضی روایات قرآن فائحه کتاب سوره جبر از وی نقل
 و گفته اند که جبر بقصد تعلیم بود تا بداند که سنت است چنانکه تصریح نمیشود در حدیث آمده است
 شافعی و احمد و سخی اینست و مذاهب امام ابی صفیحه و مالک ثوری بخلاف اینست و اینها
 نیز در جناب اختلاف بود و طحاوی گفته است که خواندن بعضی صحابه فائحه را در نماز جنازه
 بطریق شاذ و دعا بود نه بوجه قرائت و از کلام شمسینی ظاهر میشود که مراد آنست که اگر نیست
 بخواند نزد ما نجایز است و از کلام شیخ الباری چنان مفهوم میشود که مراد فائحه بقرآن
 نیز و عیت آنست نه وجوب و لیکن کرمانی گفته که و میت و مراد نیست که در کلام ابن
 واقع شده طریقه سلوک و بدین است و گفته که نزد ابی صفیحه و مالک واجب نیست و کثیر
 محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز میت بخواند اینست اللهم اغفر له
 و عنه و اكرم تربة ووسع مدخله و ابعثه بائناً الشاهدين و بعد از آنکه سر خطا با کلمه
 التوبه مغفرت الله من ابدله و اراحته من ازاره و اهل خبر من اهل و زوجا جبر من زوج
 و ارحله الجنة و اخذ من عذاب القبر و من عذاب النار و این حدیث را مسلم و نزدی و نسائی
 از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میکند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه

آنچه

نسخه

که فرموده و این را و بگوید عوف که چون شنیدم من این عار که رسول خدا صلی
 وسلم برای من فرمودند آرزو بروم که کاشکی این مرده من بودی و الآن خواندن این
 منارفت اسم غفر لحن و سنا و صغیرا و کبریا و ذکرنا و اثنا و ثنا و عابنا و عابنا
 حینته علی الاسلام و من توفیته قومه علی الایمان اللهم لا تغرنا بجرنا ولا تضلنا بمهد و رو
 ولا تقهت بعده و در بعضی روایات زیادت اللهم ان کن پسندت قزو فی احسانه و ان کن
 فبی محسن سینه خود الموطا عن ابی هریره و در نماز بر اطفال زیاده میکنند این عار اللهم
 ان فرط و ذرا و اجد لنا سائما و متقفا و چون نماز بر جنازه آنحضرت موشی بر قبر نما
 کردی یکبار بعد از یکشنبه نماز کردی و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد و حدیث بخن
 واقع شده است و بعضی میگویند که جایز است تا منسوخ نشد بیعت و آنرا تقدیر کرده اند
 و نزد بعضی تا مشرق شده و این تا یکماه بیشتر احتمال دارد و فقها درین سبب اختلاف
 دارند و بعضی این را از حضایع آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند بدلیل آن حدیث
 و غیر مملو است بطلعت و نماز من منسوب است آنرا و صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند
 بر آنکه نماز نگذاشته و دفن کرده شده است درست و الا فلا و آنحضرت همراه جنازه پاد
 و ترندی و ابو داود و از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آیدیم با جنازه پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم جماعه از سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرستادند
 بر پاهای هر یک و ایشان بیایستاد و اب و در روایتی مرابی و او را آورده است که در راه
 شد نزد آنحضرت و ابه تا سوار شود پس او را آنحضرت از سوارهای جماعه کشان سواره کرد
 تا جنازه را فرود نهادند و شستی و فرمود اذ انتم هم الجنه فلا تجلبوا شیئا توضع و در روایت
 نیست تا آنکه در کعبه نموده و پسند و تیرا خلافت که مستحب مشی است در دنبال جنازه

ترد امام ابوحنیفه منسوب است خلف جنازه و نه هب او را می تیرمهر مسجد اگر که این
 از دست زنگنه و تعاط و ثوری و طایفه دیگر گویند و برابر بر سر در گشت علمی و محدث
 بخش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفا اند و شفع مقدم میباشد در عادت و در حدیث
 نزدی از من آمده است که آنحضرت و ابو بکر و عمر پیش جنازه می رفتند منقول از علی است
 عثم که از پس سبقت و در حدیث دیگر آمده است که اگر کسی نصف روز بپاوه هر طور که خواهد
 کند پس پیش و بین و بسیار آنحضرت بر سرش نماز کند ایدی ایام صحیح شده که بر جنازه پیش
 مرد نماز گذارد و گفت صحابه بر او ای از ان تمام مرده بروی نماز گذارید پس مصلی آمد و نماز
 با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و بر سحایه لینی تیر بگذارد و در وقتی که در غزوه تبوک بود و سحایه
 لینی در مدینه پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برایت
 و بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس جبرئیل باز وی خود را و بر انداخت هر درخت و قل که در میان
 بود و برداشت حجاب میان و در روایتی برداشت سر را و او آورد و تر و آنحضرت پس بگذارد
 آنحضرت نماز بروی و در صف مالیکه خلف وی و در هر صف هفتاد هزار فرشته پس رسید
 آنحضرت که بچه دریافت می جبرئیل این درجه را گفت بدوست دستین می قلم دارند
 احد و خواندن می آزار آمد و رفت و شست و خواست فقها در نماز بر غایب
 کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا است و ابوحنیفه و مالک مطلقا
 منع می کنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر مسافر در شهری باشد که کرده که بروی نماز گذارد
 بگذارد اگر کرده اند و فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که حوازا
 روزی است که مرده است در آنروز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول عمد و حقیقه و مالکیه که
 قایلند منع مطلقا از قصه بخاشی جواب میدهند که مکتوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

چنانچه در گذشته شد برده ازان یا آورده شد جبار و وی و حضرت سول مطهر
علی ارض پس در بیدار بروی دوی دید و مردم و بکره بدند پس چنان شد که نماز کند بر خانه
که اما شس می بندد و قوم می بندد و در صورت خود جایز است به اتفاق این تیر آنگاه
بنام که در قصه حاویه نشی آمده است و بعضی سکونید که این مخصوص سخاخی است و این مقتض
بقضیه حاویه نشی و نیز آمده است که نماز کرد و در جعفر بن ابی طالب و زید بن عاصه و عبد الله
رواحه که در غرّه موده شهید شدند و در این نگریدی و بران باز ننگ و خشت و غیران
و کج و کل سخت نکردی و بالای کور عمارت و قبه ساختی و این مجموع به عفت و مکرده کدانی
الساده و در مطالب المومنین گفته است که صباح دشت اند سالت که بنا کرده نمود بر قبر
و علماء مشهوران زیارت کنند ایشان را و زیم و اسراحت یابند و ران و نشینند در آن
نقل کرده است از از صفاخ شرح صباح و گفته است که دیدم بخارا قبور که عمارت کرده
بخشهای نشیده و بخوبی که از ازا اسمعیل زاید که از مشاییر فقهاست انتی و رخصت کرده اند
به منی از اهل علم که حسن بصری از ایشانست و در کل کردن قیور و منافعی نیز به برین است و
کرد از پی پیردن قیور و نشستن بران آمده است که آنحضرت مرد بر اوید که در میان کون
بنامین سیرفت فرمود بکش نعلین خود را و سلم و او داد و وزمنی از ابو الهیثاج اسدی آورده
که گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر خبری که فرستاد مرا بر آن خبر سول خدا و گفت برو
هدار هیچ مثال مگر آنکه مگوئی نقش و صورت او را مگر از هیچ قبر را بلند مگر آنکه پس سر کنی و قبر
مستم باید و بلند می آید همان قدر که ممتاز کرد و از برین و معلوم کرد که اینچنین است با پا بجا
نشود و از او نشسته نشود و بروی و قبر حضرت سالت صلی الله علیه و سلم و صاحب تیر برین
برابر است و ستم و سنگریزهای سرخ بر آن چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر

بهر خود ابراهیم و جید بروی شکر زها و در حدیث صحیح آمده است که چون غمناک شدی
دوی مهاجری بود که بعد از هجرت بدین فو^ت کرده آنحضرت^{صلی الله علیه و آله} نگریان بدو است و چون
بس^ر آن بود^ن شش^نین با جمایید و بزور حمله کرد و برداشت بر سر قبر او نهاد و در حدیث صحیح آمده
که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا بر تمامی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را با ساجد و لعنت
کرد زانی را که زیارت قبور روند و بعضی گفته اند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از
زنان نیز داخل اند و منع از خبه قلمت صبر و کثرت برع و قریع ایشان است و چراغ افروخته
قبور ممنوعست مگر آنکه در سایه آن کاری کنند باز یک آن راهی رود و نماز کردن بر سر
قبر مکروه است بعضی در مقبره تیر کرده دارند و عادت شریف آن بود که گذشت یکبار
روایت میکند از برای عا و ترجمه دستغفار و در روایت صحیح آمده است که آنحضرت مامور^ن گشته
اهل نضیع برآید تا ایشان را دعا کند و دستغفار نماید و آن در شب شصت شعبان بود چنانکه
گذشت و این جنس زیارت که برای معنی بود و بی آنکه از کتاب معنی و مکروهی این او باشد
و پسندست و در روایات آمده که آنحضرت فرمود که هر که زیارت والدین خود کند با کمال احترام
هر روز هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود بار و دستغفار و تصدق برای ایشان
نیز همین حکم دارد و فرمود چون کورستان را به بند بگویند السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و
و انما انشاء السلام لاحتون و نیز آمده است که آنحضرت یقوری که در مدینه بودند که گذشت پس
روی سارک بجانب آنها آورد و گفت ای نام علیکم با اهل انبیا و بغیر اینها و لکم انتم سلفنا
و نحن بالاندر و در اندن آینه انگری سیده اخلاص بار و مسوونین و فائحه و پسین و
نیز اخبار و انما آمده است و عادت نبود که برای سبت جمع شوند و قرآن خوانند و خواتم خود
نه بر سر کور و نه غیر آن و آن مجموع بدست نعم برای تغریب اهل سبت جمع شدن و تسلیه و صبر^{فرمود}

از توبه یعنی دوام و پنداشت اما رابطه ظهور در روایت ابن عمر و روایت
بعد از وی و همین است نه شب فاعلی و در روایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت است
در وی و دو رکعت بعد از وی همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
که بعد از ایشانند از ما بعین همین است قول یحیی بن ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است
امام ابی صفیه از عایشه رضی الله عنها آنکه گفت نمک بپزد آنقدر چهار رکعت پیش از ظهر
بس یا آنکه گفته شود که چون غایم بکند و چهار رکعت و چون مسجد بکند و دو رکعت و چنانکه در بعضی
روایات آمده است با کاهی همچنان بکند و کاهی همچنان پس حکایت کرده عایشه و ابن عمر
و یزید و سر و حدیث صحیح از طعن نیست در هیچ یکی از اینها و نیز در حدیث آمده است که آنقدر
بعد از زوال چهار رکعت بکند و دو رکعت گذشته میشود و درین ساعت درهای آسمان
دوست میدارم که صعود کند برای من درین ساعت من صلح پس بعضی علماء این را بر همین
ظاهر حمل کرده و معنی گفته اند که این نماز بیستقل بود و برای رابطه ظهر که عقب زوال آفتاب
بکند و این اصلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال آزاد خانه بکند و دو رکعت بعد از ظهر
در آن وقت رکعت بکند و دو رکعت که این وقت رکعت برابر می یکتد و شش رکعت
از قیام بل این دو وقت معنی وقت زوال و وقت هجده زمان نزول رحمت بعد از آن
رحمت بعد از زوال نشود و این بعد از انصاف نه است و نزول رحمت الهی در
بعد از انصاف شب است و باین وجه مناسب است میان مرد و وقت پدیده نماز و یکی
عید نماز و دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در وقت سحر و ظاهر بود نماز و زوال
را عید آن ساخت و تشبیه کرد بوی عکس و از امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمده که
نخندم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال آفتاب

خداوند بجهنم یقین چهار رکعت بعد از ظهر است و این واجب است بود در این وقت
 گفت بنده مسکین عشاء غنه ظاهر است که این چهار رکعت و راسی است ^{در وقت}
 بهمانکه بعد از غش و عمل شایخ بر آنست یک سلام و الله اعلم و اما رانیه عصر از ابراهیم بن علی
 رضی الله عنه آمده که گفت میکند ارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از عصر دو رکعت رواه ابو
 دتیر مرویت از وی منی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک رکعت از عصر چهار
 فصل میکرد میان آنها بتسلیم ربلا که متفرقین و کسانی که نایب اند ایشان را از سبیلین و همچنین رواه
 الترمذی روایت از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود رحمت کن ای الله
 مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را روایت کرد این حدیث را احمد و ترمذی و ابوداود و
 کرد این خزینه و ابن حبان در صحیحین خود و از جبهه اختلاف این روایت است نه مذنب ضعیفی
 میان چهار و دو جمعا بین الاحادیث چهار افضل است نه مذنب سول فیه تحقیق ان
 و اما رانیه مغرب دو رکعت است بعد از وی مرویت از ابن سعد و رضی الله عنه که گفت
 نمیتوانم کرد آنرا که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که قرائت میکرد در رکعتین به هر
 و در رکعتین قبل الفجر قل یا ایا الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی که بی تطویل کرد
 در قرائت ان از ابن عباس آمده که گفت در از کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرائت آورد
 بعد المغرب تا آنکه متفرق نشد مایل مسجد رواه ابوداود و رانیه غشا تیر دو رکعت است ^{بعد از}
 و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت نکرده آنحضرت غشا را اگر پس آمد در وقت من که اگر
 که ارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابوداود و این مانند گذاردن چهار رکعت است ^{بعد از}
 ظهر که بار کعبین نشش نشو و در حدیث مسلم آمده که گفت عایشه میکند آنحضرت غشا را دو
 پس می راند خانه را و میکند ارد و در رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از غشا در احادیث

در عصری اول با جمیع مردم بر آنکه اردن آنست و در کتب حنفیه آنرا منحب است از ستم
و در سفر السعاده میگوید که آنحضرت مجموع و است و سنن در خانه گذاردی و نیز بر آن
رسیدی و فرمود محبوبترین نماز مرد بعد از مکتوبه نماز است که در خانه خود گذارد علی الخصوص
دو رکعت سنت مغرب که در بوقت در سجده گذاردی و از جهت ناکید کردن آنحضرت
که اردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد
مجرئی نیست از سنت از جهت وقوع وی بر وجه پشون و امام مروزی گوید که عاصی بود
از جهت مخالفت امر که فرمود اجعلوا فی بنوکم و نزل اکثر علما مجزی باشد و لیکن خلاف اولی
و افضل بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امام ربانی استحباب آن را واجب دان بر آنی که اردن
این دو رکعت را در بر نهائی و فرمود ملاک استظار آن دارند که بر دارند آنرا و فرمود هر صلی
را لعین بعد از مغرب قبل از سکیم رخت صلوته فی علبین و محافظت ناکید وی صلی الله علیه
سلم بر سنت باشد و بعدی بود که در سفر تیر بر آن مواظبت کردی و مرویست که در سفر هیچ
گاه را به باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نیز بعضی سنت
فجر و ایست چنانکه و تر و بگویند که سنت فجر ابتدا عمل است و نیز ختم عمل باجرم غایت تمام
نشان برود و مصروف شده نوشته که اردن آن بجزر جائز نیست و اقوی سنن
فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت بعد الظهر بعد از آن سنت بعد العشاء
و سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهر است و در بعضی
سنت فجر ذکره الشننی در عامه ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر ظهر است
و غایت دو رکعت نقل میکنند و وجه آن معلوم نمی شود که از کجاست مگر در ظهر و غایت که جاریست
بعد از پنجاه است و بدو سلام نیز آمده پس این دو رکعت بآن دو رکعت جای میکرد و اما در سفر

شش گشت آمده در بعضی روایات با سنت و بعضی بی سنت بهر گشتی چهار گشت عذر
 با سنت شش شود و اگر کم گذاردن آن ناشسته تر غالی از غراب است همچنان عادت
 نشسته است قدر بر سر یک روز یک زکوة و در لغت بعضی نما و اقوونی و طهارت و باکی
 زکی الزرع اذ انما وقال الله تعالى یطهرنم و در شروع ادای حق واجب است صاحب کی کند
 بر قدر حاجت باشد و گاهی بقیس مال واجب تر اطلاق کند و زکوة موجب غای مال و در
 طهارت وی و نما ابر صاحب مال طهارت وی از جنبه ذنوب است و بعضی زکوة را از زکوة
 شهور و میگویند گرفته اند که ترکیب صاحب کوة میکند و نه هادت میدهد بجهت ایمان وی و زکوة
 صدقه نیز میگویند که وی اهل بیت بر صدق صاحب وی و صحت دعوی ایمان و اصح آنست که
 زکوة بعد از هجرت است در پشته نایب پیش از وجوب ضمان بعد از وی عادت آن حضرت علی
 علیه و سلم در زکوة و صدقات دیگر مثل عشر و مانند آن مراعات نفر بود چنانکه وصیت کردی
 ترجیح نمودی بر رسانیدن آن به این انانیدان و امانت و رغبت بی سخت و سختی
 ازی و ایجاب اش در ابل که منفعت مدوی بیشتر از ذکر است نیز ازین بابست مراعات احوال
 نیز فرموده اعمال بر ایشان معلوم و تعدی بخوار و از حد نکند و از اموال حیاء انتخاب ننماید و زیاد
 بر قدر فرض اهدای و صفات پست مانند و شرط نما و حلالان حول که ناظر در سیر و رفی است از
 و از رعایت و حکمت عدالت اوست صلی الله علیه و سلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن
 میان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فراوان تر است و در این آن اگر است واجب گردان
 آن آبسانی میسر بود و گرفتن نیز موجب دفع حاجت کرد و یک صنف ذرع و شمار چنانکه موجب
 حرما و انکور و مانند آن نه مثل قبول و خضرات که در اندک زمانی نجاه کرد و دوم صنف ^{مالی} _{نعمتی}
 از شر و کاد و کوفت صنف سوم زر و سیم که فواید معاش عالیشان باعتبار تقویم است باید

صفت بنابر اموال تجارت از هر صفت که باشد مثل ثياب و مخروم و مودوش و سایر
در جمیع صفات اموال هر سال یکبار فرموده و در شروع و شمار در وقت حصاد و در
آن و کمال آن که وقت حاصل شدن غله است و درین زیر رعایت غایت عدالت هم
باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حاصل منفعت مال و نهاده آن با اوقات شروع و
که تبدیل و تغییر آن در سال غالب بلکه متعین است در وقت حصول غله و شمار حصاد و کمال
آن اسانتر است هم در رعایت جانب فقرا و مبادا تا آخر سال و وقت حصاد و مبادی
نکود تا آخر احوال راه یابد متعین گردد و هم از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در
تحصیل مال و سهولت و مشقت و بی تخصیل و مقدار واجب تفاوت نمود پس مال که بی مشقت
و تکلف بدست آید چنانکه مال که از کمان یا دوشه در زمین بدست شود و محاسب واجب کرد آن و در
سال خوف نگر داند راجحه از اموال در تحصيل آن مشقتی و تکلفی باشد اگر شفت زیاده است
زروع و شمار که آب باران حاصل کرد و عشر واجب داند و اگر زیادت تکلف و شفت محاسب
بود چنانکه زروع و شمار را بدولاب یا بکا و شرا خریدن آبی حاصل کرد و نصف عشر واجب
محتاجت بعمل و تعب ایم از این کتاب شفت اسفار و رکوب و بار و در رفتن بیاد و کثرت
علاجی یک فرمود و لا بد در تعیین این اعداد تیرا سر خواهد بود که خبر علم شارع بدان احاطه ننماید
و در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال حکمتی که خبر علم شارع بدان نرسد بضای تعیین فرمود و بضای
در شفت بعضی اصل و مرجع آید و بضای برخی آن بود که چون آن خبر بدان مرتبه رسد تمام شود
از خبری خاص و حکمی مخصوص بان تریب کرد و بضای کوه قدری از مال که چون بدان حد
نرسد واجب کرد و در شرع شریف در هر صنفی از مال بضای تعیین یافته چنانکه در فقره و در
درم که مبلغ آن بحساب باید یا بچاه و در دو نوبه باشد و در مذمت شتغال که بوزن این شمار

نیز بود و در غلات و ثمار پنج و شش کفنه اند که ششصد من خمریت و در این حد
 در کوفه چند چهل و در کاه و سی و در شرج و اصل و باب تعیین نمودار مضایق و کوفه کس
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و عمل خلفا و ائمه بعد از وی بآن کتاب اجماع است بآن
 بعد از آن و این مقادیر و اعداد و منتهی علم شارع و وحی آسمانست و نامه سایلان و تفصیل
 آن در کتب ثقه مذکور است اینجا بقدر رسالت و هر کس کسی کوفه بحضرت رسالت
 علیه و سلم آوردی و وارد عاگردی حکم بفرمانی که فرمود و خدا من اموالهم صدقه تطهر بهم و بزم
 وصل علیهم و مراد بصلوة معنی دعا است و اگر هم تلفظ صلوٰة بود و وفق و انطباق و تلفظ
 چنانکه فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و از نجاست که در بعضی احادیث واقع شده است که
 اللهم صل علی عس و بن الحاص که می صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و تحفه است
 علیه و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خود و فرمود عاید بر صدقه حکم سلی دارد که بخورد
 خود را و این کراهت بر تقدیر ملاک انچه از حد است بآنکه بمع و به ما اگر میراث رسد کراهت
 که در ملک است اختیار را از غلبه نیست و تحفه شتران صدقه را به است مبارک و در
 کردی و غالباً داغ بر گوش کردی و در داغ کردن حیوانات علماء را اختلاف است صحیح است که
 اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مخلط نشوند جایز است و ظاهر تحفه
 صلی الله علیه و سلم در داغ کردن شتران صدقه محبت است و لیکن باید که داغ بر روی نکند
 که از آن نمی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقبضه علاج بتر اختلاف گفته است
 حرمت و کراهت است مگر نزد انحصار علاج در آن بفعل طبیب طاف و ذلک متعبر و محقق
 مسئله در مقام خود کرده شده است و محبت بر هر مسلمان مرد و از آن با
 حوزد یا بزرگ و واجب بر بنده و صغیر یعنی واجب بر سید و والد است و در وجوب صدقه قطعی

نه هب ملک لغاب فاضل از حاد . اصلیه شرط است اگر چند نامی بنویسد و نزد بنا فاضل
 بیه که مالکست فوت بوم را که فاضلست از حاد و سخن بخادم و دین و لغاب شرط
 و در صدقه فطر نصف صاع است از کدم که بوزن جایزه ای اید الله سلطان که سیری می و
 شیر شاه است و دیر و یکا و مشهور و صاع از جو دو چند این باشد و اصل آنست که صدقه
 فطر را بشل انکه اردن نماز عید بدهد و عادت شریف نبوی صلی الله علیه و سلم همین بود
 و تقدیم از در عید تیر جایز است و نزد ما فرق نیست میان مدت کثیر و قلیل و نزد بعضی جایز
 بیکروز و دو روز و بعضی گفته اند که بر عشاء اخیر رمضان تقدیم کنند و در جواز یا غیر آن
 و در وجوب کوه بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و ادای آن چیزی در نظر نمی آید و عطا هر عدم
 و این بیان صدقه واجب بود اما صدقه تطوع اگر چه برای بی بیان نکردی
 و بزرگ و عید نفرمودی در بجا است و دستم شستی و با دین چندان نشادی که عطا شد
 آن نشاد شوند و هر مقدار که در راه حق صرف کردی اسبابا نشود و هیچکس خبری از او
 پسنی الا اجابت کردی و بدادی و فزونی شاعر در سنت می صلی الله علیه و سلم گفته است
 ما قال لا فط الا فی تشدد لولا التمسک کانت لاله نعم و در پنجا تفصل و تحقیق است
 در باب اخلاق شریف که شسته است آنجا باید که از است در عطا و تصدق تنوع نمودی و با نوبت
 کونا کون انعام و احسان کردی و کاهای خبری بخشیدی و بهر کردی باز حقی و دینی که کسی
 داشتی در کشتی و کاهای نائی خبریدی و شن ادا کردی و باز کار را با صاحب کار بخشیدی
 و کاهای خبریدی و در قیمت آن بفرمودی و کاهای زیاده از شن بدادی و کاهای قرض کردی
 و زیاده از مبلغ ادا کردی و کاهای هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و بهر نوع
 که ممکن است از انواع احسان و منفعت خلق رسانیدی و بهر که با وی صلی الله علیه و سلم بودی

شام

کالا

و کرم بروی غالب شستی و آنچنان شمع حال مبارک و را شاید و کردی صفت و سخاوت
 بروی انز کردی و باجمعه در سخاوت و سخاوت و کرم بی تعلقی بدینا و شمع آن همه افراد
 فایز بود و مثل ندانست و از بنجه و ایام فتح الصدر و سرور القلب و طیب النفس و شادان
 دل بودی چه همه انقباض و غم و تنگی و ترنمی و اظلمات نفیس و صفت رزیدگی و بخل و سخا
 و تعلق بدینا و ما سویی آمد بد کرد و شرح صدر از صفات و خواص عظیمه آنحضرت است که
 هیچکس از افراد بشر بودی درین صفت مشارکت نیست مگر بعضی از کمالیاد و برادر ایشان
 صلی الله علیه و سلم و صوم عبارت است از باز داشتن نفس از طعام و شراب
 و جماع و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضا از معاصی و محرکات شبنه باز دارند و در
 احادیث آمده که هیچ چیز نفی میکند صوم را کذب و غیبت و دینه و فخر شهوت و دیگر
 و مذہب یحییان توری است که غیبت معدوم است و نام عدالت اگر نیست روز
 بشکند کدام یکی از روزه سالم و باقی و اخلاص است علما که صوم افضل است یا صلوة
 بر آنکه صلوة افضل است از جنبه حدیث و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة ردا و ابو داود و غیره
 در حدیث سنائی از ابی امامه که گفت آدم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و کفرم با رسول
 بفرما مرا کاری که اندک نم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبوده
 مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فوائد و ثمرات صوم است که مناسب حال
 سائل بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی بفرماید صوم برای من است
 من خیر امید هم بوی و در روایت دیگر آمده که هر عملی بخیر آدم برای اوست و صوم برای من است
 و من خیر امید هم بر آن که نیست از کثرت ثواب صوم و خیرای آن و در موطا آمده که هر چه
 ابن آدم بدو چند است تا مقصد مکرر روزه که آن برای من است و من خیر امید هم بروی چنانکه قدر

بسیار آزا جز من کسی نداند یا مصلحت نکند انم کسی را بران در بواسطت ملائکه خرامید و انم
فرمود روزه بزی بخت و طائله همه عبادات برای دست تعالی سانه مقصود از این
نشیب و کبریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم و غیره تعالی و شج
کافری در هیچ عصری از اعصار عظیم نکرده بود و خود را بصوم اگر چه بصورت نماز و سجده
نشان احوال مقصود می اندازد و در روز بارت کردن برگردونی گشتن عظیم میکنند و نیز در روزه
ربا را که ترک اصغر است راه نیست یعنی مجرد فعل و اگر بگوید که من روزه دارم برادران تو را
خواهد بوده در نقیص فعل و نیز نفس صیام را خطی نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است
ترک میکند بنده طعام و شراب شهوات خود را از حبه من پس از آن فرمود الصیام لی و اما خطی
و در اثنی عشر است چنانکه در بعضی روایات بصریح ذکر آن آمده با تمامه شهادت است
بکف نما عضا و جوارح و معاصی از عقیقین گفته اند که استیضا از طعام و غیره از
صفات ربوبیت است و چون تقرب بسبب روزه بدرگاه غرت با آنچه موافق صفات
ست تعالی اضافت کرد و تعالی آنرا بخود و با جمله عبادات صیام را نشانی عظیم است
میان عبادات بخصوصاً صوم رمضان که فرض است و بود آنحضرت کیم زین و جواد
خلق و ابیا مخصوصاً در رمضان که سخاوت و بخشش و بر مردم از همه اوقات زیاده بودی
و صدقات و خیرات و بی ریالی و ایام رمضان مضاعف گشتنی و بزرگوار نماز و عتکاف و تلاوت
جمع سادات و زو شب اسمر و گشتنی چون این ماه عظیم است و منبع برکات و کرامات
و نعم الهی فیوض می بر بندگان اجل و عظم شکرانه آن نبر با انواع عبادات و قربات اکثر وافر
کردی چون جود حضرت و اهب البرکات در وی عفت بود جود حضرت سید کائنات
نظر انوار صفات و محل آثار کمالات حق سبحانه بود تیر مکان زندی آنحضرت در هر رمضان

ملاقات میرخل میکرد و میبودند ملاقات میرخل بود و بر تبر تراز باوران که میرده و سال
 میراد و من میکرد بر میرخل فرازا و میخواند با وی بطریق مدرست چنانکه حفظ میکرد میخواست
 و این همه شایسته است بر آنکه آدمی را باید که در یام شریف و موسم غیر و صحبت صحابه در کسب
 فیضات و احراز جود مبرات بیشتر و یکدزد و ساعی تر باشد و باشد النوفیق و بود و فضیلت سوم
 رمضان در پسته نایب از هجرت و آنحضرت در نه رمضان روزه داشته و بدانند آدمی
 در شهر رمضان و همچنین نزول وی آسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول
 ابراهیم در شب اول از رمضان و نزول نوریت در شب ششم از رمضان و نزول نخل از
 سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجل کردی
 بعد از آنکه متیقن شدن عروب آفتاب و در سخن ناخبر کردی و صحابه را برین تعجل و ناخبر
 نمودی و مدح کردی و افطار بخرامی چند کردی و اگر خبر ما نبود می چند از اب خوردی و فرمود
 نعم سحر المؤمن التمر و در وقت افطار گفت نعم ملک صمت و علی زر فک افطرت ففضل سنی
 اینکلمات نیز خواندی ذهب الظلم و ابنت الهم و وقت الاجر و عاتر و افطار پنجشنبه
 و نهی کردی صایم را از بخش گفتن و غیبت کردن و جگ کردن و خواب مخاصم نخول
 و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاه هی روزه داشتی و دیگر از این میگوید
 میان افطار و روزه و علما را اختلاف در آنکه صوم افضل است یا افطار امام ابوحنیفه و
 و شافعی و اکثر ائمه رحمه الله علیه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد و بی زیاده
 مشقت و محقر ضرر و اگر منظر کرد و افطار اولیست و در شبهای رمضان اگر غسل
 نهد می شب غسل کردی در بعضی شبها ناخبر تر کردی و بعد از صبح غسل کردی و علی گفته اند
 که غسل در شب المعالی و افضل است و در نه روز رمضان حجامت کردی و مسواک کردی و در مضغه

ما را متابعت خود بخوانی و فرموده است که احکم بنسبت من است یعنی از شما دور روایتی فرموده است که شما
 یکی از شما شش نیست انی امیت عند ربی بر پستی من شب یکم توبه بروردگار خود که برورنده
 زبنت کند و منت طبعی و یقینی بخواند و من بخواند مرا بروردگار من و در روایتی که در کتب
 خواننده و نوشته شده است که بخواند و بنویسد و صلوات برین طعام و شراب فایده است
 آنکه مراد طعام و شراب محسوب است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر شب طعام و شراب
 از بهشت می آید که بخورد و بنوشد و این گرامی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله
 و سلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است نمر عا طعام
 و نیو است اما آنکه بطریق خارق عادت از بهشت از پیش بروردگار آید موجب افطار و بطلان
 صوم نکرد و این در حقیقت از جنس ثواب است از قبیل اعمال و بعضی که مراد بطعام و شراب
 نوشت و گویند فرموده را بروردگار من قوت آید و رب می بخشد و فاضله بسیار چیزی که تا تمام
 شراب و طعام ببرد که بدان قوت طعام و عبادت بسیار هر چه در قوت و ثواب این طاعت است
 و شمار نزد اهل تحقیق آنست که مراد غذای روزانه است که از ذوق و لذت مناجات و تقوی
 و لطایف الهی بر دل شریف در روح پرستار می صلی الله علیه و سلم وارد و نازل میگردد
 شریف از نعم روح و غذای نفس و روح قلب پیدا میشود که جان از غذای جسمانی مستغنی میشود و این
 در مجتبه های مجازی و سرتهای صوری خرب است که اصناف غذا بخیال و با ازان ناید چه جای
 محبت جفقی و صریح مغنویت و الله اعلم بحقیقه الحال اختلاف علما را در صوم و صلا
 در غیر آنحضرت اصلی الله علیه و سلم که جایز است یا حرام است یا کرده طایفه میگویند که جایز است
 کسی که قادر است بر آن چنانکه صوم دوام در رویت از بعد از آنکه در روزی که وی صوم میکند
 بازنده روز را از ابراهیم نمی گذارد معین است آمده است که در جمل از یک انگور یا چند دانه بخورد

گفته اند

مس در عوارض آورده است که بعضی از شرور یا نیت طی را بهین حاصل کرده اند که بجز
برای ایشان حکم یک زید کرده و نیز آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از نسی وصال کردند
تشریف فرست داشت پس معلوم شد که نسی بجز رحمت و شفقت و تخفیف بود برای خرم خیم
انشاری بآن در صدر حدیث کرده شد و اکثر بر آنکه جایز نیست امام احمد حنبله و امام مالک
و امام شافعی تصریح کرده است بکراهت و اصحاب و منی مختلف اند که این کراهت بخوبی است یا
و اول صحیح نیست و امام احمد و اسحق بن ابویوسف نیز میگویند که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث
سید خدی ترد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود وصال کنید و اگر یکی از شما
که وصال کند گویند آنرا سحر و این در معنی تا خبر افطار است و وصال فاین نیز بر تقدیر است
شفقت نباشد و باعث تغذیه نفس نکرد و الا داخل قربت نزد و طاهر حدیثی که گذشت
و آنست که وصال از مضایق آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و جمهور بر آنکه حرام است
غیر وی صلی الله علیه و سلم از جنه عموم می در قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تأصلوا رحمت و شفقت
نافات ندارد به تحریم غایت آنکه رحمت همه رحمت بود و از اهل سلوک آنکه مایل اند
بر ریاضت نفس و کد اخلاص می افطار میکنند که آنی تا انا حقیقت وصال بر آید و بعد علم
حج و لغت بمعنی قصد آید و در شرح قصد بیت الله بر وجه مخصوص
حاکم و هر دو لغت است در کربه مقدسه علی الناس حج البیت هر دو قرائه آمده و عمره در لغت بمعنی
زیاده آید و عمره زیاده است حج بمعنی عمارت و زفات تیر آید و در عمره تعمیر و تعظیم است مرتبه
و موجب عمارت بنامی محبت و واد است و در شرح اسم است مرافقان مخصوصه را که احرام و طواف
دستی است خرف و قوت بعرفه که مخصوص است حج و نسبت عمره حج همچو نسبت نماز و قنوت
بنفرض و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از هجرت یک حج کرده اند که آنرا حجه الوداع و حجه الاسلام

که مردم تعلیم احکام نمودند فرمودند تا یک سال آینه را در دنیا بپایند و ایشان را بسفر آخرت و ادعای خود
 خوانند و فرمود که نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و برسد شمار از کردارهای نیک و امانت
 بآید که در بعد از من گمراه و در و این که بگوید که کار که بزند بعضی از شما کردن بعضی را و امانت داده
 که من ساینده حکم پروردگار شما را و فرمود خداوند تو گواه باشی و باید که برساند این را حاضر
 و بسا کسی که رسانیده شود بسوی او حفظ و اعلم باشد از رساننده فرمود مناسک حج یا نبوی
 نماید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت که پیش پروردگار خود را و بگذارد به نماز پنج وقت
 خود را و روزه دارد شش ماه رمضان و اطاعت کند اولی الامر خود را و آید بهشت پروردگار
 خود را و این در سال و هم بود ایش از بهجت بعضی گویند دو حج که آرد و بعضی گویند سه و بعضی
 از آن گفته و تحقیق آنست که عددان معینه محفوظ است و فرصت حج و زیارت در سال گذشته
 از بهجت و تحقیق آنست که در سال نهم است و هم درین سال خجیره باب سفر مغفول شد و
 رفیق می صلی الله علیه و سلم درین سال عیون شد بجهت استغفار بابر غزوات و تشبیه احکام
 و فرمود که در دو مسی نمودند بروی پس ابو بکر صدیق را امر حاج ساخته بکه فرستاد و عقیقه
 علی مرتضی را بقراءت سوره برات بر شتر کاه چون علی مرتضی بکه رسید ابو بکر صدیق با وی گفت
 امیر اوما مؤلف گفت ای بل مأمور بخمیس علی مرتضی بقراءت سوره برات آن بود که در ردی
 نقض عهد مشرکان است و عقد عهد و نقض آن بر دست مرد با اهل بیت می پاشند و این
 عمر باقی آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار گفته اند اول عمره حدیبه که سال ششم از هجرت بقصد
 و چون بحدیبه که بر یک مرده است از که رسید مشرکان همه با جمیع بخت آمدند و در آمدن
 مانع آمدند و چون هنوز میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت با مر آلهی نشان می داد که از اعراض
 بر آمد و بدین رفت و قرار یافت که سال آینه بیاید و عمره بجا آرد و دوم عمره که در سال نهم

فرستاد

فراری که در قیضه مصالح یافته بود بکشته شریف آورد و عمره بخارید و بعد از سه روز بیدار نمود و فرمود
عمره که در سال ششم که سال فتح مکه است از حیوانه که یک مرحله از مکه است بعد از شصت غنایم
نیت باشد و عمره بگذارد و اقامه در شب بکشد و از رفت چهارم عمره که با حج در سال هفتم
معه اوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان عذرات باید آید، الله تعالی و بعضی سه عمره گفته
با اعتبار آنکه در حدیث حقیقه عمره نبود زیرا که بکعبه ندر آید و از اینجا از احوال برآمده بیدار رفت و لیکن
جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کردند
بسیه ساختن سفر حج کردند و این خبر بیاد و فری که در اطراف و نواحی پهنه است رسید بمکه
مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه که از طرف طوایف ملحق شدند و عدد و حجاج از مدینه حصر حیات
به دینش ناکفته اند که پیش و پس و بین و شمال و جنوب که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و اسوار
و نعین بعد آن معلوم نیست و در روایتی صد و هشت و چهار هزار آمده پس نزدی الحلیفه احوال است
و برآمد و بکعبه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن تفصیل در کتاب احادیث مسطور است
و او و این ماجرا روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مراست خود را در غنیه عرفه بمغفر
نزد که مغفرت کردم که ظالم را که البته او را از عجزه مظلوم مکرم پس آنحضرت گفت پروردگار
توفادری اگر خواهی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را به عذاب و این در آن وقت جواب این دعا
چون در مزدلفه صبح کرد و معاده کرد این دعا جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله ما در ویدر ما فدا شود
این ساعی نبود که نود و پنج بخندی همیشه خندان از تره خدا تعالی فرمود عدد و حد
اینست که اجابت کرد حق تعالی مرا و بخشید است مرا خاک بر سر بخت و بولای و بلا فرمود
کرد و بکبر بخت پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از خزع و قزع و می و گفته اند که مراد بامت در اینجا

و این عباد آورده که این
بسیار است اگر صحیح است
و گرنه قول صحیح است

و فنان عرفانه و آنچه گفته بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز بشود و بطرائی گفت که
محمولست بر طاعتی که توبه کرد و عاخر آمد از وفای حق بهیضی نیز مانند این وایت از ابی
و بعضی مادی که است و علم تیرا و این تکرارست و جمله حقوق الله مغفورست از حج و
حقوق عباد خلافت و فضل خداست و مخالفت عام است و زندقه حدیث صحیح
ن حج و لم یفت لم یفتش خرج من ذنوبه کبیر و کذنه اکثره گفته که این مخصوص است به خاص
حقوق الله تعالی نه حقوق عباد و گفته اند که ساقط بکسر و ذنوب مستعلقه بحقوق الله تعالی
ساقط بکسر و پس کسی که بروست نازی یا کفارنی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط
از وی نه بلکه آن حقوق است نه ذنوب است نه با غیر صلوة است پس انتم نافر و مخالفت ساقط
ن حج بجمع ساقط میگردد و انتم مخالفت از حقوق الله و گفته است ابن زبیر کسی که اعدا
جج ساقط بکسر و از خبری که و میت بود از حقوق چنانکه نماز توبه داده خود را و اول
کرده شود و ساقط نمی گردد حق آدمی حج اجماعا برین جنین نقل کرده است و در محاسن
سخن خالی از غرض نیست و ذبح کرد است در شخصت و سه شتر را بدست مبارک خود
عدد شخصت و سه عدد سالهای عمر مبارک می بود و در حدیث ابی داود آمده که در
آورده باشد حج شتر ازین آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها را شتران تر و بشتر
و از دحام بنمودند و سعی میکردند و هر یک آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد و در میان
تا و از بستر می کردند و امیر المومنین علی را فرمود نامی هفت شتر دیگر می بخرد تا هر صد
که وی صلی الله علیه از بین سپهر خود آورده بود با شتران دیگر که همراه آنحضرت بودند
نام شد و در روایت مسلم از جابر آمده که بخرد آنحضرت کاوی از اسب خود و در روایتی بخرد
از عایشه بعد از آن حلاق باطلید که عمر بن عبد الله نام داشت و اشارت کرد بکفایتی که این

جانب است کند و منکر و مویبار را بر صحاب و هر یکی را یکبار موی یا دو تا موی نبسته
مویهای جانب چپ را به با نوطلمه اندازی داد و با خرما بن بستان مبارک انقلیم کرد و آنرا
بر آن قسمت کرد و بیشتر صبحی کردند و بعضی تقصیر کردند و مکر فرمود الله اعلم
و در آخر تا به این نشان فرمود و متعین چون آن حضرت بر سر زمزم آمد و عیال پس از آن دعوی که بجا
از زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود آب کشیدای پیران عبدالمطلب که این
صالح و اگر نه آن بودی که گمان شما غلبه کردند پس خود فرود آمدی و از چاه آب کشید
و شما را بر سعادت اعانت کردی از جهة فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است معنی اگر این
معموم بعد ازین بخت کرد و در است من و مردم همه باین کار مقصد انجاء من است زند
در شما غالب آیند چنانکه نوبت شما فرسد و این منصب از دست شما برود پس ایشان یک
بروی صلی الله علیه و سلم عرض کردند ایستاده تا اول کرد و این اسنادن می در حالت سز
برای پان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از جهة ثلث از حمام جاشیستن نبود
ضرورتی و حاجتی دیگر و الله اعلم و بعضی گمان که اسناد و خوردن مخصوص آب زمزم و آب وضو
چنانکه در بیان عادات شریعت باید و وجه تمییز این چاه زمزم از جهة بسیاری آب است
و زمزم و زمزم و زمزم را گویند و بعضی گویند که این لغزش است از خبری است
ابتدا علم آن چاه را این کسی که ظاهر کرد و زمزم را جبریل علیه السلام بود و چون اسمعیل
قدم زد و از آنجا چشمه پدید آمد آب کرد و در تاقش از آنکه شک پر کند بر آگنده نشود و اگر می
چشمه نبند جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد از آنکه ابراهیم آنجا چاهی کند و چون قوم حرام
ساکن گشته اند آنجا بانشسته تا آنکه انزی اذان نماز بعد از آن عبدالمطلب رسول الله
صلی الله علیه و سلم چون حق تعالی او را مخصوص بکرامات است آن چاه را بوی در خواب نمود

و می گفت در عام قبل و بر دینی پیش از آن و بعد از وی آنرا ابو طالب بنا کرد و حضرت صلی
علیه و سلم بغیر نقیس خود سنگ می کشید که دانی نارسد که و آثار و اخبار در فضل و خواص او بسیار
آمده چنانکه در احادیث وارد است و بدانکه دومی که بوی تیرب توان جست سست یکی است
که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند با بغیر پیشند و یکرا ضحیه که روز عید اضحی فرمائی کشد و یکرا عقیقه که
که بر می بود و در حج کشند و عقیقه سنت است نزد امام مالک و منافعی واحد در حدیث مشهور است
از وی و حبیب نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت است امام محمد در موطا میگوید با چنین رسیده
که عقیقه از سوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن منع کرد و ضحیه هر پنج
را که پیش از آن بود و منع کرد صوم شهر رمضان بر صومی که پیش از وی بود و منع کرد غسل
جنابت بر غنمی که پیش از وی بود و منع کرد زکوة بر صدقه که پیش از وی بود و پنجشنبه
با انبیاء مسلم را بود آورد و تریزی و سنائی از ام سلمه آوردند که گفت رسول خدا صلی
علیه و سلم چون بر پند ماه ذی الحجه را خواهد یکی از شما که تنجیه کند پس باید که دور کند از وی و
خود را از آن که تضحیه کند و بعضی از علما گفته اند امام احمد برین است که ایمن منع و نهی بر سبب
و بعضی بر آنکه بر طریق کراهت است در جمیع الاصول از مسلم بن عمار بنی می آرد که حبیب
مادر حماد نزد یک بر ارضی بر طاعت کردند عسری نوزده زنده جانحه از اهل حمام و گفتند بعضی
که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را و او کردیم این سخن با و گفت
اخى این حدیثی است که فرمودند که در مردم آزاد و ترک داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج ابی
صلی الله علیه و سلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون پند ماه ذی الحجه آمد حدیث بود
نماند که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک فضل اشعار و اطفا است نه التزام که با چنین
تیر پس قول صاحب سفر السعاده که گفت از وی و ماخن خود چهری دور نکند و ازین روز در صورت

محرران بخدمت محل نظر است و الله اعلم
اما ذكر گفت عايشه رضى الله عنها بود كه حضرت صلى الله عليه وسلم كه ذكر ميگرد و خداي تعالي را در جميع
الافعال و عبادت و ذكر حق كردى و پنج چيز را در آن ذكر حق بازيگرى استى سخن او مجموع در حق
حمد ثنا و توحيد و توحيد و تسبيح و تقديس و تسبيح و بيان اسما و صفات الهى و وعده
و امر و نهى و تشريع و نهي و تعليم احكام و ذكر حجت و امر او و وعده و وعيد و ترغيب و ترهيب و ذكر حق
بود و در حالت خاموشى در اول مى همى كه مى ياد حق بود و اول و زبان و انقاس مى همى در حالت
و مقصود و منطليج و تسنين و بر خاستن و رفتن و خوردن و آشاميدن و در آمدن و بر آمدن و سخن
افاست و در كوتاه و در وساير حالات از ذكر حق تعالى منفك نبودى و ذكر معنى بود كه در
تعالى بسيار كه معنى فراموشى است پس هر كونه كه ياد كند خواه بدل يا بزبان و در سر فعل و در
ذكر بوده لابد از زبان يا بدل موافق افند افضل و از داخل باشد و آنگاه در كلام بعضى فقها واقع شده
كه آنچه نه زبان بود ذكر نباشد و متغير خود را و ايشان را كه كسانى را آنچه در شرح ذكر آن بيان
خواهد بود چنانكه تسبيحات و ادكار كه در نماز واقع شده و ادكار و اوراد كه بعد از نماز و اوراد
عسى ذكر فى القاموس الذرى ضد بسيار پس شامل باشد ذكر قلبى را بلا شبهه و عدم ترتيب
بر فعل طلب عدم اعتبار آن باطلست و قياس بر نحو نيز غير از فعل بيان است چه شديداً صحيح باشد
از جنس شاع بيان و از جنس و دعوات و شب و روز از اين وقت قيام ليل تا وقت صبح
خواب و آنچه در وقت و احوال و اوضاع و اطوار خواندى در كتب احاديث كور و سطورت
يا نوره كه شامل و حاوى تمامه مقاصد و مطالب و حاجات است همچو حاجت باو و حاجت او و حاجت او و حاجت او
و در فضيلت دعا و ترغيب در آن و تحريض بر آن آيات و اخبار و آثار بسيار بر وزن حمد و ثنا
دارد شده و بس است در اثبات آن امر حق جل و علا و عونى بحسب كرم و قول مى صلى الله عليه وسلم

الدعا منح العباد وذل می سن لم یبال الله بغضب علیه و در دعا توجه و اخلاص که در وی است
 بر تافه نجاب حق آورد و حمد و شکر است هر روز و کار را و اثبات کمال هر روز و اصرار و
 توجیه در غبت و مناجات و تضرع و تذل و استغاثت و استغاثت و استغاثت و استغاثت
 عبادت و زنده آن است و از رنجته واروده است که الدعا منح العباد و امام ابوالقاسم
 قنبرنی گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی را گفته
 افضل است زیرا که دعا در حد ذات خود عبادت و است و ایستادن عبادت و قیام بدن افضل
 و اولی بود از ترک آن پیروی حق پروردگار تعالی است اگر استجاب آن نصیب ندهد
 و بجز خوشتر خود زنده نقصانی ندارد زیرا که بنده با آنچه حق ربوبیت بود قیام نمود چه
 از دعا اظهار فائده و احتیاج عبودیت است و قد حصل ابو حازم اعرج گفته رحمه الله علیه
 از دعا نزد من سخت تر است از محرومی اجابت و امیر المومنین عمر بن الخطاب گفته که من بزرگوار
 بتم اجابت بلکه تم دعا را چون شوم کردم دعا را و استم که هم اجابت با او است و طایفه
 گویند که سکوت و محمود تحت جریان کم تر است بر اتم و رضا با ابقه و اختیار مولی اولی است
 بعضی از منقول باشند که خداوند ان ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب سوال ندهد
 و بگویم خداوند ان پشتم در ان پشتم و بد آنچه جاری کرد و از نصاریف اقدار راضی
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاکما عن به تعالی من شئنه ذکر می سخن بیامی عطیه
 ما اعطی السایلین و قومی دیگر گویند بنده باید زبان مبارک دعا باشد و بدل در مقام رضانا
 جامع بود میان هر دو فضیلت و علامت صحت آن حال آنست که دعا بحکم عبودیت و تذل
 و اعتدال امر باشد بی تضلیل و حصول مقاصد نزد افعال است و تخط نور و تخط نور
 نهند بر مولی کریم و اجابت عدم اجابت تر و دومی کسان بود و امام قنبرنی میگوید رحمه الله

اوقات مختلف است در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب وقت ابدان باشد و در
 احوال سکوت افضل از دعا کرد و ادب آن بود و شناسائی این معنی هم در وقت سدا کرد و علم
 وقت هم در وقت حصول نبرد و اندک اندک خود انبساط بجای نماند و دعا اولی بود و اگر
 سکوت باید سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولیست از جهت بودن فی عبادت
 اگر غالب معرفت و حالت سکوت سکون اولی و نیز در هر چه پسنداند از انصاف است
 حق است و دعا و آری اولی و در آنجا که نفس را تسخیر و نصیبت سکوت احسن انشی کلام الامام
 گفت بنده سکیم چنانکه میسرید البقیه که دعا کا هی زبان قال بود چنانکه زبان طلبه
 خود را و کا هی زبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و کا هی زبان تو نفس چنانکه روح و ناس
 در و دعا رتالی را بصفت کرم و احسان و وجود و عطا این نیز در معنی دعا هست و اگر که
 و نهاد و حضرت ابریم معروض دعا و سوال است و در سکوت از دعا فوق آنست که در روی
 رضا و تسلیم است و بعضی از عرفا دعا زبان است و نیز گفته اند فای فوق دعا زبان
 حال است و در سکوت نیز حاصلست فافهم آن غایت می رسد علیه و سلم تعلیم کرده است
 در ادب و ادب مذکورند در کتب و عمده آنها اکل حلال و صدق مقابل و جود و عدم
 و انبساط و تسبیح و تسبیح حضرت ذی الجلال و صلوة و سلام بر چه و هم مال و ادب و یکی از ادب
 رفع یدین است و بنده آنها مقابل وجه و در بعضی روایات خدا و منکین و این روایت و ال
 بر نظیرین و بسط آنها بر هیئت انحراف که فی المواهب از این آمده که چون دعا میکرد خیم
 هر دو کف خود را و میکرد و این بطون آنها مقابل وجه و روایتی آمده که بر پشت آن حضرت و دستها
 نهاده شد باض اطمینان او گفته اند که هر چند واقعه صعبت رفع یدین بیشتر است و اگر بر پشت
 ایستاده محاذی هر یاتابالا، سر و مسح وجه یدین نیز از ادب است در غیر حالت نماز و حضرت صلی

علیه وسلم دعا بکردن جماعت را که به موجب حدیث است
میگوید هر دعوات وی صلی الله علیه وسلم

صلی الله علیه وسلم

همین حکم دارند در حدیث بخاری از ابهریه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس
دعای استسجاب دعا کرد بوی و من خواهم که بپایان کنم و بگویم دعای خود را از برای حاجت
مراست خیر را در آخرت و ظاهر این عمل است زیرا که واقع شده است بر پیغمبر را و بر بسیاری از
صلی الله علیه وسلم از دعوات مجاب و ظاهر این حدیث است که هر پیغمبر را یک دعاست استسجاب
و جواب داده اند که مراد با اجابت مرد دعا که اگر کرده قطع و خرم بدان است و اما دعای آن عا از
ایشان بر جا اجابت است و بعضی گفته اند که مراد آن است که افضل دعوات ایشان است
و مرافقه از است دعوات دیگر و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر پیغمبر را دعای عام است و
در حق است وی یا با هلاک ایشان یا بجات و اما دعاهای خاصه بعضی مستحب است و بعضی
نه با مراد آنست که هر یک از دعای است خواه در حق است چنانکه نوح گفت علیه السلام
لانه علی الارض من الکافرین و یا ارحم الراحمین خود چنانکه گفت ذکر با علیه السلام
من لکذبت و یا بر منی و سلیمان گفت علیه السلام رب هب لی ملک لا یغنی لى احد من جنات
کرمانی در شرح بخاری سوال کرد اما جایز است که استسجاب نکرد دعای پیغمبر و جواب
مستحب است زبانی در شیت ذریتعالی و معینی خفی که شایع است گفت این سوال
منی آید مرا که در وی شایع است و مانند آن ابریم که جمیع دعوات اینها حملات الله و
علیه السلام استسجاب اند مراد بقول وی لکل منی دعوة مستجابة مصر نیست نهی و بعضی محققین گفته اند
آنحضرت اغروا کرم است زیرا که خبری در خواهد از پروردگار خود و وی تعالی اجابت گفته آن
نقل کرده شده است که آنحضرت دعا کرد بخیری و پیغمبر نشد یا ب که مصلحت تمام باشد
چنانکه در حدیث آمده است دعا کردم من مراست خود را یکی آنکه فرو برد و یا در زمین دیگر

که

بلا که نه دناش از باقی طبع سپیدم قتل نکند میان کیه یکم پس اجابت کرده و دعا اول را بفرمود
 از مالک و اطفال را که مراد منع کردن آن باشد که گفته شد مراد که این دعا نکند نه منع از خود
 سید ابو عاکر چه بمعنی غیر شعارت است در عبارت و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 دعا کرد و این دعا که خادم می بود با آنها می خواند و ام سلمه که او را آورد نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله
 این خادم من است و عاکل مرا در این شهر در وقتی که هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از بیست ساله بانه ساله و نودست کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت یا
 بارک فی ماله و ولده و اطفال حیات و اغفر له و در روایتی و او خلع الحننه پس بخاک زد و عمر او از صد سال
 سه سال باقیست سال و اقل آنچه گفته شده است نود و نه سال بود و بستان از آن بخل و
 که میوه میداد و هر سال دوباره روایت کرده است نزد علی از ابی العاصیه که بود مراد از آنست
 که یوه می آورد و هر سال دوباره و بود درونی بجا می که فایح میبرد از وی آنچه مذکور است
 اینجند بیفتات اند و بخاک زد و اولاد او و اولاد او از محمد و روایت است از ابی
 رضی الله عنه که گفت در حق او دختر من ایامه انعم همزه و منجیم و سکون نجینه بعد از وی
 و راغ از او صلبی من صد و دو و در روایتی صد و پست و یک گفت انس یعنی الله عنه که در حق
 آن سه خبر را مال و ولد و طول حیات را و امید وارم یا بعد از آنکه در حق نب است انشا الله تعالی
 و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر مالک بن سبه سلولی را که برکت داده شود و را
 وی پس ایمنه شد مر او را هفتاد و ولد ذکر و اد این عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم نزد علی
 کسی را بود او را پس نقل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز بدینا ند و فرمود اللهم اذهب غمه
 به و بس ثایف و می رضی الله عنه مرا و نه بردار و فرستاد وی صلی الله علیه و سلم علی ابی
 یمن و گفت می رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و روش حکم کردن میان خصوم پس آنحضرت

مبارک خود را سپید می نمودند و فرمودند اللهم اقبله وسد وسا نه گفت علی رضی الله عنه
 سرکش نکردم در هیچ حکمی میان دو کس و در عبادت کردم آنحضرت صلی الله علیه
 علی ما رضی الله عنه در یک شب می گفت اللهم انشدکم الله و فرمود برخیز گفت می شنویسید
 که در آن دردم را بر کمر چار شد ابو طالب هم رسول الله گفت ای برادر زاده من دعا کن بر خود و دعا
 که عبادت میکنی تو مرا و مرا عاقبت دهد از این کسرت اللهم اشفع عی پس برخاست
 کرد و نشاندند از پای می گفت ابو طالب ای برادر زاده من سید هزار بار و دعا کرد و گفت
 تو او را بر من بخوانی و میکند هر چه بگوید فرمود انوای عم من اگر طاعت کنی و فراموشی
 را سید هزار بار بخوانی دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس را اللهم تعریفی از ان
 الله اعطه الحق و علمه التامیل و اوصاه البهقی و ابو نعیم و در روایت بخاری اللهم علمه الکتاب یکس
 ابن عباس حیرت و در علم و کمال التفسیر و در جهان القرآن در درجه عباد و محل افضی گفت
 ما نفعه بعد از ربک چنانکه خوشتر است از آنکه نفعش از دمی نیست خداوند سبحانی و دانا می ترس
 که شت برافزاید از صد سال و در روایتی صد چند سال و نیست که در زمان او بود
 و ابد از روزگار ترین مردم در زمان و در راه انبی انجمن آمد و که چون می افتاد مرادند
 میرست بجای آن زمان میروند تا بنده آنحضرت را عمر بن الخطاب ابی در فوج قرار پس
 گرفت آنرا و بر دوش آورد از آب پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم تعریفی از خداوند
 جمال کردان او را و خوبی ده او را پس سید عمر آن مرد نو دونه سال بود در سیه و سیاهی
 بگوید سینه را بر جلاده و سنا سبت انکه یک سوی از آب که آنحضرت بخورد بر آورد حنی
 و جوانی برای وی طبع شده و از جمال اکثر جوانی و سواد طبع مراد میدارند و در اول کتاب پس بنام
 علیه شریف و نفی سب از ان حضرت صلی الله علیه وسلم نمی ازین باب گذشته است

وید و در سینه می پس

جمعی از ایشان آورده که یهودی گرفت از حبه شریف وی محلی اسد عید و سلم چری که در حبه شریف
 بعد شل خس و نه آن پس فرمود اللهم حبه پس بیا گشت ریش می عبد از آنکه عید بود و نیز
 که در وی دو شبانه را برای آنحضرت اللهم حبه پس بیا گشت نموبهای او در سبب تا نو سال
 در پرتو و از پنجا معلوم میشود که کا فزان و سبب از کان نعمت و برکت وی محروم نموند
 جای مومنان و دشمنان و نیز معلوم میشود که خدمت و رضای بزرگواران نیز سبب در آن
 خبر و برکت و کا فزان از غیر نعمت آنحضرت محروم و مایوس نباشد و در بنا محروم ماند و اگر چه در سبب
 نافه و عجبی نیستی مناسب استی ظاهریست و لیکن اتفاق چنین افتاد و ندانند که آن یهودی
 و جمال ظاهر داشته باشد و عاقل برید آن که ندانند و بعد از وی دیگر از مردم از آنکه عید شد
 پس گشت بروی شش و سال و ندید یک می عید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه را
 حال آنکه و دیده بود بروی مبارک وی ز روی از جویس بنگار کرد پس می عید گشت و نهاد
 شریف خود را بر پینه زهر ارضی اسد عید و گفت در او ندانند که بندگان که بندگان خداوند
 در فاطمه بنت محمد پس با آنکه سرخی خود ندید وی و می فرمود زهر که عبد از آن مرگ که نشد
 زهر بوسه بن یعقوب الاسفرائینی دلائل الامحاز و دعا که آنحضرت عروه بن الحجه باری نام
 با که فی صفت پس منجزید وی هیچ خبر آنکه سود بیکر در آن عاقل و دجه از آن
 عوف ارضی اسد عید بغیا و برکت و دامال پس سید حال او در غنا آنجا که رسید و گفته
 رضی اسد عید اگر بر میداشتم من بی را امب میداشتم که در زوی زرو نقره باشد و دعا کرد
 بقسط پس نمیشد ندان آنکه بخوردند و پشتم را و در بار او نقره دعا آنحضرت صلی الله
 علیه و آله بن ابی امب اللهم سلط علیه کلابک مشهور است و نور در آنحضرت صلی الله
 علیه و آله پس امر کرد او را که بدست راست بخور گفت نمیتوانم فرمود مرا از ثوابی پس نمونست

پس گشت

فاطمه

دست است البوی و بان خود بعد از آن بجاری نماز بکردن حضرت بجانب تملک میر گذشت
میان وی و میان خست پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی که قطع کرد بر نماز را قطع کند
خدا بخالی آنرا و از این شبست آن شخص نماند و طلب کرد آنحضرت و زنی معاویه را پیش
رود و بناید گفتند که وی طعام بخورد فرمود لا اشبع ان بطنه پس بر نهد معاویه هرگز از به خرابست که
ذکر کرده اند علی از و این همه فقرات است از بحر معجزات وی و با وی اشال اوست و اجابت در
مرناجان و پس و آن آنحضرت از او با و صلی ای است فکیف به صلی الله علیه و سلم و حق است که
و عوات آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه مقدمات و در باب است چنانکه گفته اند که
است قنونا از بکردن است و بساعت دور از این است که است آنحضرت فرمود صلی
الله و سلم فی الاستغفار اکل یوم سبعین و در این باب از حضرت و بار دینی است
و ظاهرا آنست که از کثرت استغفار و ببالند و آنست که در خصوص این عدد و آنرا عدد
روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما بشماریم مرا آنحضرت را یک مجلس پیش از آنکه بر خیزد که
استغفر الله الذی لا اله الا هو الخ یوم و انوب الیه و در روایتی است استغفر الله الذی لا اله الا هو
روایتی هم از ابن عمر آمده که ما بشماریم مرا آنحضرت را در مجلس استغفر لی و بت نلی است
التواب النفر ص و در سه بیت جامی از نه اوست او است که آنحضرت فرمود سید الاستغفار
این است که بگویند اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انما عبدک و انما عبدک و انما عبدک
و اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بضعک علی و ابو بذنی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا
و در روایتی قول وی اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده و گفت آنحضرت کسی که بگوید
ایمان در روز و میر و پیش از آنکه شام کند در آید بنیت را و کسی که بگوید در شب و میر و پیش از آنکه
صبح کند در آید در بنیت و گفته اند که استغفار کفایت آنحضرت غلبه و شریعت مراست و ما همیشه

بسمه تعالی و اینست که حضرت علی علیه السلام معصوم و معصوم است پس گفتار و نوبه آنچه
با این استغفار برای است میگوید و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمودند که
علی قلبی وانی لا استغفر الله الا حدیث بفرما به بدرستی و تحقیق برده افکنده میشود بر این
استغفار میکنیم خدا و عین بر بر حق را که بر روی آفتاب نشینند و علماء و عرفا عالم
در دریافت این عین و بیان مراد از آن گذرانند که این عین برده و عین لطیف است که حکم
از ملائکه کثرت و اتمام مقام دین و سنت و دعوت خلق و بیان احکام شریعت فزنی و
از مشایخ و وحدت بر دیده شود آنحضرت می فرستاد و در آن لطیف از تعالی را ذکر و ظهور
و وحدت از محال می پذیرفت و آنحضرت از طربان این حالت و دعوت حضرت استغفار میکرد و
از راز سیات المظفرین و بعضی گویند که آنحضرت را در هر لحظه تمام قیامت در قیامت بود و
او را در تک تجلیات حق نمایان می پس آنحضرت اصلی علیه السلام در این بود و از آن
مشهور میگشت و تجلی فوری و از آن زمان بر طرف میزد و توقف در مقام اول بعد از آنکه مقام
تالی استغفار را که هر دو آنجا مانده بود و این را از تفصیلات خود می پنداشت قال
عنه علیه السلام ان عین الاغیار و طبعی و شرح مشکوٰۃ نقل از شیخ الوفی شیخ شهاب الدین
سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت و او در تمام شرف و شرف حصول رفیق علی
و النجاق ملکوت که منزه اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میسر و
منت که حرکت و منت قلب اسرع و انهم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج
و ولوج به مقام قرب و محرم عزت از مصاحبت و مراقت روح و قلب صاحب افاض و موجب
قطع علاقه نیست غرضی میگشت پس حکمت بانی الهی رحمت و عاطفتا تنهایی و
که این تکمیل و از خدا خلق اقتضای اتمامی حضرت نفیس میکرد و در این عین فروختن برده

ابطال حرکت قلب شریف می گردان با تکلیف بجانب روح نرود و بحال قدس حقوق بند برود
بجمله محل تنوع و انجذاب افعال از ابطال حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و صحت و کمال حرکت
و می بزمیل است استغفار میکند و اغذای بخواد و صمعی را که از علمای علم لغت است پرسیدند
حقیقت این صحن چیست و مرا و آن چه گفت ای سایل اگر از غیر قلب رسول الله و عین و می پرسید
میکنم آنچه بیدارم اما در قلب رسول خدا صفات و احوال می توانم نرود و در از زمین سخن
اصمعی خوشتر آید و با و باطل نشان قلب مصطفوی که آنرا خبر خدا کسی نداند و فریب نماید و در
هر چه گوید باز در معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام و می از همه بالاتر است هر که از مقام
خبر دهد و از حدیث عاجز می کشف کند کوبان و اول مشاهات کرده باشد و ما معلیم و و طبع
حرفا بعد حرف و میگوید و در حروف و وقف میگوید و بر سر آیه چنانکه میخواند الحمد لله العالی
و وقف میگوید بعد از این میگوید الرحمن و وقف میگوید بعد از ان میگوید مالک و مالم الله
و وقف میگوید و راه النرندی و این را وقف میگویند و اهل مذمت تمامه را فاعده است
وقف که بحسب نامی کلام و عدم تعلق او با احد و انقطاع ما بعد از او قبل تقسیم میکنند و وقف
و حسن و کافی چنانکه در آنست بجز اینست و در تریل میگوید و حضرت سوره را تا آنکه در از ترنمید
در از ترانان و بنود هیچ یکی خوش آواز و خوش فرآه ترازی صلی الله علیه و سلم و نشی میگوید
بقرات خود و رفع میگوید و صوت بعد از ان احيانا چنانکه ترجیع کرد و در رفع در قراة انا فتحنا لک فتحا
مبینا و حکایت کرده است عبد الله بن مسعود ترجیع او را انا الله بار ذکره البخاری و ظاهر است که این
ترجیع فعل آنحضرت و این روی بود صلی الله علیه و سلم بطریق اضطرار و جنبش نافه چنانکه بعضی
مکان برده اند و اگر بسبب جنبش نافه بودی عبد الله بن مسعود از احکامات میگوید و با اختیار میگوید

و فرمود که کند آن و ترجیح افضل آن حضرت نسبت میکرد و می گفت که ترجیح کرد آن حضرت چنانکه
 ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم زین العقران با صواب
 آنست پس دید و آنرا با و از برای خود و فرمود پس من لم یسبح القرآن و فرمود کوش نمی بیند و آن
 بکنند خدا تعالی هیچ خبر را بچو کوش ندانند و آنرا بگردان می هر چند عرض الصوت که نمی بکنند
 یعنی من بخواند و آنرا دهر می کند بدان و گفت بن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 منی علیه و علیه القرآن من الصوت مبره خبر را بر این است و برای قرآن خوش آواز است و آنرا
 که خوش نمانده بود آن حضرت بشی قرأت ابو موسی اشعری را که بغایت خوش آواز و خوشخوان بود و در
 او فرمود اعلی فرما من قرأ فی آله و چون از شد خبر آن حضرت او را باین حال گفت ابو موسی
 که اگر می بینم من که نمی شنوی یا رسول الله تحسین و ترنم می کردم آنرا بیشتر از این اخلاص کرده اند
 علماء و سید تقی بقرآن بعضی مطلق جایز دارند و منی که به نام نایه افراط اند شماع حر
 و مانند آن و اگر چه قوانین موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کردند و حق که هر کدام را در نقصان
 آنست که نظرب بعضی برده و هر یک آنکه اقصا کند از طبع و سماعت کند بدان می
 نظارت و ترنم و تعلیم بلکه چون که آشته باشد با طبع و آواز آن نظرب و تمجید و این را
 اگر چه بار و بر زیادت ترنم و تمجید چنانکه گفت ابو موسی رضی الله عنه که اگر من سید آن
 که نمی شنوی بادت می کردم ترنم و تمجید را و کسی که بچنان میکند او را طرب و حشمت و
 مالک میشود نفس خود را و صبر نمیتواند کرد از نظرب و تحمیل ترنم صوت در قرأت قرآن پس
 و هر مطبوع است نه منقطع و کلاف است نه مشکاف و نیست مراد است عرب و لحن عرب
 مسلم از تقی است که میگرداند آنرا اصحاب و می شنیدند آنرا و این سخن محمود است که متاثر میگردند
 بدان نالی و سامع و وجه نانی آنکه بعضا غنی از صنایع موسیقی باشد و نه نیست در طلیع سما

کند
 نظرب

بدان حاصل نمی شود مگر تکلف و نقص و نمرن چنانکه آموخته میشود با انواع الحان و سببیه
 و مرکب. بر این اوقات مخصوصه و اوزان مختصره که حاصل نمی شود مگر بتعلم و تکلف و این است که
 داشتند آنرا سلف و الکیا کردند و فرستادند و کسی که علم است و در احوال سلف میداند
 که ایشان بپرازدان الحان و سببیه نمی تکلف کرده میشود و آن بر این اوقات و حرکات
 و سعه و محدوده و ایشان بر همین کار رزیدند که خوانند و آنرا با بی نظری و تجویز کنند آنرا بلکه
 مخبرین و نظریه و تجسین صوت و این امر است مرکز در طبع و نهی نموده است از آن شایع
 ارشاد کرده است آن و خوانده است مردم را بدان و فرموده است که اجتماع حق سبحانه
 آن و فرموده که نیست از آن هر که نمی کند و آنرا در وایت کرده است این ابی شیبه را عقیق
 عامر که فرموده است تعلم کن که آنرا و نفی کند بدان و بنویسد حدیث را که در مذکره کلمه فی
 اللدینه که آورده اند که چون خوانند او و علیه السلام که تعلم کند بر بنی اسرائیل و بخوانند
 بر ایشان اگر پسندیده باشد و در ویت خورد و نمی نوشید و نمی آید و نماز است و امر میکرد
 سلیمان که نداد و سید در کرانه ها و کوشا و پشها و کوهها و در و دها که داود می شنیدند
 روز و تعلم میکنند بپرازدان آورد و بشد بپای می میر بسوی صحرا پس می نشست بر آن و
 ایستاده میبود بر سر وی می آمدند انس و جن و طیر و وحش و هوام و پروان می آمدند بجز
 معدادات که اجتماع میکردند و ذکر را پس شروع میکرد داود و در نماز و دعا و پند می کرد و از وقت
 زبور را پس میبردند و طایفه ارشوندگان پس از آن شروع میکرد داود در نوحه کردن کجابه
 پس میبردند طایفه انسان پس چون کرم میشد صوت بخلق و سخت میگشت و می گفت
 سلیمان باینی آمدت از صفت میان مردم و پاره پاره شد و شنوندگان بسوی می
 و بهوش میگشت و در شنیدن بر سر بر و برده میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان مردم را

پس که از خوشی و دوستی بود با او و بخوبی او را و پیر و پسر و می آمدند و زمان سر بر پا می داشت
بر شوهران و پسران و مادران خود و بر پیشش و پسر و نه شهر و چون بهوشی آمد داود دوم
سپهر سید سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل پس میگفت مردمانی
فلان فلان میگردانیدند ما هم ای ایشان را پس دست بر سر میزد و نوحه میکرد داود و میگفت که
خشم سیکه می فرخاید با بر داود که نرو همراه آنها که مردی از خوف تو با شوق تو بس بود و داود
همچنین با مجلس و کبر و افتاب کردین حال تا آنکه خواست خدای عز و جل و مکان بزرگ که کمال
بنی اسرائیل اعلا و اعلی بود از حال این امر تا اما غدا و مرا پس بس است حال ابو موسی که گفته
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی که داود شده است منادی از آن آید و امامان
از خوف و شوق در جواب از آن دو طریق است یکی آنکه گویم قوتی که داده شده است این
مقاومت میکند با حوال که وارد می شود و بر این و نگاه میدارد جراته را و فانی نمیکند و قوت
جهانی را بلکه پیدا میکند قوت و جانیه و ماییدات الهیه را و از غلبه قوت این است
و نمکین وی را بر این است حال سماع موعظه و حال عدم سماع از غلبه توالی احوال فکر و اطوار نفس
فرموده اند کشف الغطاء ما از دوت یقیناً چنانکه داود و سلیمان که اصحاب میر و خضی
آن بوده اند و ایشان افضل بودند از است اتفاق نبی و اوست چنانکه اتفاق
افراد غیر ایشان را و نبود آن مگر از غلبه نمکین قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد
ایشان را بر در کمال و تقدس جان و اما نوحه داود علیه السلام بر نامردن اعتماد وی
انسان از تواضع و شفقت اوست بر امت نه از خطا و ربه وی از امام است و بوجود آن
و نمکین و قلب ان اشارت کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه در روایتی که در موردی که می
تدو سماع قرآن در عهده و صغفه میکند از آن روایت وی رضی الله عنه چنین بودیم و لیکن

و ایضا بنحی که از قوت نفوت از جبهه نواضع و حال آنکه بر بنده وی محفوظ و تزلزل می نمود
و دانند که مشیت روزی سهل تشری قرار از کسی که نخواهد آنرا بداند و پندارند
و بهوش گشت گفته که این صفت که سر از او نمانده بودیم گفت ضعف حال گفته اگر صفت
توت که ام خواهد بود گفت فوت آنست که به را همضم کنند و از جای در آیند و پیغمبر
طریق دوم در جواب آنست که مدین است تیر بسیار آن ^{از طوف} و شوق فدایا و مدینا
مجلس سماع قرآن مردند و بدوق و شوق از عالم فرستند در جواب لب نیز میگوید که ابو سخن
مجلسی در ذکر اسامی آن جماعه مجلسی تصنیف کرده است و در کتب نفحات الانس تیر جماعه آنها
که در مجلس سماع جابر و او ندانند کورند ^{و چون سخن} در تفسیر قرآن افتاد که مجلسی از سماع
سماع غنی اشارت کرده شود و در بنا شده به آنکه درین سلسله اختلاف بسیار آمده و قد یاد
و قولاً و فعلاً بعضی بیاخت آن قایل شده و بدان مباشرت نموده و بعضی انکار کرده و
نموده و بعضی متوقف و متروک مانده و گفته که نه اینکار کنیم نه آنکار کنیم و بدانکه سماعی است که
بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون القول ^{الطبیعی} حسنه ^{الطبیعی} و یعلمون ان الله یستعملون
الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدعاء فوا من الحق در عوارف میگوید که این سماع است
متفق علیه است حقایق او و مخالف نیست در روی کس از اهل ایمان این سماع مجله
از پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است بالجمان بطریقه موسیقیه و در سماع
کثرت اقوال و تباین احوال بعضی آنرا منکر باشند و بعضی و فخر یمن دارند و بعضی بدان
و آزار حق واضح نماید و مرد و طایفه در طریقین تقریب و افراط اندیشی و باجماع در بنحی طریقه
یکی مذهب فقهاران ایشان بخار میکنند اشعار و سلوک میکنند مسکات تصدیق و غنا
الحاق میکنند فعل آن بدو مجایر و عفو و آزار کمفر و زندقه و الحاد و این افراط است در حق

از طرف اعتدال و انصاف و فی دین بران جرات کرده و در موضع خلاف نعم نقل کرده است
 از اصل اذنب آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهت و در طرفه محدثین است و ایشان میگویند
 که ثابت نشده است در مجزوم آن صحیح حدیث و نص صریح بلکه هر چه وارد شده است در جناب از
 احادیث یا موضوعات یا مطعون و متعین آیات قرآنی اگر چه تفسیر کرده اند از بعضی محققان
 که دلالت میکند بر حرمت نماز آنرا و بلاط و محامل بجا هم هست که ذکر کرده اند و فرمایند
 از علما و چون ثابت نگردد در مست ثابت شود حل و اباح است بمالات قولی و بی سبب از حل
 حکم الطبیقات و بعضی گویند ثابت نشده است نه بر حرمت و نه بر اباح است آن دلیل قطعی شرعی
 مستدینی کرده و اصل در شبیه که خطر است با احوال سیم حقیقه داده و حقیقه و در شبیه ایشان
 درین باب مختلف و افعال مجذب آمده بعضی اجتناب کرده و بعضی بهائرت ننوده و باید که
 انکار ایشان باشد و اجتناب تشدید اقوی باشد زیرا که مذنبان این اخذ بغیر است و در
 در افعال و اقوال است در جمیع اوقات و احوال و لیکن بر بعضی از ایشان غایب آمده و در حق
 و سکر غیبت و طغیان و جلد و هیمن و حکم ایشان حکم والد و سکران است و شک نیست در تأثیر
 نقابت در نفوس و نظرب قلوب و آثار است که او امن و باطن و این معلوم بنشانه و عیان حقا
 حیوانات و نه و صبیان پس نکلان ایشان ثابت اند بر سابط حکم و ادب بار سوغ قدم
 و مستنوان از اهل شوق و ترجیح و پیغمبر غلبه و جد و غرام و بعضی از اعارفان گفته اند که سماع از
 اهل تجلیات و غایبه از ارباب مواجید است که میکند و بر ایشان احوال مخلقه و صفات متبایه
 و اصحاب علی ذاتی مقام ایشان و را در هر در است و تحقیق و بیان کرده اند انیطا بقدر انیط
 و ادب آرا و لغات میکند طالب منبع را که جامع است میان احکام و معارف نظر در کتب
 عارف که حقه که است بانی و در و انکار در یکدیگر قبول و انباشته بانی دیگر در نزاع و استغیا

است ۲

مستغفر
 ای عزیز طریقی
 محمد احم
 در لاسوفا

تصانف العرب
مطابق مستطرد ۱۳۰

از سماع و بابی دیگر ذکر نمود و آب اعتقاد و اعتدال و حد کتاب اللصاح با حکام السام که
غبار و دو نوع است نوعی است که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای قیضه
و محالست اعمال بر محل اتعال و قطع مغاود در طرق حج و در وصف کعبه در نرم و مقام و در
غزو و در وصف حرب و جهاد و مبارزات مثل جهاد و نصب و گمانی و مثل غنای میا برای بن
اطفال و مانند آن و این مباح است اگر سالم باشد از ذکر فحش و محرمات بلکه مندوب است که
موجب نشاط است بر اعمال بر نوع و غنائی است که اشغال میکند آنرا مغنیان که عارف اند
بصفت غنا و اعتبار میکنند شعرهای فنی را و تمجین میکنند تعلیمات یقین که ترویج میکند نفس
و نظرب میکند آنرا از این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح دانسته و قومی حرام
و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد قول بکر است و طحاوی
حرام تر آورده و حکایت کرده است قاضی ابو الطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ سبک الدین
سهروردی در عوارض گفته که امام ابو حنیفه میگوید اند غنای از ذنوب و همچنین نقل کرده است
ابو الطیب تحریم از عامر شعبی و سفیان ثوری و حماد و یحیی و فاکهی و سبک الدین که در روایات است
از سفیان که از وی پرسیده شد از غنا بر کفایت که آن بهتر است یا دینیت که ازین کوشش و
دراکوش دیگر بر رفعت و گفته اند که این اشارت است از وی یا حجت آن و نقل کرده شده است
آن از اهل کوفه و اهل مدینه و اهل عراق و طایفه با حجت آن رفقه و اطلاق کرده قول دران و
نکرده میان رجال و سنا و امر دان و تسویه کرده میان آن ولیکن بشرط اس از رفقه و وقوع
دران و بعضی فرق کرده اند میان تکمیل و کثیر و در رجال و سنا و گفته اند قاطبان یا با حجت که
کرده شده است غنا و سماع آن را بخیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی از عشره مبشره و
غفیر از تابعین و تبع تابعین و ائمه و غیره از محدثین و علماء و این که از ارباب نه بدین

و بعد و جادوت بوده اند و نقل کرده شده است در نیاب از ایشان و ابیات و حکایات
 که است در آن و مشک معلوم کرد که ابیدین و اکابر اهل تقی مختلف بودند و در آن
 بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی سفیض و مشهور است و نقل کرده است آنکه هر که
 کرده است در بن سید از غنا و حفاظ و ارباب تاریخ و این عبد البر در سبغاب گفته بند
 وی بنما بای و بود امیر المومنین در آن زمان عم وی عیسی بن اسطالب و سیرت وی رضی الله
 در خانه جمعی که از سفیحات بود و سو کند خرده بود که تقی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود
 تقی کرد برای وی و خواست که باید در خانه وی رضی الله عنه و بشنوند او را و گفت
 از زمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند معبد بن جعفر
 که تقی میکردند و عود میزدند برای وی و آوردند که سبب که افضل بعین است و زده
 بوی دروغ می شنیدند غبار و سینه میزند سماع آن و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر رضی
 شرح می شنیدند غنا از کثیر کان با جلالت قدر و کبر سن و می شنیدند جبر که از اعظم علم
 شنید از جابر که تقی سبک بود و رفت میزد و همچنین عبد الملک بن جرح که از علما و حفاظ و
 و عباد است که اجاعت بر عدالت و جلالت وی که می شنیدند غبار او شنید است الحان
 از ابراهیم بن سعد مدوی بود امام عصر خود در رفته در دایه و می شنیدند این طایفه اجابت
 ایشان را و غنا و قومی او در مجلس شنیدند و جلیل غنا و پرسیدند از وی از احوال مالک بن خضر
 بر آنکه دعوتی بود در بنی ربیع و با قوم دوف بود و عود که نمی میکردند و تعب نمی نمودند
 با مالک و فوج که میزد آنرا و تقی شنود و او را علم و حکایت کرد از صاحب بنکره که پرسیده
 امام ابو سنیبه و شیخان نوری از غنا پس گفتند هر که میست غنا از جابری و نه از اسود
 و نقل کرده اند که امام ابو حنیفه را هساب بود که هر شب بر میخواست و تقی میکرد و امام کوثر
 شنید

مثلاً

گفت

بعضی او نشیندنی آواز او را پس پرسید از اهل دی که چه شد امشب که نشیند و نشود آواز نشی
که برون برآمده بود وی امشب پس گفتند و درندگان کردند او را پس پرسید امام ع
خود را در رفت تردایر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر که نام او چیست
عمر پس برآورد از زندان هر که اعظم نام بود و گفت امام مکن پرو که باز کرد آنچه میکردی هر شب
کوش داشت امام ابو صفیه بن داود و منی نکرد او را و لالت کرد و بر اباحت تنفی نزد وی دست
وی هر شب آن مرغ و تقوی که وی داشت حمل نمیتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شد
از وی بر خلاف آن عمل کرده بود برخاسته و متفرق بخش از برای جمع میان قول و فعل وی
گرفته نشد. است تحریم مکر از معضای فعل وی از نفس قول وی چنانکه زنت بویه که دروغی
بود و مانند آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد و ابی یوسف مسئله غائبان را گرفته
جاء ابو صفیه را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که با که حاضر نشد مجلس رسید
و بموود روی غائب می نشیند و می گریست و پرسیده شد از امام مالک از سماع پس گفت نعم
العلم ادر بلد خود که منکر نیستند آنرا و نمی نشینند از آن و گفت منکر نمیشد و آنرا اگر عاقلان
عرافی غلیظ الطبع و همچین نقل کرده است از وی غزالی و حکایت کرده است اباحت از وی
امام قشیری و او را در حضور و قتال و غیر ایشان آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمه الله
که گفت نمی شنوند آنرا مگر فاسقان محموس است بر غنائی که متفرق است بوی منکر جماعت
والفعل و اما امام شافعی گفته است غزالی که تحریم غناء مذہب او نیست و منع کردم چندین از بعضی
ویرا پس بدم او را یعنی تحریم وی و مناد او بمصور بعد از وی گفته که مذہب بی اباحت است
والحان چون بشنوم و از مردی از جابر خود با از امر او که حلاست نظری بوی باشد خود و بنده خود
با نماند بعضی صداقا خود نشنود آنرا در میان سماع و متفرق نکرد و سماع بخبری از منکرات و صنایع نمند

سبب آن اوقات نیاز دارد و است کرده است ابو منصور بغدادی از پسر بن عبداللہ علی کہ
 ابی نصری بکردم ابو موسی مجلس کردی قیسه بود کہ غنی میکرد و چون فارغ شد قیسه گفت شمی
 آیا خوش کردی تو این را گفتیم گفت اگر است سیکوی مبت تراخص صمغ یعنی خوش داشتن
 علامت سلامت طبع و صحت حس است و ناخوشی هشتی آن نشان ابو جلیح است و نقصان
 حس و انچه معلوم میشود کہ دلیل شرعی بر مرگت و کراست آمد نیست اگر آن بودی خوش
 داشتن طبع آزا چه فایده کردی چه تاثیر نفی در طبع مجلس را سخن مبت است در حیوانات
 چه جایی او میان قول از منافعی کہ الفاء او مکرر و شیشه لابل و کفنه اند کہ تواند کہ مراد
 آن باشد کہ ترک آن اولی است کہ اطلاق آن با معنی آمده است و غرض آنی گفته است کہ دلالت
 این بر مرگت و کراست بلکه اگر باطل تیر کفنی دلالت نبودی زیرا کہ معنی باطل آنکه فایده نباشد
 در وی و گفته حمل کرد خود چیزی کہ واروندند از بن الفاء کہ دلالت دارد بر تعبط
 کہ مقتضی تعجبش باشد پس تحریم از جهة عارض باشد نه از جهة معنی کہ در ذات غماست
 بجهت صمغ شده است از قول و فعل شامی خبری کہ صرحت در اباحت مبت نفس در تحریم
 امام احمد بن حنبل صمغ شده است از وی و است کہ دی شنبه است غما از وی و خبر خود
 کہ نام وی صالح است روایت از ابو الواسع مروانی کہ میگفت از بن صالح بن احمد بن
 را کہ میگفت بودم کن دوست میدستم سماع را و بود پدر کن بخون میداشت آرا و پس
 کردم این جناده را کہ باشد تردمن شمی پس باشد تردمن ناد استم کہ خواب کرد بر من پس
 کرو این جناده در تنفی پس شنیدم آواز بای بالای بام پس آیدم بالای بام و دیدم بر خود را
 بام می شنو و غما را و در من اوزیر بغل دست دوی خراجه بالای بام کو با کہ رقص میکنند
 بن فضله عبد الله بن احمد بن حنبل تیر منقول و این دلالت دارد بر اباحت سماع تردمنی

در و صمغ نیست فایده

علیه آنچه منقول است از وی مخالفان بجهت بر خنای مردم و تخریب بخش و سرگردان کردن
 از احمد که وی شنیدند قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسروی ی در راه بنویس
 تو که انکار میکردی و کرده سید شتی تو آنرا گفت بن چنین رسانیده اند که سید سهل سید
 سنکرا و حکایت کرده اند از داود طائی که وی حاضر بشد سماع او است بشیخ است او
 سماع بعد از آنکه نغمی شده بود و بزرگترین بود وی حمزه علیه عالم فقیه حنفی فقیه امام عظیم ابو
 کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابوالهیر اسکندری در قضاوی خود که سماع اگر باشد بشرط
 خود در محل خود از اهل خود صحیح است فاضل کرده است ابیقول را از جمله ابوبکر خلیل صاحب
 و صاحب می عبد العزیز و حکایت کرد آنرا صاحب توجب از چهار ائمه و نقل کرده
 سماع آنرا از صالح و عبد الله و دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابوالفضل صفی غزوی
 از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن خرم در مصنفات خود و مراد از ساله است در باب نصف
 کرده است ابر طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین بر آن و سوق کرده با سید می و نقل
 کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فراوی شافعی شیخ و شیخ منفی آن و ابن خبیه اجماع
 را بر آن و نقل کرده ابن خبیه از اکثر اهل عراق و روایت کرده است بن طاهر بسند خود که
 چون منی اهل مدینه را که جماع کرده بر خیرتی پس بآنکه آن سنت است و روایت کرده است یونس
 بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی آنرا باحت اهل مدینه سماع را پس گفت بیند انم هیچ کس را از علمای
 حجاز که مکرده دارد سماع را آنرا آنچه او صافست و ذکر کرده است ابو یعلی که بدست بن محبوب
 ال جشون برادران می نصبت میکردند در سماع و گفت یکی بن سعید که از اعظم علمای مدینه
 که می آیدیم با یوسف الجشون را پس حدیث میکرد ما را در خانه و جاری و میزدند سخن را و در خانه
 و میزدند ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخفی اند در صحاح و گفته عبد العزیز بن سلمه جرجان که

جنلی

اند

مشق اهل بدینه بود و روایت میکنند اید از وی مخبرین کرده اند از وی و همچنین بجهت میکرد وی
و رعود و نقل کرده است صاحب بنایه در شرح هدایه از حقیقه بعد از نقل کردن می فرمود از بعضی
از ایشان باحتیاطی که نمی کنند تا استفاده کنند آن نظم قوافی را بگوید و فصیح اللسان
و باس و بعضی از حقیقه گفته اند که اگر شهاب باشد و قتی برای دفع و خست از نفس خود لا باس و با
اتحاد کرده است شمس لایله السرخسی و پسند لال کرده است باریکه بعد از این بنایک صحن
عنه که میکرد از در خانه خود و بیکر در آنرا بطریق قتی و گفته است که هر کفایت یکبار است مطلقا
حل میکند حدیث پسین را بر نیش شمار سباده و فرم کرده است صاحب بنایه از حقیقه مخبرین
کرده است شمس لایله و تعلیل کرده است باینکه سماع غنازم میکرد و اند دل او صاحب خیره
حقیقه نقل کرده است از بعضی حقیقه که لا باس فی الاعراس و بعضی گفته لا باس در اعیان سار و قاف
به زور ساجده اختیار کرده است آنرا از علما و متفین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبدالسلام و صاحب
شیخ محمد بن رفیع العبد و گفته است صاحب امتناع که بحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و
و معرفت انواع بنوعی شمس لایله و ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طایب مکی و شیخ شهاب الدین
سهروردی و ذکر کرده اند ایشان در رسایل و قصاید از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع
از وی قولا و فعلا و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذہب از وی حکایت کرده است
قشیری سهروردی و غیرهما که می گفت ترویل میکند رحمت بر بر طایفه در سه موضع اول
زیرا که نمجو زنده مکر زود فافه و ترو میا و دست و مکالمه زیرا که نظم میکنند در مقامات صدقین
و انبیاء و مرسلین و ترو سماع زیرا که ایشان پیشه خود بود و شنود حق و حکایت کرد از شیخ
از علماء صحابه درین باب حکایات اکثر آنها مذکورند در کتب قوم و صحنه مدینه که صاع
بکر کرده است در سماع سه قول با حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرد و دلائل هر مذہب را در

کنده

کردند بهیچ جهت اینچنانکه مدعا و دستاورد از آن است و مسکات هر چه
کرامت و اطناب کرد و در ثبات مذکور
و قیاس پس وجه قیاس آنکه چنین ثابت
باشد بجامع آنکه نفس در قرآن امارت میکند

چنانچه در این در اشعار می که مشوق اند بهایات و مناجات و در
آخر و منثر بر بدعت الی قال و نصیر مع متابعت حضرت رسالت
الم تروا این باشد و بهیچ برضاه نصیب بدعوات اقسام دیگر که جایز و مباح اند
بترقیس گشتند و این جمیع بر تقدیری صورت بند که نفس فاضل بر حرمت و کرامت غنا
نابت نکرد و در این مقام بعضی لازم آید و قایلان بایاحت میگویند که نفسی را بخت
بنا نمیشود و اگر بافته بصحبت نرسیده است و مقصود کاتخروف از نقل اقدین است
آنست که ما معلوم نموده که مسئله مختلف فیه است جزم کردن یکجانب و ترجیح آن تعصب
دران مناسب طبعه اختلاف نیست اگر یکی با صلاح دین نماید که توفیق کند و ملاحظه
نماید و در ورطه خلافت و نزاع تنفیذ سلامت حال خود دران چند و احتیاط و تقوی
اندیشند مسلک باید که زبان قل و حال از طعن و تشنیع و تفسیل و تقسیم زرگان و افاد
در ایشان با وجود تعارض اوله و تباین طرق و وجود علما و فقها و عرفا دران عاید دیگر
نظر از راجع و مرجع نگا ندارد و سر رشته انصاف را نمکند صحبت عاقبت که خوش
افا و ایدل حایب غش و غریب است و مگذارش و قایلان بایاحت را نیز مناسب است تعصب
و زندقه و مسکرات احوال عاقلانند خصوصاً آنهایی که سالک طریقه نبیر و ریاست و نصیحت نبیند
و وجه قبولیها فاسد و الخیرات و هر دو طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و تفصیل از دست

که توقف و امینا ط در همه کار با محمود است و افراط و تفریط در همه جا ندیده و با تمامه المومنین
 من العصمه و من صاحب امتناع و الآلات و من امیر تیر سخن کرده و گفته که معروف ندانم ^{اربعه}
 حرست فرامیرست و با وجود آن از بعضی علما و مذاهب شافعی و اصحاب طحاوی و غیره الی و امثال
 وی در اینها نقل کرده و انواع آلات که امیر ذکر کرده اما وقت مختلف فیه است بعضی مطلق است
 و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده در جماع و در غیر آن و جواب باحت است
 در کفاح و بعضی اعدان آن برین مستحب دانسته و در شبیه که معنی فی است نیز آنرا گفته و ذکر کرده
 دیگر از امیر عود است که از این ربط بتر گویند و ما را دارد که آنها را نیز و کم گویند و در وی نیز
 ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب است بعد آنست که زدن آن و نشیندن آن حرام است و گفته
 طایفه از علما بخوار آن و حکایت کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عمر
 کرده شده است که در آمد عبد الله بن عمر و عبد الله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه که میگوید
 پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله بن عمر را یا می بینی درین لباسی گفت لباس مندا و نقل کرده اند
 سماع آنرا از عبد الله بن الزبیر و معاویه بن ابی سفیان و عذیر بن العاص و حسان بن ثابت و غیره
 صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارج بن بکر که از قریه رسیده مرید است و نقل کرده است
 ابو بصیر از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله بن ابی عقیق و اکثر
 مریدیه و حکایت کرده است غیللی از عبد الوهید بن مهنون که وی حدیث میکرد در عود و حکایت
 ابن معانی از طواس و حکایت کرده است از اربابیم بن سعد که در آمد بر رشید و گفت ای عود
 پس گفت رشید عود الجرام المیزه قال لعل عود المیزه پس طلید رشید عود را و خواست آنرا از
 بن سعد و قوی را و باحت غنا و عود و نقل کرده است فاکمی مریدان بخ که بسند می دارد و نقل
 بن المیزه طحی که خواند وی عطاء بن ابی رباح را پس آمد و بودند در آنجا قومی که میزدند و بر او نمی

میگویند چون به نزد عطار که در آنکه باز ماند از آن پس گفت می شنیدم ماحود و کینه با خود
پیش نشست و تقوی کرد و صاحب امتناع همین عهود را اصل ساخته و دیگر را بران قیاس
و با کمالی درین باب از وصفت و خلاصت غالی نیست و اجتماع آلات و غیر امیر را بخیل کرده
گفته اختلاف است در میان فاضلین تجریم که آن کبر و است با صغیر و متاخرین اندیشا و فیه
که صغیر است این چند کلام است که توفیق نفل کرده و العبد عجله و غرض از نقل خبر اینست که اگر
از بطن جبری اسان نقل کرده خود مبالغه در تشبیه و تحجیل و تشیع و تمییزی و تفهیم نماید
عجب به زیلات قوم شیوه خود سازند و عامه را آنکه از آن تقلید ایشان کنند فالحق این است
یمنع و اسد اعلم و علمه حکم و این صیغ درین سلسله نظم در مواضع متعدده کرده است و در هر
تفصیل و ترویج و توسط و کافیه شده به فی مسلی بجانب حرمت کرامت و درین کتاب نقل
اقاویل جانب اباحت غالب افتاد و بزرگ آن جانب دیگر مشهور و مقرر شده است و این
حاجت بنقل ندارد و نیست همانست که گفته شد عجیب می چون همه گفتی هنرش تیر کوهی
کمن از بهر دل غمی چند انهم نالحن حقا و از قنایا عه و انا الباسل بالا و از قنایا
و العاقبه بالخیر و باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت مفعول
آن رفت قولاً یا فعلاً آنکار و سبعا و نوی متوجه نشد چنانکه از حکایات و روایات که درین
آمده است روشن میگردد و در شکات آورده است که ابو مسعود انصاری صلی الله علیه و آله
تیر میگویند با سبب آنکه در غرور و بدبختی بود آنچه آنکه مسکن وی وادی هر بود و صحابی دیگر
اجارده صحابه با هم شسته بودند و سما غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان
غنا را بروی کران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی سول الله انما ای دوبار پنجم صلی الله علیه
سلم و سرودی شنوید نشان گوشت اگر میخواهی که تو تیر بشنوی با بانیشین و بشنود که نه بر و اذان

ما این شهر خدا که بشنیدیم و این در عروسی بود که تفریحی در آن با اتفاق مساحت با ترازین عبد
جعفر که باین کار مایل و شغوف بود و معاویه بنی ربیع و شریک و موافق بود و با وی خود و
زن معاویه اظهار کار کرد بر عبد اسد و عجب گرفت بروی و گفت معاویه حال او نیست و چه
سعدی بوی و وزیر عبد اسد بخانه معاویه آمده و نماز بسیار کرده و بعد بسیار که در سجده
بایش گفت این را آنکه چه میکند پس زن از انکار باز آمده حقیقت حال و منشأ اختلاف آن
که سرود شنیدن آلات و فرامیز زدن در زمان قدیم کار و بار معتقدان و ایمان فاسقان
و شراب خویان بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت فرمود فرستاده شده ام من را که بگوید
شده ام که محکوم و ننگینم معارف آنکه نام آلات و فرامیز ملاهی است و کفنی کنم از شراب خمر و زنا
و اصل نام خال هو است و ذکر وی در باب ملاهی میکند و بعد از محمود و محسن آثار این امور و رفع
این منکرات چون آن رسم و عادت نماند سلمان و صالحان و پارسایان نیز در آن افتادند
و از آن مخطوط گشتند بجا بست بفسق و منکرات و مخالفت با اهل فتن و فجور و جماعه دیگر چون
دیدند که این عادت فاسقان و شراب خویان است و منشأ بهی با اهل ایشان را و خوف آنکه
سیر این خیانت گشته اجتناب نمودند و بخند بر فرمودند و از شراب تیرا کر این ملاحظه نگذری و
و وعیدی صادر شده باشد دور باشد و لکن مخزن بگویند که نهی از شراب به نبوت نبوت است
هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده بعد از تقریر آنکه دایره بصحت با اصطلاح انبطاف بضم ن است
مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن مذموم ناست نشده چنانکه از خبر و زنا و
آن و آنکه بعضی از اهل طواغیر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از محکمات است و
این حال قضیه ظروف و ادواتی است که آنها را ختم و زنا و نفیر و با نام است که در وقت است
خمر استعمال آن میکردند و شراب در آن میخوردند و چون شراب حرام شد آب عمل آن خمر والی و

شبهات دیگر در آن چندگاه حرام ساخته از برای محو وقع اما آن چه در حرمت خبر است
مفسر شده و اجتناب بقیع و قلع آثار و علامت آن نماند مع و نهی از آن اما فی تیر نموده با و
آن علما و ائمه دین و مؤلفان شده جمعی فرستند از اسمال آن ادانی و قومی تجویز نکند فی
در مایحی فیه تیر تیرین و دوفقه آمدند قومی بطر عادت قدیم که این مروت نشان اهل فتنه است
در سم اجتناب طار گرفته است و نه جمعی نظر بر معنی و ضعیف حال انداخته که اگر بکشد است فتنه و تزلزل
حرام و اگر نه چنین است سراج و اسد اعلم و عده حکم بعد از آن و شدیدی در میان آمد بهم اینان
افراط کردند و مرکبان آنرا مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه دانستند و بهم سپاهان و غم
از اطاعت صرف و عبادت محض کفشد و ثناء اوقات را مشمول آن و مشغول بدان ساخته
و مجمعا و سر که فرستند و هر دو طایفه فرق میان اهل و ناهل کردند و سر رشته انصاف
که معنی آن نصف ای و نصف لک است از دست دادند و طریقه ادب که حقیقت آن
حدس خبر است نگذاشتند و یک نشاء اختلاف آنست که جمعی با نظر بر تاثیر و تصرف
در بواطن افقاد و از جا فرستند و قومی اجزاء و اعداء جواز فقهی در تفسیر آن بر جای خود داشتند
و نسخ این عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانیت که حرکت و اضطراب را و
روح انسانی متروست از آن که محل و وسعیت و سکون و اضمحلال و توانایی
اوست اما اینجا کسی را می رسد که بگوید نغمه تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه
جود فی انصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این سرایت آن که جزو است
تیر نغمه میگوید که نشان تاثیر قرآن در بطن آنست که بتباد و تیر غما بسان باشد و اگر نه تیر
نه تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست نغمه طبعه و
قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زینبوا القرآن باصواتکم و یکسان و دین و روح حال خالص

داده و بر بعضی سکر و پستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افشاده و عادت است
 امر است مختلف فیه و در امر مختلف فیه عجب یکدیگر نباید کرد و هر یکی با حال خود باید که
 فرنگ علم من هو اهدی سبلا و الله اعلم بالصواب الیه المرجع و المآب و صلی الله علی سید
 اخلاق محمد وآله و اصحابه و اتباعه جمیعین هدایه طریق الحق و معنی علوم الدین است و در
 این عادت شریف عبادت در طعام و شراب و لباس و کمال و کمالات و در این
 در طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که طعام و شراب ضرورت
 که نوم برینه و صد و حرکات و تحصیل عبادات بی آن از قبل محالات عادت است پس
 اهل عبادت ازان بر قدر حاجت مقتضی دارند و از حرص و شتره اجتناب نمایند و در شرب
 آن نمک نباشند و آنست که میری در زمان شریف نبوده و گفته اند که شرب
 که ظاهرا هر شده با از قرن اول و اوایت کرده است آنرا ثانی و ابن ماجه و بصیر
 حاکم از حدیث مقدم بن سعد بکرب که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود بزرگوار این
 و عائش را بدتر از بطن خود است لقمه چندی که ایستاده دارند ایشان صلب و بار
 و اگر زیاده بران خواهد ملت برای طعام و ملت برای شراب ملت برای نفیس و قوطی گفته
 که اگر می شیند بفراط این تمت اوجب میکرد این حکمت و در خبر صحیح آمده که رسول
 بخورد در یک و ده و کافر بخورد در هفت و ده و اهل تشریح گفته اند که آدمی را
 روده است یکی معده و سه روده و یک است متصل بوی بواب صمیم و رقیق و سه دیگر
 اعود و قولون و سقیم و طرف دی برست و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان
 نکت طعام مومن در کثرت طعام که فرسالت و آنست که حقیقت عذوبی مومن
 مشغول از اسباب عبادت و میداند که مقصود از اکل سد حرام و عادت است
 عبادت زیاد

بمقدور و نه خور دو کاف و چون مطلوب و زینب بن سبغ شهنشوت نفس است
بر غلات آنت و لیکن میداد که این طرد و بر مومن و هر که فریست نواید که مومن بسیار
بسیار بجای است با کمال عارضی که عارض است بر طبیعت او را بر مری که باعث داشت بران
کافری که خواب بود از جهت ضعف معده و جهت مراعات صحت برای اطباء برای با صحت بر او
راهبان و گفته اند که هر که بسیار است تفکر و غلبه است بر مری و سخت است ال و مری
در مری آید حکمت معده را که بر نده است بطعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او
خفیف است خواب او بر گشت در عمر وی کسی بر است شکم او بسیار است شراب او کمی که
بسیار است شراب او گران است خواب او کمی که گران است خواب او بی گشت عمر وی
و از این عباس آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اهل شیع و دنیا اهل حوج اند
خز از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت بر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سیری
و بود آنحضرت در اهل و عیال خود که بمنطقه ایشان طعامی فتوا بانی نمیکرد اگر میخواهند
میخورد و به پیچور آیند قبول نمیشود و هر چه مینوشانند بنوشند و گفته اند که عدم است
تقی سیری محمولست بر سیری که گردان کردند معده را و باز دارد از قیام عبادت و
کرد و سیر و شروم و کسل و این سیری کرده است گاهی مثنی میکرد و تخریم بر اندازد آنچه تخریم
میکرد بران از معفه و باطل نه شیخ نسبی معنای الحجه و سل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده
از پیرون آمدن آنحضرت با صاحبیه ابی بکر و عمر از حوج در زمین بر بیت انصاری و ذبح کردن
و خوردن ایشان آنرا آمده که چون میرشدند و سیر میشدند حدیث و گفته است شیخ
الابن یوفی که در بخدیش جواز شیخ است آنچه در کرامت آن آمده محمولست بر بدایت
انسی و چون واقع شد شیخ در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز

و از ابی هریریه آمده است که گفت سیر شد آل محمد صلی الله علیه و سلم از طحی سرور پایی
رفت از عالم روانه ایشان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری وی صلی الله علیه و سلم
سرور پایی نبود و اگر بود کمتر از آن بود با مراد آنست که تا سه روز بگر بسنکی که نیست و در
جمع روزی وی سیری بنید و ظاهر آنست که مراد سنی ثانی است و الله اعلم چنانکه از این
عباس پس آمده که میکند را بنده آنحضرت و مایل عیال وی شبها پایی که نمی یافتند طعام و نبود
طعام ایشان مگر نان جو و راه الترنزی صحیح و در حدیث مسلم آمده که سیر شد آل محمد از آن
کنند مگر آنکه نبود در یکی از این دو روز و در حدیث عایشه آمده که گفت بیرون آمدیم
از دنیا و پیر شد شکم وی در یکروز از دو طعام اگر سیر میشد از تر سیر میشد از نان جو و اگر
نمی شد از تر و از پس بصری آمده رضی الله عنه که خجسته خوانده آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بغدا سوخته شام خورد آل محمد یکصاع از طعام و بود آنحضرت را خانه گفت حسن است
آنحضرت این سخن از برای کم پنداشتن مرزق مرخدا را و لیکن خواست که آنقدر کند
است وی را عایشه آمده که پیش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از دنیا سه خضر
و نسا و طعام پس یافت آن روچه را یعنی طیب و نسا را و یافت طعام با و و در
در نمایل از سخنان بن شیر آورده که گفت دیدم بنبر خدا را صلی الله علیه و سلم و منی یافت از دنیا
چیزی که بر کند شکم را و در قل روی نمین نمر که مخلوط باشد از اجناس مختلفه که خوراک فقرا باشد
و گفت عایشه رضی الله عنها که بودیم ملا محمد که گفت میکردیم بگیا که منی افروغیم آن
و نبود قوت ما که خردا و آب و دود و آب آمده که گفت دوا میکند شت ما را بر بنجا آید
بعضی همایا از انصار شیرا و بنوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق
در را خدا یعنی ملا و محنت چنانکه رسانیده نشد مسج کی و باید کرده شد من و دین خدا

چنانکه ایزد کرده نشد هیچ و تحقیق میگردد شش شب روز و بنود را بطعامی که بخورند
طعمی در می گیرند و بنویسند که اصل مال معینی اندک چیزی در غل و بکینجه و پنهان میشد
از جبهه کجی و در آن روزی اصحاب در معنی آن را بدادند اصحاب که بخورند بکامی تمام را تا آنکه
مجموع میشد و در آن زمان سید آنحضرت صلی الله علیه و سلم همان نیک و نمان سیده و بنود
آنحضرت غریب و صاحب است نه میگوید سبب امتیاز کردیم بدانکه که فرصای خواب آنحضرت
خورد بود و بزرگ و بیافتم درین باب چیزی که بصحبت سید در بعضی احادیث امر واقع شده و
از غرض که موجب برکت و اسباب آن صفت است و بود تا تخریش آنحضرت سر که در سفر
نعم الا دام الفل و باید دانست که این حق و قلب در حبست مر آنحضرت اصلی الله علیه و
سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد دایمی نبود و همه بودند و اگر بودند از جهت
افا پس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت خود و ایشان بود و گاهی بجهت شمع و گشت
اکل و اختیار ریاضت و پیش از بهرت بود در وقتی که بکله بودند و چون بهرت کردند
بعد از آنکه سواست کردند ایشان را اهل دینه منازل و مساجد و ممال و مسابین و مزارع
و بودند بعضی اصحاب را باب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص
و غیرهم و بنبل میکردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را
با و رون مال پس آورد ابو بکر تمام مال خود را و عمر نصف و حث و غریب کرد آنحضرت
صحابه را تخمین هفت عشرت پس تخمین کرد عثمان رضی الله عنه هزار شترانی غیر ذلک و ثابت
که بر میداشت مر اهل عیال خود را قوت بکمال و سوق کرد در عسیره خود صد بدنه و
خر کرد و امم کرد مساکین و هفت کرد صد هزار درهم در کیست که از بخرن آمد بود
و بنبل کرد در هوازن و حین از یمن و نشاء و نفوذ پروان از حیطه قیاس چنانکه تمام

احوال در موضعش باید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان حصول قوس و تلبط چنانکه
کرد از حدیث نبی امامه که گفت گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار عرض کرد که بدان
من بطی ای که را اطلاع کنم لا یارب سیر می شوم روزی و در پنجمین روزی پس من که می شوم
با و می کنم نزد او تضرع می کنم سویتو در چون سیر می شوم شکر می گویم ترا و ما می کنیم نزد او این دعا پس
که بود روزی رسول خدا و جبرئیل بر کوه صفا پیش شنبه آوازی هولناک را که تیر سید از آن گفت
با جبرئیل صحبت این صوت باطل مکر قیامت خاتم شد گفت جبرئیل قیامت نیست و این
امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که ترول کند بر تو و بار در می تاج قراین ارض را پس
و گفت که خدا باریعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همه را و جبال نهاد را و گردانم
آنها را از مرد و یا قوت و ذهاب فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل که
پروردگار تو که با وجود آن قدر قدرت و ثواب تو همان باشد که داری و گفت پس ای که
خواهی منبر پادشاه باشی و اگر خواهی منبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از
مواالی آنحضرت حاضر گفت اختیار کن یا رسول الله آنرا که چندگاه از دوست تو
بیایم پس ابائی کرد جبرئیل سوئی آنحضرت که تو اضع کن بنده باش و عدا را ضعیف کن
آنحضرت اذ فقر و محتاج خوانند و بزه ضروری وصف کنند و صاحب هب لبدینه
علیمی در شعب البیان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
که وصف کرده نشود با آنچه پیش مردم از صفات ضعفه و مساکین است و گفته شود
فقر بود و مغفلس بود و انکار کرده اند بعضی اطلاق زهد را در حق آنحضرت و حکایت
کرده است صاحب نثر الدرر از محمد بن واسع که گفته شد در وی قلا و زاری است گفت
و بیا چه قدر دارد که زهد کرده نشود در وی و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل

از شیخ نقی الدین پس یکی در خیابان خود السیف المسک که فضا اند پس فتویٰ او نقل و ضبط
از متفقی که استخفاف کرد در شان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انسانی مناظره و تنبیه کرد او را و
گفت ای ضروری بود و مقصد و اختیار نبود اگر قدرت بطباعت بیافت خود را نشانی و بر سر
که شخصی از اهل مصر دیگر را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی بر تو کوفه بچراغ و بیفت
پدر من که سفید بچراغ بچرخم کوفه چراندیم است پس حکم کند بعضی علما نیز و بعضی نقل می
استخفاف کرد ایشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار انقبس خود نم کرد بطریق مسله و بیان حکم نمود
که آنحضرت کوفه چراندیم است دست چنانکه در احادیث اخبر آمده است و هم صاحب
یتیم بر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای مشاهیرین که می گفت که آنحضرت صلی
علیه و سلم فقیر از مال بر گز و نبود حال وی صلی الله علیه و سلم سبب حال فقر بلکه بود غنی ترین مردم و
کرده او در حق تعالی امر و بنای او را انقبس می و عجل می و می گفت در قول وی صلی الله علیه و سلم که
الهم اجنی مکننا که مراد است شکات قلب است نه می گویی که خبری در نیاید و نه از آنچه واقع شود و
گفت و می تشدید میکرد افکار را بر کسی که اعتقاد کند خلاف این انشی آنچه مشهور است در میان
مردم از قول آنحضرت الفقر فخری و با فقر و کفایت شیخ الاسلام با فطان حجر که این حدیث موضوعت
و الله اعلم در احادیث وارد شده است و مسته که گفته که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت
جمع بنگ بنگ مبارک رفته است و صبی نیز آنرا کرده و روایت کرده شده است از ابن جبر که گفت
آنحضرت اجمع روزی پس گرفت شکی را و بنیاد بر شکم خود پسر فرمود آگاه باشید با نفس طبع
در دنیا که جایزه و عاریه باشد روز قیامت و آگاه باشید بسیار اگر ام کشته نفس خود را و بزرگ
و کبر در زنده و حال آنکه می بایست کشته است او را و با خود دارنده نفس را و تواضع کننده و دوی
کنده است او را رواه ابن ابی الدینا و از ابن ابی طلحه آمده که گفت شکایت کردیم با رسول خدا

مکملات علی بن ابراهیم
که از آن شکاف نشود

صلی الله علیه وسلم جمع را کشتا و هر یک از تنگم خود یکی پس یکتا در حضرت از تنگم خود و یکی گفت
این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه می شناسیم آنرا که این حدیث در حدیث غیر در حدیث
که گفت و این حدیث صلی الله علیه وسلم که این حدیث برای کذب و حال آنکه طعن و بسته شده بود و
نفسیده برده گفته شد و شد درین تعبیر خانه و طوی تختی که از کشتی شریف الاده در دروازه
سیکوی که افکار کرده است اوج تمام بن جهان اولی و وضع حجره برین غریب از جمع و گفته است این
احاطت با تنگ و تنگ کرده بحدیث صوم وصال که فرمود بطعنی بی و یستی گفته که پروردگار
میخوابد و میبوشد بحدیث خود را وقتی که وصال سیکو پس چون محتاج بیکو در حدیث حجره برین از جمع که
غایب نمیکند و ناخیزند از بستن تنگ از کشتی و گفته است این جهان که لفظ حریصت را یعنی حریص
از آنکه در وقت جمع محکم بری است چنانکه در وقت صنف که محکم می بندند انشی صاحب و اینک
که صواب صحت این حدیث است و چنین آن یکس می کنند بعضی الم جمع را از آنکه الم جمع از شدت
غریزه معده است و چون برین معده بطعام مشغول میگردد آن حرارت بطعام و چون باشد معده
طعام طلب میکند حرارت را بطعام جسم و میوزد و میوزد از این عالم و متناهی میگردد انسان
حرارت و چون مغشوی و مغشوی میگردد بر معده اجزاء و پوست است میگردد و آتش معده بقدری و کم
الم و تنگین میاید و نام مختصرت جمع را یکی کسین و ضعیف اجزاست با حفظ قوت و نصارت جسم
لون پشتر از آن که اهل نعمت و زلف دارند و این یک معجزه است از معجزات که نصارت حسن اول
دینا بنادول اطعمه لذیذ و مشبهه با تنهال لبای بهائی عمه و فرشتهای آئینه و انشال آن میباشد و
خزاک مان جو و لبک پس خوب خوش و فراتر پلاس درشت و حسن و جمال و نظارت و لطافت بها
انجمن صلی الله علیه وسلم و علی آله علی قدر حسنه و جلاله و حسب فضل و محبت و بعضی گفته اند که عورت
خصوصا اهل بدنه را عادت بود که چون غالی میبود اجوان ایشان و فرو میرفت تنگهای ایشان می

بر این شک برای تسکین و تخفیف الم بس آنحضرت صلی الله علیه و سلم تیر بست تا بداند و بیا
 صاحب که میباید بدوی خبری که است بشمار و استبداد کرده بآن و انکار کند انحال ^{حاصل}
 موافقت بگوید که موافقت کرد آنحضرت آری با فقیر و طلب ثواب بپوشید برای خود اعلام و ^{اعلام}
 حال الله اعلم گفت بند و میکنم نور الله علیه و سلم بفرموده که قول این جهان که اطمینان و اطمینان میکرد و
 مثالی آنحضرت در صوم وصال پس چون شیخ محمد بن ابی ذر جعفر و الم و الم است با آنکه نواند که آن
 مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق و شوق و ایامی باشد و احوال آنحضرت
 بدو کاهی چنان و کاهی چنین حق حل و علی را حکمت است و معاملاتی خاص است با حسب خود
 نصرت و توفیق که در قیاس عقل نیکنم در اسباب آن عادت اگر سخن کنند آن دیگر است ^{و الله}
 آن در بس نفس ربوع مخصوص از اغذیه مختلف میکرد و بجهت عدم سلوک را که کثافت و غصه ^{و الله}
 بر امت و سدره راهبایت ناول میکرد از آنچه عادت اهل طبع بود و هر چه حاضری آمد انجوم
 رجز و نروماند آن و نیز بگوید تخصیص بطعم مخصوص مضرت بطبع است که در فضل اغذیه و ^{شبهی}
 به و پس بخورد و حلوا و حل و دوست میداشت آنها را و بخاری الزمندی حلوا بغصه و در ^{طعام}
 نه که خورد و شود و خطابی گفته که حلوا واقع میشود مگر چیزی که دخل دارد در آن صنعت پس عمل
 نموند کاهی اطلاق کردند میشود بر فاکه تیر و بنود مجتهد آنحضرت مرا از امی کثرت نشی و شدت ^{سبیل}
 و از پسر بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضری آمد سیلانی مینمود و بخورد و از آن قدر می
 از بی معلوم میشد و چنان میکردند که دوست میداد و از او صاحب هواست از نهایی در رفعت
 نقل کرده که آنحضرت تا از دوست میداشت با شش مجسم بود و صبح میزد و کس چرم و آن نری که خبر است
 شود و نیز آمده است که فغان بن عفا را کار و نری آمده بود که با وی شمه و آرد بود و در و نری ^{سیده}

باشد

دروغن و عمل پس آورد باره الزان ترد آنحضرت پس خاکرم آنحضرت او را بیکرک و طبله بجا
 و نهاد بر تنش و بخت طلوع و فرمود بعضی به بخورند این را این خبر است که اندک آنرا با فارس
 و نیز وارد شده است که در وقت بمیداشت آنحضرت شکر او تصدق میکرد بدان و طبعی مدتی
 در وایت کرد که حاضر شد آنحضرت عمر پس مردید از انصار پس آنکه نه عاریها با جبهی بادام و
 پس باز در شسته قوم دستهای خبر از جهت آمدن آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نکنید
 این را گفته که نوهی کرده بار رسول الله از غارت کردن فرمود اما در عرس منی نیکم الزان پس
 میکرد آنحضرت قوم را و بجا بیکر دند قوم او را و اجتناب کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه
 شایع کرده است چنانکه رفته است باین امام ابوحنیفه و حکم کرد باین حدیث بر احادیث صحیح
 در منی از نهی و لیکن بهیچ حدیث را ثابت نمیکرد اندک و شایع کرده بدان بر طحاوی در قایل
 شدن بحدیث ائمت بنده مسیح بن حصه از بنی یثرب که تحقیق وارد شده است امر باین حدیث
 در حج این نیز حجت بر قولی امام ابوحنیفه و خورده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم لم یأمر
 لم یقر بخصوص معلوم شده جز آنکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از اوزاع بطریق خود
 کاوی را و طاهر است که از آن خود خورده باشد و الله اعلم و در حدیث احادیث مستنده و وارد
 اللهم سببه الطعام لابل الجنة و در روای آمده سببه الطعام لابل الدنیا و الاخره و روایت کرده است
 ابنه باین ماجه و ابن ابی الدنیا سببه من صیغت است و مراد از شایع است در حدیث علی
 رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده سببه طعام دنیا طریقت ببلندی برین خبر خود
 فی الطب النبویه و اکل دمی باده میکند همافا و قوت افاکار الزمری قدس المواب هم از علی رضی
 عنه مروی است که خوردن جسم تصفیه میکند کون و من بیکر داند نطق و کسی ترک و دیگر از جمل روز
 و شب بر بیکر و خلق دی که افی المواب و همچنانکه در سببه است ترک دی در بندت این حدیث

واقع شده در سپند است اکل می در بندت در وقت غلبه و سختی طبع خیر اثر می دارد شده است
 و نیز در بعضی آنکه که محبوب ترین طعم همانند آنحضرت صلی الله علیه و سلم لم بود و میفرمود که خوردن
 لحم زنده میکند جسم و می بین طعم همانست در دنیا و آخرت و فرمود اگر آنرا احم از برده که خود که
 بخوراند از گوشت مرده و حیوانه بکند آنرا و نتوانست از امام شافعی که اکل لحم زنده را بکند محال است
 آمده است که گوشت ذراع مجبور بود زنده است و نه مرده و اگر آنرا می خورد در دلی و از عاید طعم
 و نه آنکه که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت انداخت بود که می گفت لحم ذراع را از آنکه که کاه و س
 ذراع زود زخمه بیند و نه شایسته بگوید نه سائل آن و در حدیث زنده می آمده که گفت آنحضرت ص
 اللهم لحم النضر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آنجمله بود که بعد است از مواضع نجاست و موبد این
 آنچه روایت کرده شده که آنحضرت کرده پنداشت کلینین میسب که بار از جعفر بن آن مکان
 اما حفاظ عراقی گفته است که آنرا از جندیت ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ننش سکیر لحم
 یعنی همین بخورد از آن بخوان و ننش نشین میجو و بهمه تیر آمده و بعضی گویند میجو بندگان نام خوردن و سببه
 سیر بندگان و لحم بکار در بریده تیر خورده است و در حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت
 از شانه که گوشت بکار در گوشت است پس خوانده شده برای نماز پس انداخت از دست که
 را که می برید و آن بر فاست برای نماز و وضو نکرد و در این آمده است که فرمود آنحضرت صلی
 و سلم و منع نمیکند لحم را بکین که آن از من است و نه بخورد آنرا بندگان که آن را ضم زد و کوا
 و او را داشته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این حدیث اشباه است
 از حدیث صفوان و نه از حدیثی در بعضی روایات امر بنش واقع شده بی تصریح بنی از
 در تطبیق کرد و آنکه که ننش در ششم صغیر است و قطع از کبر و خورده است آنحضرت بر این روایت است
 و امام مسلم که گفت که آوردیم بهلوی بر این کرده را پیش آنحضرت بر من و از روی اندازان بر فاست

با لغم کرده
 قر

برای نماز و وضو نکرد حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت فدی را یعنی گوشت
شده را چنانکه در پسند آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کرد من جمیع آنحضرت شادمان
و ما ساخر بودیم بر فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودم من که بخورایندم همان گوشت
آنحضرت را تا رسیدن بهدینه و مرا و با اصلاح فم فدی کردن در خانه انداخته و دست آنحضرت
چکر بریان کردند و را فرمودند که این گوشت را روایت کرده اند و جاری و مسلم و نزدی و غیره
خورده است آنحضرت علم حمار و حش که آنرا کور خر گویند رواه ابی حنبل و خورده است گوشت
در سفر و حضر و خورده است گوشت خر و کوش را و خورده است دو باب بجز را و مسلم و ابی حنبل
خوردن آن تفصیلت پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بحری و خیر آن در نه
ما جایز نیست جز ما می خورده است نزدیک که بفارسی آنرا اشکنه گویند که شکسته نود نان شوربا
گوشت و کاهو که گشت نیز دارد در حدیث آمده است که فضل عایشه علی السنا کفضل الترمذی
سایر الطعام و ابی داؤد و از ابن عباس آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم نزدیک از بنه و نزدیک از حبس و حبس آئین طعمی از خما و روغن و ما ^{و است} ^{و است}
نان تر کرده شده بروغن و مسکه و خورده است نان برب و در خوردن هر سه احادیث
و محمد بن آنرا منسوب به وضع دارند طائی در اوسط الاذنیفه رضی الله عنه آورده که گفت پیغمبر
علیه و سلم که خیر ل حرابند مرا هر سه باحت سوای کرده است بخت مرا برای قیام بل و گفته است که
ند پیغمبر محمد بن حجاج طعمی است و او است که وضع کرده است این بخت را و خورده است
صلی الله علیه و سلم که و را و دوست داشته است آنرا و او در میان ^{و است} ^{و است} بخت آنرا جواب
کاسه و میخورد از جبهه دوست داشتن آنرا امن گوید از آن ^{و است} ^{و است} که ویدم من این غل آنحضرت
دوست میدارم که و را رواه مسلم و گفته است نووی سبحان است که دوست دارند که و را و

چهری که دوست داشته آنرا بنمزد صلی الله علیه وسلم و خورده است سلقی با نخته مآرد و جو سلق
 که حکم کند که نام نه نامور است و روایت کرده است نزدی در شمال که آمدند روزی حسن بن علی و
 بن عباس و عیسی بن جعفر رضی الله عنهم نزد سلی که خادمه آنحضرت بود گفتند با سلی بسیار از
 اطعامی که سلی می داشت آنرا بخور و صلی الله علیه وسلم گفت سلی ای پسران من چرا خوش خوار
 شما امروز آن طعام را یعنی شما طعام لنبه و شمی بخور که خوش خوار شد که آنرا کشید
 خوش میدارم بسیار برای پسر گرفت سلی پاره از جو و سپس کرد و انداخت آنرا در یک و برنج
 پاره از زیت و فلفل و دایج و دیگرها و آنرا پیش ایشان و گفت این طعامی که خوش میدارم
 بنمزد صلی الله علیه وسلم و برنجت بخور و آنرا خورده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیزه را
 خاد و سحر زای و برای بعد از نختا نه ساکنه طعامی است که رسیده میشود از آرد و برنجت
 لیکن رفیق تر از آن که ذال الطبری و جوهری گفته گرفته شود و سسم و برنج و ده میشود خود و ده
 میشود روی آب بسیار و چون نخته و نرم کرد و انداخته شود آرد و اگر تخم باشد عصبه است
 کشنده شورایی که صاف کرده شود و آنرا چوب و نخته شود و بعضی گویند خربزه با جیم از نخل
 و با جال از لبن و عینان گفته که آمد بر آن آنحضرت و ابو بکر گفت چاشت با بلندند آفتاب پس
 ده ششم من ایشان را بر خورده که ساختم باقی ایشان و ده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 را بقیه همه و کسوف که آنرا با سلی خورده سیر بر آن آورده شده است از وی که دست نه
 و ده یک نخته انداخته میشود در طعامها و ده است مطب و خورده است مطب و خورده است مطب
 را و قحط غدا و برنج و برنج با و سکون پس غوره خورده نیم نخته بعد از آن مطب
 و يقال اول باد امن غل سیم و خلاف نیم بلع بعضی نیم برنج مطب و خورده است کباب و الفصح
 و کفیف موده بعد از الف مثله فراک که نخته باشد و ارک در وقت مسا که بر باران هند آید از بلو

اینست که
 در کتاب
 آمده است

اینست که
 در کتاب
 آمده است

اینست که
 در کتاب
 آمده است

گویند و دوست یارانت جذب آنچه و زال جمیع مفتوحین که آنرا اجازت بدهند بخدمت و نشاندند
که از درون درخت خرمی برآید که آنرا شعله النخل گویند و فرود است پس بخدمت و نشاندند
از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت آورده شد پس نزد آنحضرت در مکه رسید
و بگفتند دو بید آنرا راه ابو داود و محمد بن رومی بعضی فقها را سخن است و در حدیث است
بطبع زربط در روایت طبرانی و انعم شده است بطبرانی و ابی الطیغ و بطیغ بانک
و بطیغ لغت است در بطیغ که انی المواهب نقل عن صاحب الکلم و بود بطیغ احب فو که نزد منی
علیه و سلم در فضل بطیغ احادیث آمده و در آن کتابی ساخته اند و نشان بر آن حکم بوضع کرده
و اسد علم و از عجایب است که محمد بن اسلم بخورد بطیغ را زیرا که منقول شده است که چگونه بخورد و حضرت
انما و در روایتی خود این قاف بر طب آمده که در دپستی قفا بود و در دپستی رطب که ای ازین
و کما می از آن و همچنین در رطب و برینج که در حدیث پس آمده است که منع میکرد میان رطب و خربزه
و این دو احتمال دارد که یکی را بر دیگری مینهند و میخورند و یا کما می ازین بخورد و کما می از آن و خربزه
خا و سمجه و سکون او کسر سوده نوعی است از بطیغ اصفر و از غراب احادیث حدیثی است که این
ماجه آورده از عایشه که گفت مادر من را معالجه میکرد و مرا برای فریبی من و دستبعل میگردان
در آرد و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و پیغمبر نبی است این معالجه تا آنکه در زم من رطب و قفا
را و در روایتی ثمر مجامی رطب قریش هم من در پی نیک که انی المواهب بانکه در رطب و قفا
حدیث بر آید که مفسود آنحضرت از جمع رطب میان و بطیغ کمر حرارت رطب بود و در رطب
و نفیل این بآن و بقا عده رطب چنانکه از حدیث ابی اناس که انی صلی الله علیه و سلم
کمان با کل الطیغ با رطب یکسر خردند و بر دهنده و بر دهنده و بر دهنده و بر دهنده که این معالجه
در ترکیب طعم و ادویه حتی که گفته اند که مراد بطیغ که بر رطب میخورند و بطیغ اخضر است که بید است

که عارض است و تعجب کرده اند از آنکه خبر کبریا که در حدیث آمده است نام نوعی از طبع
 و حیوان داده اند که در طبع اصغر نیز نیست بطلب بودنی است اگر چه از جهت حلاوت حرارتی دارد
 و کما این سخن آنست که تغذیل جمع بطلب طبع کبر حرارت و برودت و تغذیل بر بیان جمیع
 قوم کرده اند و ملاحظه است که هر چه است که جمع مذکور را تغذی بودنش بدان این طبع حلاوت
 نداشت و قبح خود اصلا شیرین را رد و بهر خود نایب را که در دو این زبانی غایب می آید تحت عنوان
 انتم که در سینه پخته او بود و در خوردن آن حضرت نم را با هر چه تیز و چکن گفته اند که شیر بار و این است
 نم را عارض طلب پس او را در ضمن نم خبر شیر را برای کسر برودت شیر است حرارت نم و کسر حرارت
 نم خبر شیر و این حسن تدبیر و تغذیل است و الله اعلم بحقیقه الحال و بخود آن حضرت نم را بر زمین می کشید
 و خوش می آید او را و هنوز این طعام در آن دبار سحر است و در دوزخ تیز می فروشد نم را
 بر بدن وی می کشد نهاده و غالب بطلب است که در سوسن که عفو صفت آنرا میبرد و بخورد
 تا باز با نخورش بر چه می کشد که این طبع و کما بی نم و آمده است که آن حضرت نم را بران باره از شیر
 که گفت این نم خوش این است و کما بی نخل و فرمود نعم الا دام الخ و الله اعلم خطابی و قاضی عیاض
 گفته اند که مراد باین کلام مع اقصا در ماکل است و نیز بعضی از ملاذ اطعمه یعنی ناخوش کشید
 سخا و ماته آن از آنچه خفیف است بودند آن و غرض است وجود آن و تامل نفس لیه در خوا
 که مغذین و منعم به است امام نووی گفته که این بعضی است که منعمین یافتند و اما اقصا
 و طعام و ذک شهنواز معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این فهم گفته که این نداشت
 خلج کبک حنفی که در تغذیل است مراد بران خورشها و دیگر خباچه بعضی کمان
 و سبب فرود آمدن است که آن حضرت در آمد روزی بر ابل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس
 فرمود آبا ناخوشی نیست تر و نما گفتند تر و ماییت ناخوشی که خلج پس فرمود نعم "دام الخ"

غصه
 شریزه
 در این شهر که
 در این شهر که
 در این شهر که

مقصود است که اکل خج یا دام از اسباب حفظ صحت است که اصل علم میکند خبر را و علم میکند
برای حفظ صحت بخلاف افطار بر یکی ازین دو وقت در فیض خل برین دو علم و صرف
و اگر حاضر نشد لبن با علم اولی مبدو بهج پس گفتن آنحضرت این قول را برای طراکم
که در این ایام این است نه برای تفصیل می باشد و اما و چون آنحضرت از تو که بده خود
وقت رسیدن آن آید و برین نمک ازان و صاحب مواهب میگوید و این از اکبر اسباب
صحت است زیرا که برورد کار تعالی را بده است حکمت خود در هر شهر از موهبای که
میشود لعل آن بدان در قشش پس میباشد تا دل آن اسباب است و عاقبت ایشان
میگرداند آنستمال بسیار می از او به و کم کسی باشد که برین کند و احتراز نماید از فاکه خود
از جهت رئیس صنعت و پنهانی که اگر کسی چهار زین مردم و ضعیف تر و در زین بر دست از
وقت پس هر که بخورد از در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آزاد و ای نافع انشی و
این عجب پس که گفت دیدم رسول خدا را که بخورد و غلب بطریق حفظ و معنی خط آنست که بده
در دهن و بکیر و دانه ای آنرا بهین و بیرون آر و شایخ آنرا برهنه از دانه و مسافت گرفتن دانه
و انداختن آن در دهن است و بعضی گفته اند که اصل نیست مرایع نیست را و بعضی روایات
آمده بعد از محمد بدل و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصل نخورده و است ازان نمی نم کرد و
هر که بخورد باید که در چند در آید و مجاز و برین کس کرده اند بران روایت کرده است ابو
داود و عاصم یعنی بعد عشاء که آخر طعامی که خورد آنحضرت از طعامی بود که در وی بصل بود
آنرا برای اثبات دانیکه جواز خورد با پنجه بود و روایات کرده است ابو داود و عاصم
و در آنچه بوی آید و در آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن پنجه در خانه ابو داود
انضامی بود و ما پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین بقول ایضا در مسجود و بخورد و

میفرماید و حکم برتر همین است بلکه غلیظ تر از آن و نوی گفته که اختلاف کرده اند علماء در حکم نوم
و وصل و اگر باشد حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی و اصح آنست که
مکروه باشد و کجاست نیز می بخیر می از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا در جواب قول صحاب
احرام می مانی که نه نیست برست میگوید یعنی آنست که حرام نیست بر شما و الله اعلم بالصواب
که در حقیقت برمی صادق موافقت می صلی الله علیه و سلم و در ترک نوم و بلع و مکروه و کجاست نیز
که مکروه داشته است آنحضرت آنرا زیرا که از اوصاف نبی صافی آنست که محبت دارد و جنونا
نه دوست دارد محبوب و نه می مکروه دارد و جنونا که مکروه دارد محبوب می صدفی با قل رحمه الله
کافی که نظر بر مهربانی و عنایت آنحضرت که در بعضی اباحت می افند بکلم الله الله بک ان یونی
خضه کما یکب ان یونی غایبه از تحاب آن واقع میبود آن خبر می دید است عفا الله و در بعضی
روایات آمده که بجاری آنحضرت صلی الله علیه و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام در جهلی دور افتاده بودند
و کز پسته شدند و خود را بزدادند تا آب دهند بستان مردی نوی خبر و کرات پیش ایشان آورد
و بخت نان خود تناول کرد و کرات بعلی بنی الله علیه و سلم داد و کذا ذکر فی تاریخ المدینه بود
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اکل میکرد و به انگشت اها و بسمیه و وسطی رواه الترمذی فی التل
بر که اکل یک انگشت و دو انگشت اکل نکند است نه می باید بدان اکل ویر بیکر و الله
مگر بعد از آن طویل و اکل نجسه خالی از نشان رده در است و صاحب محاسبه بنی برل
آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پنج انگشت خورده است و جمع کرده است میان انگشت
و حدیث مقدم انگشت آمده است باجتماع احوال و اوقات و در حقیقت اکل نجسه
ضمیمه لغو حکم اکل نجسه میگوید بعد از اکل می لبسید انگشت را پیش از آنکه مسح کند بنزد و در بعضی
روایات اذین شده بطریق اصابع و صفحه و آمده که صفحه استغفار میکند و حاجت بر خور و در بعضی

لحق واقع شده که در بانه نمی شود که برکت در کدام جزو طعام است مطهر است و این که در
اصابع را در دیوان و رسیدن آنها بزبان یا بیاطن نشسته که است در بعضی اوقات می
نشیند انگشتان بعضی اطفال و خادمان را و لعن اصابع در انسانی اکل کرده و خوردگی
ساق و از آن یا فضع نیز ثواب آمده و در بعضی وایات آمده که در وی است از غیر
و برین جهت هم وضو کرده می شود و اولاد وی حقیقت و عاقبت داده شود در آن و در بعضی از طرقی
که از صفای عباسیم است از ابا بن و از این عباس آورده که مرگه بخورد از آنچه ساقط شد از
ماید بر ایند اولاد وی صبح الوجه و نفی کرده شود از وی مستثنی است این امور از اهل کفر صورت
و از استغفر دارند و اگر بحقیقت نکرند هیچ جای استغفار نیست از این طعام است که خورد
بمسای اصابع و لعن فضع استغفر کرد و خصوصاً وقتی که بشنود که فعل آنحضرت صلی
علیه وسلم و تحقیق کرده استغفر کند چنانکه منسوب است آن سرور لازم می آید بروی خبری
مغفود باشد زیرا که صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضطرب می کند و می
دارد اصبع خود را در دهان خود و لاک میکند و دندانها را و باطن فم را و بهر کس آنرا استغفر میکند
و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نموده و شکلی و می گفت من بنده ام می شنیدم چنانکه بشنید بنده
بخورد چنانکه بخورد بنده و در نفس با خدا افتاد و نه که در اند فاضی عباس که از محققین شریعت
در ثفا گفته است که مراد با کفای مکن و حد است برای اهل همجو تریع و مانند آن از آن جستانی که
اعمال می کند در بی جالس بخیری که بزر خود انداخته است و جالس برین هیئت بسته است
کثرت اکل او پسندار میکند از آن و جلوس آنحضرت مانند طهور که بپریم یا هر ساعت چهار
بر خاست بطریق افتاد گفته است که نیست معنی حدیث در آنکه این پنجابت نزد محققین
کلام الفاضلی و مراد با فاضل آنست که بحسب این حدیث خوردن از زمین و اینا و در ساقین او

باشد بر پشت خود و این است که منی غده است و نیاز صاحب بواسطه بگوید که حکایت کرده است
همین منی را که گفته کرده است منی عیاض الکا را بر آن بر کمال الخطای که از این شرح حدیث و
مستند است که گفته است که خطای محافت کرده است اکثر مردم که ایشان گفته کرده اند اکثر را
باجه الجانین که است جنابای همان پسر عده که مشکلی معنی خورند و بر یکی است خود و این است که
مشکی معنی معند بر و همانی که در تحت است انشی الکا را یکی است نیز گفته کرده اند و این
نیز کرده است آن بعضی گفته اند که الکا غده و بر چیزی است که دیوار و ساده و مانند آن و بعضی
نیز محاذ بر دست چپ از نیز و بعضی عادت نمی از این صریحا تیر آمده است و این اثر در بنای گفته
تفسیر کرده است الکا را ایل راجع الشقیق ناویل کرده است از بر منسب طب و این فیم گفته که این ضرر
بآکل زیرا که منع میکند مجری طبعی طعام را از معیت خود و مانع می آید از دست نفوذ طعام بعده
می چد معده را و بسجما نمی شود قوی مرقد را و تیر میل میکند غده و نمی ایستد و نرسد غذا بسوی
سهولت و اما اغما و بر نشی پس آن جلوس جبار است که منافی طریقه عبودیت است و از نجه
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکل کما باکل العبد و یعنی گفته اند که این حکم نفی اکل شکما از ضامن حضرت
صلی الله علیه و سلم و حق آنست که عام است نوام اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب تجویزی
و بدست و الضرورات فیج المخطورات و صاحب رتبه و گفته که الکا بر پنج نوع است و این
بیات را که ذکر کرده شده کرده است و صاحب بیات گفته که چون ثابت شد که این الکا یا
بود و ضایع اولی بر شجب در صفت جلوس برای اکل آنست که بعد از نوشیدن بر پشت بر
قدم یا استاده است و نشیند بر پای چپ و ذکر کرده است این فیم که منهای حضرت
صلی الله علیه و سلم بطن حد بر بر نظر منی مجتبه نواضع و نادب و گفته که این بیات انفع و فصل
بیات آنست زیرا که اعضا هم بر وضع طبعی خود میباشند که پیدا کرده است خدا تعالی و چون

بمنه آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را در طعم منجمه کرده و افضل آنست که بگوید بسم
الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله گفت میکند و حاصل میشود سنت و در آخر طعم میجو گفت خدا را
جل و جلالی حمد متعدد و ثنوت و تسبیح است این مقدار که بگوید الحمد لله الذی اعطانا
المسلمین اینها نیز بصورت سیده است که میفرمود اللهم صل علی منی و علی عیالتی و علی
و احییت فلک الحمد علی ما عطا من عبود و محبته بین و امر میکرد بان فرمود با علام بسم الله
ببینک و مایل یک محل کرده اند بعضی از شافعیه امر را بر ندب و صواب آنست که در سبب از خود
و عید بزرگ آن چنانکه در صبح مسلم آمده که آنحضرت دید مردی را که سجده و ثنوت خود پس فرمود کن
گفت آن مرد لا یطیع فرمود لا تطیع پس ثنوت برداشت دست راست را بجا بپای
خود بعضی پسند لال کرده اند بر ندب بفرموده قول آنحضرت و کل ما یلیک و خوردن از ما یلی و نیست
و نیز حجاب داده اند که آن و صلیت و نازک آن عامی دانم است بعد از علم منبی و بعضی گفته اند که
طعام لون و اید است تقدی نمکند که مایلی خورد و اگر الوان متعدد دست مثل فواکه و غیره جایز است
و حدیثی هم درین باب است وایت میکنند و ان حدیث ضعیف است که اقبل اگر گفته شود که اینها
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تتبع یکدیگر و بار از ان الی قصه و این معارض حدیث اکل عامی است
انکه منی از ان بر تقدیر است که در حدیثی باشد و از حضرت کسبت که راضی باشد و بعضی
گفته اند که آن در خوردن نهما بود و ظاهر آنست که انس با وی بود و الله اعلم و آنحضرت می نشست
پیش طعام و بعد از وی و فرمود بر که الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده و در حدیثی که بگوید
که نزدیک که بایزه شد با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آداب
میستم و اینگونه وقتی که بایستم برای نماز مراد انچه وضوء شرعیست و در ان حدیث دست شستن
که وضوء لغوی است بمعنی نظافت و بخورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرم را روایت است از ابی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

نه سوم نه و چگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین علی اسد علیه وسلم و زیاده
 از لطیف آن شنگ و کلاب داخل ترند و تنم است و از آنکه کلاه است آن منقول است
 سرافین و نیست و شراب آب نور فضیلت و آب سرد تر همین حکم دارد و آنکه
 و یونیه که گفت با نمید خود ای بس که من سرد کرده بخور آب بر که آب سردی دارد و شکر را
 از میان دل نمید گفت آنرا در چه که آب سرد و بار نهاده بود و ما سرد کرد و پس بد آنما یک
 بر داشت و هم آب گرم خورد و گفت تو ای که برای لذت نفس خود در دارم گفت ای که
 صاحب حال است متابعت او راست بناید و گفته اند مراد از آن سردی نفسی است
 علیه آورده اند که آنحضرت غسل آب مزج میکرد و وقت صبح آنرا نوش جان میکرد و چون
 ساعتی چند بر آن میگذاشت و جمعی بدینند ناول میکرد و خبری از آن چه حاضر بود اطلاع
 و صاحب مذهب از این فهم نمیکرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه بناید
 که فاضل اطباء بر آنکه شرب غسل و لغو آن بر نهان است از آنکه میکند لغو را و نمید خصل معده و
 سید هر بیت او را و در فم میکند فضلات را و اگر گرم میکرد و اندر معده را با غلظت را و میکند
 سدها را و آب سرد طب بدست است شمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت برین و بعضی
 گفته اند که آنچه در حدیث عایشه و زینب است که آنحضرت دوست بداشت آنرا برین
 سرد را مراد بدان همین آب سرد مزج است یا نفع نر و زیم و بنید است و در وی نفع
 عظیم است در بار بادقوت و روشش با خن نفع و بنید است که نر با بنید با کوفه
 انداخته و با آب شیرین نموده پس اگر بگوید روزنامه دارد بنید ی لب لبتی بد
 بنید است و اگر بالفعل بنید نفع گویند و این حال است و و بوی عایر است و در نه است
 و خنی و اگر بسیار بنید و نه و نیز کرد و کرده و اگر گفت اند از دحرام و خمر است و بنید است و بنید است

فصل
 بنید معده

و اگر یک روز دور و دور
 بنید است ۴

لبن و مغرم و مسج یعنی زیت که کفایت کند از طعام و شراب و کار سرد و کند که لبن و بعد از
 خوردن طعام میکشد در فغانه و بعد از لبن میکشد زردمانه و نیز فرموده است آنحضرت
 که کسی که بخواهد اگر یکی بدرد و بناید کرد لبن و ساده و دهن و در حدیث دیگر
 واقع شده است که یکی از این که در فغانه است و نیز در کاهای شیر خالص و کاهای آب و شیر
 سرد و نیز که شیر تر و دو شبیدن چنانکه و آن را در غالی گرم اندازد پس شکرش گرمی شیر چنان
 است و نه آنکه شیر سرد و بر فراج لطیف آنحضرت مناسب است و می آمده باشد و این سکنین نیز
 بر نبوت است آنرا و یک این بوافقت ساداتی نصب کرده و در حدیث بخاری از جابر
 آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و آنحضرت صاحبی بود
 مراد را و در و این آمده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه و آن انصاری آب بیکدوانید در بستان
 خود پس آن حضرت فرمود که نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در شک کهنه یعنی سرد باشد
 و اگر نه کعبه بکیم یعنی آب از جدول بخوریم که می رود پس گفت انصاری من آب هست که شب
 کرده است در شک کهنه پس رفت در عربش و در بخت آب در فغانه و دو شب به بران
 که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را و بگفت این آب داشت که معنی کعبه آب از جوی
 جابر است چنانکه جابر باها خورد و شراب و نه گفت که مراد کعبه آب جابر است خورد
 نه بدین گویند که ایشان عمل به حقیقت کعبه مناسب بود و در رفت در جبهه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نزد نه عید یافتند و هیچ عید نیست از بی تکلفیهای آن سرور و شایان
 و در این هم یافته باشند صلی الله علیه و سلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحا و گفته است که در حدیث اطلاع
 داشت رحمه الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز تکلیف کرد و آن
 در رفت در صحبت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از اطلاع بر این حدیث جابر معلوم شد

کرم

که این فعل از این عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که بخفتن و طعام خوردن
بنابر آب بناید خورد و آب نشسته بخورد و عادت شریف بین بوده است و سلم در روای
آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از این آلوده آب خوردن و هم در
آمده که باید که آب نخورد یکی از شما استاده و اگر خورد و نظر او شیئی نمی کند بیرون اندازد آب از
نظم در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت ما و مردم نزد آنحضرت دلوئی از آب نرزم خورد
آنحضرت از این آلوده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس آب را در دهان
آب وضو را گفت مردم کرده می پذیرند استاده آنخوردن باز من نمیخوردم و ای مردم که در پیش
من کردم و این احادیث همه صحیح و جمیع میان آنها آنست که شرب بنمایا مکرده است که این
و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مرشع را کردن فعل مکرده برای بیان جواز که
بر روی و نسبت بوی مکرده نیست و امر بآبستقا محمولست بر نبت استجاب پس بر کشته
بخورد و سخیل است مراور که فی کفجه این حدیث صحیح صریح خواهد پستان خورد و یا عدا و در حدیث
تخصیص بسیار راسمی آنرا نیست بلکه نزد اولی و افضل عدا از من چون واقع شود که
فالو و مالیکه بر آنند که لا با پس البته بقاء و پسند لال کرده اند حدیث میرین مضمون که گفت
ابو بکر صدیق رضی الله عنه که آنحضرت آب را استاده و امام مالک گفته است که راسی است
مرا از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان بخوردند آب استاده و جواب میدهند
اینها که از این حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی
گفته اند که قاضی مخصوص آب وضو نرزم است بعضی از علما گفته اند که شاید بعضی
و روجه یکسی است که آن روای برای بیان خود و مبارک است که بخوردن آن آب استاده پس
موجود است و بر مردم بدان فاعده ساقی القوم آخر نم برآنتهی محل ریخته و غرض احتمالی است

برکنجه اند ایشان از اولالت نسبت عبارت حدیث را بران و صواب است که احادیث
شرب فایاد لالت برافضل جبر دارد و احادیث نبوی بر شرب فایاد اولی و
فصل پنجم
بعضی شرب چنان ظاهر میشود که نبی از شرب فایاد با منی بر فواید طبیعت
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بحایت میکرد و بدان اثر رسانید و مقتضای این کلام
که اعتقاد بدان کینه و اگر ارجحان بخورد ممنوع نباشد و الله اعلم و بعضی گفته اند که قول بابت
موقوف بر اینست حدیث مسلم از ابهریره که ذکر کرد: نه هیچ نمیت در رفع بلکه ظاهر
است که الله اعلم و نه الله اعلم از ابهریره آمده که وی بدین معنی الله غفر مردی را که آب بخورد
پس گفت فی کن این آب گفت مردی چنانی که گفت ابوهریره خوشش آید که بخورد
آب با تو که گفت خوش ندارم گفت تحقیق آب خورد با تو که گفت بزرگتر است که آب
وجود آنحضرت که بخورد آب را به دم و میفرمود که این آب سارنده نرو کوار تر و سقا
دفع را از دهن جدا میکرد و دم نبرد و از دم زدن دفع نمیکرد و چون نزدیک میکرد او را
سینه میکرد و چون جدا میکرد جدا میکرد و این سه بار آمده است که در دم او آب الله
و در دم دوم الله رب العالمین و در دم سوم الله رب العالمین الرحمن الرحیم و بعد از
این دعا نیز نافور است الله رب العالمین جله عذابه و انوار برکتها الله رب العالمین اجابا بنو بنو و نیز آمده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آب را بکشد فی و در یکشید و بکشد فی و آنچه
معلوم میشود که نول کوزه یا لوله در دهن گرفتن چنانکه بعضی مردم میکنند
باشد و لیکن جدا و بیشتر و بلند تر از دهن کردن نیز موافق است
عرض میکرد تا مابین دهان جزو یکبار می نوشاند شخصی را نیز و با رعایت شرب شرب را
گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرموده است ترا بخی که دیگر جای ندارد است آنرا و الله اعلم

بخورد با قومی سیب و آخر قوم از روی اکل یعنی ذرا اول بخورد با کم می خورد و در آخر موافقت میکرد
با ایشان در حدیث آمده است که چون نهاده شود باید پیش ناید که بر نخورد و مرد دست بزند
از طعام اگر چه سیر شود تا خارج نشوند قوم زیرا که این محل میگرداند و میخورد
مانده باشند مرا و حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را میخواهد بطعام و بهمانی برود و شخصی درو
نی افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم سیر باز و میگفت این شخص نایب شده است
اگر خواهی برگردد و الحدیث لطیفی شد خدایمان و نابیان ما که برو مقدمات آمده است
جایز است و مقضای این حدیث است که صاحب خانه را اعلام کند و بجا آید
و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام بخورد و نزد قومی بیرون نمی آید تا دعا بگوید بر ایشان
میگفت اللهم بارک لهم هم فبارز قهقم و اغفر لهم وارحمهم ثم وان دعائمان است فطر عندكم
الصابون و اكل طعام الا بار و صلت علیکم الملائکة
شریف در لباس نوس و ترک قوس و ترک تکلف بود یعنی مرجه میافت میبوشید و
تک انداخت تعین و مقصود بر صحت معین و طلب نفس عالی و نه خضیر خضیر
میکرد و هر چه موجود و میراث بدینند و اقصا میکرد و بر آنچه داعی ضرورت وی غالب حال
کس او را و از درشت بود و نمیند میبوشید و آورده اند که بود مر آنحضرت را که
مید بپوشد کرده شده که میبوشید و نسبت فرزند مکر بده میبوشم چنانکه بندگان میبوشند
و نسبت به لباس نفس که ان بها که عجم اها و ارمال نمینوند مقصود است
خاطر از بد و زود بر سکنش از بدن و می بوشید و بر مردم مست
و نیز معلوم است لباس و زین بدین از حصه اهل ترف و الت نسبت به
از صناعات و سمات سمات محمود تفاوت و لطافت نسبت و توسط در حدیث که لباس

عزیز باشد و مسقط مرآت بنود و در حدیث این عمر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود از جمله کرامت موسی نزد خدا عزوجل تفاوت ثواب و رضایب است و آنحضرت کرده
که هرگاه کسی را در راه بیاید که بر روی جاده چرکین فرمود این مرد چربی ندارد که بدان جاده را
بگیرد سازه را در پیش می آید و لبیده می چرکین جاده بدیهات فرمود که بی می آید بکی از شما که سقا
و تکلف و مبالغه در تزیین نیز خوش نباشد است و سفر الحاحه بسکویه که عادت شریف در
تکرار تکلف بود و در حدیثی صلی الله علیه و آله فرمود نه شدن بعضی مبالغه کردند در تزیین
چنانچه بجهای میسر شدن کردن گرفتند و معتقد شدند بدان و بعضی انعام کردند پوشیدن جامه
درشت زبون خیس و معتقد شدند بدان و این هر دو روش خلاف طریق نبوت و توسط
تفقه و تکلف محمود است در هر حال و شک نیست که سیرت سالت و عبادت علما و زهاد و
ایشان مبادات هیات و زناست نیاب بود و اما در سیرت در مع آن و در عیب در آن تیر و
باقیه آمده است که البذاذة من الایمان و در باب مجمل و تحسین هیئت و تکلیف نیاب تر
واقع شده و چون آنحضرت ذم نمیکند و بخلا که گفتند بار رسول الله در دست می دارد که جا
و می نیک باشند و تعلیم جس بود فرمود آنحضرت ان الله یسبیح الجبال الکبر بطریق معی الجبال
شیر و در لباس و هیئت پسندم که نیست که عیاده و کسی کردن سخن است و در حدیث دیگر
آمده که ان الله لطیف بحب اللطافة بکی از ما به یکدیگر که دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود
بر من جاده و فرمود آیا هست ترا چیزی از مال کفتم نعم داده است مرا و این حدیث در مسو
نشان دهنده آن فرمود پس با بر کن نعمت خدا و کرامت او را و این حدیث هم مناسب
حال غنیان و شکر نعمت خدا کن و در روایت دیگر آمده است که چون داده است ترا مال
مالی باید که ربه شود از نعمت خدا و اگر هست و بتعالی بر تو و دید بر مان و ثواب لبیده موسی فرمود

چیزی نیاید این شخص که نکین کند بر آن سر خنود و دید مردی که بروی جامه است هر کس نکین
 فرود نیاید این مرد چیزی که نبود بر آن جامه خود را آورده است که خدا دوست میدارد که به
 از سنت خود را بر بندد خود پس این جامه را هر موجب شکر نعمت است که جامه را بر بندد
 التقوی اثر است آتست قال الله سبحانه و بانی آدم قد اترنا علیکم لباسا یزینکم و ربنا
 و لباس التقوی لک خیر من آدمی اباید که هر جامه را بر و لطیف دارد و قلب را
 بکلیه اخلاص و صدق آری بسته و جامع بر طاعت و نظافت پر بسته و از بخت است از نظایر
 از اینهاست و احداث و مثل شعور مکرر و حقان و تقسیم اطفال و حلی که دارند و شد
 سنت و آرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیا سابق و در کار درین باب برینست اگر بگوید
 لباس پس فخر برای نفس است در غنمت و در فرد دنیا و اظهار جاه و جلال و آرایش و شکست
 و تفوق بر فقر و کسر قلوب است بکنند مذموم و مستقیم است چنانکه در شان منافقان آمده است
 و اذ ما یتیم تعجباک جبا معهم و باین اثر است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم
 و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب این حدیث مسلم آورده و در بعضی روایات آمده
 الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم الا ان ینظر الی قلوبکم و اعمالکم و اگر به بیت اظهار است و نکست
 علم و غرت دین و جمال حال و تغین در پندار و مدوح و جندین از علما و عباد لباس هر چه جامه
 نفیس میپوشند و بنت ایشان دان را الح بود چنانکه آنحضرت برای وفود نخل میپوشید و جامه
 و اثر است و است و گفته اند که این نظیر لباس است که برای قبال و قبول
 هر دو آن است که تصدیق عباد و کلمه اند و ضرر دین و غیظ اعدا و دین آن
 چیزی برای آن لباس نفیس میپوشند تا اظهار غنا و ثروت کنند و فقراء اینان را نیست
 روی آنزد و توجه شوند و شایان این تفصیل در لباس دون و محقر نیز میبرد و اگر بختی و خست آنها

فخر و طبع در مال مردم کنند موم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع دنیا و زینت آن و گفتند
انبار بود محمود و انکه ازین مرد قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی الموم
نیز ازین جهت که این قسم از وایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در نماز اقامت عن فضیلت
استحبابی مع ترتیب ثواب است نه اصل اباحت و در مواهب له به کلامی می آرد بطریق سوال
نشد نیست که سیرت سلف صالح بذات هیأت و ثنات لباس بود پس صفت حال صوفیه
نشانده که محل میبکشد و ملا بر و آسپند و برانند مبدارند خود را و حالانکه طریقه ایشان اقتدا
در این سلف صاحبان رجواب میگوید آنچه نقل میکنند از بعضی مشایخ بر عرف کلامی جامع و مفید
که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و شغولان بدینار منتهی زینت ظاهر و مخفی
و بنا و طبعین بدان مخالفت نمودند ایشانرا بقصد اظهار حقارت و چیزی که تحقیر کرده است از
بجای تعظیم مبدارند او را غافلان و پستفرا آنرا محض جند بدان اهل غفلت و زهد و نظر
رغبت کرده اند ایشان در آن و تشکر گذاری این نیست که او را دولت هنر و چون گفتند
حال زمان دراز و راه یافت و فوت بهر چنان نمغنی و درک این صفت را یافت غفلت
را و بگوید و در فتنه بعضی مردم ثنات لباس و بذات هیأت را حیل و تحصیل دنیا و متغلب شدن
گفت آنچه طریقه ترک دنیا بود و پس بیک تحصیل آن را که در بعضی محققان اهل صفت جهانکه
نشانده و سر که بر دوازده پی ایشان و سلوک میکنند هر یک ایشان ثنات لباس و بذات
هیأت را و در این اموال و لغت سلف نه مخالفت ایشان را که اگر چه در نظر
خامه میان مخالفت نماید و محققان را نشانده و آنچه چنان ناذری که متذکر میباشند
هر کسی از این ثنات که افکار کرد و بر وی حال هیأت و بخل لباس گفت باید این هیأت
لباس من که بید زبان حال الحسند نکند و مریا که پستنی کرد بند مرا از خلق و هیأت و لباس

نو سبک بود به هید چیزی از دنیا می خود و افعال انبوم و ابر بر حکمت و مبنی بر سنی و مغرور
 انون بان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بان کنم و مسلسل بدانکه بنود عجمه شریف
 صلی الله علیه و سلم بسیار بزرگ و گران که اذان بر سر باری بود و نه صبر که قاصد بود
 و بر آورده است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع نه یکی بود و ذراع شریف
 بکده است از سرگشت میانه تا بند مرقی و آن دو شریست مقدار است و چهارگشت عدد
 حروف لا آله الا الله محمد رسول الله در بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کر بای نیز اعتبار
 و آن متعارف مرفومی است در هر زمانی آبا اعتبار آن در پنج نیز بنویز و بنوان نمود و آینه
 که اگر قدری زیاده کند بر قدر محمود مسامحه کرده میشود و در آن دانکه در حدیث دیگر آورده است عجمه
 میان سلبین و شترکین عجمه نیز مذکور است چنانکه سیاق حدیث ناظر است و در آن آنحضرت اعظم
 بود که آنرا سحاب نام کرده بود و از آب فراوان و مرآت از روی صلی الله علیه و سلم است و سحاب
 و از خرقاب بیاض و درخت عجمه فلان میبود و لاطیفه معینی است بر پوسته نه بلند مثل طاق
 و بود و آنرا برتاق فلان میفند آورده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم فرق میان
 شترکان عجمه بر قلانش است و از عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه عجمه بر قلانش پوشیده
 نه بر قلانش پوشیده دوم آنکه این قلانش پوشیده بی عجمه و مراد معنی اول است زیرا که
 عجمه پوشیدن شترکان مفرست و اینه علم و چون عجمه می بست سدل میکرد و رواه الترمذی
 التمارع
 نیز آورده سلم و قد اخرج طافها بن کفیه معنی تحقیق با کرده بود و عجمه
 میان
 نه بود و این اعظمه و ذوابه نیز گویند و این است عجمه میدارند و نیز از
 عمر آنکه گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نعمت و بر میگردد و میگردد و این پنج است
 بکطرف عجمه را و بر میگردد و در دیگر را در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آورده که گفت دریم

آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر بنبر و بروی عمه بود سودا که رها کرده بود طرف آنرا میان و نشاند
خود را ز جابر آمده که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که را و بود بروی عمه سیاه و در حدیث جابر
و از زهرا بنت یساکه این دلالت دارد که از خا و ذوابه دایم نبود که افی الما هب بکده در حدیث
آمده که در آن روز روز فتح و بر سر وی پیاده بود و میگویند که در دخول که ساز جنگ و بر سر
مغفر بر سر مبارک بودند و ستار و پوش بد در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان
و دو قول با آنکه عمه فوق مغفر بود و جمع کرده قضی عیاض با آنکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد
بر آوردن مغفر از سر عمه سودا بر بست بدیل قول عمرو بن عریث که خطبه خواند آنحضرت و بر روی
عمه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح و ابن عساکر گفته که این اولی و اظهر است
و در جمع از اول تمام این قصه در غزوه فتح مکه باید افتاد الله تعالی در حدیث عبدالرحمن بن عوف
آمده که گفت عمه بر بست بر سر من سول خدا بر سر من که بر پیش و دست من و بر پشت من
و آمده است که ملائکه روز بدر و روز حنین بنصر مومنان آمدند عمه باین هیأت بسته بودند و گفته اند
که اول مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن نصف ظهر و زانیه بدان داخل و جبال است که
حرام و مکروه است و یکای عذبه تخمک تیر آه که ذوابه را جابت بسیار از زیر حنک و ذوق کند
بر وجه بیرون بخلافت و گفته اند که نعم بی تخمک و سال کرده است و این بر تقدیر است که آنست
باشد و اگر او را است غریبی دارند مال آن ترک او را و افضل خواهد بود و الله اعلم و بود این
شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند دست و دراز تر از این و از دست حرکت
بطرف و کوفه تر از این نگاه بیندارد دست را از حرکت برد و در همه افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
عمه و سلم معانی و حکم است که در نعمت بر طبق عدالت و مناسبت و همچنین بود و در فیض و
و از روحی صلی الله علیه و سلم با انصاف سابقین و بکنه است و نشانک و کوبا انصاف و لفظ

جاءت شاست باکیه حقیقت نصف که وسط حقیقی است شرط نبود و بطریق ازان عمر آورد
که گفت دیدم را بنفر خدا صلی الله علیه و سلم که اسبال کرده ام از او را پس گفت آنحضرت
این عمر هر خبری که لمس کند زمین از ثواب در آتش دوزخ است و در حدیث بخاری از خبری
۱۰. بر آتش لنگ است از آزار و ناسبت و این حکم برای مرد است و زن از جایز است
و تطویل و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله
رضی الله عنه گفت اکنون برهنه میشوند یا می پوشانند؟ گفتند یک دماغ و
نکنند بران و این است حکم از او ذیل فیصل این و خطاب است که بر زمین نشینند
و زن از جایز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازاریست بکند شامل است فیصل را در
و نمی درایت و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که گفت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم اسبال در آزار و فیصل است بر آنکه بکشد از آن خبری بطریق رعوت و تکبر
الحديث ولكن لا في احاديث آزار واقع شده بجهت کثرت وجود اسبال در آن و بلفظ ^{مطلق} نوب
تیر واقع شده و لیکن وجود معنی جود در عمامه خف و دارد و مراد بان اطالت غلبه است از محدود
و تطویل احکام چنانکه مفاد اهل مجتهد شده است نیز داخل این حکم است و صاحب این
قیم نقل میکند که گفته است این استنباطی فایح در از ماده افراج و عیال این امر است که در حدیث
و پوشیده است از آن بنفر خدا صلی الله علیه و سلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم
سنت است و از بعضی دیگر از علما نقل کرده اند که گفت پوشیده
بر ذی بصیر است استنباطی در آنکه درین زمانها متعارف شده در روی اسراف و
مال است که سنی علم است لیکن حادث شده است مردم را اصطلاحی داشته اند که
قومی را شعاری که شناخته میشوند بدان و هر چه ازان بطریق خلاصت شک نیست

آنچه بطریق عادت مخیم نیست در آن مدام که بجز ذیل نکست که ممنوعست در نوب و نقل
کرده است قاضی عیاض که است هر چه زیاده باشد بر عادت و آنچه معاد است در لیا ^{از طلال}
سخت استی و درین احوال که از علما نقل کرده شد نصرت بحکمت و کرامت این طلال و
ولیکن در ادبیات لطیف عادت و معاد و تفاوت اشارت کونیه چو از کار آن میکنند و از بعضی کاتب
حرمین خرمین زادها اسد تعظیم و تشریفاً شنیده شده است که میگویند این طریق باب ششست
و ششده مانده است اگر نگنیم شناخته می شویم و عزت ما فوت می شود اما سخن در آن است
که بهر این عزت و شرف را شناخته اند که خلاف سنت است و اسد علم در بر تقدیر مرجع و منع
از حرمت و کرامت از سهال و تطویل در ازار و بخرآن عقیده بقصد خیلاد منته و ترین است و اگر
باین قصد باشد چنانکه دفع بر دو عارضه دیگر دخل این حکم نبوده در حدیث آمده است که ابوکر
راضی اسد عادت و وضع چنین نشسته بود که از روی فرومی پشت و در صورت آجال
می نشست چون از آن منی واقع شد حضرت عرض کرد که حال ازار من چنان است چکار کنم فرمود
آنحضرت تو از آنها بنستی که در نشان قدیم آمده است و باید دانست که ازار که با
مذکور است بجای نه بند است و اما ازار که در حرف عجم است و عرب آنرا سرزویل میگویند
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا پوشیده است پس بعضی علی غرضم کرده اند که بنشیند
و ابویعلی موصی در بسند خود بنشیند از این بر او آورده که گفت آدم من بازار را در نی
همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نشست آنحضرت به کان بزار از آنجا که در عجم
و بود مرادیل سوتی را از آنی که وزن میکرد در اهرم پس گفت مرا و را رسول صلی الله علیه و سلم
را که از او پرسید برکش پس گفت در آن ایستاده نشسته ام من از هیچ یکی گفت ابوهریره و آن
بر نوی شنیدی نو بفرم از اصل صلی الله علیه و سلم پس که داشت نیز از او جمیده بسوی رسول

هذا صلی الله علیه وسلم بخوابد که میوسد دست آنرا پس نشید رسول خدا دست خود را از وی گرفت
ای فلان این را عاجم بلوک خود میکنی من ملک منیم نیت من مکر مردی از شما و گرفت تخت
صلی الله علیه وسلم سراویل گفت ابوهریره خواستم من بردارم گفت آنحضرت خداوند متعال
بر رشتن منع خود مگر آنکه سبقت باشد که عاجز آید از بر دشمن آن پس بایستی دهد او را
پس همان گفت ابوهریره کفتم با رسول الله صریحی سراویل تا با پوشی آنرا گفت نعم بپوش
در سفر و حضر و شب و روز زیرا که بر پستی من مأمور بتر و نمی بینم چیزی را تا ترزاوی و روی
این حدیث را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن جریدن آنحضرت آنرا صحیح است
و در سنن بدی که نقل است که جریدن برای پوشیدن بود و در این کرده شده است که
پوشید آنحضرت سراویل اوی پوشیدند صحابه در زمان وی و باذن وی و الله اعلم
محبوبترین ثواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیض اگر چه از او را هم بسیار محبوبه است
برای دوستی و از آن آمده که گفت بود پراهن رسول خدا از پینه کوتا دمان و
و بود فیض را آنکهها و تحقیق علماء و محدثین و مترجمان و دیار عرب است که فیض آنحضرت را
جیب بود بر صدر شریف و بخت فیض امنیت و آنچه معارف اهل دیار ما و التره و هند و
که دو نیک کنند بر هر دو طرف کران در عرف عرب معارف زنا را است و نیکای می بین
بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجا است که یاد دارم که روزی
حرم شریف را دیدم آن هندی که نیکای می بین و بر او بروش اهل هند پوشیده بودم دیدم
یکی از علماء عرب پیش ما میکرده می آید و میزد و یکبار آن باز هندی نگاه میکند عرض کرده
شد سیدنا چه می بیند و چه میگوید گفت ای مزد شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا
و روایت از معاویه بن فرقة از پدرش که گفت آدم بن عمر خدا را صلی الله علیه وسلم در معانی

حمزه از رسول خدا و در روایتی ندیدم من ذی لکه در خطه ترا حسن از رسول خدا و لکه بکبر لام و نسیه
 سمی سوی مردون جبهه بضم جیم و تشدید بجم که تمام میکند و فرو می آید تا دوش و تخمین آن در میان
 علیه شریف که شسته است و از جابر آمده که گفت بود رحل خاک که پوشید بر دامن خود
 و عین و جبهه و خطه نام جفت جابه است بر او از لکه و عده نمی باشد مگر از دو جابه یا جابه که آستر از
 و آخر آنکه خطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما الایچه میباشد و این از برهمنیه است که
 اسبم بجهه سرخ خطوط سرخ در روی نیست مراد بدان سرخ صرمت که منی است پس آن
 صمغی سلم از ابن عمر آمده است که گفت دیدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم برین دو جابه معصوم که
 لب پس لب بر کف است پس پوشش آنرا و از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت دیدم آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم دو برین جابه معصوم گفت از کجا بافته توان را کنم ساخته است آنرا برای من
 ابله من گفت سوزن را و شسته است و بعضی مردم را از حدیث جابر که لب پس لب بر کف است
 خط است مراد با آنرا چنانچه است که خطه از احمد دارد و همچنین از خبر که در حدیث ابی رزین و واقع شده
 که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که بوزر دو دو بر در آنحضرت و در حدیث بن ابی علی از بر
 آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ملوف میکرد مضطرب بر آنحضرت و بر وی است
 که در روی خطهای نیز است اگر چه در بجای عمل بر نیز صرف تیر احتمال دارد اما معارف دیار عرب
 معنی است و همچنین اصغر هم معنی آنکه خطهای زر و دوازده بنی مردم طه نیز سنی جابه از فریسی
 آن نیز خط است نیز آنست که مذکور شد و صاحب مهابت از نووی تا کرده است که گفت
 اختلاف کرده اند علما در ثواب معصوم پس اجنبی کرده است آنرا جمعی از علما و از صحابه و تابعین
 و من بعد هم گفته است که بان قابلیت تنافی و بوضیفه و مالک و لیکن گفته است مالک بن عمر
 معصوم افضلست در روایتی بخویش کرده است لب پس آن در بون و سراب و کینه و شسته است

اصطفی
 رسول خدا
 است
 جبهه
 احوال
 سر

که پوشیده است قناع را و اما قول او که نقل کرده شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است
 از او این تیر مرد و است بحدیثی که روایت کرده است از اعاکم در سدر یک بر سر طر شخین از قزوین
 کتب که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بدو کوفتنه را و نزدیک نمود آن پس
 که نشست مردی متعجب در روی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این مرد از نوز و ربی
 خرابه بود پس بسته بهم من ناپه چنم که آنزد گیت ناکاه عثمان بن عفان بود و بعد من
 در بسن خود از ابی طلحه آورد که گفت دیدم حسن بن علی رضی الله عنهما که نماز میکرد و متعجب
 بود بر پیش خود و این سجد از سلمان بن المغیره آورده که دیدم حسن رضی الله عنهما که بمشیت
 و در روی دیگر آمده که دیدم بر حسن طبعان اند فی و آنکه ذکر کرده است ابن قیم از همدان فظ
 بن حجر گفته که ایستد لال مان در وقتی صبح است که طبعان از شما بهود باشد و تحقیق بر طر
 گشت درین از نه پس داخل شد در عموم مباح و شیخ غزالدین بن عبد السلام گفت که
 که از شمار قومی از اهل ضلال شده باشد ترک آن از احوال بیروت است او بحاق و گفته اند
 که آنکارا فرس بجهت الوان طبعان بود که دزد بودند و در آنکه فی الموابب اللدینه و از آنجا
 و صلی سقوسه که بپس میکردند و فی بجهت الاسرار و کان شیخ عبد القادر طبعان و غالب آنجا
 ابن قیم آنرا و مبالغه در آن نموده است که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که ابن جزمی و ابی
 بانکار این جناب گرفتار بودند تا به الله تمیم و الله علم و چون بود محقرت صلی الله علیه و سلم
 و انطف نام تا با وقت آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و سلم که بر کین نمکشت
 وی بهاس من می افتاد در جابه او پیش و فی نشست برده و جابه وی صلی الله علیه و سلم
 که اعاکم فی الموابب و لیکن شکل نبود این بحدیثی که روایت کرده است احمد بن حنبل و ترمذی
 شمایل از عابد رضی الله عنهما در وقتی که پرسیده اند چرا که سیکر آنحضرت چون در وقت

سعد

چو دگفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بغلی نوبه و یکلب شانه و نیمصفت غله بود آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم که صحبت از جامه سبزش را و میدوشید شانه خود را و میدوخت غل
 و گفته اند که شاید که شپش در ثوب شریف وی از کسی دیگر می افتاده باشد بی آنکه آنرا بینند
 جدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق فلی ابنها به است از شخص مثل حسن و خاشاک و بعضی
 ضعیفتر می افتاده باشد که این در صورت فلی است یعنی در جامه خود را میبرد و بچست آنرا که
 میگردند شاید که مردم شپش میچینید و در دهن آن میسکین همین معنی را میگویند و قرار میابد و
 اعلم در سواهب این عبارت می آرد که شپش اید میگردان و انفعلاً و کبریا له صلی الله علیه وسلم
 عبارت بظاهر نفی اید است شپش میکند وجود آزا و تواند که کفایت از نفی ملزوم نفی لازم بود
 و از جمله لباس آنحضرت خاتم بود که میپوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول
 گشت خاتمی را از فقره و میبود آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست
 و بعد از وی در دست عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد و بر سر
 همه از کسر و سکون تخمینه نام چاهی است در جانب سجده فنا و در حدیث نزدی آمده است
 که افتاد بر سر اریس از دست محبیب بن مبرم و فتح بن عین ممد و سکون بکینه و سرقات و سکون
 تخمینه در آن موحد نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده است که خبر
 خاتم را در آن جا می شنید و آنها شنیدند و بان که در بیافند و گفته اند که در آن خاتم کوبا
 بود که استظام کارخانه ملک و ملت بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام اکبر شدن آن
 نمره و قور بکال ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از کم شدن خاتم شریف رسول الله
 علیه وسلم نیز تفرقا و فتنها بنظر آمد که ابتدا آن قل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه منجر و منجر
 قیامت فرونشست و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میپوشید خاتم

در محال و اسواق جمعی گفته اند که کرده است که است تزیینی و عمل کرده اند یعنی برین بر که است
نموده است که آنحضرت پوشیده حله حمراء و جواب ازان معلوم شد و بعضی حمل کرده اند بر
مردم حج با عمره و این تظلم است و نیست دلیل بر تخصیص و در مذہب حنفی نیز اقوال صحیح است
که کرده است که است تحریری و جاری است آن نماز با کراهت و شیخ قاسم حنفی که یکی از ائمہ حنفیہ
انسان در مسجد بود تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جبهه لاون است معصفر باشد یا غیر
معصفر و صاحب مداسب گفته که بعضی انفق کرده است مسدود و معرفت سنن و گفته که
نهی کرده است شافعی مرید از مرفوع یعنی جامه مسبوع عفران و اباحت کرده معصفر او گفته است
شافعی که رخصت نکردیم و لبس معصفر مکر از جبهه آنکه بنا فہم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی
علیہ وسلم نهی ازان مکر آنچہ گفت علی رضی اللہ عنہ کہ آنحضرت نهی کرد مرا و میگوید نهی کرد شما
و میگوید بعضی کہ تحقیق آمده است احادیث کہ دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر کردیم نهی حدیث
مسلم کہ ہذا من لبس الکفار و احادیث دیگر را نیز گفت اگر میرسد شافعی را این احادیث
مرا نمیدانند یا نه پس ذکر کرد بعضی با شواذ آنچہ بصحت سیدہ است از شافعی کہ گفت
کہ بصحت صحیح است بر حلات قول من عمل بکذب بہرین و ترک دیدن مرا و گفت بعضی
بصحت کردند شافعی سنن و مرفوع و گفت آنچہ نمیگویم مرد را ہر حال ترغیف است و امر کنیم
کہ ترغیف کرده باشد بنویس از او اباحت و در معصفر اولی بود اشہی پس معلوم شد کہ جامہ
و مرفوع و دوسہی جامہ است و در حدیث صحیح آمده است کہ آنحضرت نهی کرد از ترغیف
منکحل است کہ ازان عمر آمده کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم رنگ کرده است پیغمبر را در حدیث
میکند کہ رنگ میکرد جامہای خود را بر عفران ہر اہن خود را و در او خود را و جامہ خود را
و اہل الدیناتی و ثروا بود او و این لفظ آمده کہ رنگ میکرد و بر سر و مرفوعان جامہای خود را

را یک سکه و عمارت و بنیاد و این است کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و این عمر
و لیکن گفته اند که این احادیث معارض نمی شوند احادیثی را با منوخذ و اسد اعلم و غیره
علیه و سلم دوست بداشت جامه سفید را و پوشیده گزافی گفت احسن ثياب شما چه است
بپوشیدند آنرا زنده بای شما و گفتین که سید در آن مردای خود را و کاهای حکیم سیاه نیز پوشیده
عمایه آمده که گفت برون آمد آنحضرت در باره اوی و بود بروی بر طوموس سیاه مرط و کمره و
راک از قرص صوف از آن ساخته میشود و پوی و در ذکر عماره که شد که در خانه ابی علی اسد علیه و سلم
که بوم الفتح و علیه عماره سودا و سپس سود مستحب است و مذمت خفای نیز همین است
نیز پوشیده و اما تپلس که عبارت از پوشیدن سر بجا و مانند آن و انداختن طرفین آن
پس گفته است این فیم خویش که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحیح
وی صلی الله علیه و سلم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ذکر کرد در جلال و
برون می آیند با وی هفت هزار از پادشاهان که برایشان طیاره است و دیده پس
عنه جماعه را که برایشان طیاره است پس آنست که عجب شباهه اندایشان بهود خیر و در حد
ابی داود و امام آمده است که شبیه بقوم فهو منهم و در حدیث زید بن اسلم که در حدیث
بغیر ما و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آنحضرت بخانه ابوبکر آمده در نیمه متعین از جهه ضرورت
اختفا کرد که نشناخت کسی او را نه آنکه قطع عادت آنوقت بود انشی و این سخن از ابن فیم
خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و بجهت ضرورت بوده عادت آنکه
در حدیث سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار میگردد قاع را و
البهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرده بقی در شعب ابن سعد در طبقات انبیا
از بعضی بقیه التبع پس انجذبت و فرار رد میکند قول ابن فیم را که نقل کرده نشده است آنحضرت

که بکین وی جنبی بود در معنی جنبی اقبال است و بعضی گویند که از تنگ سیاه بود و بعضی گویند که
بود که در جنبه میبایست و کان و در آنجا است و بعضی بر آنند که صلح او جنبی بود و میگردد این مختصر است
چون نامی بابت کف و در احادیث متعدد آمده که در آن مختصر صلی الله علیه و سلم در دست مردی
از حید فرمود چیست مرا که می بینم با تو علیه السلام یا به بشر فرمود مراد آنکه باز خاتم را از فضه و زیاده می
کنند و در روایتی نام کین و در یک مختل و همچنین آمد مردی که بر وی خاتم نبه بود بنوعی و در کتاب
موصوفه و کسر حج نیز میگویند نوعی از این است که از آن بند می زنند و خاتم را از وی جدا
نمی کنند و آن از جهت مشابعت می باشد در رنگ پس فرمود که چه شد مرا که میبایم از تو
و منم پس انداخت آن مردان خاتم را و در حدیثی از بنی من صفر بصره و سکون فادوی
نبه است و همچنین می گوید است خاتم از رصاص و نحاس و بنوعی خاتم صید به حدیث صحیح که آن مختصر است
و ایند نفس فرمود اطلب و لو خاتم من حیدر ضعیف است چرا این پس آن خاتم معلوم نشود و علیه
شی فیل حقیقت و در پسین ابوداؤد و ابانسان حیدر ضعیف آمده که خاتم آن مختصر صلی الله علیه
سلم از حید بود که مجده شده بود بر وی فضه و اندک علم و اما خاتم ذنب و صحیحین از ابان عارب
بنی بریده آمده که گفت بنی کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خاتم ذنب و هم صحیحین از ابن
آمده که آن مختصر صلی الله علیه و سلم ساخت خاتم را از ذنب پس ساخته مرده این خاتم از ذنب
پس بر آن مختصر صلی الله علیه و سلم بر آن ساخت از دست خاتم و آنرا خاتم مردم نیز می
گردند از خاتم ذنب و این است ذنب امیر ابرو و اکثر علما و اکابر بعضی صیاه آورده اند که خاتم
پسندیده از بیت و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که گشت وند از دست ابی اسید که صحابی بود
در وفات و وی خاتم از ذنب و اسلام و در روایتی آمده که چون آن خاتم مردم خوانیم ذنب است
بلی از صی به خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر اینداری مال را بر دارا از آن گفت بر ندارم مرا که خبر را که بنی

کرده بحضرت از آن و گفته و دست از او و اما خاتم تحقیق از پس منی آمده است که که رسول خدا صلی
 علیه و سلم فرمود ختم کنید بعقیق و بدین منی را و از دست بزدیت در منی آمده است که ختم کنید بعقیق
 پس بر سستی که آن منی میکند فقرا و در روایت عایشه آمده منی آمده است عقیق و بدین منی را و از دست
 فاطمه آمده منی آمده است که گفت آنحضرت کسی که ختم کند بعقیق همیشه خیر میابد و حدیث دیگر نیز آمده
 گفته اند که ثابت شده است از آنحضرت در ختم بعقیق خبری و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم ختم بر باقوت اصغر منع میکند طاعون و از امام محمد
 صلیف است و اما فخر خاتم در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فتنه بود و فخر نیز از فتنه بود
 روایت مسلم آمده خاتم از فتنه بود و فخر حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی بختم
 یکی بآبجان بود و وقتی این بود و در وقتی آن و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی
 علیه و سلم ساخت ختمی را از نقره و نقش کرد در روی محمد رسول الله و نسخ کرد مردم را که نقش کنند
 خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم بر سطر بود محمد سطر و رسول سطر و اما سطر
 و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتیبت برین تزیین بود که سطر محمد فوق بود و سطر رسول سطر
 و بعد از وی آمده و گفته و اما قول بعضی شیوخ که جلالة سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول سطر تقریبا
 من این در مسند صحیح بخاری روایت اسماعیل طائرس مخالف آنست زیرا که گفته است سطر اول محمد
 و سطر ثانی رسول و سطر ثالث آمده که اقل صاحب المصابه ۹ ما ختم الکراجه و آثار بر آنند که در سبأ
 و در بین نیز آمده و صاحب المصابه میگوید که جاز است ختم در بین و سبأ و اختلاف کرده اند
 که افضل کدام است پس بعضی گفته اند سبأ و این نص امام احمد است در روایت صالح بن وهب
 در سبأ راجب است بسوی من و من است مذموب بلکه که پیشتر در سبأ و همچنین احمد و
 طبراند هب امام ابی حنیفه ترجیح من است الله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفته اند خاتم محمد

اسمعیلی

درین نخست و اشکات کرد بخضر از بدسیری همچون در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که
حضرت خنم در بسیار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که خنم در بسیار روایت از صاحب صحابه
و ترجم کرده اند خنم در بین او این قول ابن عباس و عباد بن جعفر است و از آنحضرت نیز خنم
در بین روایت کرده اند پس بعضی مسلمینند که شاید گاهی در بین بنشیند و گاهی در سایر
گفته اند خنم در بسیار را غلامین است یعنی خنم در بین منوخت و حق آنست که در صحت آنها
سخنست و اگر چه صاحب الموابب و در بعضی روایات آمده که آنحضرت گاهی در خاتم
می بست از برای تذکرشی و یاد داشت آن خاتموشن نکرد در پوشیدن و خاتم باز ماند
که است است خصوصاً که از گفته باشد صاحب موابب میگوید که از عبارت کرامت ظاهر
میشود که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلافت کثیری از اهل علم بسیار داشته اند
بی کرامت و بعضی مکروه داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی مکروه دارند مگر ذی لطافت
یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم را و در حدیث نیز آنچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم
بجمله آن ساخت که خواست مناشیر نویسد بلکه و امرای وقت که کسری و قیصر و نجاشی با
پس گفته شد مرا آنحضرت را که ایشان قبول نمیکند و نمیخواهند محتاجی را که نمی آید پس آنحضرت
خاتم را و نفش کرد و روی محمد رسول الله و ابن عبد الله نقل کرده کرامت لبس خاتم را مطلقاً
ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی علیه و سلم خاتم ساخت اما بنشیند و بعضی گویند چند
پوشید اما بزرگان و پادشاهان و الله اعلم و لبس خف پوشیدند آنحضرت صلی علیه و سلم
دوزه را و تسبیح کردن بران بصحت رسیده زندی از برده آورده که نجاشی میبکشد کرد برای آنحضرت
صلی علیه و سلم و فرستاد و دوزه بسیار ساده پس بنشیند آنحضرت آنها را بنزد خود کرد و
بر آنها و از میوه و نخل به آورده و میوه فرستاد و برای آنحضرت دوزه پس بنشیند آنها را و

مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مثل خیر انبیا که پوشیده بآن قدم را اگر پوشیده خود بآن نشاند
 سوره ... مثل در صبح بخاری از این پس آمده که بود مثل آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و در وقت
 و قبل از آن مثل و آن است که چنانچه در میان دو کشت و ترندی در شمشیر از این پس
 که و ... بود که در دو بود که آنها و از این پس مرده اند که گفت نفی که مثل پوشیده و از این پس
 که به آنکه چنان و چون بکشد ابتدا که بنمال حدیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نمی کرد از منی در مثل واحد و در حدیث از این موضع نامطبوحت و احتمال لغزش ندارد و بعضی گویند
 حدیث بعضی امراض میگردد و در روایتی از عایشه آمده که پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سلم در خانه خود یک مثل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشد و در او فروپاشد و در میان
 یک پای احتمال لغزش باشد پس باید کرد و پوشیده همان جانب را و احتمال دارد که برای بپاش
 جواز باشد خصوصاً در این طور صورتی و در مواهب از ابو داود و ترمذی آورده که منی که آنحضرت
 از این دو پوشیده این مثل و بعضی از علما حدیث مثل مثل شریف را در نهایت جدا بیان کرده
 و فضل و برکت آن بیان کرده و در مواهب تجربه آن برای دفع دفع بپاش آن مثل در مواهب
 و وجع و حصول این از جی عباد و غلبه عدا و خوار از هر شیطان مارد و شره حاسد و غیر طلق
 مرأة ذکر کرده و قضایه در مع آن و بیای فضایل آن است آمده اند و اما فراش
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صمیمین از عایشه رضی الله عنها ... و فرارش رسول خدا
 علیه و سلم که خواب میکرد بر این چوبی که خوان بورت درخت حرم بود و ... و است کرده است
 بقی از حدیث عایشه که گفت در آن بزم زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 سلم نقلی و دونه کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراش را که خودی چشم بود
 در آن بزم رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت چستان ای سائیه گفت یا رسول الله فلان

قطیف حاکم گویند من در آن بزم ...

زن انصاریه در آنکه بر من پس دید فراش زاپس فرستاد این فراش را گفت بازگردان ای عایشه
بجدا سوخته اگر خواهم من روان بگیرد آنده با من خدا بیتی که بهای حلا و نقره زاپس بی این نزد و بر
من نه زمره قهوه سی بکنیم بلکه به اینست بکنیم محبت مولی خود و طلب صدای و بیتی احمد در سجده
و این جهان در صبح خود و بهی از حدیث این خجاس پس آورده اند که در آنکه عمر رضی الله عنه بر سواخند
صلی الله علیه و سلم آنحضرت بر حصیر افتاده بود و از کرده خبر به بلونی مبارک می صلی الله علیه و
پس گفت بار رسول الله کاشکی کبری فراشی را بهتر دوزم از این گفت آنحضرت چه کار میکنم من با دنیا
بیت قصه و دوستان من دوستان دینا که مانند سواری که بر در در و زکرم تابستان با
ایستاد و ساعی در سایه درختی بنزد ابد است و گذاشت آنرا و از این مسعود آورده که گفت در آید
بر بخت خدا صلی الله علیه و سلم دوی در غره ایست کرم کو با که خانه حمام است و خفته است بر حصیری
کرده است در بیلوی پس کرم که در من پس گفت چه چیز در کرده آورد زاپس عید الله کفرم بار الله
و قیصر بر فراشی غر و غر بخت بند و تور حصیر گفت آنحضرت کرم که کن عبد الله این را از دیناست
آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب مفصل تر و زیاده تر از این واقع شده و گفته که
بود آنحضرت بر حصیری و بنود بر من مبارک می جز از این و حصیر بنکر کرده بود به بلونی می و در گوشه
خانه قصه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدو آورده است و بخت پس بخت هر دو چشم من اشک گفت
چه چیز در کرده آورد زاپس این بر خطاب کنم یا بنی الله حکیم که نایم کسری و قیصر در شمار و اندام بر تخت زو
و بسیار غر و تو بهم خدا و بر کرده می بر حصیر افتاده باین حال فرستاد این الخطاب می بنی
باشد مرا این از دینا و ما را آخرت و در و ابی آورده که بر ای که با او بر زاپس بود و در زیر سر
بود از جلا پس خوش طریف آورده که گفت آنحضرت ای بنی الله که شتاب داده برای این طیب
اینان در دنیا و مافی ایم که در بنهاده زند طیب تا در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت

که اگر نهاده باشد برای وی فراتر نخواست بران و اگر نه بخت بر زمین نسیب میسر و در میان
جمع باید دانست که جماع کلی از اسباب حفظ صحت است و ^{خندان}
نمی و احتیاج آن و پسند امت بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و بابت ^{شد}
از مرض رویه است مثل سوسپس و جنون و صرع و غیر آن و لیکن بشرط قوت و اعتدال مزاج بی ^ط
تکثیر و هرگز قوت مختبر و شد به تریبک جماع او را مضرت و وجود قوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و او فراتر قوامی سایر کس است و در مجاهد روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت
قوت چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت و نزد احمد و نسائی و حاکم آمده است
ریند بن ارمسم مرفوعاً آمده که یکصد و اهل خبت را داده میشود قوت صد مرد در اکل و ثریب و جماع
و مشهور است از منعمان بن سلیم مرفوعاً آمده که او و هراجر شل و یکی بنجهت پس خوردم از آن و یکصد
شدم قوت چهل مرد در جماع و در بعضی احادیث آمده است یکی از بزرگواران حکم وضع این حد
کرده اند چنانکه گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این است
که بیشتر است و آن وی انشأت میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عام باشد و بسخ
ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس بحج غیر است صلی الله علیه و سلم و خواص اصحاب او نبه
بنده میگویند ظاهر آنست که مراد عام است و با تفنن اهل عرف و احتیاج و سیایات و تغاف و
نماز و تغافل میان مردان در قوت جماع امری متفرق است و در این حدیث آمده است که سید اینها
در حدیثی که در مسلم باشد این کار بود و زیاده از وظیفه کفاح احرار که اربع سال است و این حدیث
شده و از روایتی که در ترمذی است آنحضرت از عالم تا حلال نشد او را از سنا هر چه خواهد و مجتو
کر دایزه شد بسوی وی سنا و فرمود آنم عن الطعام و الشراب و لا یخبر عنین و در روایت السن
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود فیصل داده شده ام من بر مردم بکار حلت حمت و

شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش و اه الطیرانی پس معلوم شد که قوت مباهرت نسا
از کمال انسانیت و ضعیف الرحمان ابراهیم صوات الله و سلامه علیه که بعد از مد و امام عقیلا
سازید اجل نسا عالمین است زوجه او بود و با جبر سیه او نشد و از برای صحبت با جبر بر
از شام بر براق می آمد زوجه کثرت شغف بوی و غلبت صبر از وی بود و زرد او و عیال
نود و زن پس دست شدن و بکر را تا صد نام شد و سلیمان بن داود علیه السلام
طواف میکرد به نوزن و گویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب میخورد
و این معجزه وی علیه السلام بود و بود مر او را بعد از رجوع و بنابر سیره کذافی الموابه و انجیل
نمکنه افضلیت سلیمان ابر حضرت سیدنا صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت افضلیت که بنا
فضایل در جنب آن محمود و توارست و گفت آنحضرت از جماع آنچه کفایت بود مر او را در آن
علیه السلام نبی ملک بود و داده شد مر او را ملک که داده شد مر کسی که بعد از دست دین گشت
نسا مر او را نیز از جمله آن ملک بود و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر افتخار کرد و قوت جمعی
که مر آنحضرت ابو دصلی الله علیه و سلم نیز داخل معجزه است که میبکشت بر تپه نسا خود در
و ایشان بازده زن بودند و در رباعی نه زن و توفیق داده شده است همان ابن دورا
که اول نه بودند بعد از این بازده شدند با کثرت و بیام و مواصالت در آن و شدت جوع که گاهی
بست بر شکم مبارک خود و قوت بدن حکم عادت تا بعت استعمال مغویات از ماکول
و شدت در غی آنحضرت نادر بود با مردم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و بیانی
وی و لغتان و چه که در عادت با استعمال اطعمه لذیذ و سیر و بیام و مواصالت در آن و شدت جوع که گاهی
این حاصل میشود از معجزات بود و از عالم ظاهر نبودند و بیانی اینها علیهم السلام و بیام و مواصالت در آن
وقت و حکم آن عیم النکاح و قبل الزواج نیز بودند اما در آنجا که کثرت این شدن و بیام و مواصالت در آن

نقص
در بعضی از اینها
و بعضی از اینها
و بعضی از اینها
و بعضی از اینها
و بعضی از اینها

نقص
در بعضی از اینها

بودند نظر نقص نباید که نسبت جانش سید عیاد و احسن ذلک بلکه باعتبار وجود این فضیلت و
افضل و احسن است از دیگران و بعضی از متفکران بگوید که جعل و رهبانیت در این
مقام است در حسن اعتقاد و عقولیت این امر در میانند و آنرا محض از آلات حس است
و نه آنکه در اینجا اسرار و فواید و منافع مندرجست که در غیر آن نیست فعل سید این اصل است
علیه و عظیم در حسن نظافت و جوهر کثرت ازواج و دلیل آن که نیست و فواید رسام نکاح
بسیار است عمده آن وجود ناسل و بقا و دوام نوع اینهاست که عداوت است
و قضای حاجت و بیل لذت و دوزی مباشرت و تنوع نعمت و این منقبت است که در
میان از جهت عدم ناسل و احتقان منی و وجود مضار در وی از منافع آن محض بصورت
منی استغفار از آن و قطا صحت و دفع مضار که حاصل میگردد از آن چنانکه گذشت و حصول
عفت و کف نفس از وقوع در آفت زن و مرد و از فواید نکاح زیاده تکلیف در قیام
نسا و صبر بر این و کج خلقی ایشان است و این فایده در باب آنحضرت صلی الله علیه و سلم است
اتم و احسن است با تحمل اعیاد رسالت و تبلیغ احکام و کثرت عبادت و قیام و ایستادن و کثرت
اجر ابریس نکاح در حق آنحضرت عبادت است که منتفعین بچنین اجر و خیریت در مذہب حنفی مطلق
افضل از مجرد است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عیب که است است از نکاح و فرمودند
کیندن زیاده دوست دارند و از بر آنکه من مکار است و هر که است میبایست که رها کند و رها
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت که من جماع میکنم تا زنا با وجود علم مسلم
ایشان
مسلم آمده را در قیامت
فوت باده داده آنرا پس ظاهر شد که نکاح ظلم است در احوال و ثواب از صبا نیز که امر مذکور بصیام

مگر بر تقدیر عدم طول و استیلاط نکاح و تنگ نیست که چون مقصود از نکاح حاصل باشد برای
تکثیر است محمد بن ابی الفضل بن عبد بنی شیه و فرمود حضرت صلی الله علیه و آله سلم که اگر بهای نه
نیم طلا بدهم و مرا در برهانیست زک نکاح است و اگر زک نکاح افضل بود و اگر آینه شروع کرد
شدی و دین ماکه خبر دیا منست و یکی از فوائد تکثیر ازواج که مخصوص ذات انثرف است حضرت صلی
الله علیه و آله سلم مقصدی تمنع احکام درونی و نقل می گسخت حضرت و اطلاع بر سیرت پاک دینی که
نوانند شد بر آن چه بعضی از ازواج آن حضرت بودند که نشسته شد بر روم و زوجه می خیم
صفحه و بود در آن ام حبیبه و عثمان رسول خدا در آن و فرمود و غیر ذلک پس اگر آنها مطلع نبودند
بحال من خلق و طهارت سیرت وی صلی الله علیه و آله سلم طماع نشیری اقتضا میکرد و سیل ایشان را
بیا و قرابت پس در کثرت وجود و کثرت ایشان بآن معجزات و اظهار محاللات آن حضرت
ظواهر و باطن صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین حبیب الی من دینا که کثرت مشهور
برز با آنها انجمن شده و امام غزالی و احیاء العلوم و صاحب کشف در تفسیر سوره آل عمران
و در کبری از کتب فقها انجمن واقع شده و برین عبارت اشکال وارد است که صلوة ازین
بست ابواب تحقیق از محمد بن سبکونید که بعد از فتح طرق و بسته آمدن آن دران معلوم کرد
که لفظ کثرت میت پس اشکال ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدینا هم نیست و درین
تقدیر اشکال نه بود و در بعضی از بی شرح حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح
کرده شده است فلینظر نه
اعتدال بود و لیکن از مرقوم فوق در خارج الیه و منع مذکور است و از قدر محتاج الیه و از بجا
در حدیث و آنست که منی خواست کسی که به پدر و مادر صلی الله علیه و آله سلم در مقام
انگام به و برادران و منجاست که به چند در نماز که میاید بدان معنی نیست هم بودی

و در تمام این بودی چنانکه عادت شریف وی بود در نوافل عبادات و در شب گاهی بخوابی و
بعد از آن برخاستی و سواک کردی و وضو ساختی و نماز که ارادی و باز خواب رفتی و برخاستی و
کردی و باز خواب رفتی باینکه چند بار بختی و برخاستی و در صورت تیردست می آمد که در خواب
و نه بختی و نه خوابی بیداری و خواب بر پهلوی این که وی در جانب قبله و در
شریف بر کف دست راست نهاده می در صورت غریب این نهاده کردی و فراموش
بر بر کف دست نا آسان کرد و بیداری و برخاستن برای نماز و بختی بختی
گفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق است در جانب ایسر پس چون در جانب
ایسر بختی دل در آسایش راحت میباشد پس گمان می آید خواب و چون بر شوق این بختی
دل در خلق میباشد و بختی میگوید و نوم از جهت خلق قلب و معلق بودن وی و طلب تقوی
بیل می جان و کثرت نوم و ثقل وی داخل است در مضطرب و کوار اسی می ولیکن نوم برین
احسن است بر قیام بیل و برخاستن برای نماز پس کسی که طالب صحت بدن و آسایش
صنوبری اند چنانکه اطباء نوم بجانب ایسر میکنند و آنرا که طالب صحت قلب معنوی و جانی
چنانکه اتفاقا خواب بجانب بختی اختیار کرده اند این گفته مشهور است در میان قوم و صاحب
سواهب میگوید که درین سخن خبر نیست باینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواب نیکو و غلبه
نوم نوم وی بر جانب این باشد یا ایسر و این حکم ثابت است مرا و ادبایا و تعلیل این نکته
اینست که در حق کسی که خواب کند دل وی پس احسن تعلیل اوست بختی یا بیل که
عادت شریف وی صلی الله علیه و سلم بود و فرموده که آن اندک بختی یا بیل فی کل شی
الحديث با بقصد تعلیم و ارشاد است که دل ایشان بختی یا بیل است و میتوان گفت شاید
که تپه آری و هشتمی دل در صورت خواب بر دست راست اند و افونی باشد بختی خلق

عزاحت طبعیت که مذکور شد چون بدست چپ افغان شود که دست کرد
 چنانکه طبعیت حکم طبعیت در غش شریف آنحضرت در بعضی اشیاء
 صورت حاصلست و در صورت بیشتر دظایر انقصود کور مجرب است
 ایشان ماطر و حتم در آن است و الله اعلم و حدیث تمام عینای و لایام قلبی صحبت است
 کرده است از آنجاری از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت با آنحضرت آیا خواب بر روی خواب
 رسول الله پیش از آنکه در کوفی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمام عینای و لایام قلبی
 صاحب مواهب لذت میجوید که عدم نوم قلب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب آنست که قلب
 چون نموی باشد در روی حیات خواب پنهان دارد و وقتی که خواب کند بدن بود این حالت مرئوس
 صلی الله علیه و سلم در کسی که زنده گردانیده است حق تعالی او را بحیث خود و اتباع خود و در
 کرده است او را نصیب از آن و نقل کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان و وقت
 که صاحب معارف و حقایق بود که گفت - یعنی تمام لکن قلبی و الله لایام و کیف بنام
 نبی شریف ناظر الی وجه لطیف شافع علی الدوام انهم پوشیده نمایند که حصول نصیب
 حیات قلب و عدم تمام قلب که صاحب مواهب آفر لازم و نمره و پنجه حیات قلب است
 مر بعضی اولیا را بعد از محبت الهی حل جلاله و است حجب وی سخن نخواهد بود اگر دعوی
 اینحال میان آنحضرت و غیر وی است و مسلم و ذکر این عبادت و نقل بر اکران نماید
 و اگر باشد هم تربیت احکام آن از عدم انقضاض وضو و آنکه آن مفتی خواهد بود که آن
 حصه پس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و شنیده شده است که بعضی از جاسوفیه
 قریب این زمان دعوی بیداری میکردند و از خواب بر میخاستند و نماز میکردند آنکه وضو
 کنند و ادعای تقاضا هم درین مسئله مینمودند که علت شرکت و صحیح قیاس است و این از

رسول

دل از روی محسوس
 عاشق بر اصلاح

و شرط فی عدم انضمام حکمت مخصوص عبیه و باسناد توفیق باشد که در حدیث لایق
و حدیث نوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقدر التوسیس در وادی از نماز صبح تا آنکه برآید
و اگر نشد و بعد از آنکه آنحضرت مرانی بکرا استسکال آورده اند که هر طلوع آفتاب چون از
بود و دریافت و جواب داده است نووی ازین اشکال در جواب یکی که قلب ادراک
از محسوسات مگر آنها را که متعلق با دست چنانکه حدیث و الم و مانند آن در تفسیر شعلونیست
و ادراک طلوع و غروب کا چشم است و می خوانیم است اگر چه قلب تین بود اگر یکی بد
باشد و چشم نبه بود و غیر طلوع کند در نمی باید از اگر چه بدار است دوم آنکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم را در حالتی است که قلب می نایم نیست و این اغلب است و حالتی است
که نایم میکرد دل می و این نادر است و این قصه نوم از صلوئه در بحالت بود گفت نووی که
صیحه معتمد جواب اولست و ثانی ضعیف است بخی مختار است که عدم نوم قلب حالت دیگر است
و ثابت بود و جمیع احوال عبارت حدیث تیر برین وقت و بعضی هنوز اشکال باقی در
و گویند اگر چه ادراک طلوع غیر معین است که قلب ادراک آن نکند و لیکن می باید که در یاد
وقت طویل را از آنکه از ابتدا طلوع فجر تا اکر آمدن آفتاب مدت طولانی است که مخفی نمی ماند
مگر بر کسی که مستغرق نوم است و در مسکن الباری گفته که این استبعاد مردود است با کمال
و آنکه قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنوقت مستغرق بوده باشد بوحی و لازم
نمی آید ازین وصف و نوم چنانکه در اوقات دیگر از نقطه مستغرق می کشد در حالت انقباض
و حیث ممکن است درین میان شریعت بود بفعل و حصول اتباع زیرا که آن اوقع است در نفس
در وقوع سهو در نماز گفته اند و چون در حالت صرف نقطه که چشم تیر بدار بود سهو واقع
میشد باشد درین نقطه که سخن در آنست چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه رضی الله عنهم که بود

که چون نوم میکرد و بتاری ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما در اینجا فیم که در هر چه می کردیم که امام
و من علی و سلم پس نوم وی و صلوة وی و سبستان ازان نه از آنست که نوم قلب بود بلکه
نوم بجانمی دیگر بود مثل آن بلکه بلند از ازان تا سنت که در بر این با که اسباب
من القامی ابو بکر بن الحسین المالکی و بعضی از متصوف گفته اند که این اسلامی بود که علق تعلق آن حضرت
و توفیق آن عدم توفیق آن بعد از رب متعال این سخن تفسیر صفت است زیرا که این توفیق
توفیق است که در این م... مثل امر آتی سببی نه از انکال بند پر و بعضی گفته اند که معنی قول آن حضرت
صلی الله علیه و سلم لا یام قلبی است که محقق میماند بر برجات انتقاض وضو معنی آنچنان مستغنی
می شوم و در نوم که در بنام وجود حدث را گویند که این قابل تخصیص کرد بقطه قلب یا در اکتان
انتقاض وضو و این بعید است زیرا که قول آن حضرت بنام عینی و لا بنام قلبی چه است از قول آن
که گفت بخواب بروی تو یا رسول الله شب از آنکه در کفنی و این کلامی است که تعلق ندارد به
طهارت بلکه متعلق با بر و تر پس باید که حمل کرده خود بقطه او بر علق قلب بوتر که اقاله و ظاهر
عبارت حدیث اطلاق حال شریف است بی تفسیر بجانمی دون حالنی و در بعضی روایات
آمده است که فرمود من می شنوم آنچه میگوید شما از حکایات پس جواب حق آنست که نسخ
این حجر گفته فافهم و بالله التوفیق و آنحضرت صلی الله علیه و سلم منی میکرد از نوم بر روی افشا
کردن در پیشانی بی و در آنکه است که است بر مردی که خواب میکند بر روی خود
زاد او را با می خود و گفت بپوش و بنشین که این نوم جنبه است و صاحب مطالب گفته که روی
نوم نام نیست است و نوم بر روی از روی روی تر و گفته که ضرر نمیکند است تا بر پشت باز بر می
احت بی نوم آتی و در اجزاء العلوم میگوید که خفتن بر چهار وجه است خفتن بر روی بر روی متغیر
که نظر میکنند در آمان و کواکب فکر میکنند در آیات آن و خفتن بر بدن بر روی متغیر و
بر خیزان

[illegible]

از آن جوهر جارات و غیرات غریب آورده اند و حدیث اول با خلق الله العقل بن محققین
 بصحت رسیده و حدیث اول با خلق الله العلم نیز گفته اند که مراد بعد از انوار و الماد است که
 شده است و کان عرض علی الماد و بعضی عادت بر صریح بیان واقع شده است و آمده که
 ما غیر از عرض است و آمده است که چون خلق کرده شد فلم گفت بوی پروردگار تعالی دهد
 بنویس گفت چه بنویسم گفت بنویس ما کان و ما یکون الی الا به من معلوم شد که بنویس از خود نام
 که بنویس بود است و گفته است که بنویس و خلق و در وی صلی الله علیه و سلم از آن
 ما بنویس و بنویس نواند که مراد از ما کان صفات و احوال آن نور باشد که ازل در آن عالم
 و از یکون آنچه در ظرف بر کرد در دنیا و بنویس آنحضرت ثابت بود در آن عالم چنانکه فرمود است
 نبأ آدم بن الروح و الجسد و در حدیث دیگر آمده است که عبد الله و خاتم النبیین و آدم بمجد فی
 و سهو در دنیا و آدم بن الماد و الطین است اما گفته اند که این لفظ نزد محدثین بصحت رسیده
 اما معنی یکی است و بر بر تقدیر مراد قبل خلق آدم است و اگر چه در علم الهی نبوت تمام انبیاء ثابت
 و کان بود و لیکن نبوت آنحضرت ظاهر معلوم بود و در میان ما یکم و ارواح و نبوت انبیاء
 و پیوسته بود بلکه میگویند که روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن عالم مرئی ارواح انبیاء
 علوم الهیه بود و بر ایشان چنانکه در نشاء دنیا مبعوث فرستل بود بر سایر بنی آدم پس وی
 صلی الله علیه و سلم بنی مرسل بود در آن عالم بالفعل و در خارج نه در عالم الهی فقط و تواند بود که
 سخن الله بقول الآخرین ما بنمی باشد و بعضی گفته اند در نشاء و سابق نیز برین صفت بود و
 و جود این نشاء و استخراج ذریه از ظهر آدم معیار نفع رحمت در جسد آدم چنانکه اکثر احادیث
 و است و لیکن استخراج ذره آنحضرت از ظهر او مقدم است بر استخراج ذریه دیگر و الله اعلم و در
 آمده که چون مجلس شد ذره آنحضرت میرون آمد از وی انوار اینا عظیم السلام امر کرد او را برود

حدیثی که در این باب
 حدیثی که در این باب
 حدیثی که در این باب

تعالی که ظن کند حاجت انوار ایشان پس نظر کرد مختصر و همیشه افراشته از انکسار می بود
 ما این گویست که پیشه نوروی انوار ما را گفت اسد تعالی این نور محمد بن عبد اسد است اگر بیان
 آید چون سجد کنیم شمار اینها کفشد ایمان آوردیم یارب بوی و بر بخت می رسد به عزت
 جل جلاله گواه شدم بر شما و این است معنی قول عیسی که و اذا خذ اسد مثاق النبیین لما یسکون
 من کفایت و حکم آتیه و ذکر تفسیر این کرمه سابق و در ذکر فضل ایشان است که شسته است شسته
 آنحضرت صلی اسد علیه و آله ابی الانبیا و ظاهر کرد دامن می در خرد که جمیع سبب حاجت او می
 باشند صلی اسد علیه و سلم سوره و همچنین در شب اسرا بامت کرد ایشان را و اگر انقضاء می افکند
 مجسمی او در زمین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات اسد علیه و علیهم و حبیب سبکت بر این
 و بر امان ایشان ایمان بوی و نصرت می و باین گرفته است حق تعالی را ایشان مثاق و چون
 او زنده شد قلم حکم شد او را که نبوید بر ساق عرش و ابواب بهشت و اوراق آن و قیام
 بین آن لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی لا اله الا الله محمد رسول اسد خاتم الانبیا
 بعد از آن نوشت هر چه کاین است تا روز قیامت چنانکه آمده است جفت العلم با هوکا
 و چون خلق کرده شد آدم حق تعالی او را ابو محمد گنیت نهاد و آورده اند که چون از آدم آن
 لغرض واق شد گفت خدا ما اقاله کن مرا ازین لغرض بحرمت محمد خرم و خدا یحیی که
 محمد را از کجاست ناخن آدم گفت آزمان که تو خلق کردی مرا نظر من بر عرش و ابواب بهشت
 در اینجا نوشته دیده ام لا اله الا الله محمد رسول الله پس تم که گرامی ترین خلایق نزد تو خواه بود که
 او را قرین نام خود کرد ایندی پس ندا آمد که وی آخر پنهان از در بیت است و نام او در آسمان
 و در زمین محمد اگر او میبود سید اینک و دم ترا و پند اینک و دم آمان و زمین را و ترا بطیلس او را
 و در حدیث سلمان در فضل آنحضرت آمده که جبرئیل فرود آمد نزد آنحضرت و گفت یا محمد پروردگار تو

میگوید که اگر من ابراهیم را خلیل زرقم از حیثی که رقم پیدا نکردم هیچ آفریده را اگر من رفو
از خود پیدا نکردم دنیا و اهل دنیا را برای آنکه بشناسم ایشان را که است تمام تهرات و تهرات
از من و اگر نبود چه می پیدا میکردم دنیا را پس بناده شد نور محمد در بنی آدم و در دروا
در پشت می پیدا شد از جن می پس از آن سزاست کرد در تمام اعضا دوی و عظیم
حقیرت این نوزاد را اسمای جمیع مخلوقات و اکثر ملائکه را بسجود دوی و ایجاد و قول
که جمعی گویند نوزاد ملائکه و در آن بیجا نه و اذ قال ربک للملائکه سجدوا و سجده
سجده که درین بودند و ما موسی و انبیا و انبیا میگویند که چون خداوند تعالی آسمان و
و ملائکه و جن را آفرید ملائکه را ساکن آسمانها و جنیان را ساکن زمین گردانید پس جن مدعی در
عبادت مولی مشغول بودند بعد از آن منی و ظلم بسیار نهادند خداوند تعالی لشکر را از ملائکه برای
اهدان و مسلمانان زمین فرستاد که ایشان را جن میگفتند با عبا سجنان را ایشان
از این با تحفه آنکه خازان جهان بودند و این جماعه را پس از این قسم ملائکه میدادند و کما
من الجن که در قرآن مجید و قصص با جمعی است و ملبس نشود و مرشد و اعلم انبطافه ملائکه
بود پس ضیاء که زمین در تصرف ایشان بود برون کردند و در کوهها و جزایر و ریاض
و محبس ملائکه که نام ایشان جن بود در زمین فرار گرفتند حق تعالی نام ملک می بین
و آسمان دنیا و مدنی هست با ملبس و او او کما هی عبادت در زمین میکرد و کما هی در
و کما هی در پشت پس حق تعالی امر کرد این قسم ملائکه را که رئیس ایشان ملبس بود پس همه سجده
کردند کردی که انقل فی روضه الاحباب من کتب النفایر و التواریخ و قول صحیح است که
ملائک و ماورئ ملائکه آسمان زمین بودند و این قول موافق زرتشت بنظم قرآن و
مواهب نه الامام جعفر صادق سلام علیه و علی آباءه الکرام و اولاده العظام نقل میکنند

فرمودند چنین کسی که سجده کرد آدم حیرل بود بر سر تکامل برتر از فیل برتر از ایل برتر از کلبه برتر
 و فرمودند که ای کلبه کلهم جمعون و چون آدم را در بهشت در آوردند ایضا از جنس خود سخنان
 که با او ماست کرد و راه خاطر و ذکر حق بسته کرد و در وی شود وضع آلهی کند حق متعالی بر او
 خوابی برخواست در آن خواب از ایشان صلح میری خوا آفرید و وی را حوا را از آنجا که گفتند
 مخلوق از می شد و چون دید آدم حوا را دراز کرد دست خود را بر سر می گذاشتند و می گفتند
 ای آدم ما نکاح کنی او را رسیدی مهر او را گفت مهر او چیست که فرود فرستی بر حوض سحر بار
 روایتی است بار آمده پس فرج کرد حضرت عزت آدم را با حوا و خطبه خواند که ای حوا
 پس حوا بدین برآدم و در و سوای پس انداخت و برآورد او را از بهشت الفضا تمامها و
 آدم برین آمد از کرده خود پشیمان شد و با انواع شفقت دینومی مبتلاند و چنین آمده است که
 آدم چون برین آمد سیمه سال فرود پیش فکده بود و برین است بسوی آسمان بیایا
 نکرست و سبکست و منی اینها و انگشهای او مسحوی کنه لاکرنگهای نام اهل زمین را جمع
 و موع آدم بیشتر از آن باشد و در اخبار آمده که رویا بید خدا تعالی از موع آدم خود در طلب
 و صندل و انواع طیب و کرست و حوا روید و آن تک وی فرغ از افادی بعد از آن از حوا
 حق مهم نشد کهانی که گفتن آن سبب قبول توبه او شد اکثر مفسران بر آنند که آن کلمات است
 ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و رحمنا لنكون من الخاسرين و دیگر کلمات استغفار که
 مذکور است در کتب تفاسیر و سیر و بعضی مفسران نفی کلمات را قبول و استغفار سبب است
 علیه و سلم تغییر کرده اند و این قول مغایر و منافی آن اقوال دیگر نیست توبه و استغفار کرد و با
 من بخیرت صلی الله علیه و سلم و روایت کرده شده است که چون بیرون آمد آدم علیه السلام
 از بهشت نوشته دید بر ساق عرش بر هر موضع از بهشت اسم محمد صلی الله علیه و سلم مفروان بر خد

پس گفت یارب این محمد کست گفت پروردگار تعالی این را که دوست که کردی و پیوسته
چون آدم ترا گفت آدم یارب بگفت این را که رحمت کن برین والد پس خدا آید که با آدم از بیعت
یکدیگر نوی نماید اهل سموات وارض را قبول میکردم شفاعت ترا و پیوسته بدو نمادند
آدم و داخل او جنت را و سوسه میسوزد بر آمدن آدم از جنت و از دست داشتن پدر می
کثیر بود چنان معصود و این حرور منصوص است بر ذکر فضایل سید بشر و آنچه از او ^{مستخرج} است
بر منطبق است الله و چنین در ذکر انبیا می دیگر بر همین معنی انفسه افتاد اگر چه آن نیز از
است و انتساب آنجانب هیچ بذکر شریف خواهد بود ^{است} بلکه عادت الهی تعالی
و تقدس بان جاری بود که حوا در هر ولادت دو فرزند پسر و دختر توأم میرسد الا نشی که
حضرت خاتم الانبیا است صلی الله علیه و سلم تنها بود آمد تا نور نبوی شریک نباشد میان
وی و عجمی ^{است} هم دفات ذقت شبت و وصیت کرد که نهاد این نور را که در سنای
و شبت نیز وصیت کرد پسر خود را که انوش نام داشت باین و همین جاری بود این وصیت
کرده میشد این نور از قرنی بقرنی تا رسیدن تعالی این نور را بعید المطلب مولود وی عجم
و پاک گردانید وی تعالی این نسب شریف را از سفاح جاهلیت یعنی زمان که سفار بود
جاهلیت تا آنکه سوزنا مسفر نهادند زمان خود را نزدیک شرفا تا حامل شوند از ایشان
چنان بودی که تا یکدیگر در زنی با هم می آمدت مدید پس نزوح میکرد با وی چنانکه بهنمی ^{سین}
خود از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ترا بد مرا از سفاح جاهلیت پسر
ترا بد را که کنی سلام و از علی بن ابی طالب آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم بر من
آدم از نکاح معیرون نبوده ام از سفاح از که آدم تا آنکه بر آید مرا مادر و پدر من بر حسب ^{است}
اهل جاهلیت خیزی در حدیث دیگر آمده که فرمود همیشه مود خدا تعالی که نقل میکرد از اهل اسلام ^{است}

بارعام ما هر صفا و مذهب و مشرب نبیند و تشبه که آنکه بودی و می بهتر ازین و نوشته گفت
 ابن عباس در تفسیر قول می بجان و تعلبک فی الساجد بن مینی من بنی الی بنی و همیشه
 صلی الله علیه و سلم که تعلب سبک و در صلاب انبیا تا آنکه برایشه او را مادر می بود
 انس رضی الله عنه که خواند آنحضرت گفت باکم رسول من انکم نفعی فاکت من نفیس من
 از وی نسب و صد و سب و سب در پیران من از کاه آدم سفل و همه کج است و ابو سیم
 دلایل ذکر کرده از عایشه از راه از حیرت که گفت شتم من از من و سفل آب من
 هیچ مرد را فاضلتر از محمد یدم پیران مسیح مرد را فاضل تر از بنی هاشم و در صحیح بخاری
 آورده که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر کتفه شده ام من از خیر فزون بنی آدم
 بعد از حضرت منی تا پیدا شدم از فرزنی که در هجرت و در صحیح مسلم آمده که گفت آنحضرت در
 بر کتفه خدا یغالی کنه را از اولاد اسمعیل و بر کتفه فرشتگان از کتفه و کتفه از فرشتگان
 و بر کتفه مرا از بنی هاشم و در حدیث دیگر آمده که خدا یغالی بر کتفه خود را پس بر کتفه میان
 بنی آدم را بر کتفه میان بنی آدم را بر کتفه میان بنی آدم عرب را بر کتفه میان
 باشد هر که دوست میدارد عرب را هم دوستی من است میدارد و انبیا را و کسی که دوست
 عرب پس نبی و من من میدارد انبیا را اما سب شریف وی صلی الله علیه و سلم چنانکه در
 مواهب لدنیه ذکر کرده بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف نفع میم بن قسطن
 قاف و نفع صادق و نفع میم بن کلاب کلاب بن مره بن معمر بن و نشد در ابن کعب بن قیس
 زکون عین بن لوی بن معمر لام و نفع بن مره و نشد در ابن غالب بن فهر کعبه فاسکون با
 النضر بن زکون و سکون بن کعبه بن کعبه کاف و بنو بن بن غریبه بن اسجد و زکای
 بر لفظ تصغیر بن مدر که بن معمر بن و سکون و ال مهمل و کعبه بن ابی سبک بن مره بن قول معمر

بنی ارم

بفتح آن نزد بعضی از یاس صدر جا و نیزه برای وصل است و صواب است که این قول
اصح است بنصر بنصر میم و فتح صا و مجید بن زرار که بر من و برای بن نصر بنصر میم و فتح صا
معه و بعضی بفتح میم و سکون عین نصیح کرده اند بر عدنان بن قیس عین سکون و ال تا
اینجا متفق علیه است نسب شریف میان ارباب سپهر و صاحب علم انصاف فوق این
و صحیح نیست با اتفاق بر آن که آنحضرت از اولاد اسماعیلیت و ابراهیم و فوهم و ادب
و نیت علیه السلام از اجداد او بدین صلوات الله علیه علیه السلام در روایت است
عبد بن کثرت چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذکر نسب شریف خود بنحو و زیاده میگردد از حد
عدنان پس از آن توقف میکرد و میگفت کذب النسابون بخشن وایت روا کرده
در سنده القردوس و لیکن سیلی گفته که اصح آنست که بنقول ابن سعد است و بود وی
عنه در وقتی که بنح اند این آیت که الم یألم بنو الدین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود و الدین
من بعدهم لا یعلمهم الا الله و میگفت کذب النسابون یعنی ایشان دعوی علم انساب میکنند
و حق تعالی نفی کرده است علم آنرا از بندگان و از عمر رضی الله عنه روایت کرده اند که نمی توانست
میکنیم ما عدنان و بنیادیم مافوق آن و عرو و بن الزبیر گفته که میافیم ما هیچ یکی را که بنیاد
بعد از سعد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل تا آدم اختلاف بسیار است و بعضی میان عدنان
و اسمعیل می توان ذکر کرده اند که معروف نیست اشخاص واهل ایشان و بعضی که بعضی
و بر سیده شده امام مالک آن حال شخصی که رفع میکرد نسب خود را تا آدم پس ناخوش آمد او را
و گفت که بنزداده است او بدان و همچنین روایت کرده شده است از وی در رفع نسب
علیه السلام پس باید که توقف کنیم از مافوق عدنان از بنه وجود تخلیص ایشان حق تعالی
با قلت وجود فایده در آن و لذا وحی کرده نشد بر آنحضرت تبر صلی الله علیه و سلم و در جا

میکرد

روضه الاجاب فوق عدنان تا آدم از جناب اسباب ابن جوری قریب بسی زن ذکر کرد
و چون اعتماد نیست بران و مخالف است بقوال علما ذکر نکردیم ما آنرا واحد علم الکنو اجمال
بعضی از ان سخاوت مشهور و معلوم و متفق علیه اند ذکر کنیم اما عبد المطلب نام او شمسیت
شمسیه وی بان بخت آفت که در وقت ولادت در سروی مویهای سفید بود و ششمین ماه کهنه
از بخت کثرت افعال حمیله وی که حد و ثنا میکردند مردم او را بران و بعضی نام وی عالم گفته
و صاحب مواهب گفته که ابر قول ابن قتیبه است و مجد شیرازی تعییت وی کرده و گفت
وی ابو الحارث است با اسم اکبر اولاد او که حارث نام داشت و اما وجه تسمیه عبد المطلب وی
وجود گفته اند مشهور آنست که پدر وی هاشم یک وقتی بیدینه رفته بود و در آنجا متوجه کرد
از وی پسری حاصل شده و چون مطلب که برادر هاشم بود بیدینه رفت پسر برادر بد حسن الصوت
و من الشبیل گفت این پسر از ما مینماید و با ما بماند از کیت گفته اند هاشم بن عبد مناف
پس مطلب او را برداشت و بر سر خود رویت ساخت و چون بهای چرکن داشت و
نکبته مردم پسر میدادند که این کیت میگفت این عبد مناف از بخت او را عبد المطلب
خوانند و بعضی گفته اند که چون هاشم از عالم میرفت وصیت کرد مطلب که در بابان
عبد خود را که در بخت کتاب کرد از پسرش که در مدینه بود از بخت او را عبد المطلب گفتند
و بعضی گفته اند که او طفل و که پدرش وفات یافت و عم وی مطلب او را به پست کرد و در
عرب بود که هر که مبنی را به پست میکرد آن بنم را وی میگفتند که از کفری روضه الاجاب تا
این عادت سخت چه چندین کس از بخت بمان میکردند و این عادت پست است در عرب
اما این مبنی را عبد آنها میخوانند و نعم اینجا همچون واقع شده و لفظ است و رواقه و مطلب
مطلب و چون مطلب وفات کرد در یاست اهل که بعد المطلب فرار یافت و منصب حجاز

خانه کعبه وسعت برای وی مغفول شد و اهل کعبه تا به مطلع و منظر و می شدند و او را
 و انترام نمی نمودند و بود عبدالمطلب که فایح میشد از وی را بیکه مشک افروخته رسول الله
 بود و غره وی در چپ این ایشا از حاد و به پیش می آمد بحیل شیر بنوع شکله و که میوه و سکون
 که نام حلی است بکعبه سپردند و بر او کعبه عزت و سید می نشستند و در ایام قحط بازاری بود
 استقامت میکردند و بیکرت نور محمدی که در چنین حال می یافت مهم ایشان کعبه است
 و از کعبه اجار آمده که چون نور انحضرت بعد المطلب رسید این فصل در یافت روزی
 حجر کعبه را و سکون چشم که نام وضعیت از کعبه خواب کرده بود پس بیدار شد محمول به یون
 پوشیده است حله بها و جمال و جلال و متعمر مانده که این از کعبه است و که کرده است انجل
 را بوی پس گرفت او را بر او و در نزد کاهنان فریشت و خبر داد ایشان را از بخال
 خبر دادند کاهنان که پروردگار آسمانها اذن کرده است مرا این غلام را که تزوج کند یون
 این حال را تعبیر کرد بحالت تزوج یا خبر دادند از عجب که کاهنان او عای آن میکردند
 تزوج کرد او را بر روی نبی که نام وی قبله بود و زاید از وی عارت که اکبر او را و عبدالمطلب
 بهتر و قبله و تزوج کرد بعد از وی زنی دیگر که نام او هند بنت عمرو است و چون دم کرد
 ملک بمن از جانب احمد بنی و آورد فیل سفید عظیم را برای پدرم بت اسد الحرام و رسید
 را این خبر گفت ای گروه فرشتان بیدارین بت را برورد و بت که نگاه میداد از آن
 این بت بنیت ملک ما در حقه این بتیم پس آمد ابراهیم و رانده شان و که سفند ان فرشتان را
 عبدالمطلب چهار صد ناله پس سوار شد عبدالمطلب تا فرشتان را بر آید بحیل شیر پس کردید
 دایره نور رسول خدا بر چپ عبدالمطلب مانند هلال و نه شعاع آن بر بت حرام مانند
 چراغ که روشن کرد و چون نظر کرد عبدالمطلب بوی آن نور گفت ای گروه فرشتان بیدارین
 بیدارین

پدر عبدالمطلب ششم و هفتم
 مادر عبدالمطلب که عبدالمطلب را
 تولد داد و پس از او در این
 احوال است عثمان و ذوالحججه

کرده شد باین مهم اسحاق سوگند که بگردان نور این مکر باشد ظفر دایم بر کشید
و متفرق شد از زن تازه بود ابراهیم مرد پرتا نهریت و هر حیش را چون دانه در کف
کرد و روی عبدالمطلب افتاد بر زمین و بهوش گشت و آواز کرد مثل آه از کار و گنج کرد
شود و چون بهوش آمد سجده کرد عبدالمطلب او گفت کواهی میدهم که تو سید و زنی حق
و دایه است که چون حاضر شد عبدالمطلب ابراهیم را بپای سفیدی که آورده بود برای ابراهیم
بمضروبید چون فل نظر کرد بر روی عبدالمطلب سجده کرد و فل بنود عادت آن
که سجده کند ملک ابراهیم را چنانکه سجده میکنند فلان دیگر و که با گردانند خدا بتعالی فل را و
سلام بر نویری که در پشت است ای عبدالمطلب و بر تخت است این فل هر چند زدند در سر وی
بس برکشید باین پس فرستاد حق تعالی طیار با بل از دریا با هر یک پس گریه می
در مغرور و دور پای مقدار عدس نمیرسد این پس گریه می می مکران می افتاد بر زمین
و رسید ابراهیم در حدش در وی که افتادند گشتان او با پاره و روان شد از آن
و به و خون و شکافت دل می فتوزد باسد من غضب اسد و این قصه از معجزات آنحضرت صلی
علیه و سلم که پیش از نبوت ظاهر شده و این قسم از معجزات را از باصاات گویند که معجزی
و بنیاد نهادن است و سببه کردن ابر را آنحضرت نیز پیش از نبوت بود و معجزات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم سه قسم است قسمی که پیش از نبوت ظهور یافته و قسمی در زمان نبوت
و قسمی دیگر بعد از نبوت که کرامات و ایام است و عجب از صاحب مواهب که بحث کرده
که حجاج خراب کرد کعبه را و چیزی از آن حادث نشد و جواب داده که ابراهیم پیش از ظهور
بود از برای مسکین امر آن پیش از نبوت ظاهر شده و سبب گشت بر لای قایب
نبوت ابراهیم چه هم حجاج نه بقصد تخریب کعبه و فساد بلکه تعصب مرد فعل عبدالمطلب از

و عدم قبول دایت بگوید که از عایشه نشیند و کرد و بر غمی برای اعزاز و تعظیم کعبه بود
چون بعد ملک مدیت عایشه رسید پشمان شد بر فضل آن و خود از خشن ضد بار عمار
کبر رنج و با فقه یکی از آن در سال ولادت فاطمه بود که آنحضرت بقبس تربیت خود پیشکش
و آن بقصد اصلاح بودند افساد چنانکه اصحاب قبل نمجو پیشند و اما با نام امام او عمر است و نام
از آنجمله گفتند که هشتم یعنی نان بر نه کردن است و اول کسی که اشک خوراند قوم خود را در
قطر او بود و او را عمر العیسی نیز گفتند بجهت علم و مرتبه وی و وی مردی صاحب جمال و صاحب جاه بود
و با نام چهارم داشت اسد که پدر مادر علی مرتضی است رضی الله عنه و فضله و صفی و عید ^{المطلب}
که جد پنجم است صلی الله علیه و سلم و او را اولاد نماند مگر از عبد المطلب و اما عبد مناف که نام
او خیره است و کنیتش ابو عبد شمس و مناف نام نبی است و او را چهار بربر بود با نام که جد
پنجم است صلی الله علیه و سلم و عبد شمس که جد نبی امیه است و نوفل که جد جبرین طعم است و
مطلب که جد اعلی امام شافعیست و گویند با نام و عبد شمس نوامان بوده اند و پشیمانها
ایشان بهم حسیده بود و هر چند سی میگردند از هم جدا نمیشد تا آنکه شمشیر و بهای ایشان
از یکدیگر جدا کردند از پنجه میان اولاد ایشان و او شمشیر و میانست که اخی روضه الجا
و مشهور میان مردم آنست که بشتهای مرد و حسیده بود آخر شمشیر جدا کردند و اما
تصغیر قضی است بمعنی بعد از آنکه وی بعد افتاد و از گروه خود و بلاد خود و قضا و فنی که
با و باشد بوی مادر و فاطمه او را مجمع هم میگفتند که جمع کرد قبایل عرب که در استیلا
خرع از یکدیگر متفرق شده بودند و چون قضی باز یکدیگر و آنرا از دست خراع اشراع کرد
جمع کرد و پشیمانها باز یکدیگر گویند از اندوه راضی ساختن پشیمانها را همی کلی روی
مینمود و او را جامع بیننده و مشاورت نموده و ندوه در لغت بمعنی حدیث کردنند و

که معنی محسوس است از جناس و نام قضی بعضی گفته اند زید و بعضی گفته اند زید و اما کلام
 یا مصدر است یا مفعول است یعنی مکالمات بعضی منازعت و مخالفت کالبت الهد و مکالمات
 و خاصه یا معنی جمع مکمل است و مراد معنی کثرت است چنانکه سیمیه میگوید اصل
 بر سیده شد که نه جبران نام میگویند بر آن خود را بنا نهادهای بدشکل کلب و دب و غلامان
 بنا نهادهای بیک مانند مزوق و ریح گفت نام بنیم پس از برای اعدایوم عروبه او عروبه
 محله نام روز جمعه است جمع میگردد و درین روز خطبه بخوانند بر ایشان و تنه گیرند
 ایشان را بسبب بنه آخر الزمان و آنگاه میگردانند ایشان را که وی از اولاد میر است و با هر
 ایشان را با جماع وی و ایمان آوردن بوی و انشا میگردد و در این باب که از انجیل این است
 یا یسعی نشاید افوا، و عوته از قریش تنفی الحن خدا نا اما لوی بن غالب تصدیق
 و لایقی شدت و سختی در عیش آید و اما فر جمعی از اهل سیر و توارخ میگویند که قریش لقب
 و بوی است بگفته قریش را و هر که فرزند فخر نیست از قریشی گویند بلکه کنای گویند و اگر
 بر آنند که قریش لقب نمرن بخانه است و اولاد او را قریشی گویند و قریش نمر گویند و در
 بقریش وجه متعدده گفته اند مشهور آنست که قریش نام دایه است که بزرگست بخورد
 و بخورد او را هیچ و و عالی و غالب می آید هر چه در باب دریا و غالب نمی آید هیچ دایه بروی
 و در صراح از بعضی شعرا و فقیهین ایات پست شد انمعنی انشا کرده و بعضی گویند که
 جمع شدند در حرم بعد از آنکه منفرق شده بودند و قریش جمع شدن و گرد آمدن است
 آنکه ایشان اهل تجارت و کسب بودند و قریش بی کسب کردن و جمع آوردن و بعضی
 چون مردم ریج می آمدند از قریش حال فقر می نمودند و ایشان را بیری می نمودند و قریش
 بعضی نفیست فی الصراح قریش را غالبین و اقراش می کردند و بعضی می گویند که

و غلامان غنی و نام کلب
 بعضی گفته اند عروبه اما هر
 یکی است که جمع کرد

ایات ۳

امام عامر با عمر و بان قه اوراد که گفتند که روزی در عتب خروگوشی و دیدم و در یافت آزا
و کجاست پیرش اوراد که لقب کرد و بان مشهور گشت و بعضی گویند که آن پیر را در کوه
که بر خود نرفته که با کعبه احداث او در نشسته وی آنها جمع کرد و در یافت و بر سر تعبد بنامی که در
قدم است از جهه مبالغه باشد که فی روضه الاعجاب و احتمال دارد که برای نقل از وصف باشد
و اسد اعلم و اما الی پس دل کسی هست که بعدی فرستاده از بیت حلیم و در قافوس گفته
وی اول کسی هست که رسید او را باس محرکه معنی سل و آورده اند که وی از صلب خود آواز تلمیه
به نغمه می شنید صلی الله علیه و سلم بحج و اما مضر وی اول کسی هست که نهاد حد و ابرامی اهل بود
آواز زن مردم در زمانه در برین اسلام بود بر ملت ابراهیم و اما تر از اندر معنی قلیل میگوید
که چون آینده شد وی و نظر کرد بر روی بنور محمد که میان دو چشم وی بود خوشی اندک
شدن سخن و جمله ام کرد مساکین را و گفت اینها اندک است در حق این مولود پس نمیکرد و نه
از جهه این و گفت او بورجمه است و اما محمد بن عدنان و عدنان از ادو پسر بود عدنان
و محمد بن عدنان که از احداث و انحصار است و از عدنان نسب نمره بن ابله بن نضر و در بابات صحبه
اهل انساب داران اختلاف است چنانکه معلوم شد و حکمت آملی اقتضای وحی تکریم و محقرت
ترخواست آزا و چون گفت پیش از حق تعالی عبد المطلب از شراب رها و بر جمع کرد
خای و خاسر خواب میکرد عبد المطلب روزی در حجره نگاه خوابی دید عظیم و پدیدار شد ترسان
و از این پس اند قصه این خواب بر کاتبان فرست پس گفته او را که بنابر اگر است
این خواب تو به تعیین بیرون می آید از پشت تو کسی که ایمان نیاورند پس اهل آسمان و زمین
و پدید میگرد مردم علامت آشکارا پس تزویج کرد عبد المطلب فاطمه را و در آن زمان فاطمه
عبد الله و روح و الله و اول اینده گشتی الله علیه و سلم و سینه عبد الله بن مریم مشهور و مطهر است و

حضرت عبدالمطلب چاه زمزم راست بعد از اینا نشسته شدن او و اگر با دوی قصه حضرت وحید
 اور نیز ذکر کنم ای و انهم باشد که چون ابراهیم خلیل اصلوات الرحمن علیه السلام فرستاد
 بیسم اسمعیل متولد شد نور محمدی از پیشانی وی جفاقت ساره که در جفاقت ابراهیم بود و نکند
 و طبیعت وی تحمل آن ندانست که اسمعیل را در او راه بیند بجهت آنکه در فرزند نبود و طاعت
 داشت که او را پسری شود که مستوح آن نور باشد تا بمهرشد با بگه ساره خواست که ابراهیم
 با جرو اسمعیل را بردارد و بجای برد که در آنجا عمارت و زراعت و آب و آبانی و دود و آب را
 تنها بگذارد و ابراهیم سیم مامور بود بخاطر جوئی ساره پس با جرو اسمعیل را برداشت و برین برید
 اکنون حرم که است و اینتا نزد تکی که خانه کعبه در آن موضع بر آید شد که است و آبانی
 از خرم و مشکلی آب پیش با جرو اسمعیل نهاد و آب را بخدا سپرد و خود مامور بود بدان
 با جران خرم و آب بخورد و شیر میداد چون خرم و آب تمام شد و دشمنی را بین غلبه کرد
 بعدی که اسمعیل از شکم بیرون آمد و با جرو حکم اضطرار خواست و بر کوه صفارفت و کوه با
 ناکسی فریاد او برسد و آب بیاید اگر دوس پس از آن فرود آمد و بجای بن کوه مرده رفت و بر آن کوه
 بران بایستاد و با بنظر حق هفت نوبت سعی کرد و سر نوبتی پیش اسمعیل می آمد و کجا می
 تا در نوبت ایضا او را بر شرف هلاک یافت و برین نوبت چون برده بر آید آواری شنید که
 بران آواز داشت گفت آواز را شنیدم مرا با در پس و بر حیرل بود که پیش اسمعیل در موضع
 زمزم ایستاده است پس حیرل با شنیدن بای خود و بر خیزد و زمین را شکافت و نوبت است
 شد پس با جرو را از آن آب نماد کرد آن خیمه نمود و حی ساخت تا آنکه در آنجا جمع شود
 اصل چاه زمزم آن موضع بود که با جرو در آن آب که کرد پنجه فروود صلی الله علیه و آله وسلم رحمت کند
 خدا تعالی مادر اسمعیل را اگر میکند داشت زمزم و اگر میکند خیمه آب بمورد زمین و زمزم بران

پس آن عرب بجهت ضعف رای کند دلالت بر آن که نمی یابست کرد پس ^{بر} اسمعیل آن
بمی آتش میزند هم نشکلی را دفع میکرد و هم کرشکی را و این از خواص آب بنفتم است که کجایی
و طعم هر دو به سندیست که بر و طعم این آب نیز طعم شیرین میماند با جود اسمعیل خدگاه برین حال
بودند تا قوم جرهم از ولایت بن بران موضع مسیحه در سطایح آنجا منزل کردند و اسمعیل
ایشان نشو و نما میافت تا چون بجهت طوغ رسید با پسند جرهم وصلت گرفت و فرزندان
پیدا شدند و از اسمعیل السلام گاه گاه با تجارت سواره بر براق سوار از شام تقعد ایشان
چنانکه چاشت بشماره میکرد و بکمی آمد و رفت قبوله باز باره میرسید تا زمانی که از
حق مامور شد که خانه کعبه ^{سمعیل} در بین جادوت اسمعیل در موضع تل سرج که در اول امر با جود
در آنجا که هسته بود خانه کعبه بنا کرد و پیش از این هم درین موضع برای آدم حق تعالی خانه از
بهشت فرستاده بود از باقوت که در درخت از نمرود بنی شرفی و دیگر غری و خطاب در بام
که طواف کن کرد آن خانه و بر دایمی حق تعالی خطاب فرمود تا بم که در زمین حرم خانه بسا
و کرد آن طواف کن چنانکه ملائکه را میدیدی که طواف میکنند در آسمان کرد عرش بر آدم
از هند سر سال بطواف آنجا می آمد از این عباس منقولست که آدم چهل حج باره کد کرد و
طوفان نوح آن خانه را با آسمان همقم رفع کردند الی آخر با جاد نامن القصص فی هذا الباب
مقصود و بر بنیاد کمال نمرود بود و سبب این باشد شدن نمرود و پادشاهن وی در زمان
المطلب و فرزاده آنرا اسمعیل ^{آن} بنامه عبد الله را بدیع آورده اند که تا اسمعیل علیه السلام
جایست بود ولایت خانه کعبه تعلق با و داشت و بعد از وی نابت که آنرا لادوی ^{فایم}
مقام او گشت و در روزگار میان ایشان و قوم جرهم منازعت و مناسبت افتاده بجلای
نسبت مصابرت ^{شد} جلال علیه السلام و منشد مناجات بنی مید تا فرزندان اسمعیل ^{سید}

از کمر بران نهند و در اطراف و انکاف عرب ساکن گشته و حکومت میکرد

مندی برین حال که نشت قوم جرهم که حاکم ایشان عمرو بن حارث نام داشت میافزیدند
سازند و عقیق در یکدیگر را سیر بجهتند و بدهد بهای که مردم بجهت خانه کعبه می آورند و میفروشند
خود بر میباشند قبایل عرب که بر نواحی بودند در مقام اهلای و مستنصل ایشان میباشند
بنی جرهم را طاققت مقاومت نماد و در دیگر نواحی و نواحی بخت یمن رفتند و ابن عمرو بن حارث
بیاضه حیدر الاسود را از رکن خانه برگزید و صورت دو آه و بره طلا مزین بجا هر که سفید
فارسی بهدیه کعبه فرستاده بود و از اغراض آل الکعبه خواندند با سلاح چینه که در خانه کعبه بود
زرم پنهان کرد و بنیشت و بازین هموار ساختند و از حاکم و محکم و از نشت غلیم
و نشتی که در حرم مکه کردند حق تعالی زحمتی که عرب آزاد کرده گویند بر ایشان بر کجاست معنی پناه
شدند و بعضی از آنجا بیرون نرفتند از آنکه ما را اولاد اسمعیل و مکه اند و چاه زرم از آن و زبان
منطیس و ناپا بود چون خب حکومت در ریاست اهل مکه عبید المطلب رسید و اراده الهی
متعلق بانظار زرم و بس در خواب عبید المطلب را آوردند که زرم را بیدار باید کرد و محل آن
بود که کجاست پس بایارات و علامات آزاد دریافت و خواست که آزاد کند و فرستاد
مانع آمدند و سفهای ایشان منسوب دادند و در موضع زرم دوت بود که نام آنها اسف و
نابله بود و قریش نخواستند که میان بنیان جاهی بکنند عبید المطلب بیک پسر خود که در
زرم را نشت و عارت نام او بود بر قریش غالب آمد و بحضر زرم شنودان شد چون محمدی
از زمین بکنند و شکها داشتند ظاهر شدن کردند و ان اسلم و دو آه و بره که بنام
بودند بدانشند پس حضرت زرم تمام شد و آب پاشند و آبان تغار و عبید المطلب پسر خود
و نذر کرد که چون حق تعالی او را ده پسر دهد و همه بجهت ملوک سپند و ان می شوند بکلیات

غزالی

اورام

فرمانی که چون حق تعالی ده پیر بوی داد و همه بجد بلوغ رسیدند بنی ترو کعبه مصلحت
پس در خواب می بیند کویا کوبیده میگوید و خاکن بنده خود یا عبد المطلب را برای پروردگار
این خانه بس بپاشد نماند و لرزان و چون بر پیشش مسامحه بدان نواز آمد و فریاد کرد گشتی
و اطعام کرد و آنرا برای فربه و مساکین بهتر بخواب گفت دید که میگویند فرمان کن بنده
از دست و فرمان کرد و کای باز خواب رفت دید که میگویند فرمان کن بزرگترین پس فرمان
کرد و نیز را بپوشان خواب رفت و دید که امر میکنند بزرگترین از آن پرسید بزرگترین که است
گفتند یکی از این که تیر کرده هیچ وی پس سخت غمناک شد و جمع کرد و اولاد را و
با نیا و جهوت ان که اینها بدست نداشت اگر همه را فریاد کنی بر این
عبد المطلب از اطاعت پسران نشا و گشت و گفت فرعه بنیدارید چون فرعه بنید
بنام عبد الله برآمد و وونی احب اولاد نزد پدر حقه تا فتن نور محمدی از حسین وی و بو
ونی صاحبان کمال و نجاج و هبلوان و تیر انداز پس گرفته عبد المطلب دست عبد الله
و گرفت کار و آورد او را نزد اساف و ناله که دو صنم بود نزد که نربان کرد و بنده
و چون نوم قریش برین حال واقف شدند مانع آمدند و گفتند عبد المطلب که این کار
بکنه خصوصاً احوال او از محروم و او را دلالت کردند بر بی کاهنه که در حجاز بود و معقل و فر
از کاهنان دیگر نماز و در آنوقت جبران نماز صعود بر آسمان و استراق سمع نمود
نمود و گفت که پیش آنکه بپاشد بر رفت و قصه بروی عرض بید کرد و آنچه فرمود پس
بر روی آتزن گفت امروز بروید و فرمایید تا بپیم که فرین من من درین قصه چه اشارت
میکنند برود که چون پیش کاهنه فرستند پرسید که بیت مرد تو ناچید تر هست فرستاده
نتر گفت ده نتر را در مقابل آن ببرید و میان وی و نتران فرعه بنیدارید اگر فرعه

شتران برآید بجای می فرمایند و اگر بنام ببر آید و شتر دیگر بفرماید و همچنین فر
میدارند تا زمانی که فرجه بنام شتران برآید از زمان بدانند که پروردگار تعالی را منی شدگان
شتران فدای اوست صاحب کتاب خلاص یافت عبدالمطلب علیه السلام که باز کشید پس
بقربان کا که حضور اسات و نالیده بود آوردند و ده شتر مغایل عبدالمطلب و فرقه انداختند
تا شتر بعد رسید از زمان فرجه بر شتر افتاد و هنوز دل تبه المطلب قرار نیا یافت تا که
بر شتران می افتاد پس عبدالمطلب را اطمینان حاصل شد حمد خدا بقدم رسید و عبدالمطلب
فرج خلاص شد پس فرج کرد صد شتر و خاص و عام و وحوش و طیور را برآید و در دست مرد
در میان عرب صد شتر گشت بعد از آن که ده پروردگار در دست و شمار عزیز از انصار
داشت و از بنجته آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم اما ابن النجین و مراد بدو فرج عبدالمطلب
داشت و صاحب مواهب گفته که از معشری این در کشف روایت کرده و نزد حاکم و دیگران
از معویه بن ابی سفیان آمده که گفت بودیم ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس آمد او را عربی
و شکایت کرد از دشمنی سال و هلاک مال و ضیاع عیال و گفت عطا کن من از آنچه
داوده است ترا پروردگار تو را ابن النجین پس قسم کرد آنحضرت و انکار نکرد و بروی
قول مشهور میان جمهور آنست که فرج نام اسمعیل علیه السلام است و بعضی علماء بر آنند که نام
علیه السلام و اگر این قول صحیح باشد نام ابن النجین آن باشد که اطلاق اب بر عم
چنانکه در قول وی پس چنانکه در اخبار از بنی مویس و اقصی او قال علیه السلام و بعد از این
قالوا نجد الکماله ابناک ابراهیم و اسمعیل و اسمعیل اب اب خود خوانده اند و حال آنکه
علیه السلام عم ایشانست همچنین فرج برین قول است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ابن او گفتند که عم اوست و ابن فیم در ترجیح قول اول گفته که شک نیست که فرج در میان

ترتیب روز خود در مکّه کرده میشود چنانکه سنی بن الصفا و المروه و رحی حبرات در مکّه
در تحت تکیه نشان اسمعیل دلم وی افامست ذکر اسد و اگر ذیج شبام سیجور فرامین و غیره
در شام مبود و نیز آن مجید پنج احلیم خواند و علیم تر نبود از کسی که نسیم کرد و نفس خود را
فوج از جهه طاعت پروردگار و اسحق را علیم گفت و نیز عادت بران جاریست که برود
بجای خود و میبایستد و چون تعلّق گرفت غلبه غلب بران و تقاضا کرد و غیرت ثبت
مانیج وی و ولادت اسمعیل مقدم است بر ولادت اسحق و این نوحیات
و ترجمیات واهی است که انبیا در غلبه ظن میکنند چه جای قطع و یقین و صاحت
طاعتی و آنکه هر یک بعد العزیز بر سید و در از علما و یهود که اسلام آورده بودند که
یکی دو پسر ابراهیم ام کرده شد بدیج وی پس گفت آن یهودی و اسد امیر المومنین
یهود میدانند که وی اسمعیلیست و لیکن ایشان حسد میکنند شمارا می بیشتر عرب که بر شما
افضل باشد که ذکر کرده است آنرا حق تعالی و انکار میکنند از و میگویند که وی اسمعیلیست
اشمی و شیخ جلال الدین سیوطی در رسایل خود می آرد که فوایا که پنج نوع است از خرافات
اهل کتاب است اشمی: ۱. لیکن این قول در کلام بعضی از علماء شیخ مذکور و مسطور است و اسد
اعلم و چون آواز سخن و جمال عبد اسد شنید داشت و این قضیه ذیج و فدا
زیادت است شنیدار گشت زمان فرشت عاثن جمال و طالب وصال وی گشته و بر سر راه وی
آمد وی ایستادند و او را بچای خود بخوانند و حق سبحانه او را بر پرده عفت و عصمت محفوظ
میداشت و اهل کتاب بر ریافت بعضی علامات آنکه وجود پیغمبر آخر زمان از صلب عبد اسد
بود و شمر بر او شنیدند او را در مقام اهلاك وی می ایستادند و او را بمقتضی اهلاك وی
در اطراف مکّه می آمدند و آنرا غریبه و امور عجیبه نشان می میکردند و حایب و خاسر میشدند

عبد الله بصید شده بود چنانکه کثیر از اهل نجاش مشیر با آنجا میرفتند و بعد از آنکه
رسیدند و سید بن مناف که پدر آمنه و والده آنحضرت بود تیر در آن صحرا بود و بد که سال
جمله که با اهل انجاش می نشستند از عیب ظاهر شدند و آن گروه از عبد الله دفع کردند
و سید بن مناف چون انجاش مشاهده کرد بخدا آمد و با اهل خود گفت که من میخواهم که آمنه
که دختر او بود بعد از بنی مطلب زنی بدهم و منعی بوسیله یمنی دوستار و یمنی
عبد المطلب ساینده و عبد المطلب نیز میخواست که عبد الله را تزویج کند و در آن
بشرف سب و عفت ممتاز باشد اختیار کند آمنه نیز چون متصف با این صفات
یافت پس عبد الله را بوی تزویج کرد و آورده اند که عبد الله به بی بی سید گذشت
تر و کعبه البتاده بود که ناظم رقیقه بصیغه تصغیر بنت نوفل بود و بر وایتی قبیل یمن
نظر کرد و بر روی عبد الله عاشق جمال او شد و گفت صد شکر که مخرج کرده شده است از یمن
که تا به هم پس عشت و با دینکیر عبد الله شد از آن بابا آورد و از وی در گذشت
و دیگر زنی خنیمه بود که در همان مهران نام داشت و معموله بود وی نیز عبد الله خواست که
بمال فریب دهد همان حرف که از او دیگر گفته بود بگفت عبد الله با نخورد و هبانه کرد که
بمنزل برسم و در می هرات کنم و بیاوم و چون بمنزل رفت بآمنه صحبت داشت و نور محمدی از وی
بآمنه انتقال کرد و آمنه به بنی مصلی الله علیه و سلم حاکم گشت و این در ایام منا بود چنانکه بیاوم
وقتی دیگر عبد الله بر آن زن گذشت آن زن بر روی عبد الله آن نو بیاومت و با او
عبد الله آن زن که شنی با هیچ زنی صحبت دانستی گفت آری با جلال خود آمنه بدین صحبت
دستم آن زن خنیمه گفت مرا با تو کاری نیست نوری در پیشانی تو دارد و منم خواهم
آن نور مرا باشد نصیب دیگر می شود و در روایتی آمده است که آن زن که عرض کرد شنی خود را

عبدالله خواهر و رفته بنت نوح بود که با دوزخم خداجه بود و در دایمی زن و بکر تیر آمده که نام
ایلی عدویه بود و تواند که از همه این زینتی عرض بوجود آمده باشد ^{نطفه} ^{درست} ^{با کیمیا} ^{استغفار}
که کینه صد تنویه و اربع دره محمدیه در صد و شصت و هفت آینه زیاپیم حج بر قول اصح در اوسط ابام
شب جمعه بود ازین جهت ابام احمد منیل رفته مد علیه لبه الحمله رافضیه از لبه القدر رفته که
خیرات و برکات و کرامات و سعادت که در جنس این شب بر عالمان و مومنان مفوض
شده و در این شب نماز و قیامت بکشد و اگر بهین شبهه سیلا در افضل است
دارند تیری سر و درین عالم از همه آمد در اخبار آمده که درین شب در ملک و ملکوت ^{دادند}
که عالم را با نور محمدی در سار و در میان آسمان در این از و بین آمده و بخارن
شد که در فرد و پس اعلایکن بد و عالم را بغیاج روح معطر گرداند و در جمیع طبقات ^{خیرات} ^{سموات}
بقاع ارض و ثبات گرداند که نور محمدی امشب در تمام قرار یافت و خود چون نشود که مصدر تمام
و برکات و کرامات و انوار و اسرار و مبدء خلق عالم و اصل اضرار نوع بی آدم و قریب تمام
میرسد و تمامه عوالم را منور و مشرف و مسرور و میگرداند و در این شب که ^{ظهور} ^{بیان} ^{آن} ^{شب} ^{ناب} ^و
برین شکوه و خفا که شایسته بولادت وی از صعد آسمان ممنوع گشته و نماند هیچ
تخمی از تخمها و ملوک و بنا که اگر آنکه سرگون شد و نماند در آن شب هیچ سرانی مگر آنکه رو
گشت و نه هیچ مکانی مگر آنکه در آمد و انور و نماند هیچ دایه مگر آنکه گویا شد و ثبات دادند
و خوش مشرق و خوش مغرب و بودند فرشتگان در قیام شایسته و ضیق عظیم چنانکه در خان
همه خشک شدند و چارپایان همه را غر گشتند پس فرستاد حق تعالی بارانها و سبز و شاداب ^{ساقند}
در خانه را و در ذوق و سرور و نعمت حضور نام نهادند این سال ^{سناج} ^{استه} ^{الفتح} ^{والا}
بناست تمام نه پیش و نه کم در شکم مادر بود و نه بد مادر او و در او نه بی ذوق و دل راجحه

عات سنا باشد در زمان حمل و از آنکه منقول است که گاه وقت نکشتم که من استنم نطقی
نستم چنانکه زمان حامله را باشد و لیکن انبقدار بود که حیض منقطع شده بود و از بعضی
وجود نفل معلوم میشود و جمیع کرده است ابو نعیم بیان دو روایت که در این نفل در
و در استنم راجع نفل و این مرد و حال خلاف معهود است و است که انی المواب و نیز
روایت کرده است ابو نعیم از عیسی که یکی از دلالت حمل آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
بود که هر چار دانی که هر فرشی ابو نطق کرد و در آن شب و گفت حل کرد رسول
هر روز و کار کعبه وی امام تمام دنیا است و چراغ اهل اوست و در این دو باب وی بین واقع
که همه نطق کردند برین که گفت آنکه آمد از این ده من بیان کنم و بقیه بودم که گفت
استنمی گویا بنده آنکه استنمی ام پس گفت تو استنمی بهترین این است و در روایتی میسر
انام از آن روز معلوم شد مرا که من استنمی ام و گفت در هر ماهی از ماههای حمل نه سی
از آسمان میزین که بنهارت در منخار که وقت رسید که ظاهر کرد ابو القاسم سمون مبارک
صلی الله علیه و سلم مانند ضعیف است و نیز گفت آنکه که محمد در شکم من بود که دیدم و واقعه
که نوری از من جدا گشت که با عالم بآن نور سوخت و دیدم که گویای بصیر را و بصیری منم با
سکون صا و شهرت طرف شام و مثل این واقعه در صبر و در استنم نفل کرده اند و آنکه
فرزند دیگر غیر از بنم علی الله علیه و سلم استنم نشد و عبدالله را نیز بی فرزند می غیر از
و محمد بن اسحق گوید که آنحضرت در شکم مادر بود که وفات یافت عبدالله و بنی گویند در عبدالله
بست و هشت ماهه با هفت ماهه با دو ماهه و انقول اصح اقوال است و وفات عبدالله
مدینه است و بود باقریش در تجارت و چون گذشتند و به نیرب خلفه کردند ایشان نزد
احوال خود از بنی النجار واقف است که در نزد ایشان و چون آمدند اصحابی می مکد بر آن

عبدالمطلب از احوال وی گفت نزد من گذارشته ایم پس فرستاد محمد المطلب حارث را که ابر
در عبود برای طلب می پس یافت او را که متوفی شده و دفن کرده شد در درانه و بعضی
در ابوالفتح و نزد و نیست قریب مدینه و مشهور در مردم این است و مرویت از ابن عباس
که گفت چون وفات یافت عبدالله گفته شد ملائکه آنگاه و سپیدان قیامت محمد بن عبدالمطلب
و گفتند خداوند تعالی من او را حافظ و مضی و کفیل اویم صلوات و سلام فرستید روی
پسیدم او را و دعا کنید مرا و اصلوات و ملائکه و النبیین الصدیقین و الشهداء
علی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و برکات و سلامه سبحان الله چون در بهر حال
آن که مقدمه ظهور و بشیر وجود است صلی الله علیه و سلم این خواهد بود حال ولادت که باطل
وقت ظهور سعادت زمان و برکات است چه خواهد بود تعالی الله و جلالة ملائکه
اعلی سیر و تواریخ بر آنکه که تولد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عالم الفیل بود بعد از چهل روز یا
و بخبر و این قول اصح اقوال است و مشهور آنست که در پیرامون او بود بعضی علماء دعوی
بر بنیقول نموده در دوازدهم ربیع الاول بود و بعضی گفته اند و شبی که گذشته بودند نزد
و بعضی شش شبی که گذشته بود و اختیار بسیاری از علمایین است و نزد بعضی ده
آمده و قول اول اشهر و اکثر است و عمل اهل مکة برین است و زیارت کردن ایشان موضع
ولادت شریعت را درین شب و خواندن مولود و آنچه از ادب و اصناف آنست در
دوازدهم کشته و در روز دوشنبه بود و ابتداء و حرم و رسیدن بدینه و فتح مکة و
همه روز دوشنبه بود ولادت در وقت صبح صابق بود پیش از طلوع آفتاب نزد
طلوع غفر بفتح عین معجم و سکون فاء و آن سه کوب صغیر است از ساز فل و در هوا بلند
گفته که مولد آنرا هم علیه السلام همین است و اکثر اخبار در وقت ولادت شریف طلوع فجر

آمده و در شب نیز آمده و همین وقت طلوع مغرب را بجهت قرب شب می توان اعتبار کرد
و در مواعید این شیخ بر الدین زرکشی نقل کرده که گفت صحیح آنست که ولادت در روز وجود
نعلی نجوم و ساقط الکواکب منسوب واقع شده بدان استند لال بریل ثوابت که در بزرگوار
بنوت و ولادت زمان ظهور خوارق عادت است پس نواند که سقوط نجوم در نهاد باشد و اعظم
و بعضی از نجین و مهر این فن ساعت مولود آنحضرت را اسرار عادت داشت ^{در وقت}
الاجاب آنرا بیان کرده است و حق آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله
بنست بیکه زمان متصرف است چنانکه اماکن و همین است سبب عدم وقوع ولادت
شریف در شهر مشهور که است و برکت چنانکه محرم و رجب و رمضان چنانکه در روایات
غریب آمده است و چنانکه از ایام بوم جمعه افضلست و خلق آدم در وقت در وی
که سر خاک در این ساعت کنند منجاب گردد و لیکن کجا میرسد وی بساعتی که ولادت
سید المرسلین در وقت و صاحب مواعید گفته که نکرد اندحق سجانه در روز دوشنبه
که بوم مولود است صلی الله علیه و آله و سلم از تکلیف بیاد چنانکه در روز جمعه که خلق آدم
در وقت از جهه کرامت حبیب خورشید صلی الله علیه و آله و سلم تجلی است و می نمیب عتقا
بوجود وی و ما را رساند که الارحمه للعالمین انشی اگر چه صوم درین بوم ملاحظه شرف و کرامت
ولادت در وی مستحب باشد و در حدیث آمده است که آنحضرت در روز دوشنبه زاده
میداشت و از سبب آن برشته فرمود که من متولد شده ام درین روز و نازل
بودن من درین روز رواه مسلم و ترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاصی که گفت در
که نام من صحبت فریب بکه و مردم آنرا وادی غاطه گویند را بهی بود از اهل شام که نام او
عیص بود که میگفت که نزد کیت که تولد کند در شما ای اهل مکه مولودینی که غلط است

بعد از آنکه آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان ولادت شریف اوست و هر موی
 که بر بدنش بود از احوال او پدید میسرید و چون نشد صبح آن روز که در وی ولادت شریف
 شد آمد عبدالمطلب نزد آن زاهد و فرزند بود و گفت که حضرت گفت عیسی این زائیده
 شده در شماست که حدیث بمکر دم من نما را از وی گفت چه نام نهادی او را
 محمد گفت و الله تعقیق بودم که منم که در میان شما وجود این مولود را به خصلت که می
 آید از اهل بی کی طلوع غم می دمی شب دوم ولادت او روز دوشنبه سوم بنام
 محمد بن عبدالمطلب صلی الله علیه و سلم و از عایشه آنکه گفت که گفت بود در یک یهودی که بخاریت
 میکرد و چون آمد آن سستی که منو له شد آنحضرت گفت آبی یهودی ای گروه فریشت آید
 زائیده شد در میان شما از شب مولود می گفتند میند انم گفت زائیده شد بجهنم این
 اجیره میان دو گفت وی علامتی است در وی مویاست مجتمع مانند عرف فرس پس آورد
 یهودی از تر مادرش و گفت بیرون آر بر من سپرد در این برهنه کردند پشت او را و بر
 یهودی آن علامت او پوشش افتاد بر زمین گفت وادانت بنوت از بنی اسرائیل
 داده الحاکم و ابو نعیم از حسان بن ثابت آورده که گفت بودم من در وقت ولادت آنحضرت
 کودک هفت سینه یا هشت ساله و در می منم و در میانم فضیله را می شنوم من یهودی را که
 میکند و باید اومی قوم خود را پس میگویند آنها چه شده را که فریاد میکنی و سحانی ما را
 گفت طلوع کرد نجم احمد که زائیده شد درین شب عثمان بن العاص از مادر خود روایت
 میکند که گفت حاضر شدم من ولادت رسول خدا صلی الله علیه و سلم دیدم یونانی که
 خانه و بیای جمله نورانی گشت و دیدم بخوم را که نزدیک شد از زمین ناگهان برآمد که می
 بر من و خانه نام بران نور شد و در حادثه صحیح شهنشهر آمده که گفت آمد دیدم در

وضع نوری را که روشن شد بدان قصور شام دیدیم من آنها را و از علی مرتضیٰ حضرت آمد
 گفت آنکه که بیرون آمد از فرج من تنهایی که روشن شد آن زمین ما دیدیم من حضورند
 و از آمدن من او را نطفی که بنود با وی چرخ و انجمن صریح است از آنکه ولادت از دست
 سعاد بود که سایر زنا میباشند و در حدیث دیگر تیر که در وی آمده فاقه فی المنیض که معنی در
 تیر ظاهر در آن است و عبد الرحمن بن عوف از والد خود که شفا نام دارد روایت میکند که
 گفت هنگامی که ولادت کرد آنکه افتاد مولود در دست من و آواز کرد شنیده که
 که میگوید بر حکم آمد گفت شفا و روشن گشت پان شرق و مغرب تا دیدم بعضی
 در آن نور و در روایتی آمده قصور روم و روایت قصور شام امح است که شام ملک انجمن
 و در کتب سالفه آمده است که محمد رسول الله صله علیه و آله و سلم و مهاجره ثریب ملک با شام و این واقع
 است از شام تا بخت مقدس و احادیث در فضل شام بسیار آمده و میگوید شفا فرمی و از آن
 افتاده بعد از آن نوری از جانب پدید شد و میگوید کوفته که کجا بردی او را دیگری در جواب او
 میگوید بجانب مغربش روم و بتم بقع بحر که شمس ساینده و از جانب چپ تیر نوری پدید
 و در وی تیر کوفته میگوید کجا برد او را دیگری میگوید بطرف شرق بروم و بقیع بحر که
 ساینده و برابر ابریم خلیل عرض کردم او را بر سینه خود بماند که خست و در عمار و بطهارت و
 و میگوید شفا که همیشه بود این حدیث در دل من تا مبعوث گشت آن حضرت صلی الله علیه و سلم تا
 از جمله سباق اسلام گشتم و نیز تجزیه میکند آنکه و میگوید آمد مرا آینده در شام هنگامی که
 گذشته از حمل من شش ماه و گفت مرا ای آنکه تو بار دار شده بهترین عالمان و چون
 بزایم من او را محمد و پنهان دار حال خود را و از طریق این حدیث معلوم میشود که تیر محمد
 آنکه مادر و در حدیث دیگر آمده که از عبد المطلب است و منافات نیست میان این حدیث

که با بختی گفت آینه چون گرفت مرا آنچه میگردید از در وقت ولادت و من تمام
شرف و عجب در طواف نشیندم آوازی عظیم را که ترس افکند مرا بشنودم که بازوی می
سفید است که سیاه دل بر درخت از من آن ترس و سرور که میافتم از افسان می گویم
ز من نترس میفند است پس خوردم آواز و فرامی یافتم پس دیدم نوری بلند و درجه نور بود
زمان جلوه قامت را مانند درخت خرما که با زینات عجب مناف اند و عجب کردم که از کجا
سند و نشان پس گفت بن کبی از آن که من آینه ام را در عوالم دیگر می گفت من بر منبت
و این زمان یکا جوهر عین اند و بخت شد بر من حال و هر ساعت آوازی می شنوم عظیمه و
از آوازی من در آستان این حال می بینم و پیام می سفید که در از کشیده نشی میان آسمان و زمین
مرا از آنکه ایستاده اند میان آسمان و زمین در دو پستگاه ایشان ابر بقیاست از نفوذ پیر
قطعه از طیر که پشش آمد مرا ناگه پوشیدند چهره مرا سفارهای ایشان از زمره و بازوهای از با
و بر دست خدا تعالی از بصر من پرده را و دیدم مشارق ارض و مغارب آرا و دیدم سه علم
یکی مشرق زده است و دیگر مغرب و دیگر برام کعبه و گرفت من از اینم محمد را پس دیدم
او را در سجده بر دوشسته مرد و نکشت سجده را بسوی آسمان مانند منفرع مهمل پسر دیدم بر
سفید را که بونید او را و غایب گردانید او را از نظر من و می شنوم آواز کشته را که میگوید
بگو و یا ابراهیم ابراهیم ارض و مغارب آن دور آید در دریاها باشند اهل آن ابراهیم
و گفت و صورت وی و بدانند که نام او حاجی است که میگویند آثارش را و در حدیث دیگر
آمده که آینه میگوید که چون نهادم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دیدم ابری را که نورانی است
سینده بیش بود روی آواز ایشان و لرزیدن بازوهای و سخنان مردم ناچار شنیدم آن بود
نام من از من پس شنیدم سادی را که ندا میکند و میگوید بگو و یا بنده محمد را در من

عزیز گشته اند بر دستان از جن و انس و ملائکه و بر بطور و وحشت و بهمید او را خلق آدم
و معرفت نیت و حاجت نوح و خلقت ابراهیم و لسان اسمعیل و رفا و امان و نصیحت
صالح و حکمت داود و شری موی و شجاعت یونس و صبر ایوب و طاعت یونس و جهاد یونس
و صومت داود و حب انان و وفار ابلیس و عصمت یحیی و ذبح عیسی و غوطه دیدن یحیی
الطاف پیغمبر گفت آنگاه از آن کنساده شد ابراز من پس بچه شد محمد و حریر باره
بمحمد فی سخت میگرد از آن باره حریر آب نند خشمه و میگوید کونده زهی زهی بر کاش خشمه
محمد بر نامه دنیا باقی نماند هیچ خلقی از اهل دنیا که آنگاه در آید و طبع کرد در فضیله وی
نظر کردم بروی کویا ماد شیب تا پود هم است و میباید از وی بوی مشک افروسته نظر انداخت
بکی ابرین است از خضه و در دست دیگر طشت از زرد سبز و در دست دیگر می هریر سفید
برون آورد و خانم که حیران میگردد و روی الصبار ناظران پس شست آرا هفت بار و هر بار
میان کف دی تا خاتم و محبت او را در حریر و برداشت او را و در آرد و باز و بهائی
ساعتی و سپرد من و ... از عبد المطلب که گفته که من در شب ولادت نزد کعبه بودم
چون نیم شب دیدم که کعبه مایل شد بمقام ابراهیم و مسجد رفت و از وی آواز گیسو
برآمد که الله اکبر الله اکبر رب محمد المصطفی الان قد طهرنی ربی منی الاجاس الاصلنام و ارجاس
المسکرین و از غیب آواز آمد که بخدا می گوی که برگزیده کعبه آگاه باشم پیغمبر کن نیت کی کعبه را
قبله وی ساخت و مسکن مبارک وی گردانید و بنان که بر او است و کعبه بخند پاره پاره شد
و بت بزرگ که آنرا اهل سکینه بر روی افشاده بودند آنگاه که راجده شد از آن محمد و فرود آمد
بر آن عابیه محبت و به آنکه جمهور اهل سیر بر آید که آن شریسته کرده و ناف بریده متولد شد
از آن صبی الله عن مرویت که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جمله نوح و کلام آمد

تر و ب... است که زائده شدم گفته کرده و نیز بچسب عمرت مراد
 است که است گفت قوله بجمع و بعضی از علما این نیز گفته اند که ما هیچ معنوی در کسب خلقت
 حضرت و غنی... است تا بد و نیز تا عیسی بی لایقی نشود و بعضی است تا غریب این انکار
 نموده و در حدیث طعن کرده اند که کم در پیستد که او عادت تو را کرده و ذایبی گفته
 که سخن صحت است متواتر چگونه باشد و بعضی تواتر را حمل بر معنی اشتباه بر
 لغوی کرده و این قلم گفته که این جناب بعضی آنحضرت نیست بلکه اکثر مردم برین هیئت
 میشوند و بعضی از اهل سیر آورده اند که جبریل ویرا خفته کرده و قتی که شق صدر و نظیر طلب
 نموده و فوئی هست که عبد المطلب در روز هفتم از ولادت آنحضرت راضنه کرده و مهیانی
 ساخت و اسد علم و اختلاف کرده اند علما که خنان سنت است یا واجب اول هیئت
 و مالک و بعضی شافعی است و ثانی قول شافعی و بعضی مالکی است و آیات و کرامات که در
 آنحضرت ظاهر شده زیاده بر آن است که در حد مصر و احصاء در آید و آنچه مذکور شد باره آن
 و انتم و ابرو و عجب آن جنبیدن و از بدین ابوان کسری و افقادیون چهارده نگار است
 بعضی علما عدد و چهار است و شش است آنچه واقع شد از پادشاهی چهارده تن
 از ایشان پس مالک نشاند و در چهار سال ده کس و مالک نشاند بقیه تا زمان خلافت امیر
 غنیان که فی المواب و در روضه الاجاب تا زمان عمر بن الخطاب با گفته و از آن جمله
 شدن در یاجه سازه و فرورفتن آب او است در زمین و روان شدن آن بود خانه که آرا و ای
 سیاهه گویند و پیش از آن هزار سال منقطع شده بود و مردن آنشکده فارس... که تا هر
 سال کرم بود و کسری از نخل بسیار فرع و خاب شد چندی که نخله در آن سال
 و از مردم اخفا نمود و فاضلی شطری که آنرا موبدان گویند نیز غراب دید که نشاند که آن

این عربی می کشیدند نماز و حله که کردند و در بلاد منتشر گشتند و بدان شهر خیان بود
 که در بلاد عرب حادثه خواهد شد که بدان ملک عجم منتهی و مطلوب خواهد شد کسی مردم
 برای تحقیق این حال بر کاهنان فرستاد و خصوصاً بر سطح که علم کائنات از همه ماهر و جود
 وی از عجاب و غرایب گویند که در این مفاصل بود و قدرت بر قیام و نمودن در
 وقتی که در غصه شدی بر باد گشتی و نشستی و در اعضای وی هیچ استخوان نبود و مگر استخوان
 بجمه و سرهای دست و اصابع وی که با سطحی بود از گوشت چون بخوابند که در هر یکی
 برندی می چیدند چنانکه حایره می چید و می بردند و گویند که روی او در سپینه او بود و او را سر
 کردن بود و گویند عمر وی قریب شصت سال بود و چون بخوابند که وی کائنات
 و اخبار غیب گوید و بر این چنانچه می چید و چنانکه شک و فزع را چنانچه پس پس بر وی
 و از معنیات خبر دادی پس این کس کسری بر سطح آمد سطح در سکرات موت بود سلام کرد
 و محبت کسری سایه و از وی هیچ جواب نشیند چنانچه گفت که متکبر سوال کسری و
 حال وی بود سطح چون این ایهات نشیند بجنبه و گفت وقتی که بداند شود تا دوست
 قرآن خواندن و ظاهر کرد صاحب عصا یعنی محمد رسول الله در آن شود و رود خانه نما
 و فرود و در ریاحه ساه و میر و آنش که فارس سطح نباشد و رخت حیات را از سر
 دنیا بدر بر سطح بر آید که در دنیا و میر و حق ملکیت یزد و جو که آن ملک فرست
 سعد بن ابی قحاص فتح فرمود وی از آنکه اسلام بکر بخت و بعد از آن چنانچه بخت
 جنگ را به محاربه نمود و بجانب خراسان رفت و در زمان خلافت عثمان بن عفان
 او را در میان بسی کیم از هجرت در مرو بگشت و از آنجمله افتادن تبار بر روی بود و کون
 زمان جهانی از فریشت رانی بود که بر سر هر سالی نزد آن بت کرد می آید و حیدر خستند

چنانکه موصوفه بی از نهاد دیدند که آن بت را محل خود بر روی افتاده است بر کف
 و بر جای خود نهاده باز که آن افتاد باز است کردند با سهیم هر کون افتاد چون
 امر مشاهده کردیم بسیار گشتن و مال گشتند و بر جای خود محکم ساختند و چون بت
 نشاند که گویند شکست نه ز روی مولود اصوات بخورد جیس مجاج الارض بالشرق و
 دحر و الا انان طرا و اعدت قلوب ملک الارض من العرب این واقعه در وقت
 آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم شب میلاد محمد چه شبی ازین بود کرد که تا شام
 کردید که شام چه که مشرق و مغرب نورش همه را گشت محو و همه جا در گردید
 همه آفاق را نور منور گشته همه اکناف را خلاق معطر گردید چون زنجینه اعطای
 گون شد و تنش سوخته داغ هوا لاتر گردید عاقبت بر فلک غر و علا جاب زد
 هر که اصدق و یقین خاک بر آن گردید مرکز از هیچ سموی نبرد و خنکی بر کبابی که
 مرکز از مثل مقصود بجای نرسید هر که او از روش دین بی بر گردید مدد که از
 و دین غنی را همه از دولت آن شاه میسر گردید اول کسی که آنحضرت صلی الله
 و سلم بفرمود بود که بگویند ابولهب بن عبد المطلب و فتم و او را کون تحب و موصد در حجر
 نموده است که چون آنحضرت متولد شد بنابر رسایند ابولهب که در خانه عبد المطلب
 میری متولد شد و ابولهب را بفرمود که آزاد کرد و امر کرد که او را شیر و شادی
 و سرور که ابولهب ببادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد در غدا بی تخفیف کرد و
 دوشنبه از وی عذاب برداشت چنانکه در حدیث آمده است و در پنج پسند است
 موالید را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرگست و بنابر انما باید
 ابولهب که کافر بود و قرآن بخندست وی نازل شد چون سحر و روی میلاد آنحضرت بدید

خاریه وی گفته آنحضرت خبر داده شده حال سلمان که مملو است بخت و سر و رنبل
در طریق وی چه باشد ولیکن باید که از بدعتها که عوام اهل اندک کرده اند از سعی و ایستادن
و شکرهای خالی باشد تا موجب حرمان از طریق اعتدال گردد و در اسلام و کمال اخلاص است
بعضی محمد بن ابراهیم صاحبیات نموده و در کتب آمده است که آنحضرت او را اگر امر کرد
بجای رضاعت و از بدنه برای وی جابه و انعام فرستادی و وفات وی بعد از آن
خبر واقع شده در سال هجدهم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون در غزوه فتح مکه سر
آورد پرسید که از غوثین وی کسی هست که بکس نایفند که فی روضه اللعاب است
نوپه حمزه بن عبد المطلب را نیز خبر داده است و از پنجه میان آنحضرت و حمزه اخوت رضاعی
ثابت است و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هفت روز شیر آینه خورد و چند روز
او را نوپه شیر داد و آنکه مشهور و معروف و مخصوص و ممتاز است سعادت ارضاع پیدا
صلی الله علیه و سلم حلیه سعید است که چون نام و نسبت خود بکلم و وفار و سعادت موصوف
بود از بنی سعد بن بکر که قبیله ششسور است بنزد و اب و اعتدال هوا و فضا حاکم
و آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که من بخیال و عزم که از فروش ام و شیر
داده شده ام در بنی سعد بن بکر و فقه ارضاع حلیه و آنچه واقع شده است در آن افضال
و کرامات و معجزات آنحضرت در آن خارج از حد حصر و احصاست مختصری از آن در
کتاب بیان میگردد و در مواهب لایحه می آید که این سخن را بنی هاشم و ابی طالب
و بهیچ و ابی نعیم از حلیه می آرند که گفت قدم آوردم بکعبه در حمزه از بنی سعد بن بکر بطلب
اطفا که رضاعت کنیم این را و در آن سال فخط ما بان بود که قطره از آسمان زمین نی
افتاد و ما را ماده غری بود که لاغری را نمیتوانست ف و ماده شیری که یک قطره شیر

بهند و همراه من بی دروغ من بود و حال نا از عسرت بودی بود که نه شب خواب بود و روز
آرام و ... ان مردم بیکه برسیدند اطفال را برای مضاع که خند غیر آنحضرت اصل الله
سلام که ... است اقبال بیکه دندس باقی مانع زنی مگر آنکه گفت رضی
من که با خنم غیر آنحضرت و نعمت مزوج خود را و اسد من خوشن ... که بر مردم از آنکه و
... نم میرود بیوی همین تمیم و بر بیدارم او را به مضاع پس خنم و دیدم او را که بچند
در شب ... سینه ترا نیز و فایح بگرد از وی بوی تنگ بیزوی جر بر سر است خواب
کرده است بر قضای خود و مرا و را غلط است غلطی خنم کردن خواب ... آنحضرت
که در وقت خواب این آواز از وی می آمد و در کبر پس تیر این آواز از وی در خواب
آمد و این علامت انفرج و انفتاح محاری فضل است و محمود است از غیر افراط پس بخوابم
که بدار کنم او از خواب پس عاشق شدم بر حسن و جمال وی پس نزدیک شدم از وی آید
و نهادم دست خود را بر سینه وی تو نیم کرد و گشت و چشم خود را نگاه کرد و بویین و پرو
آمد از چشم وی نوری که متضاعد شد تا آسمان و من ... بر من بود و دوم
و چشم وی و بر کنار خنم نشادم ما نیز دهم پستان راست و در میان وی در آوردم
آتش بد نیز آفران ... چشم که پستان جب التیر به هم نکرست و خنم و این عباس گفت که حق
معالی در ابتدا می حال او را الهام عدالت کرد و انصاف نگاه داشت و داشت که او را تیر
که بیکر علیه باشد سیکه پید پس ازان حال آنحضرت این بود که یک پستان را برادر رضا
نگاه داشتی پس بر دم او را بهای باش خنم و مزوج خود ننمود و نیز عاشق جمال وی
و میخورد رفت و رفت بر ماده نثر خود که داشت دید که پر شده ... پستانهای از نیز
که بیکه ... پستانهای می بنود پس و بنید آزا و نوشید و نوشیدم من بر نشدم

و خواب کردیم شب خوش بخیر و برکت و بعد از آنکه خواب پیش رو ما را از هر سگی و پریشانی و
روح من با علمه بشارت داد تا اگر رفتن این ذات مبارک را بینی می بیند و حال
شده مرا از این ذات مبارک امید میدارم که همیشه این خیر را بدوید و امید بود که همیشه
بشی چند در که نزد او خوشی می بینم که نوری کردوی غایتی شده و مردی بنر جابر بر این
روی ایستاده است پس نوهر را پدید کردم و گفتم برخیز و بین شوهر گفت ای حلیه خانم
باش و امر خود را پنهان دار که از آن روز باز که این سپهر متولد شده احبار یهود و عامه و
کوارا فریاد و فریاد دارند علیه که بد پس و داع کردند مردم یکدیگر را و داع کردم من آنچه را
و سوار شدم در از کوشش خود را و اگر فتم محمد را در پیش خود و جلاک نشد در از کوشش من
بر کشید کردن خود را و بر رفت چون بحجه رسید سجده کرد سه سجده و بر پشت سر خود را بوی
آسمان روان شده و منشی کرد باز و اهای قوم را و مردم تعجب میکردند از آن و میگفتند زمانی که با
بودید یافت ای ذوب این همان در از کوشش من است که تو سوار بودی آن آمدی با و می انداز
و بر پدید شد و منینه است و است راه رفت پس میگفتم من و امید این همان
مرد از کوشش من است که خدا تعالی سیرت این سپهر قوی کرد امید پس میگفتند و بعد از آن شانی عظیم
گفت حلیه پس می شنوم من در از کوشش خود را که میگوید آری و بعد از شانی عظیم است
بودم زنده کرد پس را و لاغر کشتم فریه گردانیدم و اعجب از شانی زمان بی سعاد که در غلبه
در دنیا پدید شد که گشت بر پشت من بر پشت من بیدار مسکن و خبر لا و این و الاخرین و حب
رب العالمین است گفت حلیه که در راه از چپ و راست می شنیدم که میگفتند ای حلیه غنی شدی
و بزرگترین زنان است حد کشتی و کلهای کوسندگان که بران میگذاشتیم کوسندگان همیشه آید
و در آن حلیه میداد که رضع تو محمد رسول پروردگار آسمان و زمین است و بهترین و زیاده را و

سبع منزل فرود می آید اما غریبانی بنبرد و مردم میگرددند آنرا با وجود آنکه فقط سال بود چون
میانزل؛ بدید که بسج یعنی خشک تر و در آن ترانان نیست میرفت که بسج
سج را که انداخته بود و بر آب و بر شیر میزد و شستیم آنها را و می نوشیدیم شیر را و
دادند و قوم را بر ایمان خود سبکه شد چنانکه از کعبه که راجعان نیست این قریب میگردیدند
و بر کعبه بر کعبه و خدایه در خانه مالز کعبه است این برکت و قنطاریه که در آن
و صفت از دیگر است پس ایمان قوم همراه راجعان میجویند تا به در کعبه می آید و ایمان
و اموال ایشان نیز خبر و برکت به اگر ده نام محمد صلی الله علیه و سلم در قبله بود تمام بر کعبه
شمار می شد و اینهمه از برکت وجود وی میباشند گفت جمله چون بنکام سخن گفتن می
نشد شنیدم از وی که میگفت ای ای که الله که الحمد لله رب العالمین سبحان الله که
و اصداد شنیدم از وی که در دل شب میگفت لا اله الا الله قدوسا قدوسا
البعون الرحمن لا اله الا الله و لا اله الا الله که در آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مکه
و اشارت کرد در بجانب مسجد و بر لب کردن قمر هر چه می اشارت میکرد و جنباید
میگفت که هوا را در درختان مذکور است و میگوید حلیه مرکز آنحضرت در جبهه خود بول
غالب نکردی چنانکه عادت اطفال میباشد و هر روز وقتی معین داشت که در آنوقت
بول و غایت کردی و هرگاه خوشی که بان مبارک میرا از شیر پاک نه داشت و
و هم از غیب بر من پیشی میکردند اگر عورت می ظاهر شدی حرکت کردی و فریاد کردی
تا باز پوشیدم و اگر ناخیزی و تقصیری در پوشیدن میکردم از غیب پوشیده شدی و چون
برقرا آمد که در کار میاید که بازی میکردند از ایشان و در میچست و این را از بازی کردن
نمیگردد و میگفت ما را از بازی کردن نیا فریده اند مثل این حال از کعبه میگردیدیم

کردند و از بنی معلوم میشود که آنکه در بعضی قسم و مختصاتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با طغان بازی میکرد و خطاء است مگر آنکه مرا و دیگران را بسیار نشان باشد که بطور چنان نماید که با ایشان بازی میکنند و هیچی ناست و این که حکیمه میگوید که محمد بنوعی نش و نما میافت که بستی بگویند آن داشت در روزی چنان بالیدی که دیگری در راهی و در راهی چنانکه دیگری در سال و بهر وقت در فرود آمدی و پیشو شد و از بازی میشد و آورده اند که هر روز در صبح و در وقت غروب و در وقت میامدند و بکر جان او در میرفتند و ناچار میشدند و کمر و بیهوشی داشت و ابتدا همین میکرد و دست بر هر چه نهادی بسم الله گفتی و من از بهشتی شوهر را نزدیک خود نگذاشتم تا در حال سرون نمیشد و میگوید که هرگز در این که در جای دور و در پس غافل شدم روزی و در رفت با آنکه گشت رفعا می و صحت می بود و روزی که بپرید و بر آید پس من می نمودم و همراه شما و کفتم هر دو او را در هوا می گزیدند تا او را گرمی دیدم ابریزا که بر روی پایم که دوست مرا که وی تا پسند با بنی الحدیث و از بنی معلوم میشود که سابقه کردن ابرو از اول زمان خرد می بود اما میگویند که دایم نبود که همیشه ابری بر سر مبارکی می میگشتند و نبود نزد احتیاج اقبیه شق صدر شریف و غلظت قلب می صلی الله علیه و سلم ترمش حکیمه شد و آنچنان بود که روزی آنحضرت بگوید گفت که با ما چه امر را برادران من که هرگاه بیرون میروند همراه میکنی تا سری کنم و گوشتان را بجز انهم بس حکیمه سوی سر آنحضرت نشان کرد و سه در چشم کشید و جامه پوشانید و گردن بندی از خرق بانی جنبه دفع عین الکمال از این می و بخت آنحضرت آنرا بر کند و بپنداخت و گفت که پروردگار من نگاهبان است

پس آنحضرت بآبرادر این سخن فرمود پس بروی رفت و بجا آمدن سخن
شد چون فرمودی منم ندیده می آید و یکدیگر و فرماید میکند که با
با آناه ^{در حدیث} استاده بودیم ناکاه مروی بسوی او آمد و برادر
ما را که و بفرموده بود و بخوابید و شکم وی بشکافت و کردند استم که حال می باشد پس
پس بروی در جردن بود و رسیدند بنده که بر کوه نشسته و بطرف آسمان نگاه
میکند بان ما را دید بخشی کرد و سر و خشمش بپدیدم و نیم جان ما فدا تو باد و خسته
پس آنحضرت قصه را باز گفت و این قصه در کتب احادیث و بعضی از اختلاف در حدیث
آمده ابو جلی و ابو نعیم و ابن عساکر از حدیث شد و ابن اوس پس آورده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و سلم بودم من سخن عرض کردم بر بزرگوار بن بکر ناکاه بودم مروی در روایاتی
همزادان خود از او که ناکاه را دیدم پس در آنکه ایشان چشتی است از طنا که کرده
ت است بیرون در حدیثی در آنکه یکبار این از فقه و در دست دیگری شتی
زمر و بنی برایت پس گرفتند در از زبان ما را که در حدیثی است از ایشان بن بکر
خود پس آنک کردی این سخن پس انداخت مرا بر زمین انداختی نرم و نکشت
ما بمن مفرق صدر ما نهایی عانه و من میدادم آنرا و بنا فتم از این مسج در دمی
برون آورد اخلا و بطن مرا و شست بآن برف و بنک نشسته و بجای خود نهاد
پس برخاست مرد دوم و گفت ما آمدن نخستین می شنو پس در آورد دست خود را در جوف
و برون آورد قلب مرا و من در نیم سوی او پس شکافت آنرا و برون آورد از وی
سپاه را و در روایتی نکته سپاه را و بپنداخت آنرا و گفت این نصیب شیطانت از تو
پس ساخت بگری که در دست خود داشت و در روایتی بگری از آن بگینه کرد و بگری

کرد بدست خود چپ راست کوباسم کرد و چپ را تا کلاه کشید غایبی ملازمت کرد که جبران کرد
در دوی دیده پس مهر کرد بوی دل مرا پس بر شد دل من ^{دست و}
بود باز بجای خود نهاد دل مرا پس یافتیم سردی و خوشی ^{در بارون}
چنین است لفظ جواب که گفت فوجت بر دلک انتم فی صدری و فوجت
الا جواب که گفت است خوشی و غمی آنرا هنوز در دوق و سه جزو مسا، ظاهر
در جهان بر و در دست غم بر و داده علم و در روایتی آمده است چون اخت در آب
بشود با دیگران گویند که آب نکرک بار پس بر و آب دل را بشنود و این
مناسب است که با نچه در دعای ثوره آمده است اللهم اغسل عنی خطایای بار النج و البر
و فی روایتی بالما و النج و البر و مقصود شمول آنرا بر مظهر است پس و بگری گفت که برخیز
شما که کار خود کردید پس کنید اندک است خود اما این مقدار من نامشای عانه و عظیم
بیش آن شکاف پس برخیز این قدر را می بینید به ندر بر بنای چاره بود و اندک
و میان دو چشم من و ک ^{در ای دوست} اگر بدانی تو که به خبر خدایت آمده و برانوار خیر
روشن میبود چشم تو و نشاد بشوی تو پس بر همین جا که شنیده می پرند و در آمده در آسمان
تو من می بینم در آن و در حدیث انس در بیان علیه سیرت آمده است که ما میدیدیم بر سینه
آن سرور صلی الله علیه و آله نقش و نشان آن ایتام را مثل خط دراز بار یک و گفته اند که
قلب مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست عامست مرهمه چنانکه حصه شیطان
از ایشان منفی است و باید دانست که حق صدر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص زبان
که پیش علیه بود نیست بلکه متعدد واقع شده یکی در بنوقت که شش ساله بود و در سال هم
بیز روایت آمده و در احادیث صحیحین نبوت بهیوسته که در شب معراج خبر واقع شده و بعضی از

و اول قافا اطلد
 بعد کرده اند و ما آنرا در شرح منکوه و در اویل این کتاب
 نیز سابقا شده است حلیه گوید بعد از آنکه فضیلتش صدر محمد دفع
 نما آید چون و در
 نهند بهتر است که این پسر را با در و جدوی بسایفین
 می آید پس برسد حلیه گوید پس دریا که رفتم و متوجه که شدم چون بحالی که رسید محمد
 حلیه گفت نشاندیم ما فضا می جانی کنم چون باز آمدیم ویران بدم و سر خدایو نشانستم
 بنا کردم چون ما آمد شدم دست بر سر نهاد و بگفتم و اول و اوله ناکاه دیدم که بر می
 در دست نزوم آمد و گفت اینها السعدیه چه شده است نزد که چنین غیغ و غوغا کنی که منم
 بن عبد المطلب که در تنی شبر داده بودم او را آورده بودم که ویرا باورش بسیار ازین
 کشیده است گفت که به من غم زور و حالت کنم بختی که سید اند که وی کجاست و اگر
 خواهد تواند که او را بتورساند خیمه فضا می دهد ایترا بدیست آنکس می گفت بت بزرگ
 نه پس خاله می داند که که فرزند تو کجاست گفت ای پسر تو که از زیدی و دشمنی آید
 و در دست می نیاز چه رسید و همه شکست و شکست رسیده و بر زور مرا ۱۲ پرو کرد
 می طواف کرد و قصد اعراض که می رسید وی فدا و نام بنان سر کون شدند و در حق
 جوت بنان برآمد که می برد و شوا بنش و نام این پسر پنجاب که هلاک ما و سایر بنان
 و بت بر پستان دست می خواهد بود و در میان ویران صلح نکند او را همه حال نگاهبان
 دوست حلیه گوید پس عبد المطلب آمد چون نظارش بر من افتاد گفت چه شد ترا
 حلیه که خراج ناکت می منم محمد بنی زدت نفتم با اباحارت محمد امی آوردم بخبر و حلیه چون
 بگفت رسیدم او را در جامی نشاندیم که فضا می جانی کنم از من غایب و سر خدایو
 هیچ خبر نیافتم پس عبد المطلب بر که صفا بر آید و ناکه در فریش را که با آل غالب پس سار و فر

پیش

اورا اجابت کردند و جمع شدند و گفتند ای سید چرا
پیشین محمد گنجد است پس عبدالمطلب و فرزند همه سوار
مسلمانان علیه و سلم و از علی بن ابی طالب و اسفل حبشه بنام قدس بن عبد
طوائف کردند و مناجات کردند پس شد آنکه باقی از عجب بگوید که ای که در مدینه
مخبرید که محمد را خدای است که او را فرود است نخند عبدالمطلب گفت ای نذاکنده و بگو که
محمد کجاست گفت در راه میان راه و درختی نشسته است عبدالمطلب بکتاب وادی
روان شد در راه درختی بنام شل پیش آمد وی نیز همراه شد تا رسیدند بوادی بنام
را دیدند که در پای درخت موز نشسته ورق آرا بچند عبدالمطلب گفت من باعلام
انا محمد بن عبد بن عبدالمطلب گفت روح من ندی زیرا که جویم تنه اب بپس آورد
منش بین خودشان و بیکه آورد و بنام طایفه سبزه و شتران بنام رصید قدس
ایه نوع انسان و انعام را آورد و ای که بی حد باز دارند این را همه که شنیدند
بعد از آن بنام علیه او را بیکه و سه را که در این چه سر بود بعضی مفران که بود و هر که شنید
تغییر میکند و با بنظر آن که گذشت قصه شش ریش را آوردن حدیث حضرت
بیکه و در روایتی آمده که حلیه حضرت را بیکه نزد آن آورد و از بیاری خبر و رکت که در قاف
وی دید و در آن بر آنکه رفتی دیگر بنشین می باشد با آنکه گفت از و بای که می اندیشیم که
بیکه اری تا او را بقیله خویش باز برم آینه بآن رضی شد و حلیه او را باز بقیله بنی سعد آورد
دو سال با سه سال و بکراخی بود و شوق صدر درین اتفاق شد و الله اعلم و بعد از آن آوردن
حلیه حضرت را بیکه و سپردن وی بآینه ام ایمن که کثیر عبد الله بن عبدالمطلب و میراث آنحضرت
رسیده حضانت و دایمی و در دست آنحضرت میکرد و او را میباید به معلوم میبود که حضانت

بر آن آینه بود و امین میگوید که مرکز ندیدم که آنحضرت صلی الله علیه

و آله و سلم بابت کردی چون باد و شدی یک شربت آب زدم خوردی

سپاسی و بسیار بود که طعام چاشت را بروی عرض کردی و سپاسی

ت بطعام نشست و من هم در آنجا نشستم و بعد از آنکه حضرت

فرمودند و من هم در آنجا نشستم و بعد از آنکه حضرت

فرمودند و من هم در آنجا نشستم و بعد از آنکه حضرت

صلی الله علیه و سلم چهار سال با بخیال با ایشان با بعضی دور سال گفته اند

اصح احوال ایشان است با هفت سال آنحضرت را با امین بدیده بدیدن ایشان

از بنی النجار بدیده که یکبار آنجا آمدند بعد از آن که باز گشتند و چون بابو که مصعب است

بدیده رسیدند آنوقت یافتند و آنجا آمدند و رفتن کردند و در روایتی آن است که فرمود

در حوزت که بن علی و بعضی گفته اند که تیرگد که در رفتن در بوی که نقل شده و در

و این احتمال جدا از بعدی نیست و موافق آنکه میگوید بن ابی جابر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

علیه و سلم باو میگرد و امیری که در آن است بعد بدیده همراه مادر خود دیده بود و چون آنحضرت

میگرد و میگفت درین منزل نرو که ده بود مادر من و میگفت قومی از یهود با او آمدند

میگرد و نظر میکردند بسوی من که این بر این امت است و این را از جرئت او است باو دادم

و ابو نعیم از طریق زهری روایت کرد از آنجا که گفت حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم

علیه و سلم در علی که مرد در آن و مدینه و سلم کوکی بود عجبانه بر سر او بعد از موت گفته

منصوبی کفالت و تربیت آنحضرت جدا و عبد المطلب که تا از همه فرزندان دست زده است و

معز و مکرم میباشد او را مرکز بی وی سفره طعام نمی انداخت و آنحضرت در جمیع اوقات خلوت

حدوت بر عبد المطلب می آمد و بر پند می می نشست و چون

پنجاه روز است فواید او بخواهند که ویرانگه گشتند میگفت

نشدند برین پند که وی از غرض و شرفی احسان میکند امیر

همگی از عرب پیش از آن رخسیده باشد و جد ^{بسیار} قیافه با عذر

میگفتند که این فرزند را بگو نگاه دارد محافظت کن که تا هیچ قدم راند بریم شبیه

قدم وی بعد می که از پیش در مقام از ایم است و در آن سال عبد المطلب اثرات و نشانی

تهنیت ^{از این} نماند بماند بین رفت و وی عبد المطلب بشارت داد و غلور سمیع

از نسل او چنانکه این قصه در باب فضایل در خبر دادن امم ساله از ظهور وی صلی الله علیه و سلم

که نشئت عبد المطلب بعد از قدم آوردن وی ازین سفر دید که در میان فریض قحطی افتاد

بود و پنجاه سال قنای کشید با تحضر صلی الله علیه و سلم باشد تا بافت غنی استغاثه

که به او چشمش بر دوش خود گرفته بدو تمام از آن باریان عظیم را ^{از این} غلانی خنکی چو

که نشئت کرد چون عبد المطلب اوقات یافت و عمر او صد روزه و بروایتی صد و پست

و در این صد و چهل بود ابو طالب که عم اجدانی آنحضرت بود در عمده کفالت آنحضرت

کرد و اگر چه مری عبد المطلب نیز عم اجدانی آنحضرت بود و گمان میان عبد الله و ابو طالب

زیادت محبت در رباط بوده و صحبت آنرا محافظت وی با قضا الغایه بنامید و از این

حضرت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که مگر چه خود را عبد المطلب یا داری فرمود

من در آنوقت هشت ساله بودم و این ستمند است که قایلند بآن که آنحضرت

دو وفات جدش عبد المطلب هشت ساله بودند و ده و شش نیز گفته اند و در روایتی

که آنحضرت را میفر ساختند که کفالت کدام یکی از اعمام خود را میخواهی آنحضرت ابو طالب ^{خدا}

بقدر حسن و جود محافل آنحضرت قبل از ظهور نبوت اجداد
 در آن مأمور و جامه خواب آنحضرت بهلوی خود راست میبود
 پستانه او استی و ابوطالب مدح آنحضرت اینها بسیار و از آن
 است است سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر
 ابن بیت را تعظیم کرده است و گفته است که از آن اصداد سلیمه بآبانه و اسد اعظم
 و شرف من اسمیله فذو العرش محمود و یا محمد که فی روضه از جایت در عهد کائنات
 ابوطالب نیز در محفل افتاده این عساکر از غطف آورده که گفتند تو را آدم که را دور
 فقط سال بود عظیم بسپاس آمدند قریش نزد ابوطالب برای استیقا پس برآمد ابوطالب
 حال آنکه کرد و ی که دکانند از قریش میان ایشان کوکی مثل آفتاب تابان که بر روی
 روی وی برآمده باشد پس گرفتند او را ابوطالب و حبیبانند او را کعبه پس اشارت
 ن آسمان و آسمان در آسمان از آبر سپر کرد و فانه
 از هر جهت و بریم شش و باریدن گرفته تا و او را شد و دو پسر شد و درین قضیه
 گفته است ابوطالب در حق آن سر و ابرو ششقی النعمان بوجه تعال البشامی عنده
 و این بیت از قصیده است که گفته ابوطالب در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله محمد بن
 ابن قصیده زباده بهشت و بیت ذکر کرده و گفته است این باب است و روقی که اجتماع کرده
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تنفر کردند از وی کسی را که اراده میکرد و اسلام آورد این ابیات همچو
 و قدرت قریش کرده است در آن وقت قریش مراد او را و زینب نموده و باطاعت
 و قبول می صلی الله علیه و سلم و ابن التین گفته که درین ابیات دلالت است بر آنکه ابوطالب
 میدانست نبوت آنحضرت را پیش از بعثت با بخاری که بفتح موحده و کسر معمله و سکون تحانه

شت
 کلمات الفایده
 مضمون

و کعبه بنه یقال
 فلان شمال قوی
 عنایت و دلت
 مراد

بیعت حبیب

و در آخر مضمون که نام او در بیس بود و غیر او بشان وی می آمد
و نه بی گفته که انشا و بسا لب این شعر را بعد از بیست است

حضرت در بسیاری از اجازت آمده و با چنانک کرده اند سلام و علی

و دیدم مر علی بن حمزه المدنی را که بی درگاه جمع کرده اند در پیشگاه ابوطالب و انشا

که وی بیسلطان بود و بر اسلام رفته است از عالم و مشوبه زعم کرده اند که وی کلهر مرد است
و اینست لایزال و از بد دعوی خود بپیکر نیست دلالت در این انشی کلام این جوهر علم است

می آرند که دلالت دارند بر مقام قبول و اذعان و می دعوت اسلام را و نیز می آرند که حضرت
صلی الله علیه و سلم وقت وفات و دعوت کرد و واقع شد از وی اجابت و نیز می آرند که

سر خود را زد او برد و شبند از وی کلمه شهادت را و حضرت برسانید پس گفت اسلام است
پس خوشی این شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اسامی در سال در آورده و سر کرد و بی نام

بر روی وقت

والله اعلم و در سال

بسیار می بصری با و سکون صا و کلام و درین سده

آنحضرت را با غایت و صلوات و سبزه آید الزام که در تورات و انجیل و دیگر کتب و دیگر

بوی استناحت و این کیم از اجازت رضای بود و بزرگ و در مع موصوف و ممتاز بود

زیر که تدریس می بصری بود صومعه داشت و متهما نگین شده بود که در انتظار دیدن پیغمبر

نشسته عمر میکرد ایند و چون قافله فریش از آن راه میگذشت و در آنجا نزول میکرد

صومعه بر آمدنی و آنحضرت را به نشانی می که میداشت محبتی و چون نشانی با غنی با بر

در رفتی کیماری قافله فریش آمده بود چون در راه که از باره برایشان سایه انداخت

همراه ایشان میرو و چون آنحضرت با ابوطالب در نزد ختی آمده نشست این را بر بالی

اندخت آمده است و بچرا نمانده این حال میجویم مانند پس کیم برای ایشان ضایعی

خدا بوطالب آنحضرت را برقرار کرد که است که آمده بود در زیر درختی که
 در آن ابراهیم را که به جای آمده است گفت ای اهل فافه که
 بنا مجلس را نهاده پس آنحضرت ابراهیم را که ابراهیم را که
 که نهاده آمده است که چون در حلقه حقیقه حل برآمد بهر شوق نهاده که بود
 عجب کار و دل نهاده و در نهاده آنحضرت محسوس بهمانی که در کتب نهاده بود و نهاده
 آنرا پس ایمان آورده و محراب آنحضرت و تصدیق نمود و فرمود منوت در ای کی از آن
 که نهاده است که ایمان آورده و آنحضرت پیش از نبوت مثل حبیب بخار در نهاده اصحاب الهیه و نهاده
 و او نهاده و ابو نعیم او را صحابه ذکر کرده اند این منی است بران قول که معبر در تعریف صلی
 رفته است که بهر شوق از نبوت نهاده و متخالف آنست و برین تعبیر در قریب نفل
 و نهاده باطله ای که در مسامحه نبوت بود و تحقیق این در نهاده و نهاده و نهاده
 نبوت آنحضرت را با نشان اثبات کرده گفت که لیکن در آن کتب است و نهاده و نهاده
 آنجل و نهاده و وصف می خوانده اید و گفت چون خدا یغالی امری نهاده باشد نهاده
 نهاده آن نهاده که آورده اند که نهاده و نهاده که در اوطالب ایضا فطرت آنحضرت را نهاده
 که این بر نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 او نهاده پس اوطالب منع خود را در بصری لغو و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 اوطالب آنحضرت را با جامع و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 مشهور است و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 که فرستاد و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

با اختلاف هم بخانی
 در بادی سر

حضرت بوده بلال اینقدر خنجریده بود و ابو بکر خود را از حضرت بودند

ناله بود و شیخ ابن حجر در صایه گفت بخدث بحال وی تفاوت از شیخ

مکر این است که حل کرده بر آنکه مدح و مظهر است از حدیث در سبب مهم

نعم صحبت که با آنحضرت چنانکه صاحب سبب آورده روایت کرده اند چنانکه

از ابن عباس - بنندی صنف روایت کرده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه صحبت

با آنحضرت در سرنام برای تجارت دومی هر ده ساله بود و حضرت صلی الله علیه و سلم ساله

بود تا آنکه تزلزل کرد و زتری که در دومی در خدمت آنحضرت بود و نشستن در سایه وی در وقت

سویاهی که نام او بکر بود و چیزی پرسید از آن حضرت گفت آن راهب کبست این مردی

در سایه درخت نشسته است گفت ابو بکر این محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و گفته را

این مرد جدا شوند بفرست زیرا که در خبر آمده است که تثنیذ در سایه ابر درخت بجای

بی محمد پس افتاد در قلب ابی بن تیسره حضرت و چون

شیخ ابن حجر گفته که اگر صحیح است این قصه پس سفری دیگر خواهد بود و غیره ابطالب است

همچنین انوار و آثار فضل و کمال و مشایده ملائکه و صور عقیبه ملازم حال برکات مال مبود

ابو طالب بنایده این حالات او را نزد کاهنان و طبیبان سپرد و ایشان نیز میدادند

که این احوال از دسوسر شیطانی و امراض جسمانی نیست تا آنکه آنحضرت در سال بیست و نهم

باز بیست و نهم بهرم تجارت رفت و اموال خود را بمضاربت گرفت قوی بر آنست

ابو طالب آنحضرت گفت که مرا مالی در دست است و وقت آنست که کاروان

فرش تجارت شام روند و بجهت خویله که از جمله مالداران فرنیست مردم را مال

میدهد و تجارت میفرستد اگر چنانچه خود را عرض کنی بروی هر آینه زمانی میدهد که بدان کنی

یاد کرد
آمده
ست

از خرافی و کلمات مشبهه کرده بودند تبرکدیکه شرح دادند و سید غفر مدد خود که بد
 که با آخرت خطبه نماز که نرفته بود صاحب عقل کامل و غم و کذب و فهم و کثرت
 و از هر جهت در سبب سازش بود و مالی وافر داشت و جمیع اشراف و قریب
 حریص بود و بی کفاح و بی وجهه کرد و بود و خود که قبول نکرده پس مدتی
 خفته نشسته و فرستاد تا استعمال نماید پس بعد از مدتی داد و بقیه آن را پس کرد
 آنحضرت علیه السلام گفت چه چیز مانع میشود ای محمد ترا از که خدای فرمود ساز و
 آن ندانم گفت اگر زنی بد شود صاحب جمال و مال با شرف و کفایت که مؤمنان
 ترا کفایت کند رغبت مینماید فرمود بخیر از کی بد میشود گفت خدا چه بخت خود ترا
 بسپارد بخوبی و اگر بغرضی ویران راغب و راضی گردانم بهر آنکه از غایت پر رفت و
 محمد را چون چشکاری بنماید وی منت عظیم بر او داشته و قول بفرستاد خدا چه
 بفرستد و خود عمر بنی اسد حاضر شد و محمد بد و آنجا

و در وقت
 نماز بود
 در آن وقت
 که

و بعضی را احرام و بزرگوار بود که ساد و مضر همه حاضر آمدند و بنظر خود که فرستاده که کفایت کرد
 و از کلام موایب که بدیه معلوم میشود که خوبه بد خدا چه در وقت نماز زنده بود و در رفته
 الاجاب میگوید که صحیح است که در آن روز بد خدا چه کجیات بود و عم وی که عمر و بن
 اسد است بود و اسد اعلم و ابوطالب خطبه بیان خواند که ترجمه او این است حمد و سپاس
 مرا محمد ای را که ما را از فرزندان ابراهیم و نوح سمیع گردانید و ما را از اصل معد و حضرت
 آورد و کفایت بیان میت خود و بنشیند ایان و خوش ساخت و خانه را بجا زانی داشت
 که مردم از اطراف و جوانان بقصد زیارت آتیند می آیند و ما را حرمی عطا فرمود که کس
 با سنجی نباید درمانان باشد ما را بر مردمان حاکم گردانید اما بعد به پستی که این سبب را برادر من

عبدالله است جوانی است که مراد کرده نشود با او هیچ مردی از قریش الا که او اقربش
 مرد اگر چه در مال او دست است و مال بسیار است زایل و اوست باطل و همه کسی است که چنین
 خوب می شناسد نمازات و خوشی او را با و بختی می خورند و بکار می کنند خدایه
 و از هر اوست شتر ما به اهل من ... که خدایه بخانی عطیه و ...
 بزرگ خواهد بود در روز ... الاحباب می آرد چون بر طاب خطبه تمام کرد و رفقه ...
 بن عم خدایه بود بر خطبه خواند و نموش که حمد و سپاس مر خدای را که کرد امید ما به بخت
 نو کردی ای ابوطالب و فضیلت او را به بخت که نورش در می پس آن به ما بخت و شتر
 عرب و شما اهل نام آن مقبلان است به اهل عیثه ... بیات شما خوانده و هیچ کی از مرد
 فروخته و شمارد نتواند کرد و بختی خست کردیم ما بخت و بخت ما شما ای که ...
 کوه با سید که من خدایه است خوله را از آن محمد بن عبدالله دادم بر چهار صد مثقال طلا و ابوطالب
 ای و رفقه و دست ... ام له عم خدایه عمر و بن اسد نیز ابودرین نکاح شریک باشد
 عمرو بن ... هم گفت کوه باشد ای که و در قریش که من خدایه دختر خود را به محمد بن عبدالله
 زنی دادم پس از مرغین بخت و قبول تحقیق گشت که انی روضه الاحباب و در مویب
 له نیه از بعضی رواه نقل کرده که هر خدایه دو از ده اوقیه بود و شش اوقیه نام حمل در هم است
 باین روایت پانصد در هم باشد و شش یعنی نصف اوقیه و در وجه تظلمین بن در و است
 بار و است خطبه ابوطالب آن گفته اند که شاید محبت است شتر ما به دران زمان پانصد در هم
 یا چهار صد مثقال طلا بود و باشد و امده ... الاحباب می آرد که خدایه کنیز دران خود را
 که دوت زدند و رقص کردند و گفت به محمد عم خود را بکوی نماز شتران تو یکی را بخر کند و مردم را
 مضحک دهد و در نماز زلفاف واقع شد و بنظر صلی الله علیه و سلم باین وصلت نهاد و این
 همیشه

که ۵۰۰
 خدایه است

شماره دارد و او را خدا بنوعی مدینا و آخرت و ابوطالب را فرستاد و گفت الحمد لله
اولی سب عن الله در رفع عن العموم و معسران قول می پس بجا آورد که حاجت فاضل بن عمر
گروه اندک به حاجت گرانید و نهت را با مال خود بجه و این با اعتبار ظاهر است بهین قصه
آنحضرت اغوا و این است که این در نظر حضرت و می نمحضرت صلی الله
و برضی بر سال سی و جسم فرشتی سه بعد از حجه و هجری که این آمدن سیل و روی ایوان
بود از سربا، نو کردند مردی بود با قوم نهم که از روم آمده بود و در فنی بنامی است و او را
که بنا که فرشتی به شک می کشیدند و آنحضرت تبره میان ایشان بود و پس می کشید
و ایشان از ازارهای خود را کشیدند و شهادی خود نماده بردند تا از در شنی نکند از
نمکنند گفت عورت و آن بلیت نیل بود و این که میست در عیال اسلام و که در حضرت
و آنحضرت آنچنین بیکر و عباس بنجبه نفقت او را با او آورد که بکند آنحضرت بهین در
که ازار بردارد و بردوشش نه عورت و می ظاهر شد تا که از پای را خاوه بهوش
چون بهوش آمد گفت ازاری ازاری و او را از غیبت اگر دزد که خمر خورد که بهین پس
خود را گویند که این اول ندائی بود که از عیب با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رخ بود و بیکر
را کسی برهنه ندید و آورد و اندک در استوار کردن حجر اسود و بجای خود در میان فیل
تراع واقع شد و در مسیله مدعی آن شد که این کار او کند و نزدیک بود که بتعال آنجا
آخر قرار بران افتاد که هر که اول از در مسجد ام در آید او را حکم سازند تا که آنحضرت در آنجا
گفتند که جواد الامین پس همه حکم آورد و آنحضرت روای المهر خود را سطره خود
اسود را در میان آن نهاد و فرمود تا از هر قبیله مردی بیاید و گوشه از روی بگردان و چون پای
کار آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن حجر را برداشت و بهت مبارک خود بجای خوش

اینست که در خانه و پرستش نمون نهادند چنانکه در احادیث آمده است و مورد نهان بود
 که بنا به غایت از آدم بود و آن بنا بر طوفان فوج غرق شد و قوی بر ابراهیم است
 بعد از آن مخالف پس از آن مسیله جرم ساخت بعد از آن عبدالله بن مسعود
 که از شصت و هجده که امیر الامراء عبدالله بن مسعود بود و بعد از او وی در انفس
 و این بنا بر هفت باقیست نقلت که بارون مسجد خواست که بنا بر و این را بر اندازد
 به موجب حدیث رسول صلی الله علیه و سلم راست کند و برین امر با امام عصر خود که امام مالک
 مشورت کرد مالک گفت یا ایها المؤمنین کعبه را که کعبه انا طبع ملک نکرد و ما بتعصب ملک
 تغییر ندهند و تخریب نکنند کلام جمال درین باب است و تفصیل در تاریخ مکه مذکور است
 و در تاریخ ازرقی از معنی در حدیث مرفوع آمده است که چون آدم علیه السلام گفت ای
 بن آدم کار من میدانم شغور خود را به منی چنانچه خبری از نور تو که عبادت کرده نشود پس فرستاد
 بنیال بیت سمور را بر بنی خاند کعبه در جای علی از بافت سرخ و بکار طوطی و بی چار
 سیان آید درین است و امر کرد آدم را که طواف کند و روی پس بداشت و خدای تعالی
 غمی که در سر بود او را بخش ازین پسر برداشته شد آن بیت سمور در عهد نوح علیه السلام
 اما بنای کعبه از اولاد آدم از وهب بن مینه آورده که بنا کرده شده است کعبه بنیال تحت بنا
 کرد او را حدیث علیه السلام و همچنین ذکر کرده است ابن عبدالبر در تهجد و م بنا بر غنیمت
 و آن مذکور است در نص قرآن و سنت نبوی و منقول است از ابراهیم بن موسی علی ابن خطاب
 رحمی الله عنه و اول کسی که بنا کرده کعبه را خدای تعالی این تخمین ذکر کرده است فاکمی بسندی که
 دارد و این کثیر و غیر خود گفته و جزم کرده است که در هیچ خبری نیامده که بیت بنی بود پیش از
 بود وی علیه السلام که بنا میکرد و سبب نقل میکرد و بنکار را بر کردن خود و روایت این

بنده ام

پیوستہ

اتل فی القرآن و تحمل وی سببی نه اما از نامه فی المیده القدر کمال برود که بدو می درخت
باشد چه اول خبر که اگر ارام که حق جل و علی آنحضرت حاصل است و سبب است و می درخت
فراست و چون فرمود که تحمل قرآن در رمضان ثابت کرد که اینست و می درخت
باشد اگر شمران برانند که مراد از تحمل قرآن است از نوع محفوظ آسمان و بنا بر مویست
که قرآن یکبار در رمضان رتبه قدر از نوع محفوظ آسمان و بنا بر مویست و از آنجا
حاصل و در قیام به فحاش و نجوم در دست و سه سبب نازل شده و در اول قرآن بحسب دفعات
ترتیب است از نوع محفوظ که این در مساحه زبان ترتیب است بر مثال کتاب فقه
شما که سبب در آن مذکور است بر ترتیب ظاهر و از آنجا سبب بر می آید مقدم و موخر
حسب مراد نه که در قیام میاید و بدو می درخت بعضی در سبب است و اینست و ترتیب
آمده است که چون وقت ظهور نبوت از یک رسیده محبوب گردانیده شد بسوی می
عباده و سلم خلوت و کونه که بنی از خلق پس خلوت می نشست در کوه هر کسیر حار و مهمل مدینه
و مقصود آنست که سبب نور کویند و از آنجا آمده بحال کعبه روشن میکرد و عبادت میکرد و بنوع
غنت که بر سر می نشست و اختلاف کرده اند و آنکه عبادت می در آن خلوت بفرمود
باید که نمی آید که بزر بود قلبی و سانی و عمل میکرد و شریعت ابراهیم یا هر چه نجات میشد
و می شریعت از شریع انبیاء یا باسخمان عقل و سپرد با خود از خانه نوشته را و چون تمام میشد
دل بجا بابل خانه فرود می آمد از حیل و بریده است نوشته چند روز را و مشغول میشد و بعضی
روایات آمده که آنحضرت هر سال یکبار که بیرون آمدی و بکاه در غار حرا خلوت می
و چون ایام می نزدیک رسیده انزاس که در گذشت و عبادت نماند که این
بروی می و وارد گشت و می نماز نشد قرآن و خیال نمیکند که ظهور نبوت و ورود می از مجاهده

و عبادت بود زیرا که نبوت انحصار هویت و غایت است و کسب و عمل بعد از این معنی نیست
تبارک اسد اود یکشنب و لا بنی علی غیب منتهی نعم ولایت نسبتی و معنی است
و ریاضه در آن معنی و تاثیر است که بوی کشف بعضی عوالم و مشاهدات معنی
و اتمام بعضی عانی حاصل گردد و اما نبوت فریضه نیستی مخصوص است که می گویند
که عامل آن روح القدس است که او را حیرل امین گویند بحضرت مصطفی و اجنباء الهی عامل
میگردد و چون آمد فرشته او را بوحی گفت مرده باد ترا ای محمد که من حیرلیم و حد امرا بود
و تو رسول خدای برین است بر جرم و دعوت کن بقول لا اله الا الله و گفت بخوان
با محمد آنحضرت گفت خوانان منند اندن انم یعنی انیم و خوانان و نوشتن بنا ختم
گفت آنحضرت صلوات علیکم پس دیگر گفت حیرل مرا و پیشتر و مرا چند آنکه رسید
از من طاق مرا یعنی چندان پیشتر که بطاقت رسیدم و طاق من طاق بندید
حیرل طاق خود را و پیشتر چند آنکه طاق مرا می بود لفظ حدیث محمل مرد و معنی است
و ظاهر در آن اولست بهمن تصریح کرده اند تمام رسد بگذشت حیرل آنحضرت را و باز
بخوان گفتیم من خواننده نیم باز در برگرفت و پیشتر چند آنکه طاق رسیدیم
حیرل آنحضرت را و باز گفت بخوان گفتیم من خواننده نیم سوم باز برگرفت و پیشتر
باسم ربک الذی خلق الانسان من علق افراء و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم
المعلم و در روایتی آمده که گفت حیرل با من استخاضه کن از سر شیطان گفت آنحضرت
استغفربا به من شیطان الدیم و گفت با اسم الله الرحمن الرحیم بگر گفت افراء باسم
الذی خلق الخ یعنی تو بخون دقت خود شکستاید و تقویت ما که پروردگار و معلم تویم پس
و این در برگرفتن و پیشتر دن تصرفی بود از حیرل علیه السلام و در وجود شریف آنحضرت

و در حالی انوار کسوت نامتبی قبول می و خالی از شغل با سوسای آن کرده و تیرانست
بشغل انقبول که الفا کرده میشود بروی چنانکه آمده است تا سینه و کلاه و تیرانست
تا بجه از قبل تخیل و سوسپسیت چه تخیل و سوسپسیت تا تیر و تصرف در سوسپسیت باشد
نکته از طایفه بای ناکبه و تفرقه بعد از است که ذاقیل و در اینجا سوسپسیت است و قول آنحضرت که
فرمود ما انما نقاری که طو اندن امی کلامی انصمیم و لیکن خبر به بعد دارد و بود آن فصاحت
بجاعت آنحضرت داشت و امیت که منافات دارد بکجاست و چون آن از روی التوب
این کار از دست و پست آنجا بوده باشد از آنجا حدیث حمل بر امیت کرده اند و در رد
آمده است چون حیریل گفت از او با محمد است چه خواند که بر آن خوانده ام پس حیریل
نامه از حیریل است که بدر و یا قوت منبج بود برون آورد و گفت بنام نزد من خوانده
در بن نامه خود خبری نوشته می منیم پس حیریل او را بخود ضم کرد و بمشردالی آنرا بکلام
مناسب است بامیت بعد از آن حیریل بای بر زمین دو چشمه آب پیدا آمد پس وضو است
مضمضه استنشاق و دومی درست و با بیا و حیریل است و مسح مریکبار کرد و
فعل آنحضرت تقیم وضو کرد و غالباً تعلیم فعلی خصوصاً در اشغال این افعال سهل و داخل بود از تعلیم
قولی پس آنحضرت تبر و وضو کرد پس حیریل یک کف آب برداشت و بر روی مبارک آنحضرت
و پیش کف و دو رکعت نماز بگذاشت و آنحضرت بوی مقدسی شد انگاه حیریل گفت که وضو
و نماز گذاردن همچنین است و باین کلام تعلیم قولی نیز واقع شد بشرعین کرد حیریل بر آسمان درج
کرد آنحضرت بکه در حالی که نمیکند زجر می و مدبری مشجی که اگر آنکه میکوید السلام عبیک یا رسول
پس آنحضرت بازگشت و حال آنکه سلیزه قلب می و بوا در روی و بوا در کشت باره که سینه
دوش و کردن میباشد و آن در وقت ترس و هول سلیزه چنانکه از کار و نزدیج میباشد می افتد

و بر خد که در آمد و گفت ای زملونی بپوشانید مرا بپوشانید سر این بپوشانیدند او را و
بر بدن او کلبه می بستند بعد و آب سرد را رفت از روی تنش و حال خود را و گفت
حال خود و گفت رسیدم من بر غنای خود و در بیهوشم و گفت خد که اندوه مخور و شاد باش
که ملاقاتی دارد در جبهه نکلند و مخموری و معتدل نکردند و در خدایتی میکنند و کمالی
بدینستی که توصیف می آری و بار جمال میکنی و کسب میکنی و مهانداری میکنی و بار
میدانم و در نوایب حوادث دنیا باطل و جامی میدی مقيم را راست میکنی و در
میکنداری و دستگیری میکنی در مانند که در نگرانی کنند با فقیران و غریبان میکنند میکنی
با خلق و در روایتی آمده که تو خور و خوشی خلق و خوش آوازی خوب کردار و خوش گفتار
و عالی هستی پس در این احوال دارد که در بدی نیفتد در وی ایامی بیند
پس بپلی داد خد که آنحضرت را با این مقامات و این دلالت دارد بر جمال فراست و معرفت خد
بجای این امر و صدق احوال و در روایت دیگر آمده که آنکه بر خد که و خبر داد از حال خود و
بهوشش خد که از غایت فرح پس بر خد که آنحضرت را از برای نایب و نفع و مال
ورقه بن نوخل که این علم خد که بود و دوی مردی بود که از دین قریش و رسوم جاهلیت بر آمد
در دین مضاری در آمده و موصوفه شده بود و علم انجیل نیکو میدانست و مینوشت از انجیل زبان
عربی اشیا و زبان عبرانی را نیز میدانست و بود شیخ کبرایمی پس گفت خد که ای این که
من بشنوا از برادر زاده خود که چه میگوید خد که آنحضرت را در زاده و موصوفه اند این بر
عربست بکه یک برادر زاده خوانند و خطاب کنند و میگویند که این ورقه هم پس عبد
بود و والد آنحضرت پس گفت ورقه چه پنی تو بهم می گفت آنحضرت آنچه میدید و خبر داد
از حال خود پس گفت ورقه این ناموس است که بر موسی مازل میشد بتارت با و زایمی که که

خدا شای که اهی میدهم که توان پیغمبری که عیسی نبی است داد که با وی عید از من سبوت خواهد
که نام ادا حمد است و نزد باشد که با مورثی بجای و قتل بکفاری که شش من در آن روز
بودی قبوان در آن بودی مردی که هر دو آن نزد ترا بودم و از پی فرمود حضرت آبا بر من
مرا ایشان گفت در قدر آری بنیاد و هیچ مردی مرا کشتل آنچه گوید تو مرا که دشمن دانسته
و این کرده شد عیسی منت آملی را جان بایست که کافران باشد نه پیغمبران میباشد
بنا مبرنی بنامه مکرانکه دشمن دانسته اند که کافران اگر دریافت بر روز تو با بی دهم تر با
و ادنی قومی پس در نشد که در وفات از میان ظهور دعوت دریافت و وی از
ایمان آرندگان و نه بدین کشتگان آنچه گفت در زمان نبوت دریافت و خود حاضر
بوده از کشته پس از وجود و ظهور صورت عنصری آن است اما بوی صلیب از عیسی و علم او
شش صلب بخار و غیره بلکه خصوصیت با تمام صیبت نمائے رسل و انبیاء و ائم ایشان حضرت
ایمان آورده اند آنکه در قرآن صحابی توان گفت و ظاهر ضعیف صحابی که کرده اند من را نبی
مردی که با حق است بروی و ظهور دعوت در آن شرط نکرده اند و کتب در شکوه حدیثی
است که در پیچیده حضرت حال و قدر ابعاد و وفات وی فرمود حضرت دیدم من
اورا در خواب که بروی جامهای سفید است و این علامت ایمان است و در چای نونفنی در
جشود که چون وی بچین مومن شد استیاج با ندلال و علامت ایمان صبت مکرانکه ای
تاکید و تقریر باشد و در روضه الاحباب حدیثی آورده که دیدم من را در جنب که بروی جام
بهرت زیرا که وی ایمان آورد پس و تصدیق کرد مرا مراد نفس و نفوس و نفس و طهر
فیس دانستند نصاری در پیش ایشان را گوید در پس علم و در خواست گفته که بقول
بعضی اول من اسلم او مت و این منند او را در صحابه ذکر کرده است در روضه بزدن حدیثی

آنحضرت از زورقه و بر سر پلیدن گفت حال ایشانست که کتابی در دست ایشانست
در وقت حیرت و اشتباه آن علم و اهل بصیرت از دست نا آرمی معنی بقصود نمایند و بکار
شک صوفیه و طالبان سالکان طریق در عرض محاملات و معانی خود پیشانی نکشند
مقتضی حال اینجا استعارت و تمهید است میان این قوم که اذکر بعضی علماء و صوفیه
اشکالی و شبهاتی که بمقام عارض میشود آنست که سونی و بیست بخاری چنانکه در
لذینه آورده و در روضه الاحباب نیز آمده و در آن است که آمدن آنحضرت برسان ازین
و گفتن وی بجهت که من ترسیبم بر سر خود و درینست که آنحضرت را با نبات صفات
حمیده و کمالات رفیده که صاحب آن را و قدلان محفوظ پناه و بر دهن بجهت آنحضرت
و رفته و پستان و حال از هر بعد از نور نبوت و نزول حیرت و درود و وحی در دست و حصول
علم و معرفت به نبوت آنحضرت را خواه بخلق علم ضروری در آنحضرت بلکه حیرت ملک است
از ترانه نهاده جن و شیطان چنانکه حق تعالی خلق میکند در حیرت علم ضروری با کمال سکون با وحی
و مرسل وی بود و کار است تعالی شانه نه غیر او چنانکه اکثر برآیند و خواه بنظر و آینه
معجزات بردست حیرت علم چنانکه ظاهر کرد وی بسی و معجزات بردست مدینه شریف
مانند صدق او را چنانکه بعضی گفته اند آمده است که آنحضرت بعد از دخول حرا پیش از آن
می شیند که از هر جانب می آمد با محمد و بار رسول الله و مجلس را میندید و در روانی آمده است که
پیش از نزول وحی باز زده مال آوازی شیند و کسی را میندید و هفت سال و شش ماهی می شد
و آن شاد و پیو و خواه مراد دشمنانی محسوس باشند یا بدینم و یقین که دل را شاد و فرخ و شاد
می ساخت و از سر شک و کجاری هم می شیند و در جامع الاصول و کتاب الوفا آورده که در
ابتدای نبوت سه سال اسرافیل ملازم آنحضرت بود بعد از آن حیرت فرود آمد و وحی آورد و صاحب

سفر السعاده گفته که از هفت سالگی با حضرت عزت اسرائيل فرمود که سلاست می
توانی پس اسرائيل همیشه فرمودی بود تا سال نایده می آمد که هیچ سخن نگوید و هر یک کلمه بود
که در مجلس در بکابل تیر گفته اند آنکه میرزا فرمودی شده تا ملازمت می نماید چست و نه سال
مراقت و مقدرت ملازم می بود یکی بعدی ظاهر می شد و می شکوید و که اردن می کاروست
و با وجود ظهور آن انوار و روز این سر از زود و ابهام و سست است و با هم مجال حال
چس می بود این حضرت فرمود و ز من می توانی که خجسته می شد علیه و سلم که از غایت بهت و حلا
در وقت آن غم که طوفان شریک و از غلبه خطو آن جناب گشت و اگر آن بودی
همدیج ظهور آیات و معجزات و انوار مستی و استعداده انوار و صفات و انوار
مالوت آن گم که از دیده می شکل که نظام کارخانه وجود و انوار و انوار و انوار و انوار
و قول آنحضرت خجسته علی نفسی اشارت بمنزل انجال خواهد بود و بر معنی حل و بیکر و با چون
نقل و برون و صعوبت ادای این امانت تصور کرد و بیعت طاقت او را شکست
و فرمود که در زیر این بار هلاک کرد و از نتیجه فرمود خجسته علی نفسی و آنکه گفته اند که این
خجسته پیش از آن بوده که حاصل کرد و در آنحضرت را علم بآن که آمده است و او را حیرت
مندان جن و شیطان بود و شاق بود بر آنحضرت که او را مجنون گویند و کاهن خوانند نظریات
قصه که ذکر کرده اند تا در سبست چه این خوف و هول بعد از نزول حیرت و ورود می و
عدم نبوت و نبوت و مشاهده آیات و ظهور انوار و اسرار است چنانکه معلوم شد و اگر در
حال پیش از نبوت ترد و ظهور نبی آیات که احوال و مشبهه و مشبهه باشد انبیا است
درست آید اما بیاق قصه چنانکه در حدیث بخاری و غیره منع شده است درست نیاید و
قد بقرضی الله عنما آنحضرت اصلی الله علیه و سلم ترد و دره برای دفع سنگ و رب و تحصیل

علم و یقین بود بیکد برای بریتا بقان و اطینان و وضوح محبت مظهر محبت که حکم نور علی نور دارد
و اگر آنرا نظر بحال خد بچه دارند و بجهت داند و باو با پسند لال پیچ و منبت کمال کتب فی
طریق و خد لان و ضلال است علم تطری جائز است که در طری این و هم احتمال غیر ترشاید بدین است
باشد اما این است احتمال و شناسنا بنبی بحال انجبت صلی الله علیه و سلم فی شاد و کلا چنانچه
تقریر کردیم اگر آنحضرت بکفته و دقه و سلبه خد بچه وضوحی و عیانی و مثل شاد چنان خواهد بود
که کافی بود بر ظهور بعضی معجزات میفرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه و سلم که در از زبان مردم در آن
و موجب متنب برای نصیحت و ایمان کرده و نکو باید نمیدانستنی را و تحصیل کرم و مصلحت و
نیکوایست تا در مقام و قطربا پیام و است قوم از راه نباید رفت و ان باید و الهی
من الله ملک العیال و باید مذکور شد معلوم گشت که اول ما تزل من القرآن انما با
ترکب است تا علم الانسان تا لم یعلم و امام محبی الدین نووی گفته که همین است ثواب بر
جایب و این و خلف اندام آنچه در روایت جابر آمده که اول ما تزل یا ایها المذنبین نووی
گفته که این سخن ضعیف است بلکه باطل و نیست نزول یا ایها المذنبین مکرر بعد از آنکه
باید اما آنچه در حدیث آمده که اول ما تزل فانه است چنانکه قول بعضی مفسرین است چنانچه
گفته که این حدیث محفوظ نیست و اگر باشد احتمال دارد که خبر از نزول می باشد بعد از اقرا و
ایها المذنبین و بعضی گفته اند که اول ما تزل ایها المستغنی بالله من الشیطان الرحمن گفت جبریل استغنی
کن یا محمد پس گفت استغنی بالله من الشیطان الرحمن گفت بگو اللهم الله الرحمن الرحیم بعد
گفت اقرا باسم ربك الذي خلق كذا صاحب المواهب اللدینه دیگر بداند که عمل ذکر کرده اند
فقرو حی بعد از چند گاه شد بن گفته اند که مدت فتور سه حال بود خرم کرده است این
اسحق و در مواهب لدینه گفته که امام احمد در تاریخ از شعبی آورده که گفت فرود فرستاده

بر آنحضرت نبوت و خال آنکه وی این را بعین سینه بود پس وقتی که چوشت و او را بپوشید
و تعلیم میکرد و او را کلمه و چیزی نازل نمی شد قرآن بر زبان می آمد و حال آنکه نسبت فرین سه
به نبوت او جبرئیل پس نازل شد بروی قرآن سبب بهال انبی و در روزی که ابواب کعبه که
خود را در آن ایام به پیغمبر می نمود و در آن ایام سید او فای قرآن بر او می خواند و آنحضرت از قدرت و
مبارزه و هتاک بود و بر نه به نبوت بعد کرد که خود را از خدا بپوشید و هر وقت جبرئیل بر
نظاره می شد و میگفت یا محمد آنک رسول الله است و میگفت من دوست خودم را در ایام و آمده
که آنحضرت در آنوقت جبرئیل را می بیند و این بر کسی نشسته دید و از آنجا نیز غنی و هر
را و با نیت و می آید و گفت زلمانی زلمونی چنانکه با اول بر قصه غار که گفته بود پس فریاد
وحی فرستاد ایها المذثر قم فانتذر الخاء وحی تنبای و متالی شده و بعضی گفته اند که نبوت آنحضرت
مستقدم است بر رسالت وی صلی الله علیه و سلم و بر مذنب محمد بن بر نبوت تبلیغ و از آن سطر
و نزول وحی برای تکمیل تنبیس که نیست چنانکه سوره اقراء برای تعلیم و تفهیم و تکمیل و از آن سطر
نبوت بعد از آن نازل شد سوره با ایها المذثر برای تبلیغ و از آن رسالت است و
چنانکه علی وحی امر است عده ذکر کرده اند اول روایه صالحه چنانکه در حدیث عایشه آمده رضی الله
عنها که اول ما بدی به رسول الله صلی الله علیه و سلم الرواء الصالحه و فی روایه الصادقه و کان
تدبیر الاجابت مثل فلق الصبح و در بعضی کتب واقع شده که آن در شش ماه بود و در نبوت
در آنوقت و اما در آنانی انجمن بود که الفایک و از احوال در آن نهی بنوی علی صلو
و السلام می آید که پس آنحضرت او را چنانکه فرمود که روح قدس محمد در دلش که مرکز نبوت و
تا کمال و تمام نمیکرد و رزق خود را و استیفا کند از الحادیت روایت کرده است این حدیث حاکم
و بعضی کرده از آنانی که نقل میکرد جبرئیل آنحضرت را بصورت مردی و خطاب میکرد و او را تا

میگرفت و اگر در صورت وجه کلی می آمد که صحابی بود از تفسیر بی کلب خوشی و
در غایت حسن و جمال گویند چون وجه تجارت می برآمد زنان محل نشین نظر میکردند
او را و در تحقیق مثل حیرت بصورت وجه کلاست اهل ظاهر اشکال می آرند که چون مثل سکه
حیرت در صورت وجه حیرت در کجی پیوسته که جمعی بر آنکه مرآه استند و چنانست که
صورت اصلی حیرت پس آنچه می آید در آن حضرت صلی الله علیه و سلم نه روح حیرت پیوسته
او را که این وجه پیوسته در صورت وجه است و از جهت اصلی مغایرت کرده درین وجه
می در آمد پس آیا میبرد حیرت با انتقال روح از جهت وی یا خالی بماند آن وجه از روح منتقله وی
نیز است و در مواجب له بنه از بعضی که شارح تجارت حقیقی المذهب گفت در نیست
که بماند انتقال من و بپس موت پس باقی ماند وجه و نقصان پدید بر آید وقت وی
و انتقال روح بجهتانی همچو انتقال روح شهید باشد با جواف بطور خضر و موت اجساد و بقا
روح در حیرت عظمی بلکه بعد از آن است که جاری گردانیده است حق تعالی در بنی آدم
و لازم نیست که در غیر بنی آدم نیز همچین باشد بلکه در بنی آدم نیز جایز است عظمی و غیره
حق سبحانه این کلام ظاهر است که بعضی علما گفته اند و در اهل تحقیق کعبه مثل حیرت است
وجه آنست که صورت علیه از وجه در ذهن حیرت افاد و حیرت سبب قدرت کامله و ارادت
شامله که دارد افاضه وجود خود بر آن صورت علیه بصفتی که مراد است نموده خود را بعبودیت
وجه نمود و آرزو در وجه شایسته با بصفات موجود گردانیده و در مقام خود را
و کاین است بذات و صفات ملکی که دارد و وجه در جای خود است بصورتی که در دست
این صورت حاصل نمیشود و چون حیرت زیرا که حیرت حقیقی دیگر دارد و صورتی دیگر و غیر
اوست زیرا که همان ذات و صفات حیرت است که با این صورت برآمده و تمثیل گشته چنانکه

اهل نوحه در ظهور حق سبحانه و مثل وی بصورت عالم میگویند و همین طایفه است نشانی و معانیات
جهانات و مثل حق بصورت بشر و مثل بعضی کمال او را بصورت غیبی و فاعلم و کاهی در حق
و چه بیزی آید چنانکه در حدیث جبرئیل و بیان اسلام و بیان احسان آمده راجع آنکه می باشد
البس یعنی آواز دایمی که منسوب می باشد از آن کلمات و معانی مرفیه التمجیست را بود و مفهیم
سخت ترین انواع آن بر حضرت تا آنکه در محبت چنان یک رویی از آن در روز سخت سرد و کاهی
می نشست بر زمین شتر روی که سوز بود از آن و تحقیق می آید یک رویی چنان حضرت
زین بن ثابت بود پس که آن شد را از بدنازد یک بود که نشکند در ویت کرده است طبری
از زین بن ثابت گفت می نوشتم من و می برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و او چون تزلزل
بر روی می بکشد از شدت محنی و میرکت عرق سخت مثل دانه از نقره و بودم روی و
آنحضرت خفته بود بران من پس که انی افتاد بر من تا نزدیک بود که نشکند پای من و چنان
که گفتم راه منی توانم رفت بر پای خود هرگز و چون نازل شد بر روی سوره مایه و تریک
نشکند ای نایقه و می صلی الله علیه و سلم و نقل در مطلق و می تیر آمده که چون تزلزل میکرد روی
و می کرب میکشید بجهت آن و تغییر میافت رنگ روی تابان او مانند رنگ خاکستر و فرو
افتاد سر مبارک می و صحابا تیر سر با کون می افتاد و چون گشاده میشد بر مبداشت سرا
و محققان گفته اند که در افاضه و مستفاضه مناسبت شرط است پس کاهی ملکیت جبرئیل
آنحضرت غلبه میکرد و او را از خود میر بود و بیام خود سپرد و کاهی بنشیند آنحضرت بر جبرئیل
طالب می آمد و او را بصورت بشر یا خشت و این در صورت و عدو نباشد بود و او
در صورت و عید و نذارت خاص آنچنان بود که مبد بد کاهی فرشته را بر صورت اصلی او
که مراد از ششصد بازو بود پس و می میرساند آنچه خدا میخواست چنانچه در سوره النجم مذکور است

مذکور است و گفته اند که ابی دو باد بود و الله اعلم ساو پس آنچه وحی کرده الله تعالی بروی
حالی که فوق سموات بود و وحی کرده شد بروی صلوات حسن و بزرگان ساج کلام که در حضرت
رب العزّه جل جلاله بواسطت ملک خاک که تکلم کرد موسی علیه السلام تا من کلام کردن می شود
با وحی آشکارا ابی جاب و خطی است که وحی فوق سموات تا ازین قبل است و صاحب
گفته که این بند سبب کجی است که گوید دید انجمن پروردگار چنانچه در شب معراج دین سینه
خدا فیض است و الله اعلم و گاهی دیدم حضرت پروردگار تعالی و نفوس در مقام و تکلم کرد با وی
چنانکه آمده است که دیدم پروردگار تعالی با در حسن صورت پس نهاد و دست خود را بر
گفت من و با قمر را نامل او را در سینه و پرید از من فیم تختض الما و لا علی الحدیث بطوله
حضرت را که حاصل شد علم بدان و صایب بود نیز از اقام وحی در آن وقت و صاحب
میگوید که اتفاق کرده اند بر آن که چون اجناد میکرد حضرت صواب میکرد و معصوم بود
اجناد و ائمه مشهور در کتب اصول آنست که مفرد شسته نمیشد بر خط و نمیشد
میشد بر آن چنانکه در قصه سید اساری بر مذکور است و صاحب صواب در آن گفته که سببی
که وحی کرده میشد بغير خدا صلی الله علیه و سلم بر چهل و شش نوع و ذکر کرده آنرا و در فتح ابا
گفته که غالب آن باعتبار اختلاف احوال عامل وحی است و مجموع غلت در آنچه ذکر کرده
و الله اعلم و بعضی از علما گفته اند که فرود آمد جبرئیل بر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و
چهار هزار بار و بر او آمد و از ده بار و برادر یسین چهار بار و بر نوح نهار بار و بر ابراهیم چهل بار
و بر موسی چهار صد بار و بر عیسی ده بار که نقل صاحب المواهب و الله اعلم و گفته اند که در آن
چیزی که واجب شد از عبادات بعد از ایمان و توحید و در کعبه نماز بود که تعلیم کرد جبرئیل حضرت
را و بگذارد با وی و مقتل گفته است که نماز اول فرض می دور کعبه بود در غذا و دور کعبه

در غنی حکم قول حق تعالی و هیچ مجرب بکافری و الا بکار و در فتح البیضاء گفته که بعد از آنکه حضرت که نماز
پیش از قضیه اسرا و همچنین اصحاب وی و لیکن اختلاف کرده اند بهشت که آیا پیش از صلوة
خمس فرض بود و بعضی بعد از صلوة جنزی پس بعضی گفته اند که فرض بود نماز پیش از طلوع آفتاب
و پیش از غروب وی و محبت برین قول حق تعالی است و هیچ مجرب بکافری و الا بکار و در فتح البیضاء
استی و نفوذی گفته که اهل آنچه واجب شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم انداز و دعوت بود
پس از آن فرض کردن حق تعالی قیام میل را چه نیکه در اول سوره مزمل مذکور است بترتیب که از
و آخر این سوره بترتیب که و چه را با یجاب صلوة خمس علیه السلام و در اختلاف کرده
اول کسی که ایمان آورد در رسول خدا و تصدیق کرد او را که است جمیع آنکه اول من آمن علی
الاطلاق و هم المؤمنین و بعد از آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عمار و جابر را و از
از نزول وحی ایمان آورد و تصدیق کرد و پیوسته لال کرد بر صدق نبی و ائمه و خود بعد از
اول و اسبن ابوبکر صدیق است و برین است ابن عباس و حسن بن علی و غیره و بیت
الجدید و غیره و جبرهم از تابعین و جماعه از صحابه و تابعین و غیر ایشان از علما و بعضی گفته اند
اول ایمان آورد علی ابن ابی طالب که در کفایت آنحضرت بود و وی کرم الله وجهه
او آن مسمی بود چه ز سبیده بود یکدیگر بلوغ و لهذا فرموده است سُبْحَنَکُمَا اِیُّهَا السَّامِعَانِ
مَا بَعَثْتُ اِوَّانَ عَلَی و غیر شریف وی در این زمان ده ساله بود چنانکه حکایت کرده است طبری
و ابو عمرو بن عبد البر گفته است که از آنکسانی که رفته اند بآنکه اول من اسلام علم است سلمان و ابو
و مقداد و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم و همین است قول ابن شهاب و
قتاده و غیرهم و بعضی گفته اند اول من اسلام و زید بن نوفل و گفته است شیخ ابن الصلاح
که ائمه و احوط آنست که گفته شود که از رجال احرار ابوبکر است و از میان اصداف علی

من خدیجه و از سوالی پند بن حارثه و از عبید بلال و اسد اعلم و ابن عباس و غیره و عا کرده است
برگشته اول من اسم علی است و لیکن جزو بود بنیانی داشت اسلام را از خوف ابیطالب و ابو بکر
اسلام آورد و اظهار کرد اسلام خود را و ناله میگردانید این را آنچه زوایت کرده است من از صبی
اسد میگویم که گفت سبقت کرد مرا ابو بکر چهار چیز که من با فم آنرا سبقت کردم ایضا اسلام و
هجرت و صاحب در عا و ا است صلوة و اظهار آن من در شعب بودم اخفا میگردم
عبید از ان اسلام آورد بعد از زید بن حارثه عثمان بن عفان و زید بن العوام و عبید از زید
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید اسد به دعوت ابی بکر صدیق مرثیه را با سلام
بعد از ان اسلام آورد ابو عبیده عامر بن عبید اسد بن الجراح و ابوسلمه بن عبید اسد بن عبید
اسد به کس و رقم عرومی و عثمان بن مظنون و عبید اسد بن مسعود و عبید بن زید و غلامت
الخطاب و ابن سعد گفته که اول زنی که ایمان آورد بعد از پیام افضل زوجه عباس و امیر
ابی بکر و عتبه و عثم جمیعین ^{ناله سال حال بر نمینوال بود و ما مور بود آنحضرت}
علیه و سلم با خفا و این امر و صبر بر این سبیل آنحضرت بختیبه دعوت میکرد و ناله میزد این کبریا
فاصدع با تو و اعرض عن المشرکین یعنی اظهار کن بختیبه که کرده شدی بدان و مشرک
کن دعوت را و بگردان و می خود را از مشرکان مجاهد گفت مراد جبرئیل است و اصل صد
ایمانت و نیز است و مراد اظهار محبت و فرق میان حق و باطل است پس آنحضرت کمر اجتهاد
در امر دعوت محکم بر بست و فریشت با آنحضرت منعرض نمی شدند تا آنکه آنحضرت شعر می شنید
ایستاد و حکم کرد که بنان و عبادت مستعدگان ایشان در نماز خواهند بود و بعضی
شدند و ایستادند در مقام آزار و اضرا آنحضرت و اتفاق کردند بر مخالفت و عداوت
وی صلی الله علیه و سلم مگر کسی که در کار وی میشد حفظ و عصمت الهی و توفیق بیافیه

این در سال چهارم بود پس حمایت کرد و او را هم وی ابوطالب و جمع که فرستاد از ابناء مدینه
و حاجان دستار میان وی و ایشان پس سخت شدند و هر یک که گرفتارند قوم و طایفه کردند
میان خود و اتفاق کردند فرستادن که هر که مسلمان شود از ایشان عذاب کنند و در قتلند
او را از این منی وضع کردند خالی ایشان را از رسول خود هم وی ابوطالب و منی با تمام غیر ابوطالب
بنو المطلب تیر هم بکلمه عصیت و قرابت طینی در بقعه حمایت در عایت حضرت آمدند و بود
روزی نزد ابوطالب دعوت میکرد و او را با سلام بر محبت می نمودند و فرمود آمدند بر ابوطالب
ایضا و آزار بجهت خدا صلی الله علیه و سلم بسیار و تحقیرت ایشان کنند تا ابوطالب اگر بکشد
نامه بغیر خود می سپارد و ایشان را پانی خنجر گفت در خطاب حضرت که من آن این است
نخدا سخته که گزشتوانند رسید ایشان بسوخت و آزار کرد پس اظهار کن امر خود را برایت بر تو
خونکی و نسا و بانش و خش و بداج چشمه تو و دعوت کردی مرا و گفتی که تو فارغ و بیخود خواهی و بی
است گفتی و بستی تو در اینجا امین و اظهار کردی دینی را که البته دینی است از همه دینان ملوک
اگر نمی بود لاف و طعنه مردم و فرمودند نام ایشان را مرنده بیافنی مرا نسا ده دل و قبول کنند
و طایفه کردند مرا این دین را و بود حضرت صلی الله علیه و سلم که طواف میکرد بر مردم و میگفت
کرد ایشان و دعوت میکرد و میگفت ای مردمان خدا بعالی امر میکنند شما که عبادت کنید
و نه یک نکرد ایند بوی خبر را و ابوطالب در پس آن حضرت میگفت ای مردمان این امر میکنند شما
که ترک کنید دین پدران خود را و تردید می نمایند و بعضی از کفار فرستاد آنحضرت را ساحر می
و بعضی شاعر و بعضی منسوب بکجاست میداشتند و بعضی ممنون میگفتند آورده اند که فرستاد
خود و اتفاق کردند که چون موسی حج می در آمد قبایل عرب از کثافت و اطراف خواهند آمد و چون
آواره این مرد بشینند لا حرم پیش می خواهند رفت و سخن می شنیدند بوی بگردند شمار آورد

باید کرد که اورا منسوب به شخصی ندانی کرد و این تله‌های مردم اندکی معروف کرد و بوسیله
نقند گفتند میگوئیم که وی کاهنت و لید بن مغیره که اعتقل است ایشان بود گفت که کاهنا
بسیار دیدیم کلام وی بر مغیره و هیچ کاهن ایشان نیستی و شباهتی ندارد و قایل بودیم که هیچ شباهتی
و اورا بر صفت کاهن ندان نباید شما دروغگو بآید گفتند میگوئیم که مجنون است و گفت
بیدانیم که وی مجنون نیست و صفت و حال وی بر سوره حسون بنیامند گفتند میگوئیم شما
گفت که ما شعر را خوب میدانیم و افسار اورا نیکو می‌شناسیم کلام او با شعر نمی‌ماند و گفتند
میگوئیم که وی ساحر است گفتند سحر با وی هیچ مناسبت ندارد و این طهارت و نظافت که
حال اوست بخور که ارباب آن پلید و نجس باشند مناسبتی ندارد و لید گفت که کلامی که
محمد آورده است اورا حلاوتی و طلاوتی است که هیچ کلام دیگر را نیست نهایت آنکه کلام
اورا نصرفی فیما بین در قلوب مقدوس است که جدا نمی‌افکند میان ما و او و برادر و
وزیر اگر چه مناسبتی و مناسبتی مسجد دارد اگر بگوئید اگر چه فایده نخواهد داشت و حق
در باب ولید بن مغیره قرآن فرستاد که آن فکر و قدر فضل کعبه و تمثال کعبه
آیات و کاهن یکی ازین کافران سبوح که خاک بر سر آنحضرت می‌افکند و خون بر روی
می‌انداخت و دیگری خارها در راه وی می‌افکند و پشنگ میدن مبارک وی نبود
سین بدنی کش از کل آثار خود و از سایه پشنگش افکار شود و بنیک چه رسد بدش از نعم
از دست نیکران پراز خار شود و بی بهره سبک دارند کردن شریف او را در حالی که آنحضرت
مسجد مسجد و نزدیک بود که چشما می‌او بیرون افکند و خفه کرده یکی او را خفه سخت پس
ابو بکر در میان افتاد و بر باند پس کشیدند سروریش ابو بکر را تا افتاد اکثر سوبهای او و
سر او را دور و رانی آمده که چندان غلین بر سر و روی او زدند که بهوش افتاد و می‌گفت

ابو بکر مقتولون رجلا ان يقول بي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم واین قول و من ال
که میگفت فرعون بناد و در فی موسی علیه السلام و در صحیح البخاری ان ابن عمری آرد که گفت در
آنکه ایستاده ایم ما بار سوره ادر صحن کعبه ناگاه روی آورد عقبه بن ابی معیط البصری و فتح عن
همه و سکون تخمین و طاهر و مملد و را و لعنه الله علیه پس عجب جامه خود را در کردن بسیار
آنحضرت و کشیده خنجر و آزاره کردن سخت پس آنجا بگریه افتد و گوش آن در هوا
و دفع کرد و اما از آنحضرت گفت اقولون رجلا ان يقول بي الله و گفته اند علامه ابو بکر فضل
ابن یونس ال فرعون خبر که وی اقصا و کرد و حضرت ساسی و او که انتم را کرد و زبان دست و
قول فعل و میگوید که امیر المؤمنین علی قایل میشد درین باب آنچه است ابو بکر رضی الله عنهما و
عرب درین باب آنست که در صحیح البخاری می آرد که بود آنحضرت که نماز میکرد و روزی نزد عصبه
فرزین در محلی خود بودند ناگاه گفت یکی از این بن بکرید بر وی این را می گفت کدام کار
نما باشد که برود بر شتری که دوش کرده است در فلان قبله و پیر از نگین آنرا آورده و
شبی که بگریه او را تا سجده رود و بندگان در میان و دشمنان وی پس برخواست و بخت
نوم که عقبه بن ابی معیط بود و آورد و نگین را و بندگان آنرا در میان و دشمنان آنحضرت می
پس ثابت ماند آنحضرت و سیر بر داشت از سجده و ایشان میخندند چنانکه بر بالای یکدیگر می
تا آمد فاطمه زهرا رضی الله عنها و دور انداخت آن نگین را از پشت شریف و دشنام کردن
به بخارا پس چون تمام کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز ادا کرد و بر ایشان و گفت اللهم
علیک تفریش پس از آن مخصوص تیر چندی ایشان که ابو جهم و انصاری و دیگر باشند
کرد و همه ایشان هلاک شدند روز بدر و انداخته شدند در چاه لعنت چنانکه در باب انفراد
بیاید صبر بسیار کرد آنحضرت و در گذار اینک چون از حد در گذشت و بی ادبی بنماز کردند و وقت

در رسیدن از درگاه حکم وقت رسید آنچه رسیده خود مابین غضب الهی ششم علم من کرد چنان
کنند یک چون اراده شد رسوا کنند و سخن کرده اند علماء درین صفت که باب فضا است که
نیم است مانند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز با وجود رسیدن نجاست پس معنی آنست
که در وقت نجاست و اصابت آن در نماز مانع نمیشود از آنکه صحت آنرا و معنی گفته اند که نشکند
در اصل نجاست نیست و امام نووی که آنحضرت نه آنست که چه چیز نهاده شد و بشت نبی
بشمارد و آنست که در سجده طهارت سابق نه داشت و در آن میشود برین حکم که پس
اعاده بعد از علم و دانستن اند اگر نماز نقل بود و طاهرین است اعاده لازم نیست و اگر در وقت
نشاید که اعاده کرده باشد و در سخن است که اگر اعاده کرده بودی نقل کرده نشدی و محال است
کرده نشده است زیرا آنحضرت بر نماز فاسد بعد است و الله اعلم و همچنین گفته
اند ای آنحضرت صلی الله علیه و سلم با انواع دست میگردند فقرای عیال و ضعیفای ایشان را
که بیست و پنجاه تا دارند ایشان را ازین اسلام و میبوشانند ایشان را از راههای این
می افکندند در آفتاب می انداختند و گردن بلال را برهنه می سپردند بدست خود و آن
سحاب که و بازی میکردند بوی و میکشیدند او را تا آنکه پدید افتد از زخم ریه
در گردی می داشتند بن خلف جمعی مولای او بود او را میطی می کشیدند و در یک کرم برهنه
و شک آفتاب کرم شده را بر پینه و شکم او نهاد می خام میکردند او را و درون پوست
می انداختند در آفتاب و میکوفتند بچوبها و میکفت می صنی الله عنه احد پس فرستادند بر بلال
نفس می دهنی که در تنی عذاب با بشیر بن ابیان روزی عذاب میکردند او را همچنین و رسید بوی
بر سر وی بخورید او را آزاد کرد پس گفت آنحضرت چه اثر یک نکرد ایندی مراد خریدن بلال
با ابی که گفت یا رسول الله او را همان مان آزاد کردم و عمار بن یاسر و پدر او را و انواع عذاب

روزی ایشان را در لغاب در یک کرم انداخته عذاب میکنند و فرمود صبر ای الایسیر فموجع
الجنة و ابو جمل لعین شده در فرج سمیه ام عازند و کشت و پدر او را تیر کشیدند و اول سکه
در دین اسلام شده شدند ایشان بودند رضی الله تعالی عنهم اجمعین و آورده اند که بعضی
از فرشتگان توبه نمودند و از اعمال آنحضرت و علامات نبوت وی پرسیدند و چون پرسیدند که شما
او را از سه خبر اگر جواب داد وی نمی مرسلست و الامر وی معنون است پرسید از آن چه خبرند
که در زبان سابق در طلب خدا آید و مراد اصحاب کشف را داشتند و بر سیدان
که کشت کرد بر مسکون العیون و القومین و پرسید از هر چه که حقیقت آن چیست پس گفت
زود باید جواب آنرا بگویم و انشاء الله گفته پس در یک و بی و نازل گشت قول حق تعالی
و لا تقولن شیء فی فی فاعل ذلک خدا الا ان یشاء و انشد پس نازل گشت قرآن بکر فضه صغری
گفت و ذی القین پس بخواند آنحضرت ایشان هر دو نصیه او از این است و از زبان
روح و اخلاف کرده اند که مراد روح انانی است یا جبرئیل یا صفی از ملائکه که آنها را
باشد و در قیامت که در قول و بیعالی بوم بقوم الروح و الملائکه صفا مراد داشته اند و گفته اند
که راجع آنست که مراد روح انسانیست پس بعضی گفته اند که مشهور میان مردم صبر قول است
که مراد بقول وی پس بجهان قتل الروح من امر ربی آن است که بروردگار حق تعالی مستأثر و معبود
اعلم روح و غیر و بیعالی را بمعرفت حقیقت آن راه نیست و حق آنست که در آیه دلیل نیست که
حق تعالی مطلع نگردانیده است حسب خود را صلی الله علیه و سلم بر ما هیست روح بلکه احوال دارد
که مطلع گردانیده باشد و امر نگردا و اگر که مطلع گردانند این قوم را بران و بعضی از علما در علم
نیز مثل این معنی گفته اند و الله اعلم و انشاء الله میکند به معنی قول حق سبحانه و ما و تمیم من العلم الا
که خطاب بآن قوم است که سوال کردند یعنی شما قابل آن نیستید که فهم این حقیقت را مانند

کینه پس عداست بنوت نمودن و نیز دادن ازان بود تا دم پشیمان و آگاه بپروین ازان
و لهذا گفتند بود اگر جواب کو بفهم گفت بنده سبکین خصمه اسد بنور العلم و یقین و مکنه
جرات کند مومن عارف که نفی علم حقیقت روح و حضرت سید المرسلین و امام الهی و خیرین
علیه السلام داده است او را حق سبحانه علم ذات و صفات خود و فتح کرده بروی شیخ
و معلوم اولین و آخرین و حاسانی چه باشد که در جنب حقیقت جامع و بی قطر است از
روزگار پنهان و با سواد و مستحق و درین جور و جزای کفار بی بهنجار تیره روزگار و صفا
سید پادشاه از آن گزشت اذن کرد در صلح اصلی اسد علیه و سلم ایشان را بجهت کردن بوی
جنت که بی امن و امان بود در دست بنده در این دیار از غریبا کوتاه بود و این در یاد و جنت
در پهنه حسن و بنوت پس یازده مرد و بقولی دوازده و چهار زن و بقولی پنج بهائی از مکه
و بعضی مردان با اهل و بعضی با اهل تا کفار و یهود و مشرک و از آنجا که مشرک و مشرک
جمله روان شدند پس رسیدند بکینه و در جوار بجای از شران اشرار بجای باشند و بجای
پادشاه جنت را کووند نام این بجای اصح بود و نخستین کسی که با اهل برآمدن پنهان
بود باز خود رفیق بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد و چون خبر سلامت ایشان در
نامی بحال آنرو در راه یافت پس زنی بداند و خبر آورد و گفت دیدم عثمان که زوجه خود را
بر جاری سوار کرده میرفت پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست عثمان اول کسی است
بجرت کرد باز و به خود بعد از لوط بن عمر علیه السلام و چون صحابه بکینه رسیدند در جوار بجای
ایمن نشستند و بعد از مدتی بنشیند خبر کاذب که بوقوع صلح میان آنحضرت و میان سران
شروع یافت از جبهه بیرون آمدند چون تراجمی که رسیدند معلوم کردند که آن صلح عینی
نداشت و کفار همچنان در صدد ایذاء مسلمانان اند هر یکی از مهاجران در جوار کسی مکه در آمد

چندگاه از آن گرفت باز محابت جنبه روان شدند و درین فحبت جمعی کثیر از مسلمانان بجا
جنبه برآمدند و آن سرور و دیک بود از مسلمانان هر که از بخارا یا از سیدیه بجنبه هجرت میکردند
کفارین و مستغفرانین جماعه را در جنبه معلوم کردند عمرو بن العاص با جمعی با دایا و نخل
نزاد بخاشی فرستادند ایشان را زدند بسوی قوم و چون ایشان بخیس بخاشی رسیدند
کردند و نخلها گذاریدند و خوش آمد با کفشدیس با آورد بخاشی از آن و گفت لا ینک
که قومی در بلادین نزول کرده و پناه آورده باشند ایشان را از شما شناسانید یا نه
مسلمانان را پارید ما غنای منند و پان دین و ملت خود نمایند بر ما پس بخاشی در آمدند
بهمان کردند و سجده بخت چنانکه رسم جنبه بود نکردند و میارایان گفتند چرا سجده نکردید
جعفر ابن ابی طالب که از مهاجران جنبه بود گفت ما سجده میکنیم بر ابرو و دگر خود را بر خیمه
ما را چنین گفته است پس ساین دین مسلمانان و احکام اسلام با آنکه وجوه و این مع آن کرد
و بخاشی را از کلام جعفر همتی زدول افتاد و گفت از آن کلام که بروی نازل شده بخاشی
جعفر اوایل سوره مریم را بخواند بخاشی و هر که با وی بود از اساقفه همه بکمر بستند و گفتند بخدا
که این کلام و کلامی که بر موسی نازل شده از یک مشکوٰۃ پون آمده اند و کلام بخاشی من کوایی
میدهم که محمد رسول خداست و دوست که عیسی بن مریم نبی است داده است بآدمین سجد
مس با یافیش را ایشان را کرده ایشان را خائب و خاسر از مجلس بیرون آوردند
در انشای بیان مجله ذکر یافت که جمعی از مهاجران جنبه نشیندن خرو و قوع صبح میان آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و کفار فریش از جنبه بکه قدم آوردند و باز گشتند و تفصیلش است
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی در مکه بیخ و انداز آمده سوره و النجم را بر مشرکان
خواند چون برین آیه رسید افرایتم اللات و العزی و مناة الاله الاخری شیطان ایشان

مجال یافت که بوش مشرکان سبندک العزیز بنی العلی و ان تغافلتم لیرحمی و چون آنحضرت
نمک کرد و سجده افت و همان تیر سجده فرستند مشرکان تیر بافتند کردند و سجده را
دو سجده الحرام مسیح که فرمانده آلاکه سجده افت که پیر بن خلف جمعی لقبی شهید کشی با کشت
و بر روی شوم خود زد و گفت حسینی پس مشرکان سدا گشتد و گفتند محمد آیه ما را با و کرد و در
منه و برای ایشان اثبات ثغافت کرد و ما نیز همین قدر اعتقاد داریم و اثبات را خالق و
از حق رحیم و محبت بلند انیم و چون محمد درین امر با انفاق نمود ما با وی صلح کردیم و دست
ایزای وی و بار او می بردیم این خبر در اطراف منتشر شد و شیطان آنرا فاش گردانید
چون با حیران همیشه را با ایشان بطین صدق این خبر و طین عود نمودند و چون دفعه ای
سبب خزن و طلال خاطر حضرت کشت صلی الله علیه و سلم حق تعالی از برای تسکین خاطر حسب
خود این آیه فرود فرموده و از سنان من قبلک من سول و لا بنی الا اذا منی الی شیطان
فی فیض الله یلعن شیطان نم بحکم الله آیه و الله عظیم حکیم چون این آیه سبب کا فزان
گفت محمد پشیمان گشت از آنچه با و کرده بود از منزلت آیه ما نزد خدا مانیر از ان صلح برقم
باز بر سر اندام همان آورده و از ان همیشه بر گشته چنانچه مذکور شد و لکن سخن در حققت
و دفع این حادثه است و تحقیق نکلم کرده است فاضی عیاض رحمه الله علیه در شرح برین قصه
گفت که فایده است اصل آن را بر وجه شافی و وافق و امام فخر الدین در تفسیر خود گفته که این قصه
باطلت و از وضع زمانه است و بعضی گفته اند که از مقریات ابن زبیری است و چگونه جا
باشد که زبیر بن حق ترجمان صاحب بیان حق عن العوی ان هو الا و می بوی مدح اصنام جا
کرد و محالست که زیاده کند آنحضرت در این خبری که نیست از قرآن محمد آورده و فایده که با
آنچه مغایر خبر بر آکه آورده است آنرا از توجیه و حال آکه وی مصمم است و بعضی گفته است که

قصه غیر از جهت نقل و روایت و تکلم کرده است در روایت آن که همه مطعونند و در وقت
 بخاری و صحیح خود که آن حضرت خواند سوره پنجم را و سجده کردند با وی ستمانی از این سخن و وقت
 در وی و وقت غزنین روایت کرده اند این را در باب صحاح بطریق کثرت و زینت در آن حدیث
 و شک نیست که هر که بخواند بر حضرت رسالت تطهیر او مان کا و کرده پس دانسته بطریق عقل
 و نقل که این قصه موضوع و باطلست و گفته اند که این را در موضع زمانه است و نسبت اصل آن را
 انشی انجمنی گفته اند چه در علمای یمن و لیکن جمعی کثیر از ایشان مثل ابو حاتم و طبری و ابن
 و ابن اسحق و موسی بن عقبه و ابو مشر و غیر هم بطرقی که همه از آن ضعیفند و دایمی منقطع
 و مضطرب و غیر صحیح اند روایت کرده اند در مجموع با قطع از آن ظاهر میگردد که آن حدیث
 اصلی است در تعدد بر نبوت جاری نیست از توجه و تاویل و اخراج آن از ظاهر از این محدثان
 که ذکر کرده شد بر آید و تحقیق سلوک کرده اند در نوجویات و در باطلت مسکات که در حدیث
 نشانی و نسلی است پس بعضی گفته اند که جاری شد این کلمه بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و آله
 در وقتی که عارض شد مر او را سه بی آنکه شعور باشد مر او را و چون شعر شد آن وقت
 محکم گردانید حق تعالی آیات خود را حکایت کرده است تا این را جاری از او و در کرده است
 قاضی عیاض ابن سخن را بر آنکه جایز نیست ولایت شیطان بر وی و الله علیه و آله و سلم
 و بعضی گفته اند که شیطان مجبور و مضطر گردانید آنحضرت او را در شد از وی بی اختیار این
 سخن فاسد تر و نامقول تر از اوست لکن حق تعالی از عبادی بس که عظیم سلطان و اگر شیطان
 را قوت و قدرت بران باشد هیچ احدى را قوت بر طاعت نباشد و بعضی گفته اند که شرک
 چون ذکر میکرد آنکه خدا وصف میکردند ایشان پس متعلق شد آن اوصاف به این شریف
 و ماند و حافظه وی صلی الله علیه و آله و سلم پس جاری شد بر زبان شریف می سهوا و در کرده است

این را قاضی نرادرست برد و بعضی گفته اند که چون رسید آنحضرت بر قراه بقول و تنبلی
و صلات ائمه الاخری بر رسیدند شرکان که پادشاه آنحضرت زیاده برین از قوم آنکه طاعت
پس سادرت کردند بسوی انکلام و خطا کردند و در بناوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
چنانکه حادث ایشان بود در لغو بقرآن و سبوت کرده شد این بسوی شیطان از جهه
بودن او عامل و باعث بران باشد و شیطان جنس شیطانی است که شامل ثیاب طین است
و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترین مکه بود و قراه تو قفها و سکت میکرد
بر روی آب است پس مترصد شیطان و سکنه از سکنات و غفلت کرد بان کلمات محاکم
و شایسته آنحضرت صلی الله علیه و سلم بختم که رسید آنرا کسی که نزدیک بود بسوی می رسد
کمان برد از احوال آنحضرت و شاعت کرد آنرا و گفته است صاحب موابد لدینه که این
احسن وجه است و پستی آن کرده است آنرا قاضی ابن العربی که از اعظم علماء و کبار
و کرام است که خبر داد خدا بیتی درین آیه که سنت الله جاری شده است در رسول و انبیا
و می توانی که چون گویند قوی زیاده کند شیطان در روی از پیش خود کلام را و این است
در آنکه شیطاں زیاده کرد در قول آنحضرت نه آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تکلم کرد بان
اعتصاب است بلکه تحقیق سبقت کرده است باین قول طبری با جلال قدری
و سعت علم وی و شدت ساعد وی در نظر پس نصوب کرده است این انشی که گفته
شود این توجیهات و تالیفات بر تقدیر فرض نبوت این قبضه است اما اگر قبضه نبوت
باشد و باطل معنی این آیه صریح و مراد بالقای شیطان چه و نسخ آن و احکام آیت
که ام است جویش آنکه منی بر تقدیر است قبضه معنی قراه است و امنیت معنی قراه
آمده است بر تقدیر وضع و بطلان قبضه از منی است معنی آنرا زدن و هوی نفس و

شهادت آن امام شریف و دلیل اشتغال بجانب دنیا نمودن و خطر نوعی از دوسو
سوی پنهان داشته بن و در باطن باه با قفس و این عایز است برایشا علیه السلام بی اصرار
بر آن قبول می شد علیه السلام انداختن علی قلبی استغفر الله محمدی بر آن است و کما
نمانشی بیکر دوازده غایت حرص بر این قوم و قمنی نزد خبری که قریب کرد اندازد از این
و موجب تابش و تابعت ایشان کرد و در نرم کرد اندوختن می ایشان را و بعد از آن با نفعی
کرد و چون محبت ثابت است با طایفه بیکر داند این الفا را و با یکر داند ساحت خود را
را با شاد و منسب به خبری که زایل بیکر داند از او نشانی پیدا یابی را که داعی است به
در امر آخرت چنانکه فرمود و حکم الله آیه و وزیر جان ملا در آن است که خبر وی که
این حاصل کلام به نواوی است و این قصه نیز نقل کرده و در آورده است و در آخر گفته که این
آیه دلالت میکند بر جواز سهو بر انبیا و تطبیق هر سه با این احوالات است و سلاطین علیه السلام
و الله اعلم و آورده اند که ابو جریج صدیق رضی الله عنه هجرت کرد به بی جنبه آباد در هجرت
بانای به فعل تصریحی در کلام قوم این پنجیم گفتند مردم از شهری که او به مکر برون رود چگونه
در وی میستوان بود پس باز گردانیدند ابو بکر را و طایفه را گشت که در نمانی باشد و الله اعلم
و از روضه حاجب معلوم میشود که این سال نهم بود پیش از هجرت مدینه بعد از هجرت
مدینه و چون هجرت کرد وی رضی الله عنه به برک العماد رسید که نام موضعی است رجوع کرد
در جوار رسید قبله فاره ملک بن الدغبه نفع دال مهله و کمر غین معج و خنیف نون و بعض
دال و غین و نشه به نون نیز گویند پس جای داد این مرد ابو بکر را و گرفت او را در بنام خود از شهر
قریش پس عبادت کرد صدیق رضی الله عنه به در کار خود را در خود و با کرد در صحن
مسجدی و نماز میکرد در روی و قرآن میخواند و به یکر دود بود وی رضی الله عنه نرم دل بسیار

که یکسند ز فزاة قرآن که ملک بود ختم خود را پس کردی آمدند شهاب و سحران و عیال
و خود را ایشان و می نشستند قرآن را و تعجب میکردند و این فضیلت خاصه ابو بکر صدیق
عنه بود که هیچکسی از صحابه در آن شرکت نبود و آنرا در آن طور و وقتی که اسلام مفتی بود و عیال
همه بیجاخت و قرآن میخواند و عادت میکرد پس نمیدادند صدایه قریش از مشرکان و کشت
مرا این و غنه را ما بنهریم که مفعول فرزند بوی سدا و ابناء ما بازداریم و از این کار را در
دارد که عبادت کند پروردگار را و در کود و درون و نیکو و اگر چه هست که اشک را که نفقش
عهدی که با وی کردی و او را در جوار خانه خود افتاد و بعد از آنکه بنشیند و چون نشیند ابو بکر
حکایت را گفت ما را بشنید و در کرم چاره را در ارضی شدم بگو خدا را صنی الله عنه رده الی
و در سال ششم اسلام آورد عم رسول الله و برادر رضاعی وی صلی الله علیه و سلم ختم
بن عبد المطلب و بود غرث ناک از جوانی در قریش و سخت تر از وی نیکو پس غالب و قوی
شد رسول خدا با سلام و در قریش آورده اند که روزی ابو جهل لعین آنحضرت را ایذا
کرده بود و در خانه داد خبر بمهره رسید و وی از شکار آمده بود و ملوف میکرد پس با
این خبر مقتصد درآمد از خانه بنزد ابو جهل رفت و همان روز شمر حمزه بود از ابر
ابو جهل زد و در پیوم او را انبکست و گفت تو محمد را دشنام میدهی و ایندانی و حال آنکه
بر دین اویم و از آنجا تر حضرت رفت و ایمان آورد و بعضی میگویند که اسلام حمزه در سال
بنجم بود و الله اعلم و اسلام آورد عیبن الخطاب بعد از حمزه بن عبد المطلب به روز و آنحضرت
و دعا کرده بود اللهم اغفر الاسلام بعد من بنی هاشم ابو بکر بن الخطاب خداوند اتمی و غالب کرد
و دین اسلام را بانی جهل که نام او عمرو بن هشام با بکر بن الخطاب و این دو تن اند و افوی بودند
در قوم و چون ابو جهل از آنها بود که ختم الله علی قلوبهم و سواد علیهم و اندر تنم ام لم تند بهم لا

اجابت و اظهار باب آورده اند شد در حق هر که بعضی جاهلها که حقیقت آن در ثنویان یافت
 معروف بر وقت با مستجاب شد و شهر آنست که عند مسلمانان در آن روز بسی و نه رسید
 بود و بین الخطار بعد از این تمام شد در وقت زیارت که در مدینه مطهره بروی می افتد
 سلام میدهند میگویند السلام علیک یا من کل الله به الارضین و در مواهب لایحه میگویند که عمل و
 چند مرد و یار نوه زن بودند و عجب که تا این مدت اسلام می می افتد عنه تا بنیافت و نیکو
 با یسینی که بسیار مفید بود و معارف زن آن اسلام ابو بکر می می افتد عنه که حکمت در آن ظاهر
 فوت دین بود با سلام وی و وجه و در این که در کمال آنزل می عظیم دارد و امد علم و هر
 دوت کفر از عمر ابتدائی و جانی و ناسازی نسبت با حضرت علی عید و سلم و امیر مومنان
 حنهم واقع شده و در نقل سبب اسلام وی با الفاظ مختلفه و عبارات متعدد حکایت شده
 و میگویند که همه واقع و صحیح باشند و از روایات هر که هر چه و قوف یافته روایت کرده باشند
 و امد علم و در مواهب لایحه گفته است که روایت کرده شده است از عمر رضی الله عنه
 کف رسید مرا اسلام خواهر من و خواهری در تحت سعید بن زید بن عمر بن نفیل بود که
 بشهره است و در آن فوجیث بن شارت غنوه ندوده است گفت پس آدم بن خواهر و کفر می
 دشمن نفیس و تحقیق رسیده است مرا که نوصائی شده و سابی آنرا گویند پس رده باشد
 از دینی بدینی و غزنی پسلمانی را که دین آبا را گذاشته بدین اسلام مل کرده بودی صابی
 میگذشت پس نزد من و ابراس و ان شد از وی خون و چون دید خون بکر بخواهر من و
 گفت هر چه خواهی بمن تحقیق من اسلام آورده ام پس گفت مرا کم درون خانه در حالی که
 خنمنا که ناکامی منم خنابی را در گوشه خانه که نشسته شده است در وی بسم الله الرحمن
 الرحیم و چون خواندم الرحمن الرحیم را از رسیدم و لرزیدم و انداختم صحیفه را از دست باز کردم

نظر در وی دیدم که نوشته اند سجده فی السموات والارض و هذا لیرزاکم فی کل
والارض بحی و سمیت و هو علی کل شئی قدير هو الاعلی و الاخر و الظاهر و الباطن و هو کل
شیء عظیم تا رسیدم قول بخالی یا انوار الله و الله پس کفتم انهدان لا اله الا الله محمد
خیر رسول الله پس برون آمیذ قوم بنی مسلمانان که پیغمبری آوردند بجهت استبش از خویشانی
بآنچه شنیده اند از من که تهادت پس آمدم نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خدمت که
که بود مراد او از من است که آنحضرت چندی در آنجا متخفی بود پس آمدم بر آنحضرت و
گرفتم اند و مرد و مرد و بازوی هر چون تو یک تنم و آنحضرت فرمود بگذارید او را پس مرا گذاشت
پس ششم میان دو دین آنحضرت پس گرفت آنحضرت مجمع ثواب مرا و گفت یا رسول
خود و گفت اسلام آرای این خطاب خداوند هایت کن دل او را کفتم انهدان لا اله الا الله
و اما که رسول الله پس پیغمبر را آوردند مسلمانان یکپری بلند که شنیده شد در طرق که و بود
ری که اسلام می آورد اخفا میکرد و الا آن علانیه شد بتر برون آمد و خدمت کردم بر مردمی عادی
دی بود که پنهان نمیداشت اسرار را پس کفتم من که صابی شدم پس بلند بردم دست اندر او
عزیزا و گفت آگاه باشید صابی شد این خطاب پس همیشه بوده مردم که میزدند مرا
میزد من این را پس گفت من خال من مراد ابو جهل است که خال عمر بن الخطاب بود
جهت این شور و غوغا گفتند این خطاب است که در دین اسلام در آمده است پس استبداد
بر حجر و انصارت کرد باهل که و گفت آگاه باشید محققان دانند که این اخت خود را پس
دور شدند مردم از من انچنین آمده است درین دایت و در دایت و دیگر آمده است که نشدند
و جنگها کردان شنی عمر بن الخطاب تا پس بر دوزبون شد و گفت عمر رضی الله عنه پس همیشه
بودم من جنگ میکردم و میزد مردم را و میزدند ایشان مرا تا قومی کرد این خداست خالی دین اسلام

والحمد لله در روایتی آمده که چون عیسی بن ماریه خوابید و او را در خواب
بگویش وی بیدار ایشان سوره طه بخوانند و آنرا در صحنه نویسنده بودند و گفت
این صحنه چیست بر من بپرسیدم هر شش گفت نه بخاستن ترک داری و این کتابی است
که در وصف وی آمده است لا اله الا الله و ان الله اعلم الغیوب پس عمر بن خطاب
خواند که دان تا آخر القول فانه يعلم الله و ان الله اعلم الغیوب پس عمر در
شبه و گفت چه بگویم که است این کلام و نه او ندی که صفت او این است نه او نیست
که خبر سینه خبر او را شنیدان لا اله الا الله الحمد لله ان محمد رسول الله افکاه گفت بنماید
تا نزد وی بروم پس آنحضرت آمد بنمیش حایل کرده یازن از من که نزد آنحضرت فرود
آمد و را بکشاید پس بد عالم صلی الله علیه و سلم پیش آمد و مرد و بازوی عمر را و بر روی
او گرفت و بپشت و گفت ای عمر اگر بصلح آمده دست از تو باز دارم و اگر بحجاب آمده
از روزگار تو بر آرم چون عمر این من از حضرت شنیده است بپندش ببرد و در
از دستش بجا و در پیش افکند و گفت انهدان لا اله الا الله و ان الله اعلم الغیوب
از شادی کبر گفت و یاران نیز از شادی کبر را آورند چنانکه غلغله کبر بیان می نمود
رسید افکاه عمر گفت یا رسول الله کافران لات و غری با اسکارا پرستند و تو دین حق را
داری پس آنحضرت با ما بگرد و حمزه و علی بجانب خانه کعبه روان شدند عمر آنجا عمر را بضر و حر
از نوای خانه کعبه دور کرد و ایند و رسول الله صلی الله علیه و سلم در خانه کعبه درآمد و در وقت
با اصحاب بگذارد که از کفری روضه الاحباب مع اختیار و گویند این آیه کریمه با اتیان
حک الله من تعبد من الله منین و بنوقت نازل شده است و روایت کرده شده
از ابن عباس که چون اسلام آورد عمر بن الخطاب گفت خیر من مرا بفرستد صلی الله علیه و سلم

آنحضرت
کلمات

و در این روزگار من

بجستن استغفار نمودند اهل آسمان با سلام عمر راه این با جد جسد و در سال و غیره چون
و چند فریشت عزت و قوت با سلام را با سلام حمزه و محمد صحت و شفا سلام در
نمیزد و عداوت ایشان بلند شد و در مقام قتل و اهل آنحضرت است و در میان
در حیات و کفالت ابوطالب و نمیشد اهل مرض و غلام که در بین ابوطالب
نمیداد و گفتند را در زاده خود را با بسیار با جنگ با آماده باشند با کوه را در او که از دست
و ششم آنکه ما باز ابتدا ابوطالب آنحضرت را با و گفت قوم تو آمد بودند و محمد
اکنون تو بر نفس می بخاشی جنگ ایشان افت من و تو نیست مبدع عالم صلی الله علیه
سم گفت ای عم ز حال که من حمایت تو این کار کنیم حامی من پروردگار من
آمر که هست باین کار باین مهم با غرض دست اندازین کار میدارم و از پانمی نشنیم
مرا تقویت کنی و من موافقت نمایی سعادت است و الا خون بانی و نایب آسمانی مرا بست
این بگفت و از مجلس بیخاست ابوطالب از سخن آنحضرت آرم و همین پیدا کرد گفت و بگوید
خود بخون بشتن یک کعبه که نام من نه باشم نتواند که بر تو دست یابد و شعری این بگوید
که من بگویم این است بخدا سوگند که نمیتواند بگوید عجب خود تا من زیر خاک دفن
نشوم آنکارا کن و ظایر کن تو کار خود را و هیچ اندیشه کن و خوش باش و خاک با دهم
بدان پس ابوطالب بنوا نتم را جمع کرد و بنو المطلب تیر با ایشان اتفاق کردند و
بکلم عصبیت اگر چه کافر بودند با دوت جا به دوت در شعب خود آنحضرت را در آورند و الله
اگر چه از بنی با نتم بودند در آمد و موافقت نکرد و سایر فریشت در میان خود اتفاق نمودند
و عهد بستند که با بنی با نتم و بنی المطلب مناجات و مباحث و محالطت و محاسبه
و مکالمات نمایند و قطع رحم نمودند و نگذاشتند که در آن زمین هیچ چیز فرو نهند و اهل

بر آن داشتند که هیچ خبر نیست ایشان نفروشدند و گاهی یک در میان می پروراند
و از مردم اطراف آن چیزی نگرفتند از آن تبرخ میگردند و خود نیامی گران میگردند
و درین باب عهدنامه داشت و مهر کرده در خانه کمر بپا و میخند که صلح شود میان
ایشان و کربل محمده صلی الله علیه و سلم و گویند که نوشت این نامه را دست او شل شد
لستم با حال من حال سیرا که دوست شود جمله جهان دشمن با من بخت کوشت همه روی
شکر کبر پریدون ان مطلقا انوار الله و انوار الله و انوار الله و انوار الله و انوار الله
هلال محرم بود سال هفتم از نبوت و سه سال برین نوال گذشت و درین صبح و عصر از حد
گذشت جماعه از فریش که قرابت قرینه با منی با ششم و بی المذاب داشتند شفقت و رفیق
و منکر حال ایشان شد حق تعالی در دل ایشان اذاعت که نقض آن عهد کنند و آن صحیفه
فاطمه را بار باره باره کنند و بعد از وقوع نزاع و خصوصیت میان فریش اتفاق بر آن
افتاد که آن صحیفه را حاضر به شمس ابوطالب گفت محمد را اختیار کرده که حق تعالی اراده
برین صحیفه برکاتش تا عبادت ظلم و جور و فطیعت را از آن خورده و نام خدا و رسول
نگذارد و اگر وی درین اخبار کاذب برآمد با وی هر چه خواهید بکنید و اگر صادق باشد
همین بس که از مضمون این صحیفه در گذرید پس صحیفه را گذاشتند همچنان بود که بنمبر سنی
علیه و سلم فرموده بود فریش شرمند شدند و سر بر پیش افکندند و با وجود آن قبول
و متابعت او بجا کردند که نقض عهدنامه کنند ابوطالب بیا را از خود در میان آید
کعبه در آمد و دعا کرد اللهم انصرنا علی من ظلمنا و قطع ارحامنا و استحل باجرم علینا و
بگذاشتند و آن جماعه که در نقض عهدنامه سعی داشتند غالب آمدند و سلاح بویستند
و شعبه آمدند و بنو هاشم و بنو مطلب پروراند آوردند و در منازل خویش قرار گرفتند

و مخالفان هیچ نتوانستند گفت این صورت در سالی مهم واقع شد و هر دین سال سال
در روم جنگ واقع شد و غلبه فارس را شد و چون این خبر بهر رسید که فرزندانی
کردند و بهمان گفتند غالب آمدند امر فرزند برادران ما بهر در آن مملکت و بهر شد که بهر
غالب آیم بر شما و مراد برادران خود فارس را شد و بهر شد که اهل ملت و محب نشین
و برادران مسلمانان روم را اراده نمودند که اهل جنگ با بریتانیا نیستند از مسلمانان
باین سخن ملوک کشید پس حق تعالی این آیه نازل شد الم غلبت علی اهل الارض مهم من
غلبهم سیغلبون فی وضع سین خبر داد و بی بجانه که اگر چه اهل مملکت کشید روم بر
فارس سرانجام است که غالب آیند در چند سال بر ایشان پس ابو بکر صدیق با عتقاد و خیر الهی
تعالی گفت مرقش را خنک نکرد اند خدا بقای جهان شما را یعنی شما و نکرد اند شما را بجا
سوکند هر آینه غالب میکرد اند و بیغالی روم را بر فارس بعد از چند سال پس ابی بن خلف
مکدیب ابو بکر کرد و مرا بهت بست باومی که ناسه سال اگر در میان بر فارس با غلبه بند
و دشت جوان بود هم و الا نودهی پس ابو بکر صدیق ترم و تحفرت آمد و قصه اعرض کرد و گفت
فرمود بر و دشت بفرای و در مدت تیر زیاده کن و این بجهت آنست که بعضی نام عدد است
سه تا ده و چون حصه ای سهم گفت و تعیین نکرد احتیاط در آن است که تعیین نه گفتند
غلبه روم در مدت سال حاصل نشود پس رفت ابو بکر و مدت را نه سال قرار داد و دشت را
و از بکه بکر همان گرفتند پس در روز هر یار صد بهر رسید که روم با فارس
ظفر یافتند درایت روز صد بهر ظاهر می نماید بجهت آنکه از زمان ترو ل آیه که سال
از بخت است تا صلح حدیقه که در سال ششم هجرت است نه سال درست میشود
پس ابابکر رضی الله عنه خبر از ابی باز من وی بستند که افی روضه الاحباب و مضایق

که از عود الهی گرفت و ابی در غزوه احد مجنون شده بود و آورده اند که چون ابو بکر رضی الله عنه
شتر مرا بهشت را نزد آنحضرت آورد حکم کرد که تصدق کن این شتر را و طالب امر بتصدق با
نشد این اصول این نیست بر آنچه شبهه که در این امر است و بعضی از علما گفته اند که
نقصه مرا بهشت ابی بکر صلی الله علیه و آله و سلم از عترت فخر بود و نزد امام ابو حنیفه و امام محمد و قسود
فاسده باشد و عده را و غیره جایز است و در این حرب میان مسلمانان و کفار فیه ربه
درین آیه دو قرأت است یکی غلبت بصیغه مجهول و سیعیلیون بلفظ معلوم و سبی برین
آنچه تقریر کرده شد و قرأت دیگر غلبت بلفظ معلوم و سیعیلیون بلفظ مجهول و میان
قرأت بر آنست که روم بعد از غلبه ایشان بر فارس شلوپ شدند برست مسلمانان و
سنة تا سه از تزلزل این آیه بخار کردند مسلمانان و فتح کردند بعضی بلاد ایشان و اضافت
نهم بر قرأت اول از قبیل اضافت مصدر است بمعنی مغول و بر قرأت ثانی بمعنی غلب
و مسلسل و همدین سال معنی در سال و هم ابو طالب و فاطمه یافت و در مواهب لبت نیک گفته
که شش جل و نه سال و هشت ماه و بازده روز مرد غم رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو طالب
گفته در نصف از شوال از سنه عاشور و بعضی گفته پیش از تجزیه سبه سال و بود عمر وی نهصد و
سال و روایت کرده شده است که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که می گفت مرا و از مرد موت
ای عم بگو لا اله الا الله که که فرود آیم مرزا باین کلمه شفاعت روز قیامت بس چون ابو طالب
حرم رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت ای برادر زاده من اگر نبود ترس ترس که بگویند که
گفتم این کلمه از جبهه ترس مصبری از موت هر آنکه میگفتم از او روشن ساختن چشم ترا بکفایت
و در روضه الاحباب گفته است که اگر خوف آن دشمنی که ترا میزدنش نماید بعد از این بگویند
عم تو رسید از موت و آورده اند که ابو طالب ایات خواند که مضمونش این است که تو

ماست که می توستی تو در آن
ظاهر کردی فی دینی که تحقیق

دعوت کردی مرا و دستم کن که ناصح و خبر خواه منی و هر که به تحقیق دستم کن که آن دین نیک
بهینای خلق است اگر نه ترس نیست و صدر از دشنام مردم بودن بهر آینه میافتی تو را
جوانم و قبول کننده و ظاهر کننده آنرا پس فریاد بر آرزو فریش که از دست بهر وسیله
خود به المطلب و باشم و عهد مناف بر سبک دی گفت لا اوطالب بر ملت ایشان خود بود
و آمده است که اوطالب بنی عبد المطلب از وقت موت خود طلبه و گفت بهشت رنجور
نیکو می خواهی بود اگر سخن محسن را بشنوی و اینجای امروی کینه و عانت و اندوهناک و نصرت
و هب و فلان فلاح و رشید باید و در سوا هب الدینه از چشم بن السباب آورده که گفت چون
عاضد اوطالب او فتوح جمع کرد بسوی خود و وجه فریش و اکابر ایشان از پس وصیت کرد
مرا ایشان را و گفت ای مشر فریش شما بر کزید بای ضایده از میان خلق دی و من و صبیح
شما را به خبر را بریز که وی این است در فریش و صد بعثت در عرب و عی بیعت مهر خبر را
وصیت میکنم بدان و تحقیق آمده است امری که قبول کرده است آزادها و انکار کرده است
زبانها از جبهه ترس ملت و بخدا سو کند که با من بنیم بسوی فقر و در میان عرب با و بهر
وی و اطراف و ضعیفان و سبک زبان مردم که اجابت میکنند دعوت او را و تصدیق میکنند کلام او
و بزرگ میدانند امر او را پس کشند رفس فریش و اکابر ایشان نکونار و کشت سراهای ایشان
خراب و کشته ضعیفان ایشان را باب و کشته عظیمترین ایشان را و بی منج ترین ایشان را بسوی
وی و کشته در زین ایشان را بسوی بانصبه و بهر مند ترزد وی تحقیق خالص گردانند و
عرب و حتی خود را و صاف گردانند برای می دل خود را و دادند او را طاعت و انقیاد خود را
ای مشر فریش پیشید مرا و او در میان و مرا کرده اما صاحب کشته کان بخدا سو کند سلوک کند
همچگی را و دست بعثت او را نکردند باید و کار را به سامان کرد و دیگر هیچ کی بیست او را نکردند

آورده است

بنگفت شود اگر هست من نفس مرا ندانی و اجل مرا تا چیزی مرا نرسد باز دارم آفت او دفع کنم
 از وی حوادث را زین گفت و از عالم رفت و با محمد اعانت و امداد و حمایت و رعایت و
 و نهای ابوطالب آنحضرت را و اهل ایشان در رفع مکان می صلی الله علیه و سلم و انصار و
 میراست و با وجود آن میگویند که وی ایمان نیاورد و سلمان از عالم ز رفت جواب میگویند
 و غیر از که در بیان و تصدیق کرد بدل از انسان و قبول و اطاعت از وی بوجود و منبر تقدیر
 و اقرار است معارف از عان قبول و اقیقاد و بیستم چنانکه در کتب کلام تحقیق یافته است و
 و اخبار ایمان وی نبوت بیافیه جز آنچه در روایت این اسحق آورده که وی اسلام آورد و در کتب
 موت و کشته که چون قریب موت وی نظر کرد عباس بسوی وی ای وید که می جنبه لبهای خود را
 بر کوشش نهاد عباس بسوی وی و گفت تا حضرت یا ابن ابی و امد تحقیق گفت برادر من کلام را
 کردی تو او را بدان کلام و در روایتی این خبر آمده که آنحضرت گفت من شنیدم تا که حدیث صحیح
 اثبات کرده است بیای ابوطالب کفر را که گفت وی در آخر کلام وی علی علیه السلام طلب
 آنحضرت لا اله الا الله و گفت رسول خدا و الله بر من استغفار کنیم بر اینها آنگه منی را در شنیدم
 پیش از آنکه این آیه یا ما کان للشی و الذین آمنوا ان استغفروا الله لکن و لو کانوا اولی قربی و نیز آمده
 که نرسیده است در ابوطالب گفت لایندی من اجبت و لکن از بعدی من نشاء و نیز در
 از عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ابوطالب بود که حمایت میکرد و حضرت
 میداد ترا و غضب میکرد از جهت تو آیا هیچ نفع میکند مرا و فرمود نعم یا فتم و در در کات
 و غمات نار پس پروان آوردم او را در مضطرب نار که میرسد شالاک او را و سجد از وی با
 وی و در روایتی این بیاد آمده است که سیلان میخندد و باغ او بسوی باب او و نیز آمده است که
 فرمود آنحضرت آسان و سبکترین مردم در خاک و زقیات ابوطالب است مرا و در دو بند شالاک

با وجود آن گویند وی
 ایمان نیاورد و سلمان از
 عالم ز رفت
 و در روایت و اخبار
 و در روایت این اسحق آمده
 که وی اسلام آورد و در کتب
 حدیث صحیح
 و در روایتی این خبر آمده
 که آنحضرت گفت من شنیدم
 تا که حدیث صحیح
 اثبات کرده است
 بیای ابوطالب کفر را
 که گفت وی در آخر کلام
 وی علی علیه السلام طلب
 آنحضرت لا اله الا الله
 و گفت رسول خدا و الله
 بر من استغفار کنیم
 بر اینها آنگه منی را
 در شنیدم
 پیش از آنکه این آیه
 یا ما کان للشی و الذین
 آمنوا ان استغفروا الله
 لکن و لو کانوا اولی
 قربی و نیز آمده
 که نرسیده است
 در ابوطالب گفت
 لایندی من اجبت
 و لکن از بعدی من
 نشاء و نیز در
 از عباس آمده
 که گفت رسول
 خدا صلی الله
 علیه و سلم
 که ابوطالب
 بود که حمایت
 میکرد و حضرت
 میداد ترا و
 غضب میکرد
 از جهت تو
 آیا هیچ نفع
 میکند مرا
 و فرمود نعم
 یا فتم و در
 در کات و غمات
 نار پس پروان
 آوردم او را
 در مضطرب نار
 که میرسد
 شالاک او را
 و سجد از وی
 با وی و در
 روایتی این
 بیاد آمده
 است که سیلان
 میخندد و باغ
 او بسوی باب
 او و نیز آمده
 است که فرمود
 آنحضرت آسان
 و سبکترین
 مردم در خاک
 و زقیات
 ابوطالب است
 مرا و در دو
 بند شالاک

که بچو شد از آن دفع وی و این بنا برست که آمده است که غمهای نیک کفار غیب
 عذابست و در روخته الاجاب نیز اخبار موت ابی طالب بکفر آورده و نیز آورده که گفت
 امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد نزد آنحضرت و گفت من کما شیخ الفضل قدمات آنحضرت
 که بشد و گفت بود و غسل ده و تجنیز و طغین وی بمن گفتیم یا رسول الله اینهاست مشرکها و منسوبه
 بهوش او را در زمین و این نیز گفت عفر الله له و رحمه و نیز آورده که سید عالم ابی طالب
 همراه جنازه ابوطالب سیرت می گفت ای عم من صلح رحم بجا آوردی و در حق من تقصیر نکردی
 خدا تعالی را بفرمای خیر و داد و با بگو قبضه ابوطالب خالی از غایت نیست و چند آیه است که
 چون قریش مرا حمت می خصیت کرد که گفت ابوطالب سمیرم بر ملت عبدالمطلب و ما بنیم
 سنات و فرمود آنحضرت عبدالمطلب و قوم وی همه در شش اند و متاخران ایشان کرده اند
 آبا و اجداد آنحضرت پاک و مصفا بودند از دین شرک و کفر باری کم از آن نباشد که درین سوره
 کسده و صرفه نگاه دارند و الله اعلم و بعد از فوت ابوطالب سه روز با پیچ و زوفات یافت ام
 المومنین خدیجه رضی الله عنها و بود مدت اقامت وی با آنحضرت هشت و پنجاه و هشت
 سال عام الحزن خواند و از غایت غم از خانه که حکم پست الحزن داشت کم بیرون آمدی و گفتا بنما
 بخور و جفا بیشتر از پیشتر نماند و بعد از مدت خدیجه رضی الله عنها تزوج کرد آنحضرت سوده و عاتقه
 را و سوده بنت زمعه فرستید عاتقه به نیت بود و عاتقه بکر شش ساله و زفاف عاتقه بعد
 هجرت واقع شده و باقی احوال در ذکر الزواج پایدانست و الله تعالی بعد ازین چند کاه ابوطالب
 که عم آنحضرت بود بحکم عصیت رسم حمایت نسبت بیندگان آنحضرت در میان آورد و چون
 که آنحضرت میگوید که جای عبدالمطلب و قوم در دوزخست بزار شد و دست حمایت از وی باز
 و با کفار در ایضا و اضر از شرک گشت چنانکه آنحضرت در مکه نبوت بود و بهرم دعوت قبلی

بن وایل برآمد و چون آنجا رسید دعوت کرد و جای نداده و از آنجا بقیه پل خطان رفت
 اول جای داده آخر ایشان گشتند از آنجا بجانب طایف و لغیف منوجه شد زین
 عارت درین سفر ملازم او بود و یکبار در طایف بود و دعوت میکرد و اجابت نکردند غلامان
 و بخودان خود را برجا گشتند تا از آنجا میگردند آنحضرت را و فریاد میکردند و دشنام میدادند
 و عصبانیت میبردند و میگفتند ای امانتد و پاسبان مبارک او را خونین میباشند
 و در زانمی آید که چون پسنگاه او را از پای می انداخت و می افتاد بر زمین و می نشست
 میکردند هر دو بازوی او را و بریدند گشته و چون میرفت باز می انداختند و خنده
 و زنده بن عارت خود را سپردی می ساخت تا گشته گشته سر و هاشم زردی عار و از دیوار
 شک یاری آید بلای درویشان از در و دیوار می آید از پی معلوم می کرد که طایف حق
 و منصب بنوت چه و غرض و شدیدی است البلاء علی قدر الاولاد الانبیاء الله جل و اتم الاشکال
 و در صبح بخاری و مسلم از حدیث عایشه آمده که پرسید وی منی الله عنهما آنحضرت که آید
 روی سخت تر از روزی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقین رسید از قوم توبه
 بجا ها و شدند و بود سخت ترین آنچه رسید از ایشان و در عقبه و فقی که عرض کردم نفس خود
 بر این عبد البلی بن عبد کلال و دعوت کردم او را پس اجابت نکرد مرا آنچه ختم از این
 روان شدم و حال آنکه مأموم و مأموم و مجرم پس مجرم بنادم کرد در قرن الشالی پس مردم
 سر خود را ناگهان ابر باره ایست که سایه کرده است مرا پس نگاه کردم ناگهان در وی جبریت
 پس ندا کردم و او گفت بدرستی حق تحقیق شنیده فوال قوم ترا معیست ایمل که را آنچه در گردن
 و جواب انداز و تحقیق فرساده شده است بنو تو ملک ایمل را یعنی فرشته که کوهها را
 اوست نامرکنی او را هر چه خواهی خوب پس ندا کردم ملک ایمل و سلام کرد بر من و گفت بخیر

بد پرستی خدا تعالی شبنه قتل قوم ترا و من ملک الجحالم و کوهها، عالم خلد من است و من
فرستاده است مرا بر و دکار تو بهو تو نا امر کنی مرا هر چه خواهی اگر خواهی که بدستم زخم برایشان
چشبین را که نام دو کوه است که که در میان این آب و است و نیکند و هلاک کردند و بنا
گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنو اہم بلکه امید دارم که بیرون آرد خدا تعالی و بعد از
اصحاب ایشان کسی که عبادت کند خدا را و شریک نکند اند بوی خبری و این من عید بنا
از اکابر اهل طایف بود از ثقیف و قرن الثالب نام موضعی است که بمقات اهل نجبه است
او را قرن المنار ل کوبیده و صاحب مواهب گفته که آنست آنحضرت در طایف در روز و
در روضه الاجاب گفته بر دانی بگماه بود و الله اعلم و رسول و چون اجابت نکردند آنحضرت را
اهل طایف بر پشت بسوی که باو شستی که عارض وقت نشده بود و در سر راه بیاضی رسید که
از ان عتبه و شنبه بود چون از بریشانی در سبهای حال آنحضرت مشاهده کردند که رحم
ایشان در جنبش در آینه خفته از انکوره است غلامی نصرانی که نام وی عداس بود نزد آنحضرت
فرستادند و چون نهاد آنحضرت دست در خفته که بخورد گفت بسم الله پس نگاه کرد عداس آنحضرت را
و گفت والله شبنم این کلام را از اهل این بلده پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
که کدام بلده تو و چیست دین تو گفت من نصرانی ام از مینوی گفت آنحضرت صلی الله علیه
سلم از قریه مرد صالح بوس بن میناکانت عداس توجه میدانی بپوشش را و از کج می شناسی
او را گفت آنحضرت او برادر من است و پسر است مانند من گفت عداس نام تو چیست گفت
حاصلی نام من محمد است گفت در است که من نام تو و وصف تو در انجیل دیده ام و نفرت ترا از
توریت دینسته که ترا خدا تعالی با اهل مکه بفرستد و ایشان انقاد تو نکنند و از زبان خود
اخراج نمایند و عاقبت نصرت ترا باشد و دین تو هم دمی زمین را بکبر و پس بوسه داد عداس

هر دو دست آنحضرت را در دهبای آورد و مسلمانان و کجی آنجا را که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و عاله ضعف و ناتوانی و انگار باطل خواند که ضعیفان در راه کافران و بیگانه گان است این
 نقیبان و غیره نموده این دعا است اللهم انی استکمل الیک ضعفی و تقنی و قلة جنتی و کثرتی
 عن المخلوقین انت ارحم الراحمین و انت ربکم یستضعفون صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از آنکه امری ان که میگویند که در غضب فلان باری و لکن عافیتک از من بی عود بود
 اندی آنحضرت له الطلقات و صلح علیه امر الدین و الاخرة ان تری الی عینک و عمل علی
 کانت فی شئ من رضی و لاجل و لا قوة الا بک در روایتی آمده که چون مردی بطلب رفت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با او بموسی طایفه دعوت کرد اهل طایفه با سلام پس عافیت کردند
 او را و موم و مؤمنان آمده بر سر پای در حث نشست و که آمد و گوشت و گوشت الله انما
 الیک الاخرة این دعا در کتب احادیث و سیرت کورست و صحیح است که در روضه الاجا
 آورده ای خدای عزالی بر پیش من شگایت و ناله میکنم هرگاه تو از ضعف فوت رفت
 حیث خود و از ذلت و خواری خویش نزد مردم ارحم الراحمین و تو پروردگار ضعیف و سکنی بودی
 منی مرا بیکه اری دشمن دوری که چون مرا بپند روی خود را ترش کند و او مالک امر من کرده اگر
 غضب تو بر من واقع نیست مرا باکی نیست و لیکن عافیت تو اوس بهت پناه میکنم بنور و به آیت
 تو که روشن کننده تاریکهاست و باصلاح آورنده کارها آنحضرت و دیانت از آنکه خط و غضب
 تو بر من نازل شود ترا میرسد عتاب زمانی که راضی شوی و لاجل و لا قوة الا بک نیست حول و
 مکر تو چون رسید آنحضرت بیمن تخلیه که نام مومنی است بر سافت مکتب از که بهای تو
 نمود تا شب در آنکه و چون قیام نمود برای نماز شب هفت فقر و بر و ابی نه فقر از جن بضعین بر سر
 از نام استماع نمودند و از قرآن خواندن آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که در نماز سجده اند که میگوید

تقدیم الحکم علی الماء ای تقدیم
 باشد و الا بر آب است

و از حضرت ابوبکر نقیر من الرحمن یستمعون القرآن اشارت یافتند تا حضرت علی علیه السلام
 از نماز فارغ شد آنجا رفت و در آن محضر خطی بر سر آمدند ایشان را با بیان دعوت فرمود ایشان
 را و در آن محضر بموی قوم بایشان رسید و این بقیع خود دعوت کردند گفتند یا قریب
 کتباً بالعدل من بعد موسی الایه کذا فی روضه الاحباب و در مواهب که بنه از این مسعودی
 خبری می آرد که تقاضا بکنند که این چند نفر از جن قرآن شنیدند اما حاضر نباشند و آن محضر
 نشد بحضور ایشان درین موزه درین باره این قرآن شنیدن بود و پس بپس رجوع کردند بموی قوم
 خود بعد از آن قدم آوردند اقوام و افواج از جن قومی بعد از قومی و قومی بعد از قومی و ایشان
 آوردند و جماعه حاضر نامه نادیده مسلمان شدند و آورده اند که درختی از درخت با حرم که نزد
 سخن در آمد و خبر داد و بار رسول الله صبیان بکافات قومی آیند و در محزون و این نام جایست
 و اعلای که تدرول کرده اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم باستقبال ایشان از کعبه برآمد و این مسعودی
 با خود همراه گرفت و بجانب محزون منوجه گشت و چون جنب چون رسید بکشت بک
 خود و ایره بر زمین کشید و این مسعودی گفت قدم ازین دایره بیرون نهی تا آفتی نباشد
 آنکه آنحضرت بنما مشغول شد و سوره که می طه در نماز خواند و بر وایتی و دوازده هزار و بیست و
 از صبیان هزارست آمدند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از فراغ از نماز دعوت کرد و همه مسلمان
 شدند و آمدند که صبیان کواهد طلبیدند بر نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس درختی که در آن
 بود آمد و نزد آنحضرت بایستاد و گفت کواهی میدهم که نورسول خدائی و آمده است که آنحضرت
 فرمود که صبیان از من زاده طلبیدند از جهت خود و از جهت جارا و با می خود پس آنحضرت مقرر فرمود
 که زاده ایشان استخوان باشد و سر کنیز او و دواب ایشان و فرود بایشان بیایند و ایشان
 که ذکر کنند بدان نام خدا اگر آید بشود بر آن کشت و اگر از آنجه باید و هیچ سر کنیز نباشد مگر آنکه

حکون خود را با و آنها برای دو اب این از این است که منی واقع شده است از این
 با بستان و هر کس و چون آن حضرت مراجعت فرمود از طاعت بیکه یک یک نماز تا اهل
 بشنیدن این خبر را همه عباد طاعت و تعقیب که گذشته بود سعادتمند و نورزنده
 بسوختن این عمل کنند پس آن حضرت بنیال قریش را برای طلب جوار و امان کس و ستیا
 بدین فرمود که ای اسطعم بن عدی که چون پیغام آن سرور را بدو رسید اجابت نمود پس که در
 آمد و دست مبارک محمد را سود نمود و طواف خانه کعبه را زد و با اسد تعظیما و تشریفا بجای آورد و در
 نماز که اسد صلی الله علیه و سلم پیش خود در آمد و قوم کعبه را در پیش خود
 و این است که آن حضرت در سینه خود داشت و در دست راست خود داشت و در دست
 بعد از آن که شرایع و احکام و شدت جمل و عداوت قریش را فرجام مینماید خشم از نظر او در بر
 آبی داشت که سیبی بد آورد و فومی ابر کار داد که موبد و ناصر دین اسلام و محارض و مصداق عدلی
 دین باشند باین نیت در مجامع و همایسم که قبایل عرب با همی جمع مینماید حاضر آمدی و صلوات
 کردی و اظهار دین و تبلیغ رسالت نمودی تا سعادت قبول و توفیق نصرت در کار کنی
 ایشان گشتند قبایل عرب همه در ادراک این سعادت و در یافت این دولت متوقف
 و متردد و میسبوند و میسبند قوم مرد از همه بوی نزدیک تراند و با حوال وی دانا زمانا
 در بقیه طاعت وی نه در آیند دیگر با صلاح وقت خبر در خوف و نزد بیا شده هم در آنجا
 اینحال بعضی از قبیل بنی عبد الاشهل بقصد تحالف و معاودت قریش از مدینه بیکه آمده بودند
 خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را با سلام و دعوت کرد و جوانی از ایشان که نام او ابابکر بن
 بود گفت ای قوم بجهت کینه با بنزد بخند سوگند که عهد با بنزد و بنهرت از ان صلی و عهد بیکدیگر
 بنده بدو این کار مهم ترست از ان مردی بیکه که رئیس قوم بود از ادراک این سعادت منع آمد

شکون خود را با و آنها برای دواب ایشان و از پستی که منی واقع شده است آستانها
 با پستمان و سرکن و چون آنحضرت مراجعت فرمود از طاعت بکه یکجا یک نمازگاه را
 بشیندن ایشان را سید سعید طاعت و ثقیب که گفته شده بود سعاد است و رزند
 دستور بفرستادن علی که گفته شد آنحضرت بنیال فریش را به طلب جوار و امان کس و سبنا
 پیش فرستادند که در اسلام بنامی که چون بنام آنسر و باور سید اجابت نمود پس بگوید
 آمد و به سلام و کبر آورد و طواف خانه کعبه را زد و با اسد و طه و انشراح یحیی آورد و دور
 نمازگاه و صحنی اسد علیه و سلم و حاتم و در آمد و قوم را در میان خود
 ایشان را در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود
 بعد از کثرت شراب و احکام و شدت جمل و عداوت فریش تا فرجام هبنه خیم انظار در برابر
 الهی داشت که سیسی بد آورد و فومی ابرکار که مقبوه و ناصر دین اسلام و معارض و مصداق عدا
 دین باشند باین نیت در مجامع و مواجیم که قبایل عرب را با هم جمع میشدند حاضر آمدی و صلوات
 کردی و اظهار دین و تبلیغ رسالت نمودی تا سعادت قبول و توفیق نصرت در کارهای
 ایشان گشتند قبایل عرب همه در ادراک این سعادت و دریافت این دولت متوقف
 و متردد میشدند و میگفتند قوم مرد از همه بوی نزدیک تراند و با حال وی و دانا زمانه
 در بقعه طاعت وی نه در آینه دیگر بر اصلاح وقت خبر در توقف و زود بیا شد هم در آنجا
 اینحال بعضی از قبایل بنی عبداللهم بقصد تحالف و تها به فریش از مدینه بیک آمده بودند و به
 و در میان خود و در میان خود و در میان خود و در میان خود

و گفت به مبنی که چه میشود و بجزان تیر از برش وی سکوت ورزیدند ثم مرا گفت فرست
 بیعت اسلام در نوقت هشتمه مبنی عود نمودند و اباس بن عاص فرست جات باز آخر
 نزد خولی بر آنست که سندان فت سبازان ارادت حضرت سبب اسباب علی بن ابی طالب
 بر آن گرفت که از مدینه حجاجه از خراج در مو سیم آمده بودند آنحضرت علی بن ابی طالب
 آمد و فرمود پروردگار عالمیان مرا بر ساله نخل فرستاده است و فهم من را از بلوغ رسیده است
 احکام دین مانع می آید اگر شما ایان آرید و نصرت دین ننمایید سعادت دنیا و آخرت برسد
 ایشان با شایع این کلام سید نام علیه الصلوه و السلام بحاجت یکدیگر دیدند و گفتند که این
 همان پیغمبر آخر الزمان است که یهود بآن خبر میدادند و متیر سایندند مار که امر در و فرست
 اقباب سالت بنی آخر الزمان طلوع نماید و مادر سایه حمایت او شمارا هلاک کرد انجم قوی
 آگاه باشید و مبادرت ننمایید و ایمان بوی آرید تا سعادت دنیا و آخرت رسیده شود
 از شما دست قدرت کو تا باشد پس دریافت سعادت بیعت اسلام و قبول عهده
 سید نام علیه الصلوه و السلام مبنی عود نمودند و این بیعت عقبه الاولی که بنده که در
 اولی نزدیک عقبه که در جبل مناست واقع شد و حمزه عقبه تبر که واقع شده است با همی است
 و الا آن درین مکان سکوی بنا یافته است که حضور آن و سخن خضار فقیه این بیعت نورانی
 و ایمان تان به لاهی غریبان مشتاق می در آرد و باعث بردعا و تضرع و استغاثه
 و اصحاب عقبه اولی بقول اصح ننش نفرانند و اسعد بن زاره و جابر بن عبد الله و ابی سنان
 اینجامه مبنی فرستند که آنحضرت علی بن ابی طالب و سلم در مدینه فاش گشت و بیعت و حجاج
 مدینه بزرگ شریف و می سطر و منور گشت و دعوت اسلام شایع شد و این سال یازدهم بود
 موسی امینده دوازده نفر از اوس و خزرج بنشینند و بفرمود و بقول حج فقر که عباد بن العاص
 و

اینها سید بن ابی طالب است که در این بیعت
 و اینها اصحاب عقبه اولی است که در این بیعت
 و اینها سید بن ابی طالب است که در این بیعت
 و اینها اصحاب عقبه اولی است که در این بیعت

بن ساعده از این خانه آمده نزدیک جهان عقیقه بشارت است اسلام شرف شدند و ذوالکلیف
بن قیس زرقی از بنام مردی بود که رحلت کرد مسوی آنحضرت و ساکن شدند با وی در مکّه و با
آمدند به همراه وی صلی الله علیه و سلم و او را مهاجر انصاری گویند و آنحضرت با همسران این جماعه
بن سحر را با ایشان سه راه کرد تا تعلیم قرآن و فقه دین کنند و با ایشان آنوقت
در نخیله و بعد بن سال اقامت مسجد در مدینه واقع شد و مصعب بن عمیر سباحت
قوم باطل را دعوت اسلام و افساد شرایع احکام مشغول شد تا روزی در بستانی از بنی عبد
بر جمعی از ایشان تلاوت قرآن و ذکر احادیث رسول صلی الله علیه و سلم میکرد و خبر مسجد بن
مسعود که از کار قوم و ابن خالد سعد بن زراره بودند سعد بن معاذ نشیندن این خبر
تیره و در دست کرده در آن بستان نمرای پاید و با سیادت و نشاند و نکر که رسم رؤسا و کبار
پسایند نمود و گفت چرا باید که اینغریب طریق که بخرد از راه میبرد بر در سری ما باید و باید
و سخنان که هرگز کسی نشنیده است بگوید اگر بعد ازین گردان موضع کرد و نمرای خود باید
سلب نظام و انیام جماعتی که صورت یافته بود بگفت او بر هم خورد و روز دیگر مصعب
عمیر با سعد بن زراره فریب جهان موضع بدعت اسلام و تلاوت قرآن باز آمدند با
خبر مسجد معاذ رسانیدند امروز اگر چه بانکار پیش آید اما نه آن هر نه از شدت و حدت که
دیر و داشت سعد بن زراره چون او را فذری نرم دید پیش آمد و گفت با این غایتی او
شنو که اینمرد چه میگوید اگر به میگوید و براه منالالت میروند و بهتر از آن خبری باشد
راه است نرازان بخواد و اگر نیک میگوید و براه هدایت است چرا بد او میگوید و وجود او
غفرت می نشاری گفت چه میگوید بگو مصعب بن عمیر این سوره برخاند بسم الله الرحمن
الرحیم حم و کتاب البین انا جعلناه قرآنا عریا لعلمکم تعقلون انه فی ام الکتاب لدینا علی

آنحضرت عظیم الله صفا انکسرت قوما سرشتین و کم ارسلان بنیانی الا ولین احد بن معا و بنین
این کلمات عظیم البرکات از جای در آید و متغیر شد اگر چه فی الحال اظهار شهادت نکردند
تو ایمان در وی جاری کرد تا جمیع بقوم خود آورد و نماد بنی عبد المطلب را بر خواند و اسامی
آورد و ایشان را نیز سلطان ساخت احمد مد علی و ملک و تصعب بن عمر و عبد الله و غیره احکام
و تشریع که فرموده بودند بجناب رسالت با جمعی کثیر از انصار محبوب فاطمه حجاج لشکر گزینان
ایشان بود جمعی کثیر قریب با نصد و بر و ابی سید تفر از اوس و خرج در موسم حج بمکه معظمه
و سعادت ملاقات سید کائنات یافتند و جمعی ایشان بقول مقداد در و بر و ابی مقداد
و دوزن و عده اجتماع و اصطیاب را وسط نیایی تشریف مذکوره دادند چون شب سعاد
در رسید بعد از گذشتن دو نل شب از میان شرکان قوم که همراه بودند بطریق خصیه
برآمدند و در شیب جبل که قریب عقبه است جمع شده منظر طلوع جمال سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم مشاهده نمودند حضرت تیر با عم خود عباس بن عبد المطلب که هنوز شرف
شرف شده بود لیکن تجبه نفست و اهنام بحال آنحضرت در موضع مذکور بآمد و ابوبی شتر
از قوم آمده نشسته بود و این قوم را بشرف بخت اسلام شرف کرد و اینده عباس گفت ای قوم
میدانید که محمد در میان ما در چه درجه از شرف و غرست مرچند او را منع کردیم سخن نمانشند
از اجتماع و اتفاق شما باز نیامد اکنون اگر غریت و فانی شما مصمم و محقق است و عهد و عوا
سپست حکم و توطئه و دشمنان بر نفس خود اکتفا و دارید که با و می وفا خواهید کرد یا بچه وعده میکنید قوما
والا هم در حال بگویند ما باز پشیمان نشوید و ما را در مقام عداوت و انتقام خود نیارید گفتند
شنیدیم و دانستیم یا عباس آنچه بوقعتی یا رسول الله آنچه سبغیاری هر عهدی که برای خود و برای
برادران خود میکنی از ما بیکر حضرت سید کائنات افضل الصلوة آتی چند از قرآن بخوان

و نصیحت فرمود که حمد خدا این است که عبادت او کنید و هیچ چیز را با وی شریک نگردانید
عبد من ایست که در عهد تبلیغ رسالت نصرت و اعانت من کنید و هر که ازین امر مانع آید در
دفعه اولی از پای من نشیند و فرمود بخت کنید با من باینکه هر چه گویم بشنود و من
و فرمود در پیشین در حالت نشاط در حال کسل و اتفاق کند اموال خود را در راه خدا
و فرمود بیجا آید امر معروف و نهی منکر و بگوید سخن حق را و ترسید هیچ کار نکند
و هر که مرا یاری دهد و چون تبر و شمشیر مرا بگاه دارد از آنکه غضبها و فرزند آن
خود را بکشد میدارد که غضبند یا رسول الله نمیدانی که با عن جد کار من است تمام
میان و پیوسته روابط و سوابق طاعت و عهد و میثاق است اکنون آن همه قطع میکنم بخدا
که چون خدا تعالی ترا نصرت و محبت دهد باز کردی بقوم خود و ما را تنها گذاردی آنحضرت قسم فرمود
و گفت چنین نخواهد بود من از شما و شما از من جان بد جان و زن با زن جیات من با شما بود و شما
من نیز با شما و قهر من در شما و منزل من با شما جنگ کنم با کجی جنگ کند با شما و صلح کنم با کسی که
کند با شما و گفتند یا رسول الله اگر هم در راه محبت نوشته شویم و جان فدای تو نشود
فدای آن صیبت فرمود خدای آن جناب تجری من نخمنا الا انها گفتند ریح السبع اسم
یا رسول الله انبط یک فقد با یغناک و ترول کریمه ان الله اشتري من المؤمنین
و اسوالهم بان لهم الحجة در پیماست این عقیقه کبری گویند بعضی ارباب سیر این عقیقه
نامیده اند و مقتضای کلام قوم مناسب تسمیه اوست بعبه نامیده و این در سینه نبی
در روی الحجه پیش از هجرت به ما و بعد از روی قضیه وقوع هجرت یافت و آنچه پیش از
در سینه باز دهم بود چنانکه که شد بعد از آن آنحضرت سیر این ایشان دوازده نفر اضافی
کرد که ایشان را تبعاء و رؤسای ایشان گردانید تا مراقب و محافظ احوال ایشان باشند و این

نقباً آنرا عسراً که پور و ساقصا رند درین بیان یکی از انصار گفت یا رسول الله اگر بفرمائی تا
شتر کار که امروز در اینجا جمع اند تحت تیغ بدین در کشیم فرمود من نمیگویم و نه نشدیم که تیغ بر
و با شترکان قتال کنیم پس انصار بمنزل خود و اراد کردند منی آمدیم و از آنحضرت انکار
رفت نمودند و عرض کردند که اگر رسول خدا بامید و توجیه آن دیار کرد و در هی سعاد
حکم دست من سرچ فرماید بجان ما بندگان فرما بفریم فرمود هنوز حکم بجان ما نکرده
و مقامی از برای هجرت من تعیین نیاخته موقت که حکم شود و بعد جاکه انسابت شود برآیم
بکعبه و انصار او را دعاء کرد و صلی الله علیه و سلم منی آمد و منم بپدید نمود و کرد که بجز وقت بیت
و حضور و ذوق و سرور است جاها فدا می انوقت و حضور و این ذوق و سرور با دست
تا پیش حال تو بهار ذکر است یک کل از منده شکفت کلبستان ترا و چون کنار نشی
از مباحیت انصار خبر شد دست حضرت بر پشینه زدند و خاک حلت بر سر خنبد و چون
قبایل انصار بعد از توکید عهد و قرار توجیه و بار خدایت حضرت سید کائنات علیه
الصلوات و احوال النجات توجیه بیاست جل جلاله شد تا در اختیار هجرت و تعیین مقام
ماور کرد و او اول مقامی نمودند که صفات آن در دوسه موضع شتر کشیده بود که از بلاد و جان
و قسیرین از ارض شام و ثبرانی زمین حجاز بعد از آن مدینه بفرست انکشاف و ظهور تیره زمین
مخصوص گشت و مانا که حکمت در تخصیص و تعیین معیار از شتراک و ابهام زیادت اکرام و انعام و حصول
مزید اتمان و اقسام بود چنانکه معان غیر از منتهی متصده و صفات منوره بنمایند و میگردانند
با چون این ارات در مقام بود در صفای ارات بحسب اختلاف احوال و اوقات تفاوتی
رو نمود و الله اعلم و در روایات است که آنحضرت فرمود در خواب دیدم که مهاجر کشیم
از که بر زمین تختیان کن من باز رفت که آن زمین بایه با هجر بود آن خود مدینه بود و

بیاران فرمود بنمودند و از هجرت شمار زمین خلیفستان که میان دو کوه خود می نه
که انی رهنه الاجاب و بهر ترقین وقت و میعاد فرمود آنحضرت در توقف نمود و لیکن
بعضی اصحاب ایستادند و حضرت فرموده اند بعد از مرور اکثر اصحاب که گرام منوجه بدنه
گشتند مثل عمر بن الخطاب با برادرش بنی بن الخطاب و عیاش بن ربه در جست و آ
از کوفه که از حمزه بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن عوف و طلحه بن عبید الله و عثمان
عغان و زید بن حارثه و عمار بن ابی اسود و عبد الله بن مسعود و بلال و غیر هم رضوان الله علیهم
و در مساجد البیته میگید که اکثر صحابه همه پنهان و پنهان شده و رفتند الا ^{بعضی} بزرگان
نشین بر میان بسته و مکان بست گرفته و تیرا برداشته روی کعبه نهاد و حال آنکه
قریش در خانه کعبه نشسته اند و عمر در آنده و طواف کعبه هفت بار بارام و قرار می آورد
در مقام ابراهیم در کعبه نماز بنجدیل ارکان و اطمینان بگذارد و گفت ما خوش بود
رو کار اینطایفه که پسند ما را خدای خود بخواند و فرمود سر که بخواهد که بر خود را بنیم
و زوجه خویش را بوه سازد کویا در عقب من پس بنچس را مجال حرکت بنزد و هیچ
و در عقب و زلفت و از صبه به غیر ای که بر صدیق و علی مرتضی رضی الله عنهما در یک بغضت
صلی الله علیه و سلم نمائند که اقا لواله ما که مراد است که اعیان صحابه و اکابر و مشایخ
غیر از علی مرتضی و صدیق با وی کسی نمائند و الا در روایات آمده است که بعد از آمدن آن
مشرکان که صدغاه صحابه را که با آنحضرت نمود پسند برآمد آرا میگردند و با انواع عقوبات
که فرمایا خستند و قرآن مجید نبردان مطلق است که پسند صغیفین میکنند و بنا بر این
من و القریه الظالم ایها الآبه و آمده است که ابو بکر صدیق علیه السلام تیر خواست نهی آ
سفر مدینه کند آنحضرت فرمود صبر کن که امید دارم مرا نیز ازین و مدینه بجزیه و همه ما

دور وانی آمده که آنحضرت فرمود شتابی کن که ایستاده درم که بگرداند حدیثی را درین عمر
 مصاحف بی بس در طمع افتاد ابو بکر که آن صاحب می باشد و چون شکران باری توفیق
 و حال استسباب نظم معایج احوال سس کردند و از احوال و در احوال صلوات بر علی
 استدلالت کردند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز خواهد برآمد روی خودت و خدا
 امضای شوم و فساد آورند و سر کرده ایشان در آن زمان ابو جمل لعین بود و شتابی کن که
 تیر بوی یار شدند و مسبب این تیر فزین حال ایشان شد و بصورت چندی بخدی آمده در
 تیر پس بعضی صلوات بر ائمه و تقرب آنحضرت و بعد و بعضی در صحن
 و بعضی در قتل و هلاک چنانکه آیه کریمه و اذ یکرکب الذین کفرو الیننوک اوفیلوک و یخرجون
 و یکرکون و یکرکون و اسد خیر الماکین از جنت حال این اتفاقا خبر میداد و ابو جمل گفت
 از پنج قبله باید اگر دنا یجا که کشیده با بر محمد بن زینب و بنی هاشم را طلب مقاصد این
 متفرقه متغذ را باشد چندی این همه را بهای را میخیزد آشنه همین برای ابو جمل
 داشت پس آنحضرت بعد از شایان این حال قصد هجرت کرد که سنت با نبیاست سلام الله
 علیه و آله و بن عباس روایت که اذن آنحضرت در آن تیار هجرت بین آیه بود و قتل
 او ظنی بدعل صدق و اخراج منج صدق و اجمل لی من لکن سلطانا نصیر و در روایات
 آمده است که حیرت آمد و فرمود که ان الله بامرک بالهجرة و آورده اند که ابو بکر صدیق
 خوابی دید که خبر کرده ترا و وی رضی الله عنه کامل بود در علم بغیر خواب بوقوع هجرت آنحضرت
 وصی به یحیای مدینه و وفات بافتن و دفن شدن وی در مدینه و آن خواب در وصی
 الاجاب مذکور است و چون آنخواست که وقت صبح هجرت بر آید علی مرتضی را
 که شب در آن خواب و آنرا و خواب رود تا شکران در مقام استنباه و التماس در آمده از

حال آنکه ایشانند و اصل باعث بر که اشتغال بر نفسی که ماسه وجه برود و ابع کفار قرض بود
که با خفا و دبان دشمنان و امانت ترند آنحضرت بکنند و آنحضرت را محمد امین صلی الله علیه و آله
پس خواب کرد علی مرتضی در جمعی خواب آنحضرت و بچشم خود را نیز و خاص آنحضرت که آنرا
پوشیده بخلاب نفی پس بود وی رضی الله عنه نخستین کسی که فودنت و خدا را بقبول خود را
در راه است رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گویند که گریه و من و انفس من منیری نقشه بخوار و اسرار
و امده و وف بالعباد درین باب نازل شده و در غیاب شعری تیر اندوزی رضی الله عنه صل
که فرموده است **يَا نَفْسِ خَيْرِ اَنْ تَكُنِي فِي الْاُخْرَىٰ وَ تَكُنِي فِي الْاُخْرَىٰ وَ تَكُنِي فِي الْاُخْرَىٰ**
اَنْ تَكُنِي فِي الْاُخْرَىٰ وَ تَكُنِي فِي الْاُخْرَىٰ وَ تَكُنِي فِي الْاُخْرَىٰ و مواهب بهین دو بیت ذکر کرده در روضه
دو بیت دیگر نیز آورده که شعریات رسول الله فی الغار امنه موقی فی حفظ الاله فی
شعر و بیت از عظیم و نایب و نایب فقد و طنت نفسی علی القل و الناسر و این بیت
برافقت ابی بکر صدیق است و آنحضرت درین سفر که آنرا بموجب فدا و وقت است
و علم را در نیت مقام مفالست که کدام یکی ازین دو حال در شجاعت کمال و قوی نیست
علی مرتضی که بالفعل جان خود را ایثار کرد و خدا ساخت بانبیاء است و جرات ابو بکر صدیق
که همراه آنحضرت رفت و در مملکت عظیم افتاد که بهجکس با بر و میان شریک بود و معنی گویند که
قویتر است که در جمعی آنحضرت خفت و دشمنان نشسته یا که شیره و بقصد اهلاك بر در شمشیر
و آنجا هلاک مخلص بود و پناه شوکت آنحضرت صلی الله علیه و سلم میرود و گویند که آنجا نیز شریک
قدرت نداشتند که بر سر او طالب از سر و شریعت بنی هاشم بود بقیته و در مع نداشتند
روضه الاجاب آورده که آنحضرت با وی گفت در آن ارکان بجهت کرمی بود و
رسانید و نیز نقل میکنند که حضرت مرتضی میفرمود که شجاعت و ادب را مدانی کند که

پلاک از هر دو جانب است اما آنکه ابو بکر بن سلمان قریشی با وجود غلبت جبلت و
ایشان در می افتد و همیشه با ایشان است و کرپان میگردد و طوطی بکنند اصعب است و
علم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم از درون خانه مبارک برداشته برآمد پس گفت
بصدرا بش را از وی و ندید هیچ یکی از ایشان را و او برگشت کفی از خاک و انداخت
و در می ایشان افتاد آن خاک بر سر هر یکی از آنها و بخواند اول سوره ناس

و در روایتی آیه و اذا قرأ القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا
از پیش ایشان دور شد این سخن را که بعضی کردند آن حکم آمده که از
هیچ یکی از آنها آن خاک نگرانگشت نه شد روزی بر او آورده که چون آنحضرت برآمد ابو جریج
بطریق اسپند گفت این محمد است میگوید اگر شما تابع دین من شوید ملک عرب و عجم از
شما باشد و بهشت برین مادی شما گردد و اگر متابعت من نکنید در دنیا بردست من میشوید
و در آخرت بساوی و روح بر روی آنحضرت فرمود آری همچنان یکوم و پنجم بر خواهد شد و تو یکی
روز چنان رخساری بودی که خبر داده ام کفی از خاک بر کف و بپندارم هم درین آستان
شخصی با کف میگویند آنرا که اینجا چه است و آید و انتظار که درید نقشه شد

صبح جمعه ماه شمس کشیم گفت و ای ریشم این نه محمد بود که از پیش شما برآمد ابو جریج و کافه
خاک برداشت بر سر کردند و صبح چون علی بن ابی طالب آمدند گفت صاحب کف
گفت الله اعلم بحال رسیده و آمده است که آنحضرت در وقت آمدن از که مظهر بر خور
در آن روز شریف استقبال می نمود و بقصد خطاب بگفت و الله اعلم
تو محبوبترین زمین خدای زودتر از آن بودی که اهل قیام و پیران از تو بیرون می آمد
این خبر است که تفضیل کنند که را بر مدینه و جمعی دیگر قایل اند تفضیل بین

بر کعبه را که بنی ساجد موجب غرور از چار آورده آید و میفرمودند که این دو مسجد را که در مدینه و کوفه
و قم و هرات ساخت این پنج است در میان علما که در جنب القلوب الی دایر المحبوب که تاریخ نه
مسئله است تفصیلاً ذکر کرده ایم و دلائل جابین آورده تفصیل مدینه را هر که راجح ساخته باشد
علیه نظر نه پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد ابوبکر صدیق در رسالت عایشه رضی الله عنها
آنکه دانای آنکه ششم در خانه ابوبکر بنیور کرم آمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که در
در آن ساعت بنی آمد گفت ابوبکر مادر پدر من فدای می باشد بنا در ده است و او در بن ساجد
مگر امری عظیم من استبدان کرد آنحضرت گفت در آن راه که نزد من در میان ابوبکر
میت با رسول الله هیچ کی در خانه مگر اهل تو پس خبر داد آنحضرت ابوبکر را با مهرت ابوبکر گفت
با رسول الله ابوبکر تیر در خدمت باشد گفت نعم و در روضه الاحباب آمده که گفت عایشه
دیدم ابوبکر را که از شادی بر کعبه افتاد و نا آترمان کمان من نبود که کسی از فرج کریم می آید
که محل عایشه بر کعبه نشاندی تیریه حال بود که عایشه بدو در یافت و الاغم و اندوه
مهاجرت دباره افتادن با محنت و مشقت بر حضرت سید ابرار تیر در میان بود و اندوه
و ابوبکر را در و شتر بود که چهار صد دم و در روایتی هشتصد دم خریده و دست چهار ماه از دست
داده و در خانه ساخته نگاه داشته بود هر دو را پیش آورد و نامی را آنحضرت قبول فرمایند فرمود
کردم و لیکن شرط ابتیاع پس هفت در آن خانه را ابوبکر صدیق خرید و ناما که حکمت در
نامه از ابوبکر صدیق وجود نهایت صدق و و داد و غایت انجاء و سابقه اتفاق ابوبکر و
کثیر را بر آنحضرت آن بود که خواست که راه خدا استمداد و سیاحت از کسی جوید چنانکه
اشارت آیت لانی که بعباده ربه اعدا در آن ناظر است نام این نامه بقول صحیح فعدا ابوبکر
و بقول صحیح بعد از آن شخصی از بنی دهل که نام او عبد الله بن ارقیعه بصری

و کسراف بود در کار هدایت و در قلی با هر و بانیت و حفظ امر و شهر بود بهر
اجبر گشتند تا بعد از سه روز هر دو شتر را بجل نوز حاضر آمدند و دوی در دین کفار تمام
تو دوی گفته که اسلام دوی معلوم نشده است و اسد اعلم و بر آمدن آنحضرت از مکه بمکه و بخت
عقبه بدو یاه بود و چند روز و بعضی دو نیم ماه گفته و بعضی سه ماه گفته با آنکه یاه
تا اول زوایا نخبه و اصح آنست که روز دوشنبه بود و وجه جمع بین اردای
بود که ایندای ازج انکه روز نخبه باشد و از غار روز دوشنبه مایه و
بروین سارند از حافظ بن جبرئیل علیه و خیر از علی و آل ابی بکر
پس برآمد آنحضرت و ابو بکر شب از راه در بچه که در شب خانه ابی بکر بود و آنان
مکان که در بچه نبردان ساخته اند استاده است بزار و تبرک به سوی غار روان شدند
تا نیشه میگوید که با تعجیل تمام کار سازی سفر کردم و سفره و جنب دادم و بندی که سفره را
آن محکم سازیم بنوازیان جنب ابی بکر رضی الله عنه و در این می که در او عادت نشاء
سرت آنان که بندی با لاسی بنده دو نیم کرده چکه آن بان اینانرا
محکم سازت و نمی بگر بر میان بست از آنچه اورا ذات الظالمین و
ابی بکر را که خوانی داناد شیا بود مغر کردند که روز در میان فریش بر برد و شب
نور آید و خبر کفار میرساند با سه که یکا که در در هم در خانه داشت با خود و رفت
دوی رضی الله عنه در ده کاهی پیش برده و کاهی پس از آنکه در ده
که در راه با بهائی آنکه در محراب شد ابو بکر صدیق او را برد و شش خود برداشت و در خانه
و نخت خود غار در آنست که در سی آنحضرت نزد و حوام دران غار سکون داشتند
بانه است و احتیاط کرد و حجه نازک بود سر سوراخی که یافت و صلا از خانه

میدک

که برده خیمتی بود پاره می ساخت و سوراخ را بکن منبسط میکرد و یک سوراخ مانند که جاده بان بود
پس نشسته پای خود را آن محکم گردانید پس گفت ای رسول الله در آشی حضرت مرا آمد و سر زده می
بود بکر نهاده خواب سخت و در راه که در میان ابوبکر را سبزه دیندم و من نیز دیندمی جنبیدم بجا افتادم
کرد و لیکن اشک از رخسار او روان شد و روی شریف آنحضرت افتاد و پدیدار ساخت و
فرمود ای ابوبکر لا تخرن ان الله معنا پس حق سبحانه سینه اترازل فرمود و آرامی در او آورد
بعد از آن دوام ضرری بوی نمی نمود بنشیند رسیدند و روایت کرده است که گفت ابوبکر نظر
بوی بسیار و سواخ خدا را که بجهت زن مانع پس که بکردم و در پیستم که آنحضرت
موت و جفا ندارد و اهل معرفت گفته اند که چون قوم موسی گفته که دریافت فرعون را
گفت موسی علیه السلام کلا ان می آتی سیدین و چون ابوبکر شکایت از حال فریض کرد
رسید صلی الله علیه و سلم لا تخرن ان الله معنا پس واقع شد نظر موسی علیه السلام
بر نقیص خود پشتر شود کرد و بوی حق را پیش کشت نمود و بی موافق آنچه گفته است
شما الا رایت الله بعد و واقع شد نظر سید صلی الله علیه و سلم و ابوبکر الوهیت حق
بر نقیص خود موافق ما رایت شد الا رایت الله قبله و این مشهور است و اکمل است و
لیدینه از جسی عرف نقل کرده است که گفته اند ما لکن در قول موسی علیه السلام مرنی ابوبکر
ان می بلی و در قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرنی ابوبکر در الله معنا پس موسی مخصوص کرد
شهود محبت انجید و شهادتی شد از می اتباع او و بنی مانی کرد از وی نور شهود
و در کرد ابوبکر را بنور خود پس شهود کرد محبت او سر این که از وی برای بکر و نازل گشت
سکینه و الا نابت می ماند ابوبکر تحت اعباد این بخش شود و نیز فرستاد نه محبت
در قصه موسی و محبت الوهیت در قصه پیغمبر صلی الله علیه و سلم است

قلبه نور الصدق و البصیرین که بهرین حالت حال طلب حق علیه السلاّم روضت را بر می
 ببط افراد گفت ازنی نظر ایک و طلب ویت حضرت رسول که فرمود ازنا حجاب آید
 کماهی معطّج که نامحان خود را اعل کرد ایند و نیز سخن در پرده گفت که طلب ویت حجاب
 استیا کرد و گفت ازنی ناکت از حجه رعایت حال معرفت و ادب و حقیقه الحقائق حضرت
 در آن زمان حال معرفت و ادراک حقیقت است فافهم و الله ایستادن و چون حضرت
 در آمد حق در حقیقت میلان به در غایب و بایند و بنی از پیوسته و چشم و نسا که در آنجا
 و هم در شب بچند عینک است از خود که عارفان
 آورده که کموزان حرم از نسل آن حضرت کموزند که میرکت دعا و حضرت تا روزی مرگ
 اصطبد و ایستند که فوفا خواهند بود و ابو نعیم در حلیه می کرد که عکس است که در دو باب
 یقیناً می سج کرد بر او و عصبه اسلام هنگامی که طلب ویت و ادب و بایند و بنی از پیوسته
 در غار صلی الله علیه و سلم و بر صبح از پس است
 ایشان باب با بیا خود نکرد می بایند و اول حضرت چه عارفان یا ایما که آن
 در کس مداسبی ایشانست مراد ذات تربیت خود را و بگویم که است پس کاف
 که از محمد در غار آمده بچند کموز شکسته می او عاز عکس و بران کشنی داین
 که اینجا بسته است پیش از آنکه در در ای می پس از عمر بن محمد آمده و تا جود آنکه این
 جرم دشمن شد که آنحضرت برین غار است و قافله را که این است و بعضی آنحضرت بر
 بودند از علامات و نشانیهای جزو دوه بدینکه محمد از اینجا گذشته است و این از اعظم
 معجزات است و الله و اعلم
 به غلبه مناعه بنی الدروع و عن خال بن الاطعم تا معلوم کرد که نشتر

بودی

و هم در اینجا است

در مع
مع و مع

انکی برخلاف لشکر پادشاهی است که بجز با نصف یا ندرت و عسکریه و امثال آن فتح
 و تصرف بسد و دو حقیقت معجزه صرف است که در نوبت ایشان بود از انحصار تقیض ما و
 انحصار از بجا آنکه ظن و احتمال وجود کافی بود و در وقت کشت در غار سه شب بود و بعضی
 و از روز گذشته و غشای این توهم و اشتباه آن گفته اند که در آمدن شب و دوشنبه در آن
 شب اگر این محبت هاست که تلو و دوشنبه است سه شب از آن شب
 دیگر است و از روز دیرینه روز یکم بود و بعد علم و قول میسر شد و سه شب از روز است
 بنابر آنکه شب یکم و سه شب بن بر در شب و پنج بیکر با و پیش و شب کرد
 در آن آنچه بیدار می شنید احوال و احاطه تریش میسر باشد حضرت و عام بن فیه و نفی
 و قیام و سکون و تنهایی موی ابو بکر بود که کو سقده مسجریه در آنجا در شب میسر باشد که
 غشی میکرد و در آن و با طرطر سطور میرسد که وضع در این غار بر این پنج واقع شده است
 و خل و احوال در آن ممکن است چنانکه مشاهد میگردد اما خروج از آن میسر نیست و بود
 پنج غلکوت و بیاض حمام و حیوانات نمر و بن شبها خروج برای و غشای شبها میگرد
 شدند که احتیاج بآن وقوع نمی یافتند یا خروج بطریق معجزه شد و الا آن در طریقت
 مدخل در می کشد است که از آن بیرون می آیند این و دیگر بعد از آن مردم از برای تسهیل و
 خروج کشاد اند یا چنانکه در بعضی کتب تاریخ نوشته اند که چون وقت بر آمدن غصیب
 علیه و سلم رسید و در بر آورد و کس از ارباب حدیث و سراج آرا نمی که تعرض بآن
 و این ضعیف چون زیارت آنجا شرف شد و مساجد بود و جسم طویل عرض گفته شد
 غشای در آید پس گفت می بسم الله و در آن شبی که در آن شب
 با اختیار صحیح با و از بلند سر زد و منی و رجال را آمد که همان آمد و پس بن بود که

رحمته علیہ وسلم بر پیشانی مبارک او آیت کبری نازل شد و بخت و بخت از او
کفار بطریق حشرات زمین در غار میخراشند و متصل همین خیال الهام کردند که در غار مسجود
نموده و همان شهر بود که در آنجا بود و آنجا بود بی تفاوت اگر تفاوت بود در کشف صفات
شهود ذات یکی است که می بطایر اعلی ششم و می بیشت پای خود به بنم شود و اعلی
شب ۱۰ اذار و اسرار بیوت کرده شد و روزی یکروز بعد از روزایام نخیل زیارت
سید نام علیه الصلوٰه والسلام آنجا از اول روز تا آخر آنجا دعا و سلام کند و باند و باند
حسین شب در غار میسریند و در شب یوم عید این ایام که او را هدایت
بدین فکر گرفته بودند و وعده کرده بودند که در شب یوم عید این ایام که او را هدایت
و عامر بن قیسره مولی ابی بکر نیز آمد آنحضرت بر نشی که نام او جده بود و سوار شده ابوبکر
خود ساخت و عید آمد و عامر بر نشی دیگر سوار شدند و راه سوار شدند و شب آن روز
شب آن روز رفتند و دیگر چون آفتاب گرم شد ابوبکر برای معیت آنحضرت حاجی است که
سایه رشتن شکلی دید که سایه دارد و جای هموار ساخت و بویستر همراه داشت
که آنحضرت بران بجا کرد و بجا رفت و در آن محراب بانی را دید که کوفه سفید سحر ایندازه
نیر طلبید و چنان قدمی از شیر به شب بدین رختن تا خاک کرد و عادت
که چون شیر نازده باشد و کرمی در دایره دروی بازند و بنوشند پس شیر پیش حضرت
که از خواب بیدار شده بود شیر نازده مید سوار شد و کوچ کرد و بجا میگوید که چون او باشد
ابوبکر رضی الله عنه از راه نیر گرفت و بسم بآدن صاحبش جواب میگوید که در
عادت خیر را اذن بگیرد و ند که اگر را که دزی پیش آید و نیری طلبید
باشند پس رای شتای ابوبکر بود و می شناخت پس گرفت شیر با غنما و دلالت

و چنانکه آن دلخواه باشد و راجعی ماذون باشد بر آن و ائمه اعظم اسلام بختیابی بکری یعنی آنکه
میگویند که چون مخفی شد امر رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند مار جمعی از قویش که در میان ایشان
لعین بود پس هر دو آن آدم برایشان گفت کجاست بگو گفتیم و ائمه سیدانم کجاست پس ایشان
نصیب و سهم خود را و بودی فحاش خبیث و طعنه زد و بر رخسار من که پرده قناد کو تار من
در آن محبوسه غریبه که درین راه واقع شد آنست که تزلزل کنج ابرام معبد عاتکه بنت خلایقه را بر
بود افتاد و ابرام معبد زنی بود عاتکه جلد که بر در جنبه خود نشستی در کعبه زبان ابرامی کردی
و اب سحر و ابرام معبد را از وی خبر دادند و او نیز و کوشش طلبید تا که در جزیری
پس پیش او بنافشد و گفت اسالی در میان با قحط و زمین حالت اگر چیزی میدانم شما مرا
مسکون بانی آنحضرت نگاه کرد و دید که کوشش نموده می نشانی در غایت لاغری و جای نده نمود
بام معبد این شاه چیست که خانه مانده و بچراگاه فرشته گفت انداخته و جدا ساخته است و را
لاغری و جا ماندگی از غنم فرزند زاریت ایامش را و این ساه گفت این شاه لاغر و زاریست
از آنکه بوی این بخان توان فرموده است سده کی بدو شتم و را گفت نیم بدو و او را فرستاد
و از آن پس بپستی او را که شهری دارد و خوش پس مرا آورد آنحضرت بای کوشید و در پای بیکر و بر
دست مبارک خود بر پستان می و در نام خدا و گفت اللهم بارک لهما فی شأنهما خداوند ابر
و در شاه می پس بفرستاد پستان می چنانکه بایهای می از یکدیگر جدا
از بسیار سر و پستان می علی بن حضرت از ام معبد آندی را که سیر کرد اند قوی را
پس بنوشانید اهل خیمه را تا میراث شدند بعد از آن و از آن راه ایگاه خود با نشانی
دو شید بار دیگر مکرر بنشانیدند و ظروف خانه هم بر پستان می گذاشتند و را ترو
گویند که آن شاه که دست مبارک آنحضرت بوی رسیده نه سال بزرگیت تا عام نرود

که در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنهما محلی عظیم شد و خلق بسیار را که شده و میجوئیدند آمد
و شام و بنود در زمین شامه و بیشتره قلیل و نه کثیر بعد از آن آمد ابو سعید بنوح امیر مسجد اکرم بن ابی طالب
که میرانده شانههای لاغر را که میل میکردند بر زمین از نهایت لاغری و بنود در سینههای آنها میسب
دید و دهانه طروف ملو از شیر کفت از کجا است ای امیر بعد از این بنود و بنود دهانه شانه شیر
بهای شیر دارد در چراگاه دور کفت امیر بعد از آن که شش بامردی مبارک که
و حال ای چنین چنین است خوش روی و خوش خوی پس بآن که در او صاوت و اخلاق و شکل
و شمایل و ذکر که در حلقه شریف آنحضرت را از باقی فصیح و بیانی ملجس گفت ابو سعید و امیر بنام
اینهمه و مکر صاحب قریش که در این میجوئید و در گرفته است نام او آواز و وی عالمی را و اگر حاضر نمودم
من انیاس میکردم صحبت او را و اختیار میکردم خدمت او را و امید دارم که برسم بویشتان شوم بی
آورده اند که بنهر هجرت کرد امیر بعد از وفات او و اسلام آوردند و ما رنج گرفتند قبول آنحضرت
در منزل ایشان صلی الله علیه و سلم و بعد از برآمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند روز نشینند
تا که باقی آنکه با او بنشیند بخواند سه تفری استرب الناس خیر من خیر غیره و غنقن حکایه امیر بعد
همانتر با یاقینم رکوعا فقد فاز من انسی فسنی محمد با ابیات دیگر در خدمت فرستاد
فقه شامه امیر بعد از دو ششیدن آنحضرت آنرا و ابیات دیگر که حسان بن ثابت در جواب این
گفته ششید گفت آنحضرت و مدح ابو بکر و شریح حادث وی جمله این ابیات در روضه حجاب
نمکنند و مثل انبواقه امیر بعد از ابی که شتر او ششید داشت و آنحضرت او را بدو ششید و شتر
بسیار بداند شیر مذکور دیگر از آن و فلاح که در راه هجرت واقع شده و افقه سرقه بن مالک
بن جشم بن جهم و سکون عین همه و ضم شبن همه و آنگنان است که قریش از داده بودند
در مردم که هر که محمد را صاحب او را بکشد یا اسیر کند و بار دصد شتر برای وی باشد پس کمی تیر

سرافه فرستادند که این کار کند پس سرافه میگوید که برایتان خود سوار شدم و بنا ختم تا نزد
بابینان رسیدم اسب را سوار آوردم و من بزرگوارم و سوار شدم و براندم و بخان
شدم که آواز فرات را شنیدم و علی علیه السلام می شنیدم تاگاه هر دو دست اسب من را
بر زمین زد و رفت و از پشت زمین بر روی زمین چپم و اسب را زجر کردم که بر خیزد و منی توانست
که دستها از زمین برآورد و چنان شد که میان ما و ایشان مفدا یک نبرد و یاور و دشمن
آنحضرت بجانب من نگاه کرد و گفت اللهم کفنا شره باهت فی الحال مر جاهد و سب
اسب من را از دست من گرفت و من با محمد و عائش و اسب من خلاص نمود و در
نمایم هیچ کار نیست و شرط کردم که هر کس که عقب من بیاید باز گردانم حضرت فرمود اللهم
کان صلی الله علیه و آله فاطم فرستاد و زمان توایم اسب من از زمین برآورد پس عرض او و شماع کرد
بر ایشان قبول ننهند و گفتند ما هیچ حاجتی نیست و از تو هیچ نخواهیم که هر یک از ما
معتق داری و هنوز وقت اتمام سرافه در رسید و چون آنحضرت گذر افش نمود با جمعی
از اعداء خود آمد و مسلمانان را آورده یافتند که چون حراقه نزدیک رسید ابو بکر که می کرد و
با رسول الله صلی الله علیه و آله طالب مبارزه رسید فرمود لا تخزن ان الله معنا و در روایت آمده که آنحضرت دعا
خواند پس در زمین افت توایم فرس سرافه و طلب کرد اما از و گفت سرافه پس در نسیم که کعب
خواند امر رسول الله صلی الله علیه و آله و عمر بنی کردم بر ایشان شماعی و قبول نکردند از
ابو بکر علیه السلام که در میان خطابی آورده است که چون سردار بنیاسی علیه السلام و سلم
به بنه مشرف شدند و قرب نواحی آن رسید ابو بکر علیه السلام گفت من از قوم خود با نارت گها
فرشتی که در کفن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده و در عده صد شتر و روجه انعام
و بار داده بقصد گرفتن سید من سلوات الله و سلامه علیه بر آورده پس آنحضرت فرمود

که کسی وجه نامی گفت ، من بیده است آنحضرت بطریق قاطع که حدت نرسد
بر آن جاری بود از راه اشتقاق آن که برودت است و برین است از سلامت و سکون
و صحبت با بکر فرمود قد بر تو امرنا و صلح میخسنی خوش و خنکی شد کار ما که اگر خودی صحت
دارد باز فرمود از کدام قبیده گفت از بنی اسلم فرمود سکنی خیر و سلامت فرمود از کدام غی
اسلم گفت بنی ستم فرمود اصبت سبک یا فنی تو ستم خود را بنی نصیب حصه خود را از اسلام
غیر از آن بیده از آنحضرت پرسید چه کسی فرمود من محمد بن عبد الله رسول الله بریده خود
نام آنسرو را بیان آورد و گفت انشد ان الله لا اله الا الله محمد رابعه و در دایره جماعه که با
بودند تیر شربت سلام شرف شدند بریده عرض کرد یا رسول الله بانه که در وقت در آن
دیده لای با تو باشد پس بریده علامه خود را از سر بر آورد و بیزه بر بست و بنشیند بر سر
صلی الله علیه و سلم و آن شد التماس کرد که یا رسول الله متزل کدام سعادتمندی را شربت
خود شرف خواهی کرد و اسبند یعنی زهی سعادت اگر تیرلی بنده خود فرود آیی فرمود
من نامور است هر جا که نشیند متزل من همان باشد تا کی برند شد ریشته در کفتم
دو سینه سپرد و هر جا که خاطر خواه اوست بخوره نیست در کوینوشته قافان باشد
ختم زلفت بقلاب محبت میکشد ما را و بعضی از اصحاب کمال انصاف آنحضرت بجزارت ملاذ نام
رفته بودند تزل اینان در بن متزل موافق بود بعد از سیدنا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم
اقتاد جامه های سفید و در آنحضرت در جامی بکر صدیق بیده خود را در سینه چون انصار
شمار بر آمدن پسید را در صلی الله علیه و سلم نشینده بودند هر ماه او بر بلند بای دینه
منظر طلوع آفتاب جمال بجمال محمدی ایستادند و چون آفتاب گرم میشد بخانه بر می نشستند
روزی بر حکم عادت بعد از آمدن انتظار بخانه باز آمد بودند که ناگاه یکی از یهود در صف

ایستاده و تفرش کرد که قدم با معنی افتاد و یافت که نخستین که قدم می آید و فصله
که ریزیک می بود و آمد از راه و او اینک قصد معصوم نهاد و بیدار شد و از آن سلاهای خود
با شقیال حلال تیر و برآمد و بالای حرم طافات کرد و مبارکجا گفتند و شادمان
و چون آنان و کوه کان و زنان و مردان و خود و بزرگ میگفتند و رسول الله و عبا بی آمد
مجلس نیز عبا بی که دارند نیزه بازی میکردند و دلا فرج و سرور میدادند و آمده اند که جمعی از
ختران بنی النخارینا دمانی قدم و م بیدار از روت زمان برآمدند و میگفتند سخن چار
بنی النخارینا بجهت آمدن چار و خیار و نوالها شبست قرانی هم از جانب ما گفتند
نابست پس فرمود که حضرت آیا دوست میدارید شما را ای قبایل انصار گفتند بی بای
فرمود و آمدن نیز شما را دوست میدارم و محذرات قبایل انصار بر سر کوهها و بر سرها
و بر باجهها به آمدن میخواستند و طلع البدر علینا من ثیبات الوداع و حب الشکر علینا ما
واج و در بعضی روایات این زیاده آمده و اثبات الشبوت فیها بالامر طالع و مروست
انسن که گفت من در آن زمان بگری بودم هشت نه ساله بود دارم روزی که آنحضرت
شهره را آمد و روی او را نور طلعت او روشن شد همچنانکه آفتاب طلوع کند و نیزه که
عالم پوشیده شد همه جا تیره و تاریک گشت بعینه چنانکه آفتاب نشیند و هوسال
مطهر و روز و شب و دوازدهم بجمع الاول با سیردهم و اختلاف محسوس بر روی
و در دوازدهم که در شب تاریک و در کباب سیرانه و اقوال میگویند است که از مفاد
دوست و برآمدن از کوه در بیت و هفتم از صفر بود و خروجه از خارا اول بجمع الاول
میان صلاه سیر که روز در آمدن در دین و دوشنبه بود و بجمع الاول و لیکن اختلاف
در این است که چند ماه بود و از فضایل روز مبارک دوشنبه است که ولادت سرور

صلی الله علیه وسلم وابتدای غنیمت می بجزرت و قدم در خانه مبارک و تقصیر روح مطهره
رفتند نشسته بودند که فاطمه و مهتاب اسباب برآیند ای که استند از رخ هم در روز و صبح
بنده تیره بود با در سواصل صلی الله علیه وسلم و لیکن مشهور در مردم آن است که سید صاحب
بارخ و نوک بت آن در زمان عدالت ثن عمر بن الخطاب بود از شهر محرم اتفاق
ولایت ماست علی بن ابیطالب و اول وصول و نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سال
نمی عمر و بن عوف بود که مسجد بنا در آنجا بنا یافته است و هم طایفه علی مرتضی است
تفاوت سه روز از که در رسیدن ایشان خوشحال گردانند و در آنجا سید صاحب
میگوید که وی رضی الله عنه پاده راه میرفت و پاهای مبارک وی از پاده رفتن ایستاده
بود حضرت دست مبارک خویش بران مالیده و در زمان صحت یافت انشی وان شکر آن
که در عروقه چهر چشم وی صلی الله عنه در میگرد آنحضرت اسباب برآید و در حال
شفا یافت و میگرد و چشم تپید و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول
سرفرازانند در سایه درختی نشسته بود و صحبت و سکوت بروی غالب بود و ابو بکر
بلافاصله در یافت مردم مشغول و از دحام و شبنام که خلافت بسیار بود و بعضی از
که می آمدند آنحضرت را ندیده بودند ابو بکر را پنداشته که بجهت اوست و سیدم بر روی
و قاعده تخت یحیی می آوردند و چون آفتاب سپید و سایه کم شد ابو بکر آمدند
بر خاست و در او عذر گرفته بر سر آنحضرت ایستاد و در رفع استبانه برادر کرد و صحبت
میگوید که ظاهرا نکند که آنحضرت آفتاب میرسد و سایه کردن از بر و فرشته
مبارک وی صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت بود چنانکه در مجلس نصیح کرده اند و
هم در بیخام افامت فرمود بقولی چارده روز و بقولی پست و در روز و بقولی چهار روز

در نشیمن و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و اهل مسجد است و هر روز در هر وقت ارتفاع نماز
در طریق در بطن داری در این موضع که الآن مسجد صغیر بنا کرده اند نماز جمعه بجا آورده و خطبه بخوانند
و انداز خوانده مخلوب اهل بازار بجز انوار ساقی پس بدارند سهوا نماز جمعه بر اهل خود
مایل نیستند با سینه قبل از انصار در پاوه و سوار اجتماع نموده در رکاب کرامت آب حضرت
صلی الله علیه و سلم روان شدند و بنی عمر و بن حوف که ساکنان منازل قبایلند بعد از خواهی
آیدند و عرض نمودند که مبادا که طایف و ابان غزو جلال حضرت سید المرسلین ازین منزل
درین شب تمام در محالی آخرین موقع شده فرمود من در این بقریه که اکانه القری است
و اکانه القری و اکانه البلدان از اسماء مدینه مطهره است بجا خط بسط او در جمیع اصراط علیها
امرا و در جمیع افطار و بعضی علمای منعی از غلبه فضل و عظمت تبار محل کرده معنی فضایل و در
عظم فضل او ضعیف و متواضع است و ام القری نام که معظم است باعتبار عرفان و اهل ملت او است
بسیار بلدان و امومت و اصالت افتخاری محو و ضعیف کند و بعد از آمدن آنحضرت و توجع
آوردن مرکب انقبایل انصار و بدو نوع را انتظار براه امید و دوشه همراه آنحضرت اگر غلبه
بسیار بودند و التماس ورود نزول بمنزل خود و اظهار نعمت و ثروت و سوغ عید نمودند
باری و وثوق و عهد و تمکین و جاسپاری می نمودند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه را دعوت
کرده و این نافه من نامور است هر جا که نشیمن مترل و قرارگاه من بمانجا خواهد بود بعد
جانب اسپتامی طریق گرفته سوجه طیبه مطبیه شده منظر مفود نافه بمود ناگذاشتند با وضعی
رسید که مسجد منیف بنو سبت نافه بی اختیار بجا نشست و آنحضرت را هم بر پشت حالتی که
زمان ورود وحی سبوح در گرفت پس نافه از آن موضعی که نشسته بود برخاست و قدمی چند از آن
میشتر رفت و برگردید و باز همان اوان نشست و گوید این رفتن آمدن تجدید بنای مسجد نموده

و این شده و ای ابو یوسف از نزدی اقرب منقطع بود با هم منقطع ابو یوسف سبب این منقطع
زینست منقطع برشته و بنظر شریف آنحضرت آمده و در حال آمدن و آمدن علم کلام
جانب آنحضرت تریاقه باشد چنانکه از روایتی که در روضه الاسباب آورده ظاهر می شود
مترل خود بود آنحضرت فرمود المر من مع جلد معی مترل هر کسی آنجاست که اسباب اشتغال
در آنجاست پس هم مترل ابو یوسف سعادت ترول شریف شرف کردید ذلک فضل
بودن من نبیاء شمس مبارک مترل کان خانه را ماهی چنین باشد" همایون کنوری کان صی
شاهو چنین باشد و از جوهر آن حکایات جواری بنی النجار و غیره را در اینجا آورده
بیان کلام روضه الاسباب و غیره چنان معلوم میشود که سابقتر ازین است و هر چه
وقوع آن در قدوم این جلد مکرر است از ابو یوسف می آرند که گفت چون سرور من
عبده و مترل من شرف ترول از زانی داشت آنحضرت با بان خانه را اختیار کرد و
والده و فرزندان من در بالا خانه ماندم عرض داشت که مردم بار رسول الله ما روید من خدا
با و من در سکونت بالا خانه بسیار حرج و کثرت می کشتم که سرور انبیا در زیر باشد و ما بر بالا
خانه نشینیم بار رسول الله تو بالا خانه اختیار کن ناما بر زیر آیم فرمود با بان خانه ما اصحاب
و انب است که جماعه باه اند و طوایف مردم بکثرت می آیند تو داخل تو بر خانه بانی
و در راهی کنده است که همیشه ابو یوسف من خراج الکتابس موجود تا آنکه فریاد خانه بر آمد
اعل او در پایان افتادند و دست افتاست آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مترل ابو یوسف
باصح روایات هفت تا بود و در روایات کم و بیش و قطع شده نیم سوم در روایات
سنوات هجرت که از اینده می آن تا بعد از مرگ و وفات سینه کثایات و وقوع
و چون سنوات مذکوره ده است ذکر و قیام سر سینه عالمی بحد خواهد بود و من

در سال بود علماء راجع و قیام ده سال در هر سال که وقوع یافته جدا جدا ذکر کرده اند و در بعضی
فصلی تیر آمد که در کدام پهنه واقع شده بود ذکر و قیام یک پهنه تیر در کربلا
مدعی و تخری واقع شده در رطاب است دیگر لفظ ثنوات معتقد شده و در صحاح الجوه
در سال واقع اول و دوم و سیم و چهارم مثلاً گفته اگر چه مراد از اسم عدد این لفظ بیان
حال و مرتبه ادعیا باشد پس باید که وقوع همین ترتیب مدعی باشد اما ظاهر آنست که مقصود
عدم است و در کربلا این ترتیب نیز مذکور شده اند و الله اعلم و ما در ترتیب پنجم
و بیان و قیام راه موافقت و ختمه الاجاب که کتاب شهر و مند اولست و سیم

